

علی کمالی


بسم الله الرحمن الرحیم

خاتم النبیین (ص)

نویسنده:

علی کمالی دزفولی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم

مشخصات کتاب

سرشناسه : کمالی، علی، [مهندس]

عنوان و نام پدیدآور : خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم/ تالیف علی کمالی.

مشخصات نشر : تهران: سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : [۵۹۲] ص.

شابک : ۸۳۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۲-۱۶۵-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ دوم: ۱۳۸۷ (فیپا).

یادداشت : چاپ سوم.

یادداشت : کتابنامه: ص. [۵۸۹] - ۵۹۱.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق.

شناسه افزوده : سازمان اوقاف و امور خیریه. انتشارات اسوه

رده بندی کنگره : BP۲۲/۹/ک۸خ۲ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۵۷۳۸۷

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم«ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للامیان أن آمنوا بربکم فآمنا ربناد فاغفرلنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار» (آل عمران ۱۹۳).کلمه ی (در صحنه بودن) که در دوران انقلاب مقدس اسلامی اصطلاح شده است باید برای فراگیری و شمول مفهوم آن کتابی نوشت.انقلاب هم مردم را در صحنه ی مواجهه با نیازمندی های فکری و فرهنگی خود آورد هم نیازمندی های فکری و فرهنگی او را در صحنه مواجهه با او آورده است.و به هر حال او را از خواب صدها ساله ی خود بیدار کرده و آگاه ساخته است که چگونه نیازمندی های دست اول خود را فراموش کرده، متن را رها کرده و به حاشیه

پرداخته است، جهاد را رها کرده و به دعا پرداخته، قرآن را رها کرده و به فال و استخاره پرداخته و به جای آگاهی از سیرت و روش پیغمبر اکرم خاتم النبین (صلی الله علیه و آله و سلم) به خواندن کتابهای شرح حال رجال و کرامات

ساختگی ایشان دل خوش کرده است، این همه برای آن که آسان تر را گرفته و دشوارتر را رها کند.آنهمه انبوه مردم مسلمان و طالب پیروی از پیغمبر اسلام از مقاصد عالیه ی قرآن و سنت چه می دانستند زیرا در صحنه نبودند.انقلاب، ایشان را در صحنه آورد و می دانیم که آگاهی از آن چه در صحنه می رود وابسته به ورود در صحنه است واین مهمترین کار را انقلاب اسلامی ایران انجام داده است؛ خط را ترسیم کرده و نشان داده ومردم را در آن وارد کرده است، دیر رسیدن یا زود رسیدن مربوط به خودشان است و به هر حال در خط خواهند بود و در صحنه آمده اند و کما بیش از عظمت این نمایش آگاه شده اند.دور بودن و غریبه بودن مسلمانان از هدف های دست اول اسلام، کتاب ها لازم دارد و دلایل آن در متون تواریخ مضبوط است که باید استخراج شود و ما در اینجا خیلی مختصر به آن اشاره کرده ایم و به عنوان مقدمه ای برای کتاب خاتم النبیین آورده ایم.اگر دانشمند با انصاف ومحقق در کتاب هایی که در دوران انقلاب منتشر شده است بررسی کند و آنها را با کتابهای قبل از انقلاب مقایسه نماید، عرائض ما را تصدیق خواهد کرد که تلاشی چشمگیر و گسترده در این راه آغاز شده؛ همه ی نویسندگان و خوانندگان در صحنه اند و با مرور زمانی نه چندان دراز، انتخاب احسن هم انجام خواهد گرفت.فهمها و عقلها برای شناخت قرآن و سنت وسیرت، تکامل خواهد یافت و افکار دانشمندان انقلابی اسلامی ایران رهنمای همه ی مسلمانان و ملت ها برای شناخت هدف عالی اسلام که ساختن انسان است خواهدگردید.

ص: ۱۳

هرگز فراموش نخواهم کرد که یک برادر دینی به عنوان:«الدال علی الخیر کفاعله» مرا به نوشتن کتابی درباره ی سیرت پیغمبر اکرم خاتم النبیین صلی الله علیه وآله رهنمون شد، و از نیت خیر او با رقه ی توفیق مرا همراهی کرد تا در حد توانایی خود لبی از این دریای بیکران تر کنم، به جمع آوری منابع پرداختم و مطالب مربوطه را فراهم آوردم، کتابی به نام «خاتم النبیین» که تسمیه ی آن مأخوذ از قرآن مجید است، فراهم آمده که نیازمند تکامل به همت دانشمندان متعهد است (و فقهم الله لما یحب و یرضی)اگر مطلبی بدون مأخذ و به عنوان دریافت های شخصی می نوشتم آشکارا خیانتی انجام داده بودم. قبلا می دانستم و در ضمن کار یقین حاصل کردم، که سیرت پیغمبر اکرم به صورت مضبوط است که در اجزاء آن هرگز ناهماهنگی راه ندارد. سیرت پیغمبر اکرم مانند قرآن مجید است که خداوند درباره ی آن فرمود: «ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا» (النساء / ۸۲)یعنی: «اگر جز از نزد خدا می بود هر آینه در آن دگرگونی بسیار یافته بودند».سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در همه ی گفتار و کردار، و سکوتش اجزاء متناسب و هماهنگ یک کلند، و سازنده ی آن کلند. در حالی که آن کل مصدر و منبع آنهاست. کلی که خاتم النبیین است و برای هدایت خلق تا پایان جهان خودکفا است. بزرگترین دلیل خاتمیت او، خودکفا بودن اجزاء همین کلند، که هزاران نمونه ی روش و منش خاتم النبیین را نشان می دهند. و ما تلاش ناچیز خود را در این راه به کار برده ایم، که در حد امکان این اجزاء را در بخش های متناسب متکی و مستند به قرآن مجید و احادیث مورد قبول و کتاب های خاص سیرت فراهم کرده و تقدیم طالبان حق که حقیقت را فقط برای حق بودنش طالبند

بداریم، و آمرزش خداوند متعال را در مورد لغزش های جاهلانه ی خود از درگاه او مسئلت بداریم. انه قریب مجیب.

ص: ۱۵

پیشگفتار

سیرت پیـامبر اسـلام چنان روشن و ملموس و هماهنگ است، که گویی نه در چهارده قرن قبل بلکه در همین قرن واقع شـده و برای ما مأنوس و در دسترس ماست. با این همه، فهم سـیرت او سـهل و آسان نیست، بلکه سـهل و ممتنع است. زیرا دارای همه ی ابعـادی است که در انسـان بودن انسان دخـالت دارد. انسـانی که خود ژرفترین انسـان هـا و کـار او سـاختن کـاخ انسـانیت است.کسی که روزی پنج بار نام او را همردیف نام خداوند از فراز هزاران هزار مناره و گلدسته و دورن محرابها و در گوشه و کنـار خـانه هـا و بیغوله هـا به گوش جهانیـان می رسانـند و نورافکن علم تـازه به سوی او متوجه شـده، و چشم انسانها را خیره ساخته است، دانشـمندان خود را ملزم می بینند، که او را از نو بشناسـند؛ از نوشـناختن پیامبر اسلام، از امتیازات اوست. شناخت پیامبر اسـلام مانند شـناخت قرآن است، که همیشه ناحیه ای ناشـناخته دارد، و عجائب او تمام نخواهد شد، کسـی که در کتاب آسمانیش آمده «و فوق کل ذی علم علیم» (یوسف / ۷۶)یعنی:«و بالا دست هر دانائی، دانای

مطلق است» ما همه ذی علمیم، یعنی صاحب اندکی از علم؛ و علم، خود به ما می فهماند که در کنار اقیانوس علمیم، شاید بتوانیم لبی از آن تر کنیم.شناخت اسلام همگام با شناخت پیغمبر اسلام است و بلکه وابسته به شناخت پیغمبر اسلام است. اسلام امروز در نزد گروه های مسلمان ناشناخته و غریب است، مسلمانان با آن مأنوس نیستند نام آن را می برند و از روح و جوهر و اصول و هدف های متعالی آن بی خبرند، پیامبر اسلام خودش خبر داده و فرموده: (بدء الاسلام غریبا و سیعود غریبا کما بدء) (جامع الاصول ۱۸۵ / ۱)یعنی: (اسلام به غریبی آغاز کرد و در آینده به غریبی بازمی گردد).وقتی پیامر اسلام شناخته نشد، اسلام هم شناخته نخواهد شد چنانچه خداوند متعالی فرمود: «و تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون» (الاعراف / ۱۹۸)«ایشان را می بینی که به تو نگاه می کنند در حالی که تو را نمی بینند» و معلوم است که پیغمبر را می دیدند اما او را نمی شناختند و چون او را نمی شناختند، اسلام را هم نمی شناختند.پیغمبر اسلام آن قدر در صحنه ی مردم ظاهر شد، و با ایشان نشست و برخاست نمود، و به سخنان ایشان گوش فراداد و در درمان دردهای ایشان کوشید تا مردم در صحنه ی او آمدند. پس جای تعجب نیست اگر سیرت او واضح و روشن است، همه اش ضبط شده، نقطه ای از آن گم نشده و از یاد نرفته است.مردم همه می دانستند، مثلا پیغمبر اکرم چند کفش دارد، چگونه به پا می کند، جنس آن ها چیست، کی آنها را وصله می کند، کی کفش ها را جلو پایش جفت می کند، کی آنها را زیر بغل می گذارد تا از ملجس برخیزد کی نعلین به او هدیه داده، نام کفشهایش چیست، و ده ها مطلب دیگر در باره ی نعلین، چرا، می دانستند. زیرا سخت او را دوست می داشتند محبتی شدیدتر از محبت مادر به فرزند شیرخوار خود.

از تاریخ بودا، کنفوسیوس، موسی و مسیح وقائع پراکنده ای می دانیم که هرگز نمی تواند شخصیت ایشان را آن چنان که بوده اند برای ما ترسیم کند. ایشان شبحهائی در هاله ی ابهام می باشند که پیروان ایشان تلاش کرده اند فواصل و خلأ تاریخ ایشان را با خیال آرمان ساز خود پر سازند. اما تاریخ محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) واضح و روشن، بدون خلأ و بی فاصله است همچون جریان مدام رودخانه ای که در بستر آرام و شیب تند خود، همه جا آب است، و خصایص آب همه جا همراه اوست. تاریخ و سیرت پیامبر اسلام خودکفا است، نیازی به دریوزه و وصله کاری ندارد نه خلائی در آن هست نه حادثه ی نامناسبی، با شخصیت والای او، محمد همه جا محمد است؛ آن جا که شکمبه ی گوساله بر سر می اندازند، محمد است؛ و آن جا که حاکم مطلق عربستان و هماورد قدرتمند کسری و قیصر است، هم محمد است؛ همچون آب زلال در بسترهای گوناگون.با مهابت تر از این، چیزی نمی توان یافت که سطوح و اعتلای هدف محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در اوجی است، که این دو حالت برای او تفاوتی ندارد او با خدا است و خدا با اوست، و تفاوت ها نمودی بیش نیست.پیامبری که بسیاری از قبیله های با هم رقیب وبا هم دشمن را وحدت بخشید، و از ایشان پایه ی امپراطوری عظیمی که هم در اوج قدرت بود و هم دارای فرهنگی متعالی بنیان نهاد. از عربان ذلیل و زبون که زنده بگور کردن دختران را امری عادی می شمردند، مردانی با ایمان به خدای یگانه و روز جزاء پدید آورد که در عین حال می تواستنتد این امپراطوری عظیم را اداره کنند، و میراث انسانیت را بارور ساخته به نسل های آینده تسلیم نمایند.پیغمبر اسلام هرگز نمی خواست نام او شعار شود، مانند موسوی ومسیحی و عیسوی، زیرا اگر کلی در پرده ی مصداق رفت، اثر وجودی خود را از دست می دهد، تعالیم

محمد اسلام بود و تسلیم در برابر خداوند واحد، و هرگز نخواست امتش این امر عظیم را که محتوایش تسلیم نیستی در برابر هستی، یا هیچ در برابر همه چیز است به بهانه ی پوشش نام محمدی از میان بردارد. مردم باید اسلام را بشناسند و به آن معتقد باشند، و محمد را فرد کامل اسلامیت و پیام آور از جانب خداوند بدانند و این است تعلیم والای قرآن مجید:«و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین»(آل عمران / ۱۴۴)یعنی: «نیست محمد مگر رسولی که قبل از او رسولان بوده اند، آیا اگر او مرد یا کشته شد روی برمی گردانید و هر کس روی برگردانید، هرگز چیزی به خداوند زیان نمی رساند و به زودی خداوند شاکران را پاداش می دهد».کلمه ی «محمد رسول الله» مکه را لرزانده بود، چنین سابقه ای در تاریخ دنیا نبود که کسی بگوید من فرستاده ی خدایم، و چنین انقلابی در اوضاع جهان پدید آورد. صد سال نگذشت که این دعوت، این هیجان، این نفوذ، این انقلاب سطح دنیای متمدن آن روز را فراگرفت و هم اکنون که چهارده قرن می گذرد در جریان است و قیام و جنگی میان مسلمانان و غیر مسلمانان، امری است که احتمالش زیاد است بلکه ما سرآغاز آن را مشاهده می کنیم.«سرلشکر بودلی» انگلیسی در کتاب «الرسول» می گوید: «اگر محمد در قرن بیستم بود نظرات او به شکل عالی ترین نظرات، منطبق بر مصالح بشریت پذیرفته می شد، و به تحقیق پیشوای متفکران قرن بود. در صورتی که همان ها را می گفت که در قرن هفتم گفته بود».احترام بی اندازه ی مسیحیان از قسیسین خود و صور آن همانند بت پرستی عرب بود، پیغمبر اسلام سخت از صورت پرهیز می کرد، ودر هر حال آن را ناپسند می شمرد.

ص: ۱۹

هنوز که هنوز است در ساختمـان مساجـد و عبادتگـاه هـای اسـلام، صورتی در صـال بنیانماننـد کنـده کاری یا تجسم، وجود نـدارد، وصورت هایی که خارج از بنا بطور آویزان جا گرفته، هم مأخـذ صـحیح تشـریعی نـدارد، و این خود یکی از امتیازات بزرگ اسـلام است که در ذهن خردمنـدان مـدافع حقانیت اسـلام است.زندگانی مسـیح و محمد (صـلی الله علیه و آله و سـلم) ساده و بسـیط بود. تمام زیورهائی که در کلیسا و مساجـد می بینیم، از عمل این دو پیامبر اولوالعزم نیست، بلکه از عمل متولیان است، که نخواسـته اند بفهمند این دو دیانت بزرگ بناهای متواضع را ترجیح می دهند، و مسجد فعلی پیغمبر را فقط نام محمد (صـلی الله علیه و آله و سلم) با مسجد النبی اولیه پیوند می دهد.یهود با طبل و نصاری با ناقوس، مردم را به عبادت می خوانند؛ محمـد دیـد این گونه اعلام های جامد و بی محتوای اغراض مقدس او را برنمی آرود فقط صوت انسانی است که محتوی دار است، و می توانـد عـاطفه را تعبیر کنـد آن چنـان تعبیری که بامهابت مطلب متناسب باشد.خـدا بزرگ است علی الا طلاق «الله اکبر» گواهی می دهم که خـدایی نیست به جز الله، مسـتجمع جمیع صـفات کمالیه و منزه از صـفات نقص گواهی به اتصال بی تکیف انسـان به مصـدر وحی؛ فرمـان بنیـایش خـدا و طلب رسـتگاری، و اعمـال نیـک و در آخر بازگشت به خـدا.اذان و نماز دارای عـالیترین محتواهـاست، محتوای اذان و نماز، اعلام آزادی انسان است از یوغ همه ی نارواها و طاغوت ها؛ شـعار بزرگ اسـلام نماز بود، عنایت پیغمبر اسـلام به اقامه ی نماز مافوق تصور است؛ اسلام در تشریع اذان و تشریع حج که عظیمترین طرح ها برای توحید بشریت است، گوی سبقت را از دیگران ربوده است و هر کس هر چه

از این نوع بیاورد تقلید است وهرگز ارزش و نفوذی در افکار نخواهد داشت.احکام اسلام در عین سادگی و آسانی با طبایع کسل و خودخواه، سازگاری نخواهد داشت.این خود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است که اسلام را ساخته و به نیروی قهار خود که وحی و عطیه ی الهی بود آن را مدد داده و تا به امروز سرپا نگهداشته است؛ محمد، اسلام است، پیش از آن چه موسی یهودیت و عیسی نصرانیت باشد؛ اسلام بدون محمد، اسلام نیست.آباء مسیحیت اند که فرهنگ دستکاری شده از فلسفه ی یونان را به نام تفسیر انجیل تدوین کرده و به عنوان معارف مسیحیت شایع نموده اند. عیسایی که معرف او همین اناجیل اربعه اند، هرگز سهمی در تدوین این فرهنگ التقاطی ندارد. دورنمای موسی در اسفار خمسه ی تورات، مبهم و مغشوش و آکنده از نقص های بشری است که به پیغمبران نسبت داده شده است؛ در قرون بعدی علمای تدوین کننده ی تلمود، معلومات ناخودکفای خود را به نام فرهنگ یهودی فراهم کردند که صرف نظر از ارزشیابی آن موسی در آن سهمی ندارد، اما محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خود بنیانگذار همه ی نواحی فرهنگ اسلام است هنوز که هنوز است و تا هر وقت دانشمندان اسلام در علوم توحید و تشریع و اخلاق و عرفان ریزه خوار خوان معارف انسانی او هستند.به طور کلی هر لذت جو هوسرانی، از افراد جدی و زاهد بیم دارد مبادا برخوردی با مشتهیات او داشته باشد. پیغمبر اسلام را قبل از بعثت دیده بودند، که هیچ وقت در امور لهوی و قمار و شب نشینی و امثال آن ها شرکت نمی کرد و شخصی به تمام معنی مستقیم و اصولی و دور از بیهوده کاری بود. وقتی مردم را به عنوان نبوت به اصول انسانی دعوت کرد و با هیچ امتیازی از خط خود خارج نمی شد، هم بر سلطه و حکومت

و امتیازات خود بیمناک شدنـد، هم بر شـهوت رانی و لذایـذ حیوانی خود.در چنـد ساله ی اولیه ی بعثت قریب چهل نفر یاران موافق و ثابت قدم پیرامون خود گرد آورد، که از طبقات مرفه نبودند، یا تجاری بودند ناموفق در کار خود یا بردگان یا توسـط الحالاـن. و هرگز به ایشـان وعـده ی موفقیت در امور دنیوی نمی داد ایشـان را به مجاهـده و صبر و ثبات در برابر شدائـدی که غالبـا برای ایشـان ملموس بود دعوت می کرد.پیغمبر اسـلام زیان یهودیت و نصـرانیت را از دست متولیان می دیـد و از رسوب آن گونه رسوم و آداب ساختگی که برای منافع خود اختراع کرده بودنـد، در اسـلام هشـدار می داد، قرآن مجید هم هشدرای سهمگین دارد: «یاایها الـذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل و یصـدون عن سبیل الله» (التوبه / ۳۴)یعنی: «ای ایمـان آورنـدگان! (آگاه باشـید) به درستی که بسـیاری از احبار یهود و راهبان نصاری هر آینه اموال مردم را از راه باطـل و نـاروا می خورنـد، و ایشـان را از راه خـدا بازمی دارنـد»اولین مصـلح اجتماعی که بر و احسان را به صورت قانونی زکـات درآورد، پیغمـبر اسـلام بـود، فقیر حـق معلومی در اموال اغنیـا دارد، قوله تعـالی: «و فی اموالهم حق للسائـل و المحروم» (الذاریات / ۱۹)یعنی: «در اموال دولتمنـدان حقی برای سؤال کننـده و محروم است».اسـلام اسـتعمارگر نبود، خضوع و اعتقـاد ملت های مفتوحه در قرون عدیـده، نشان آزادی و رفاه ایشان بود، چنین رویدادهایی در تاریخ بی نظیر است که بعد از هزار و چهار صد سال قبر براء بن مالک فاتح شوشتر در عهد خلافت عمر، زیارتگاه مردم باشد، و از آن تبرک جویند یا قثم بن عباس در بخارا و صدها امثال آن ها.معاندان نسبت صرع و جنون به پیامبر اسلام دادند، آیا صرع و جنون می توانند

بزرگترین قانون گزاران تاریخ پدید آورند؟ بطور تحقیق خردمندتری از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در نام آوران خردمند تاریخ نمی توان یافت.محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در بخش بیشتر عمرش ناشناس بود، اما مقصود از ناشناس بودن نه مانند ناشناس بودن دوران جوانی موسی و عیسی است، زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دوران کودکی و جوانی، کاملا به کرامت و امانت شناخته شده بود. اما هنوز هدف عالی او ناشناس مانده بود و فقط یک ششم از عمر او در تحقیق رسالت و هدف به کار رفت؛ مقایسه ی این نفوذ عجیب با این زمان اندک همان معنی بعثت است، یعنی رویدادی کاملا برخلاف معهود وانتظار.محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)در دروان زندگی، زاهد و زحمتکش بود و با وجود همه ی اموالی که در اثر فتوحات برای اوآماده بود حالت خود را تغییر نداد، و همیشه مؤکدا پیروان خود را به ساده زندگی کردن توصیه می نمود.عرب جاهلی تطوری نداشت وصدها سال در فقر و جهل در جا می زد. اسلام به او سریعترین و عظیم ترین و عجیب ترین تطورها را داد.سیطره ی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)بر بدویان صحرا گرد، و حال آن که خودش شهرنشین بود عجیب است. صحرانشین آزاده است، و اطاعت او از احکام قبیلهای زیردستی و ذلت نیست؛ هرگز قبیله ای با قبیله ی دیگر به عنوان بالادستی و زیردستی متحد نمی شود؛ اتحادی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)میان قبیله های عرب ایجاد کرد مسلما معجزه استتمدن و فرهنگ یونان، عظمت ایران، جلال روم، چشمها را پر کرده بود؛ یهودیان ذلیل و تابع بودند، نصاری به جان هم افتاده بودند. دنیا آماده بود تا بذر فکری را که رهبر جهان باشد بپذیرد و بارور کند، شخصی می خواست دارای کمال خردمندی

و شجاعت و شخصیت و اعتماد به نفس و هدف والای مشخص، روشن و بی ابهام به تعلیم وحی الهی و در عین حال مهربان، دوستدار ضعفا، باهوش، جامه شناس، پر از حماسه با یارانی قوی الایمان، خالی از تجمل و ترف و خودخواهی و محافظه کاری، سرشار از آزادگی، و پذیرش خوبی ها و صفات انسانی، شناسای مقام نبوت و هدایت و این همه در بعثت و قایم محمد تحقق یافته بود.تدوین تاریخ و سیرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)واقعی و منطبق بر رویدادهاست زیرا تدوین کنندگان آن، صحابیان و معاصران او بوده اند و تدوین کنندگان جمعی و کلی فاصله ی زیادی با عصر او نداشته اند، شدت علاقه به پیغمبر اسلامی و نیز ایمان و اعتقاد به آن که دروغ بستن به پیغمبر از اکبر گناهان کبیره است، راویان و تدوین کنندگان را در چارچوب تقوی و ورع ملزم ساخته است، که تا سر حد ورع و امکان در نقل روایات دقت و امانت و احتیاط را به کار برند.عرب مسلمان با پیامبرش هماهنگ است، در نظر او غموضی مانند غموض عیسی در نظر نصاری ندارد، زندگی و رفتار پیامبرش برای او ملموس و قابل قبول است، او هم لباس پیغمبر، هم زبان، هم نژاد و به طور کلی هماهنگ اوست. پیغمبر اسلام در طول حیات خود هیچ عملی که در نظر مردم او را از خود جدا بدانند انجام نداده است، او برای همه ی مسلمانان دوستی بود همدل و موافق بی توقع و خدمتگزار.نویسنده ی سیرت پیغمبر باید خودش زندگی ساده وصحرانشینی عرب را لمس کند، با وجود این، درک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آسان نیست زیرا ابعاد وجودیش به اندازه ی همه ی جهان است.«سرلشکر بودلی» می گوید: «اگر معاندان محمد قصه ی غار حرا و وحی را مسخره کنند، لازم می آید که قصه ی موسی و کوه طور، و تجلی شجره، و تلهای جلیل و امثال آن ها

را مسخره کنند» (الرسول).دعوت پیامبر اسلام عام و علی السویه بود، شنیده نشده که در مورد خاصی تلاشی چشمگیر برای دعوت کرده باشد، قبول را به وقت خود واگذار می کرد، چنان چه اسلام حمزه عمویش در اثر تلاش خصوصی او نبود.محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)-بیش از همه چیز در نفس خود مخلص بود، هیچگاه در صدد آن نبود تا در میان مردم باتظاهر نفوذ کند.اسلام دین کار و کوشش و عمل است، قوله تعالی: «فاذا قضیت الصلوه فانتشروا فی الأرض و ابتغوا من فضل الله» (الجمعه / ۱۰)یعنی: «آن گاه که نماز تمام شد، در زمین پراکنده شوید واز فضل خداوند روزی بجوئید».به هر حال سخن از انسان که خلاصه ی جهان است به اندازه ی همه جهان است، و سخن از آن که خلاصه ی همه ی انسان ها است عظیم تر و گسترده تر و بعید المنال تر است.سیرت در اصطلاح، بخشی از تاریخ وقایع است که درباره ی روش و منش و خط مشی خاص ابر مردان تدوین می شود و در فرهنگ اسلام متبادرا از آن سیرت پیغمبر اسلام فهمیده می شود.در این مورد، کتاب های بسیاری بادقت و تحقیق کامل تدوین شده، از آن جمله: سیره ی ابن هشام، سیره ی حلبی، سیره ی یعقوبی، سیره ی شامی و منابع مهم خبری امامیه و صدها کتاب دیگر.اما غلاب این کتاب ها همه ی وقائع تاریخ را یاد کرده وسیرت در ضمن آن هاست، بطوری که چه بسا کم اطلاعی همه ی آن وقایع را از سیرت بداند. به طور نمونه همه ی وقایع جنگ بدر یا احزاب یا غیر آن در کتاب های سیرت آمده، مثلا از آن جمله که قاتل ابوجهل، ابن مسعود بوده است، در صورتی که این رویداد از سیرت پیامبر اسلام نیست

اما این واقعه که چون سران قریش به میدان آمدند و هماورد طلبیدند وسه تن از مردم عادی مدینه به میدان رفتند و پهلوانان قریش از هماوردی ایشان امتناع کردند، و گفتند: ای محمد! هم شأنان ما را به میدان فرست، و پیغمبر قبول کرد، و عبیده و حمزه و علی (علیه السلام) را به میدان ایشان فرستاد از وقائع سیرت است زیرا رفتار پیغمبر را در برابر این گونه درخواست دشمن نشان می دهد.بنابر آن چه گفتیم سعی این ناچیز علی کمالی دزفولی فرزند سید رضی الدین و او فرزند سید حسین ظهیر الاسلام و او فرزند سیدمحمدرضا و او فرزند سیداسماعیل از سادات موسوی دزفول مشهور به سادات گوشه آن بود که در این کتاب که به نام خاتم النبیین است واین نام مقتبس از قرآن مجید است قوله تعالی: «ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین» (الاحزاب، ۴۰)یعنی: «محمد پدر یکی از مردان شما نیست، بلکه فرستاده ی خداوند، و ختم کننده ی پیمبران است» فقط محض سیرت را بیاورم و دیگر وقائع را با آن مخلوط نسازم که آن هم کاری سنگین و از توانایی یک نفر فراتر است، و باید گروهی از عالمان فن، همه ی کتاب های مهم تفسیر و حدیث را که در سه قرن نخستین اسلام تدوین شده اند و همچنین مجموعه های مفصلی که در قرون بعدی از آن متون فراهم آمده، مانند بحار الانوار، مورد مطالعه ی دقیق قرار دهند، و از میان آن ها آن چه به نحوی از انحاء مربوط به محض سیرت رسول اکرم است، استخراج و در ابواب مناسبی، با بیان موارد مشکل و رفع شبهه ها، بطرزی عالمانه مدون سازند. و همین قضاوت منصفانه است، که دلیل است بر اینکه ما تلاش خود را اندک و ناچیز می شماریم و با وجود این مادامی که آن اقدام مقدس دسته جمعی بعمل نیامده آن چه را در این مورد به دست آوردیم، به عنوان مستدرک این کتاب تقدیم طالبان حقیقت و محبان پیغمبر و آل او (سلام الله علیهم اجمعین) می داریم و السلام علینا و علی عباد الله

ص: ۲۶

الصالحین. و بنابراین وعده آن چه را در فاصله ی این تألیف یعنی فروردین ۱۳۶۴ تا این تاریخ یعنی ۲۹ اسفند ۱۳۶۸ درباره ی سیرت پیغمبر اسلام به توفیق خداوند متعال باز یافته ام در چاپ فعلی مندرج نمودیم.سید علی کمالی / باغ سیددزفول

ص: ۲۷

ادب و سنت

اشاره

ادب در لغت به معنی ظرافت، نظافت، دقت در امور، جمع کردن، اقتداء، متابعت، علوم و معاف، روش پسندیده وخوی خوش آمده. ملکه و قوه ای که در از بدی ها بازمی دارد، اخلاق شایسته و صفای روح و کمال نفس و آن چه متبادرا از لفظ ادب مفهوم می شود همان منش خوب در افعال ظاهری است، وبه قول علامه ی طباطبایی: «ادب هیأت نیکو است که سزاوار است فعل مشروع خواه در دین و خواه نزد عقلا بر وفق آن انجام گیرد، مانند آداب نماز، آداب ملاقات و مصاحبه با دوستان و امثال آن، و معلوم است که ادب بر کارهای غیرمشروع اطلاق نمی شود».در میان صورت های گوناگونی که می توان کار مشروعی را بر طبق آن انجام داد، آن صورت که ظریفتر، زیباتر، دوست داشتنی تر است، ادب نام دارد.تأدیب به معنی تعلیم دادن وجوه ادب در اعمال مختلف است، وقتی عملی با ادب خاص خود انجام گیرد، نفوذ آن بیشتر و پیروی از آن آسانتر و محبوبتر می شود.

ص: ۲۸

خداونـد متعـال در قرآن مجیـد مکررا تـأدیب خود وادب پیمبران را و لزوم اقتـداء به ایشان را گوشـزد نموده، از آن جمله قوله تعـالی: «و جعلنـا هم ائمه یهـدون بامرنـا و او حینـا الیهم فعل الخیرات و اقام الصـلاه و ایتاء الزکاه و کانوا لنا عابـدین» (الانبیاء / ۷۳)یعنی: «پیامبران را قرار دادیم پیشوایان که به فرمان ما رهبری می کنند، و وحی نمودیم به ایشان افعال نیکو را، و برپا داشتن نماز، و پرداختن زکات را و ایشان برای ما پرسـتش کنندگان بودند».آداب، روش انجام اعمال خیر و مشـروع را معین می کند. به طور مثال ادب در انفاق و تصدق را خداوند معین فرموده، قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الأذی» (البقره / ۲۶۴)یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! صـدقات خود را با منت گزاری و آزار دادن، باطل و پوچ مسازید».عمل بخشـش و انفاق همان است، اما ادب آن، خوشـرویی و منت نگزاردن است، تا گیرنـده احساس حقارت نکند.آدابی که اول به وسـیله ی وحی به پیامبران تعلیم داده شـده است، باید مورد اقتدا و متابعت قرار گیرد قوله تعالی: «أولئك الذین هدی الله فبهذا هم اقتـده» (الانعام / ۹۰)یعنی: «اینانند (پیمبران) که خداونـد هـدایتشان کرده، پس به هـدایت و روش ایشان اقتـدا کن».همین طوری که خداوند پیغمبر اسلام را به اقتدا مأمور می کند، امت او را هم مأمور می سازد که از روش پیغمبر متابعت و به او اقتدا نماینـد قـوله تعـالی: «لقـد کـان لکم فی رسـول الله اسوه حسـنه لمن کـان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کـثیرا» (الاحزاب / ۲۱)یعنی: «به تحقیق برای شما در شخص رسول الله اقتدا و پیروی ای نیکو هست برای کسی که به خداوند و روز بازپسین امید دارد و خدا را بسیار یاد می کند».

پیغمبر اسـلام نمونه ی کامل آداب است که به تعلیم وحی فراگرفته است، وقتی این آیه نازل شـد قوله تعالی: «خـذ العفو و أمر بـالعرف و اعرض عن الجاهلین» (الاعراف / ۹۹)یعنی: «بخشـایش را بگیر و به نیکی فرمـان ده و از نادانان روی بگردان» فرمود: (ادبنی ربی فاحسن تأدیبی) و در روایت دیگر (تأدیبا حسـنا) (تفسـیر قرطبی ۲۲۸ / ۱۸)یعنی: (پروردگارم به من ادب آموخت، ادب آموزاندن نیکویی).وقتی از امیرمؤمنان (علیه السلام) از تفسیر «و انک لعلی خلق عظیم» (القلم / ۴)یعنی: «به درستی که تو (ای محمـد) بر اخلاـق عظیمی اسـتواری» سؤال کردنـد، فرمود: مرا ادب قرآن است که او را چنـان ساخته و پرداخته است و به همین جهت است که پیغمبر اکرم خودش فرمود (بعثنی لا تمم مکارم الأخلاق) یعنی: (خداونـد مرا مبعوث گردانیـد که مکارم اخلاق را تمام کنم) (قرطبی ۲۲۷ / ۱۸).بخشـی از سنت به معنی طریقه، روش خاص، سرشت و منشی است که است که انسان در مسـیر زندگانی به آن مداومت دارد و همان است که به طور خاص آن را آداب می نامند.و مؤمن کامل الایمان که در عین حال انسان نمونه است، تا آداب پیغمبر اسلام را نشناسد، و به او تأسی نجوید، به مرتبه ی کمال نرسیده است؛ امام صادق (علیه السـلام) فرمود: «انی لأـکره للرجـل ان یموت و قـد بقی خله من خلال رسول الله لم یأت بها) (مکارم ۴۱ / ۱)یعنی: (من خوش نـدارم برای مرد که بمیرد در حالی که یکی از آداب رسول الله باقی مانـده و به آن عمل نکرده باشد). در این جا مطلب مهمی را که در مقـدمه ی کتاب «نظام الحکومه النبویه» ذکر شده مناسب است بیاوریم، مجالس به هیچ جیز بعد از قرآن بهتر از اخبار سیرت پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم) معمور نمی شود تـا آن جـا که عزنی یکی از علمـا آن را واجب دانسـته.امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «در وجود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله

و سلم) به قدر کفایت نمونه ها برای تأسی و پیروی هست، که دلیل بر حقارت دنیا، و بسیاری زشتی ها و محنت های آن باشد همه ی امتیازات دنیای را از او گرفته بود اما برای دیگران آماده بود، پیامبر را از شیر پستان دنیا بازگرفته واز زخارف آن برکنار ساخته بودند» (نهج البلاغه خطبه / ۱۶۰).به طور خلاصه تصفیه ی روح ما وابسته به اعمال جوارح است، و تصفیه ی اعمال جوارح وابسته به شناخت اعمال مشروع و به کار بردن عالیترین صور انجام آنها، و شناخت آن اعمال، و صورت اعلای انجام آن ها وابسته به شناخت روش و منش و ادب و سیرت ابر انسانها یعنی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)و اقتدا و تأسی خالصانه به آنهاست، به قول سعدی علیه الرحمه:محالست سعدی که راه صفا رود کس مگر از پی مصطفی رساترین اوصاف و مقام و منزلت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)را و همچنین تعلیمات خداوند متعال به او را باید از قرآن مجید به دست آورد که اینک بخشی از آن ها را می آوریم:۱- ما تو را به حق فرستادیم در حالی که تو هم مژده دهنده ای و هم بیم دهنده بقره / ۱۱۹).۲- حق از پرورگار تو است، از تردیدکنندگان مباش (بقره / ۱۴۷).۳- کار و اراده ی خداوند در دست تو نیست، یا توبه می کنند یا اگر توبه نکردند (و خواست) ایشان را عذاب می کند زیرا ایشان ظالمانند (آل عمران / ۱۲۸).۴- بگو آن چه اجر و مزد از شما خواستم، برای شما باشد نیست پاداش من مگر بر خداند و او بر هر چیزی گواه است (سبأ / ۴۷).۵- کسی که رسول(محمد) را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده، و تو را

ص: ۳۱

نفرستاده ایم که نگهبان برایشان باشی (نساء / ۸۰).توضیح:اینجا نگهبان و حفیظ به معنای مسئول بردن بر اعمال است نه بر تبلیغ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)نگهبان و مسئول تبلیغ امت بود نه مسئول قبول یا ناقبول ایشان.لیک دعوت وارد است از کردگار با قبول و ناقبول او را چکار۶- و اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال تو نبود، هر آینه گروهی از ایشان (کفار) قصد داشتند که تو را از راه و هدف منحرف کنند اما اینان منحرف کننده ی تو نیستند و هیچ زیانی به تو نتوانند رساند و خداوند کتاب و حکمت را نازل کرده و تو را یاد داده آن چه را نمی دانستی و فضل خداوند بر تو عظیم است (نساء/ ۱۱۳).۷- و اگر قصد کنند که باتو نیرنگ آغازند، به درستی که خداوند برای تو بس است، او آن چنان کسی است که تو را و مؤمنین را به یاری خود مدد داده، و میان دل های ایشان الفت و دوستی برقرار کرده و اگر تو آن چه در زمین است انفاق می کردی که ایشان را الفت دهی هرگز الفت نداده بودی، اما خداوند میان ایشان الفت داد به درستی که او عزیز و حکیم است (انفال / ۶۲ و ۶۳).۸- او (خداوند) آن چنان کسی است که پیامبر خود را برای هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ی ادیان ظاهر کند (برتری دهد) و هر چند مشرکان را ناخوشایند باشد (توبه / ۳۳).۹- هر آینه به تحقیق پیامبری از خودتان نزد شما آمده که هر چه شما را رنج دهد بر او ناگوار است او بر بسیاری و خوبی شما حریص است، به مؤمنان مهربان و رحیم است، (ای محمد! اگر با وجود این از تو) روی گردانیدند بگو خداوند مرا بس است،

نیست خدایی مگر او، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است (توبه / ۱۲۸ و ۱۲۹).۱۰- بیشتر مردم - هر چند تو بخواهی و حریص باشی - مؤمن نیستند وتو از ایشان پاداشی نمی خواهی، نیست آن (قرآن) مگر هشداری برای عالمیان (یوسف / ۱۰۳ و ۱۰۴).۱۱- پس شاید چنین باشد، که تو بعضی از آن چه را به تو وحی شده تارک باشی، یا آن که سینه ات از انکار آنان تنگی کند، که بگویند چرا با او گنجی نازل نشده یا فرشته ای با او نیامده این است و جز این نیست تو بیم دهنده ای هستی و خداوند خودش بر همه چیز وکیل است (هود / ۱۲).۱۲- استقامت کن آن چنان که به تو امر شده، و همچنین آنان که با تو به سوی حق بازگشته اند، از خط خارج نشوید به درستی که خداوند به آن چه می کنید بینا است (هود / ۱۱۲).۱۳- ما آسمان و زمین را خلق نکردیم مگر به حق، و رستاخیز آمدنی است؛ عفو کن عفو برازنده و زیبایی (حجر / ۸۵).توضیح:مقصود از عفو برازنده و زیبا، عفوی است با مهربانی و بزرگورای که شخصیت عفو شده را جریحه دار نمی کند، و البته مورد آن درباره ی افرادی خاص است که واقعا از گناه خود شرمسارند.۱۴- چشمان خود را برای دیدن آن چه ایشان (مال داوان هماننـد) را داده ایم کشش مده و بر انکار ایشان غمگین مباش و برای مؤمنان - از فروتنی و محبت - بال بگستران و بگو به درستی که بیم دهنده ی آشکارم (حجر / ۸۹).توضیح:بال گستردن استعاره است از بال گستردن مرغ برای جوجه هایش که

آنها را در حمایت خود می گیرد.۱۵- و آن گاه که قرآن خواندی (ای محمد) قرار دادیم میان تو و آنان که به آخرت ایمان ندارند، حجابی که از نظرها مستور بود (اسراء / ۴۵).توضیح:مقصود از حجاب مستور، منع توفیق از آنان است برای فهم قرآن به کیفر کفرشان.۱۶- و بگو حق آمد و باطل رفت و به درستی که باطل رفتنی و تباه شدنی است (اسراء / ۸۱).۱۷- چشمان خود را کشش مده برای دیدن آن چه به ایشان (مال داران همانند) داده ایم گل زندگانی دنیا را تا ایشان را با آن آزمایش کنیم روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است، اهل خود را به نماز فرمان ده و بر اقامه ی نماز شکیبا باش، ما رزقی از تو نمی خواهیم ما خودت را روزی می دهیم وعاقبت خوب از آن پرهیزگاران است (طه / ۱۳۱ و ۱۳۲).۱۸- غصه ی ایشان را مخور و از آن چه مکر می کنند در تنگنا مباش (نمل / ۷۰)۱۹- به درستی که آن کسی که قرآن را بر تو واجب گردانیده بازگردانیده ی تو به جایگاه اول است (قصص / ۸۵).توضیحاخبار به غیب از فتح مکه است.۲۰ - و آن گاه که خدا و پیامبرش فرمانی دادند، هیچ مؤمن ومؤمنه ای را نمی رسد که از خود اختیاری در آن باره داشته باشد، هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند به تحقیق گمراه شده چه گمراه شدنی (احزاب / ۳۶).

۲۱ – ای پیامبر به درستی که ما فرستادیم تو را در حالی که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده ای و بشارت ده مؤمنان را که برای ایشان نزد خداوند فضل عظیمی است کافران و منافقان را اطاعت مکن و آزار ایشان را نادیده گیر، و خداوند بس است وکیل تو باشد (احزاب / ۴۸ – ۴۵).۲۲ – بگو از شما اجری درخواست نکردم و من از متکلفین و مشکل تراشان نیستم (ص/ ۸۶).۲۳ – بگو از شما اجری درخواست نمی کنم مگر دوست داری خویشاوندان (شوری / ۲۳).۲۴– شکیبا باش آن چنان که پیمبران اولوالعزم شکیبائی کردند (احقاف / ۳۵).۲۵ – برای فرمان پروردگارت صبر کن زیرا تو در دید و چشم ما هستی، و به حمد پروردگارت تسبیح گو، آن گاه که برمی خیزی و در هنگام شب و در وقت سرازیر شدن ستارگان (بعد از نیمه ی شب) (طور / ۴۸ و ۴۹).۲۶ – سوگند به چاشتگاه؛ و به شب، وقتی آرام شده؛ پروردگارت تو را رها نکرده و از تو بیزار نشده، هر آینه آخرت برای تو بهتر از اولی است (دنیا) و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا کند، که راضی شوی (ضحی /۵).۲۷ – ۱ – به درستی که ما به تو کوثر را عطا کردیم، پس برای پروردگارت نمازگزار و نحر کن به درستی که سرزنش کننده ی تو، دنباله بریده است.توضیح:در تفسیر کوثر اقوالی هست که احسن آن ها حوض کوثر در بهشت و کثرت نسل پیغمبر از حضرت زهرا سلام الله علیها است، توضیح آیات مبارکاتی که در قرآن مجید در وصف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)یا

تکالیف اوست، و تفسیر آنها کتابی جداگانه لازم دارد که هزاران صفحه است که در این بخش فقط به طور اشاره قسمتی از آنها را آوردیم.

اوصاف پیغمبر اکرم در نهج البلاغه

بعد از اوصافی که برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)در قرآن مجید آمده باید به نهج البلاغه رجوع کرد تا نکات دقیق و چشمگیر سیرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)معلوم گردد، زیرا بیانات امیر مؤمنان یعنی برگزیده ترین پیروان و شاگردان مکتب او در این مورد فصل الخطاب است.از خطبه ی دوم:گواهی می دهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)بنده ی خدا و فرستاده ی اوست، او را فرستاد با دین آشکار و پرچم افراشته و اثر بخش، و با کتاب نوشته شده با قلم وحی، و نور فروزان، و ضیاء تابان، وفرمان استوار، برای زدودن اشتباهات، و حجت آوردن با دلیل روشن و بیم دادن با نشانه ها. و ترساندن با کیفرها. در آن هنگام که مرمدم به فتنه هایی آلوده بودند، بند دین را پاره کرده، اصول را دگرگون ساخته، راه رهایی را بسته، هدایت فراموش شده، کوردلی همه جا را گرفته، ایمان خوار شده اثری از راه آن به جای نمانده، پرچم شیطان به دست جاهلان برافراشته می شد؛ ایشان در آن فتنه ها، نادان، حیران و گمراهان بودند، آن هم در بهترین مکان ها یعنی مکه و بدترین همسایه ها یعنی جاهلیت در سرزمینی که دهان عالم بسته، و مهر خاموشی بر لب زده و جاهل در آن گرامی بود.از خطبه ی ۷۲خداوندا! گرامی ترین صلوات و زبده ترین برکات خود را بر محمد (صلی الله علیه

و اله و سلم) بنده و فرستاده ی خود نثار کن، که خاتم پیغمبران سابق است، آن که گشاینده ی قفلها، و آشکار کننده ی حقیقت به نیروی حق است، آن که در هم شکننده ی ارتش های باطل است، قی و استوار آن گونه که این امر مهم به او واگذار شده به فرمان تو قیام کرد، و در راه رضای تو شتاب گرفت، در حمله زبونی نشان نداد، در عزم سستی نکرد، وحی تو را فراگرفت، پیمان تو را حفظ کرد، برای اجرای فرمان تو استوار به راه افتاد، برای هر که اخگری خواست، شعله ی هدایت برافروخت، راه را برای شب روان گمراه روشن ساخت، دلهایی که در چاله های گناه و فتنه فرورفته بودند رها شدند و هدایت یافتند، با گنجور خزانه ی علم تو و گواه روز بازپسین تو، و پیامبر تو به سوی خلق.از خطبه ی ۸۹:خداوند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)را هنگامی فرستاد که پیمبران دیر کرده بودند، و امت ها در خواب سنگینی فرورفته بودند، فتنه ها انگیخته، مصالح خلق پراکنده، آتش جنگ افروخته، دنیا تاریک و بی نور، و سراسر غرور بود، آن گاه که برگ ریزان درخت زندگی بود، و امید به میوه ی آن نمی رفت، آب زلال آسایش در زمین فرورفته بود، مشعل های هدایت خاموش، و پرچم های گمراهی افراشته، روی جهان برای مردم دژم و اخم کرده، ثمرش فتنه و فساد، غذایش مردار، بالپوش آن شمشیرهای آخته، و زیرپوش آن ترس و بیم بود در چنین وقتی او را فرستاد.از خطبه ی ۸۹:تا آن که لطف خداوند رشته ی پیامبری رابه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)کشانید، او را از بهترین معدن ها و ریشه ها و اصالت ها بیرون آورد، اصلی که امینان را از آن برگزیده خاندانش بهترین خاندان بود و نوباوگانش بهترین نوباوگان، درختش بهترین درختان

درختی که شاخه هایش بس بلند و افراشته، و به درک کامل میوه ی آن کسی را دسترس نیست، او پیشوای پرهیزگاران است و بینش هدایت جویان، چراغی که نورش تابناک است، آذرخشی که روشنائیش فروزنده است، شعله ای که برق می زند، راه او میانه روی، روش او حکمت و رستگاری، کلام او فصل الخطاب، فرمان او عدل، او را در وقت دیر کردن پیمبران فرستاد، آن گاه که عملها بیهوده، و ملت ها گمراه بودند.از خطبه ۱۰۰:او را فرستاد، به فرمان او باطل را شکست، به یاد او گویا بود، تا امامت او را ادا کرد و موفقانه از میان ما رفت، و پرچم حق را در میان ما به جا گذارد، هر کس بر او پیشی گرفت از دین به در رفت و هر کس به او نپیوست تباه شد هر کس با او بود به هدف رسید، سخنش استوار بود، تا اسباب کاری را مهیا نمی کرد به آن کار دست نمی زد، چون به کاری قیام می نمود در انجام آن سریع و بی وقفه بود، تا آنجا که گردن ها برای او خم گردید، و شخصیت والای او مورد اشاره شد، مرگ آمد او را به دیدار پروردگارش برد.از خطبه:پزشکی که با علم و دانش خود دوره گرد بود، مرهم ها را آماده داشت، وسیله ی داغ را که آخرین دوا بود به همراه داشت و هر جا نیازی بود به کار می برد، دل های کور و گوش های کر و زبان های لال، همه ی مواضع غفلت را جستجو می کرد تا درمان کند، جایگاه حیرت و سر در گمی آنانی که جویای روشنایی حکمت نبودند و از آتش برافروخته دانش های ریشه دار اخگری نمی جستند، ایشان چون چارپایان پرواری بودند، ایشان چون سنگهای سخت بی چشمه سار.

از خطبـه ۱۶۰:در وجود پیغمبر بقـدر کفـایت نمونه هـا برای پیروی و تأسـی هست که دلیـل بر حقـارت دنیـا است.از خطبه ی ۱۰۹:دنیـا را خوار و کوچـک شـمرد، آن را بر خود آسان گرفت، دنیا را بیهوده خوانـد و بیهوده دانست، که خداونـد به اختیار خـود آن از او بـازگرفته اسـت، و برای دیگران کـه فراهـم سـاخته ایشـان را تحقیر نمـوده اسـت، پس بـا دل خـود از دنیـا روی گردانیـد، و یـاد آن را در خود می رانـد، و دوست داشت تا زینت آن از نظر او پنهان مانـد، مبادا از آن رشـته هایی برگیرد، یا مقامی را در آن آرزو کند.از خطبه ی ۱۶۹:در سلطنت الهی کار شما استوار است، اطاعت را به او (پیامبر) دهید، مذبذب و دو دل مباشـید، به خدا سوگند اگر چنین کردید فبها و گرنه خداوند سلطان اسلام را به دیگری واگذار می کند، آن گاه هرگز به شما بازگشت نخواهـد کرد.از خطبه ی ۲۱۰:با فضل او چیزی برابری نمی کند و فقدان او قابل جبران نیست، شـهرها بارور شـد پس از آن که در گمراهی تاریک کننده و جفای خانه برانداز بود، مردم حریم را پامال می کردند و حکیم دانشمند را ذلیل.از (نهج البلاغه) بنقل از (بحار الانوار ۳۱۴ / ۶۷):برای من در روزگار گذشته برادری در راه خدا بود، که کوچکی و حقارت دنیا در چشم او، او را در چشم من بزرگ کرده بـود. او از سـلطه ی شـکمش بیرون بـود؛ هر چه را نمی یـافت، اشـتها نمی کرد؛ و وقتی می یافت، زیاده روی نمی نمود. بیشتر عمرش ساکت

بود و چون سخن می گفت بر شنوندگان غلبه پیدا می کرد و تشنگی سئوال کنندگان را فرومی نشاند؛ خود ضعیف بود و ضعف طلب اما چون موردی جدی (در انجام وظیفه) پیش می آمد همچون شیر بیشه و اژدهای دره بود. از حجت آوردن بازنمی ماند تا آن که داوری را تمام می کرد. چنان بود که کسی را سرزنش نمی کرد در چیزی که امکان عذری در آن بود تا عذر را بشنود. از دردی ناله می کرد، تا شفا می یافت. چیزی را وعده می داد که حتما انجام دهد، وآن چه را نمی کرد نمی گفت و چنان بود که اگر از کلام سیرایی داشت، از سکوت سیرایی نداشت. بر آن چه می شنید حریصتر بود از آن چه به آن تکلم می کرد، چون دو کار پیش می آمد نظر می کرد تا کدام به هوی نزدیکتر است، به آن مخالفت می کرد. بر شما باد به این اخلاق، آنها را بچسبید و در آن ها با هم مسابقه بگذارید.توضیح:ادامه ی سکوت از عجز او نبود بلکه با اراده ی خود چنین می خواست تا سکوت را ترجیح دهد جز در جاهائی که سخن واجب است. در حدیث هم آمده: (من عرف الله کل لسانه) یعنی هر کس خدا را شناخت زبانش کند می شود.در این جا ضعف به معنای تواضع و فروتنی به کار رفته نه کمبود شخصیت.

ص: ۴۱

بیت، نسب، شمایل چهره و اندام پیغمبر، وصف او

فضیلت و برتری در جسم و تن و اندام از بخششهای خاص خداوند متعال است، و هر چند از خردمندی و دانائی و فضیلت یک درجه پایین تر است؛ خداوند در باره ی «طالوت» فرمانروای بنی اسرائیل که به انتخاب خداوند بود فرمود: «ان الله اصطفیه علیکم و زاده بصطه فی العلم والجسم» (بقره / ۲۴۷)یعنی: «به درستی که خداوند او را بر شما برگزید و در وجود او برتری ای در دانش و اندام افزوده است».مشاهدات تاریخی هم نشان می دهد که ابر مردان دارای چهره و اندامی زیبا بوده اند. هیأت ظاهری انسان در نفوذ و تصرف قلوب سخت مؤثر است، و قابل انکار نیست، بسط مقال در این مورد را به کتب مربوطه واگذار نموده و به مطلب خود می پردازیم.پیغمبر اسلام که از شریفترین تیره ی نژاد عرب و خلاصه نسل ابراهیم خلیل بود، از حیث چهره و اندام چنین توصیف شده است:امام حسن مجتبی (علیه السلام) فرمود که: از خال خود هند بن ابی هاله از وصف

پیغمبر اکرم پرسید و او چنین گفت:رسول خدا با حشمت بود، و سخت باحشمت بود، روی او مانند ماه شب چهارده می درخشید، از چارشانه بلندتر و از درازقد کوتاه تر بود، سرش بزرگ، مویش نرم و فروهشته و تابدار، اگر موی سر را فرق نمی کرد از بنا گوشش تجاوز نمی نمود، رنگ او تابناک، پیشانی او گشاده و بلند، ابروانش کشیده و بی پیوستگی، رگی در پیشانی داشت که هنگام خشم سطبر و آشکار می شد، بینیش راست و اندکی برجسته، نوک آن اندکی برآمده، ریش او پر مو، گونه صاف و ظریف، دهان با لب های کشیده و سطبر، دهان ظریف و از وسط رو به بالا، دندان ها از هم باز، از میان پستان ها تا ناف خط باریکی از موی سیاه و نرم داشت، گردنش به صفای نقره ی خام، قامتش معتدل، با اندامی عضلانی و به هم فشرده، شکمش نابرآمده و مساوی با سینه ای پهن، شانه اش درشت استخوان، مچ دستش سطبر، دست ها کشیده و مودار تا آرنج، کف ها گشاده، انگشتان دستها و پاها متوسط در درازی، محکم راست و کشیده، پاها بدون پیچیدکی، کف پا اندکی از وسط فرورفته، روی پاها چنان صاف که آب بر آنها درنگ نمی کرد، وقتی قدم برمی داشت گویی از جای بلندی کنده می شد، وقتی راه می رفت گویی در سرازیری راه می رفت، وقتی رو برمی گردانید با همه ی اندام متمایل می شد، مژگان ها و نظرش رو به پایین، به زمین بیشتر نظر داشت تا به بالا، بیشتر نظرش ملاحظه و عبرت بود، با همه ابتدا به سلام می کرد.امام حسن (علیه السلام) فرمود: گفتار او را وصف کن؛ هند گفت: حزنش پیوسته بود، فکرش مداوم، آسایشی نداشت، جز به هنگام لزوم و نیاز سخن نمی گفت، آغاز سخن او و پایان آن با همه ی لب و دهن بود، صریح و روشن سخن می گفت، جویده و نامفهوم سخن نمی گفت، سخنش آهسته و نامفهوم نبود، کلامش جامع و فصل الخطاب

بود، نه زیـاد بود نه کم، ملائم و مهربان و نرم خو بود، نه در حـد جفا و خشونت، و نه در حـد زبونی وناتوانی، خوبی کردن به او در نظرش عظیم بود هر چنـد اندک بود، آن چه را می خورد مدح و ذم نمی گفت، دنیا و ما فیها او را خشـمناک نمی کرد، اما آن جا که پای احقاق حقی به میان می آمـد از احـدی باک نـداشت، هیچ چیز نمی توانست با خشم او روبرو شود، تا وقتی که حق را پیروز کنـد، وقتی اشاره می کرد با همه ی دست اشاره می کرد، و وقتی تعجب می کرد دست خود را می گردانیـد، هرگاه شاد می شـد چشـمان را می بست، بیشتر خنده ی او تبسم بود، وقتی تبسم می کرد گویی لبان را از روی دندنهائی چون تگرگ باز می کرد.امام حسـین (علیه السـلام) فرمود: در این باره از پدرم علی علیه السـلام پرسـیدم فرمود:وقتی پیغمبر به خانه می رفت، وقت خود را سه قسـمت می کرد: یکی برای خـدا، یکی برای اهـل بیت، و یکی برای خودش، آن گاه سـهم خود را میـان خود و مردم تقسـیم می نمود، چه عـامه و چه خـاصه، و روش او چنـان بود که اهـل فضـل را به قـدر مقـام ایشان در دین ترجیـح می داد؛ بعضـی از ایشـان یک نیاز داشـتند، بعضـی دو نیاز، بعضـی بیشتر؛ با ایشان در آن چیزی که برایشان اصـلح بود همدم و هم ساز می شد، در مصالح ایشان، از ایشان سؤال می کرد، و ایشان را به چیزی که سـزاوار بود رهنمون می شد، و می گفت: اکنون آن که حاضـر است به غایبین خبر دهد، می گفت: آن که نمی تواند حاجت خود را به من برساند از جانب او به من برسانیـد، زیرا هر کس حاجت حاجتمنـدی را که خود نمیتوانـد به فرمانروا برساند، او به فرمانروا خبر دهد، خداوند در روز قیامت قـدم های او را ثابت نگه می دارد. و در نزد او جز از این نوع سـخن ها یاد نمی شـد، از پیش او بیرون نمی آمدند جز با چشیدن چیزی از حکمت، و بیرون می آمدند در حالی که خود دلیل و

راهنما بودند، زبان را از سخن بازمی داشت مگر آن جا که سودی داشت، مردم را الفت می داد و از نفرت برحذر می داشت، بزرگان قوم را گرامی می داشت و ایشان را فرمانروای قوم خود می کرد مردم را بیم می داد و خود ناظر و نگهبان ایشان بود، بدون اینکه خوشروئی خود را از احدی دریغ کند.از یاران خود خبر می گرفت، از مردم حال مردم را می پرسید، نیکوئی را نیکو معرفی می کرد و تقویت می نمود، زشت را زشت معرفی می کرد و تحقیر می نمود. کار او معتدل و هماهنگ بود و هرگز غفلت نمی کرد، مبادا دیگران غفلت کنند یا منحرف شوند، از حق کوتاه نمی آمد و از آن تجاوز نمی کرد، بهترین مردم نزد او خیرخواه ترین ایشان برای مسلمانان بود و بهترین منزلت برای کسان در نزد او از آن کسی بود که بهتر با مسلمانان مواسات و معاونت می کرد، نمی نشست و برنمی خاست مگر با یاد خدا، به هیچ مکانی دلبستگی پیدا نمی کرد و از توطین نفس و مأنوس شدن به مکانی نهی می نمود.هرگاه به مجلس می رسید در آخر آن می نشست، و به چنین ادبی فرمان می داد، به هر همنشینی بهره اش را می داد، هیچ کس گمان نمی کرد کسی از دیگری به او نزدیکتر است، درنگ می کرد تا همنشین او اول برخیزد آنگاه برمی خاست، هر کس از او حاجتی می خواست دست خالی از نزد او برنمی گشت، یا با انجام حاجتش یا با گفتاری رضایت بخش، حسن خلق او فراگیر همه ی مردم بود، برای ایشان همچون پدر بود، همه در پیش او در برابر حق مساوی بودند.مجلسش مجلس حلم، حیا، صدق و امانت بود، صدائی در آن بلند نمی شد، از کسی در آن عیب جوئی نمی شد، اشتباه در آن تکرار نمی شد، همه پیوسته به هم برابر با هم، وظیفه شناسی و تقوی تنها مایه ی امتیاز و فضیلت بود، بزرگ را احترام می کردند و بر کوچک مهربان بودند، و به حاجتمند ایثار می کردند، غریب را نوازش می نمودند،

پیغمبراکرم همیشه خوشرو آسان گیر و نرم خو بود، نه سخت دل بود نه بدزبان، نه دشنام دهد نه عیب جو نه خواهان مدیحه سرایی، از هر چه نمی خواست تغافل می کرد، آرزومندانش هرگز نومید نمی شدند.از سه چیز خود را رها کرده بود: ریاکاری، زیان روی و بیهوده کاری. درباره ی مردم سه چیز را رها کرده بود: هیچ کس را نکوهش نمی کرد، دنبال لغزش و عیوب مردم نبود، هیچ کس را سرزنش نمی کرد. سخن نمی گفت مگر آن جا که امید ثواب بود.چون سخن می گفت همنشینانش ساکت بودند، گویی پرنده بر سر ایشان نشسته است. در محضر او منازعه و مجادله نبود، و اگر کسی سخن می گفت همه ساکت بودند تا سخنش تمام می شد، با همنشینان در خندیق مواسات می کرد. اگر تعجب می کردند به رعایت ادب مجلس، او هم اظهار تعجب می نمود. با غریبان در سخن و سؤال و جواب آن قدر شکیبا بود، که به سر حد تحمل از جفا می رسید، صحابیان به سفارش او پیجوی غریب و حاجتمند بودند تا ایشان را یاری دهند.از هیچ کس ستایش را نمی پذیرفت، کلام را بر هیچ کس قطع نمی کرد، اما اگر کسی بیهوده می گفت او را نهی می نمود، یا از مجلس برمی خاست. سکوت او در چهار مورد بود: حلم، حذر، تقدیر و تفکر. تقدیر در مساوی نظر کردن به مردم و استماع از ایشان؛ تفکر در در چیزی که باقی یا فانی است. حلم با شکیبایی در او جمع شده بود، هیچ چیز او را خشمناک نمی ساخت و از جا نمی کند. حذر در چهار چیز داشت: گرفتن بهترین روش تا به او اقتدا کنند، ترک قبیح تا آن را رها کنند، اجتهاد در رأی برای صلاح امت، و قیام بر آن چه خیر دنیا وآخرت را برای ایشان فراهم سازد.بحار الانوار ۱۵۳ - ۱۴۸ / ۱۷ و همه ی مصادر سنتاگر در صفات ابر مردان جهان بررسی کنیم او را بزرگترین بزرگان خواهیم

ص: ۴۶

یافت؛ شخصیتی نیرومند، استوار، پرجذبه، از بهترین پدران و مادران، در میان قوم خود بزرگ شد. از حیث صداقت، مروت، وفا و امانت هیچ کس به غبار او نمی رسید.گرامی ترین نژادها، پرارزشترنی شمائلها، خردمندترین مغزها، نیکوترین خلقها، پرعاطفه ترین همنشینها، باوقارترین بردبارها، راستگوترین گوینده ها، دورترین از پلیدی ها، بزرگترین فرمانرواها، خردمندترین سیاستمدارها، شجاع ترین جنگاوران، بلیغ ترین سخنرانان، حکیم ترین قانونگزاران، پردل ترین سرداران، بزرگترین فاتحان، بیمناک ترین دینداران، کامیاب ترین تشکیل دهندگان، خالص ترین بشر دوستان، مهربان ترین پدران و شوهران، والاترین راهنمایان، زاهدترین زاهدان، جاویدترین سازندگان ملکت و دولت که در عین حال معلم همه است و جز از وحی الهی از احدی تعلیم فرانگرفته است.دین او بانفوذترین ادیان در عقول بشری است اول فرد را برای احراز شخصیت می ساخت، آن گاه او را مهیا می کرد تا عضو مفید جامعه باشد.در راهنمایی و ارائه ی طریق، قدرت و صلابت داشت؛ هرگز مداهنه و خوش آمد گوئی نمی کرد، در هر موردی مردم را تعلیم می داد، و به ایشان تفهیم می کرد که هشدارهای صریح به سود ایشان است. در تعلیمات او روح همدردی و خیرخواهی و شفقت و تعاون کاملا مشهود بود.امی بودن و اعلم بودن حیرت انگیز است، اعجاز بزرگ او قرآن بود، می فرمود: مدینه به قرآن فتح شد و شهرها به شمشیر.«سرلشکر بودلی» در «الرسول» می گوید: (در عین زاهد بودن، مرد دنیا نیز بود، اما نه دنیای پلید جاهلیت، او دشمن آبادی و خوب زندگی کردن نبود، دوست داشت چنان که دوست داریم. دارای فرزندان بود. سواری بود که هرگز کسی به غبارش

نمی رسید، خودش نعلینش را می دوخت و لباسش را وصله می زد، مزاجی برازده داشت، خودش خودش را به فرماندهی و رهبری می شناخت، اما هرگز دوستدار تظاهر نبود، هرگز در فکر تأسیس دربار و درباریان نبود، هرگز اجازه نداد تا برای او صفات الهی یا خارق طبیعت بشناسند).اگر یهودیت و نصرانیت دارای فرهنگی عالی و مؤثر بود، چرا آن همه یهودیان یمن و مدینه و نصرانیان نجران و حیره نتوانستند عرب جاهلی را رهبری کنند، و هر چند بسیار اندك او را از ظلمت جهل و فقر و اخلاق زشت بیرون آورند.حسن تدبیر او برای رهبری وحشیان عرب، نه تنها اعجازانگیز، بلکه اعجاز بود.انتشار اسلام باآن سرعت، حرص او بر هدایت خلق، به شهادت خدا قوله تعالی: «ان تحرص علی هدیهم» (نحل / ۳۷)یعنی: «اگر بر هدایت ایشان حرص می زنی».عاقبت اندیشی او در عین سرافرازی و سلطه و شجاعت و پیروزی؛ زندگی او در حدی فقیرانه، نیم برهنه، نیم گرسنه؛ سیاستمداری که میان بیمناکی گردنکشان و رغبت گروندگان جمع کرده بود، کسی که در بالاترین درجات قدرت و حشمت و وقار فروتن و با نرمش بود.کفار و یهودیان او را برای داوری قبول داشتند، ژنده پوش اما نظیف که برای دیدار از هیأت های سیاسی بهترین لباس را می پوشید، در اندیشه ی عام و کلی برای هدایت همه ی بشر، نه تنها فلان فرد و فلان گروه معین. پیروزی، او را به عجب نمی آورد. در حال پیروزی یا شکست با آرامش وظائف خود را انجام می داد.تاریخ او روشن ومضبوط، بر اثر شدت علاقه مسلمانان به او تا آن جا که شماره ی موهای سفید شده در محاسن شریف او را ضبط کرده بودند.

پیشوای همه جانبه، پیشوایی در عقل، در ادب، در دین، در سیاست، در حکمت، در اقول، در اعمال، در سکوت، سراسر وجود و حرکات و سکونش ادله ی قاطعی بر صدق نبوت او و خبر دادن او از آینده.میل او به گندزدایی از خردها، توصیف کامل او از بیماری های فرد و اجتماع و درمان آن ها، ناتوانی عرب از معارضه با قرآن، حفظ عهد، میانه روی در کارها و هزاران جلوه های انسانی دیگر، مستمد از وحی و عنایت الهی، که قلم از بیان بخشی از آنها سرشکسته، و پای در گل، و عقل حیرت زده است، سخن کوتاه کسی که خداوند در قرآن برای تکریم و تعظیم او فرموده: «ان الله و ملئکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما» (الاحزاب / ۵۶)یعنی: «به درستی که خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود و دعا می فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود و دعا و صلوات بفرستید، و سلام گویید سلام گفتنی در حد اعلا».شاید خواننده ای با نظری شتاب زده گمان کند این همه اطاله ی کلام درباره ی سیرت پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)از باب مدیحه سرایی و تکرار است و آوردن مطالبی اندک در قالب الفاظی بسیار، در صورتی که هرگز چنین نیست و ما توصیه می کنیم که از نو و از نو آنها را بخواند تا دریابد هر یک از آنها مفهومی جداگانه دارد، و همچون آینه ای است در برابر یک جلوه و نمود خاص از سیرت مافوق بشری پیامبر اسلام، و نشان دهنده ی یکی از آداب خاص او در ظرف رویدادی خاص یا زمان و مکانی خاص یا شرایطی خاص که اگر تغییری در آن داده شود یا حذف گردد، یکی از آداب او ناشناخته خواهد ماند، و این نه از باب تعصبات جاهلانه در برابر تصعبات جاهلانه ی امثال مسیحیان است، که عیسای کم محتوی در تاریخ را برای جبران کمبودها به مقام خدایی و ثالث ثلاثه ارتقا داده اند و توصیفی را که باید مفهوم و ملموس باشد، از بیم اعتراض در

نهانگاه لاهوت زنـدانی کرده انـد، و چون خود آن را نفهمیده اند که چه گفته اند به ناچار شـنوندگان هم نفهمیده اند چه می شنوند.توضـیح:ظـاهرا کلمـه بی محتـوی زننـده است، امـا بـا اضـافه در تاریـخ چنین نیست زیرا مراد آن است که از جنبه هـای تاریخی مطالب بسیاری در باره ی انحاء شخصیت حضرت عیسی علیه السلام نداریم.تفرقه واختلافی در فرهنگی که انبیا آورده انـد وجود نـدارد و این متولیاننـد که برای حفـظ مقام ساختگی خودشان صور زیبا و روشن تعلیمات پیامبران را با مشاطه گری جاهلانه یا مغرضانه دگرگون می سازند.

ص: ۵۱

مجامع آداب و منش پیغمبر

آن چه در بخش یکم و دوم آوردیم کلیاتی بود که از مجموع هزاران منش و آداب پیغمبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)و نیز شمایل او استنتاج و نمونه برداری شده بود.اکنون در این بخش و بخش های آینده به تفصیل مواردی تا آن جا که در امکان ماست می پردازیم و مستند خود را در آخر هر رویداری بلافاصله می آوریم تا گمان نرود این مطالب از باب مدیحه سرایی و تکرار مکررات است و اگر احیانا مطلبی را مکرر آورده ایم، مربوط به اختلاف منابع و مستندات است تا ما مطالب استوارتر باشد و بهتر در اذهان اثر گذارد. و ما توفیقی الا بالله.۱ - خوشروی ترین و خوش خلق ترین مردم بود، هرگز صدا را بلند نکرد، از دوشیزگان در پرده باحیاتر بود. (شمائل الرسول ۶۱ / ۵۸).۲ - از نمیمه و سخن چینی نهی می کرد، و می فرمود: کسی از کسی چیزی نگوید، من دوست دارم سلیم الصدر و خوش گمان نزد شما بیایم.آن جا که می خواست بگوید: نه، می گفت: «لا و استغفر الله» یعنی: «نه و از

خدا آمرزش میخواهم» (شمائل / ۶۵).۳ - وقتی چیزی می دید که دوست می داشت می گفت: «الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات» یعنی: «ستایش مر خداوندی را سزا است که به نعمت او چیزهای خوب و صالح تمام و کامل می شود».برای غایب دعا می کرد، شاهد را زیارت می نمود، از بیمار عیادت می کرد، در کاروان مراقب بود کسی عقب نماند.به کسی وعده داد که در جای معینی او را ببیند دو روز بانتظار او همان جا ماند، نماز جماعت را از همه سبکتر می خواند (بحار الانوار ۲۳۵- ۲۳۳ / ۱۶).توضیح:فرموده ی پیغمبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم): به نعمت خداوند صالحات تمام می شود، مراد آن است که اگر توفیق و تقدیر خداوندی نباشد، همان چیزی که به نظر خوب و صالح می آید چه بسا باعث نکبت و بدبختی گردد مانند فرزند ناخلف و مال بسیار.۴ - می فرمود: «هیچ خوبی و معروفی را حقیر مشمارید ولو ریختن مقداری آب در ظرف دیگری، یا ری و خوش نشان دادن به برادر دینی» (اسد ۳۴۸ / ۲).۵ - سائلی از او چیزی خواست، وی یک دانه خرما به او داد، سائل گفت: سبحان الله پیغمبر خدا یک دانه خرما می بخشد، پیغمبر -(صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «او ما علمت ان فیها مثاقیل ذر کثیر» یعنی: «نمی دانی که در این یک دانه خرما ذره های سنگین بسیار هست؟» آن گاه سائل دیگر آمد به او نیز یک دانه داد، وی گفت: پیغمبر خدا به من یک دانه خرما داد به خدا سوگند آن را از خود جدا نکنم و همیشه از آن برکت جویم؛ پیغمبر فرمود تا چهل درهم که نزد ام سلمه داشت آوردند و به

او دادند، و او به زودی از دولتمندان شد. (حیاه الحیوان دمیری / ذیل ذر)توضیح:در این رفتار پیغمبراکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)چند حکمت و تربیت هست، از آن جمله اشاره به آیه ی قرآن «فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره» (الزلزال) یعنی: «هر کس به سنگینی ذره ای عمل خیر کند، پاداش آن را خواهد دید» و معلوم است که اثر این گونه تعلیم در ضمن چنین رویدادی تا چه اندازه ی مؤثر و بادوام است.دوم: پاداش دادن به ادب و شکر سائل دیگر، که خداوند فرموده: «و اذ تأذن ربکم لئن شکرتم لأ زیدنکم» (ابراهیم / ۷)یعنی: «آن گاه که پروردگار شما اعلان کرد، اگر شکرگزار باشید هر آینه نعمت را بر شما می افزاییم».سوم: چه بسا اشاره به عظمت ذرات سرگردان در مخلوفات مادی باشد که هر یک از آن ها خود عالمی است.۶ - مجامع صفات انسانی را چنین شماره می فرمود: خوشا به حال آن که فروتنی کند بی آن که در او منقصتی باشد، و در نفس خود ذلیل باشد بی آن که ناتوان باشد، و انفاق کند مالی را که به گناه تحصیل نکرده باشد و بر هر ذلیل و توانی رحم کند و با اهل دانش و حکمت بیامیزد. خوشا به حال آن که کسبش گوارا و حلال است، و باطن او صالح و مصفی است و شر خود را از مردم بازمی دارد، خوشا به آن که به علم خود عمل می کند و مازاد مال خود را انفاق می کند و اضافه ی گفتار خود را مهار می کند. (اسد ۱۸۸/ ۲).۷ - برای اهل صفه چیزی را اختصاص داد و از دیگران معذرت خواست زیرا برای همه کافی نبود و اهل صفه مستحق تر بودند، فرمود: «به گروهی از شما اختصاص

دادم که از جزع و بی تابی ایشان بیم داشتم». (بحار ۲۶۹ / ۱۶).توضیح:جزع و بی تابی اهل صفه از حرص و زیاده طلبی نبود بلکه از غایت فقر و نداری بود.۸ – مسعود بن خالد گوسفندی برای پیغمبر فرستاد، چون به خانه رفت قدری گوشت نزد همسرش دید، پرسید: از کجاست؟ گفت: پیغمبر برای ما فرستاده و فرموده: چرا عیالت را از آن اطعام نکرده ای؟ (اسد ۳۵۷ / ۴).توضیح:در مشاهدات خود دیده ایم که غالبا از اهل خانه رعایت کامل نمی شود و از این جا احاطه ی معجزه آسای پیغمبر اسلام به همه ی موارد و نیز توصیه ی او معلوم می شود.۹– به زیارت قبور می رفت، با ابومویهبه به زیات بقیع رفت و فرمود: «سلام بر شما ای اهل گورستان، ای اهل لا اله الا الله گوارا باد بر شما آن چه را در آن هستید و مردم دنیا در آن نیستند، فتنه ها مانند قطعه های تاریک شب آمد آخرش دنبال اولش، آخری از اولی بدتر» (سیره شامی ۴۴۴ / ۴).توضیح:مراد از اهل لا اله الا ـ الله اهل درک و فهم لا ـ اله الا ـ الله یعنی فنای ما سوی الله و بقای الله است.۱۰ – خیرخواه همه بود، در وقت مناسب همه را نصیحت می نمود، راهنمایی می کرد، مداهنه و خوش آمد گوئی در کار او نبود به ابن مسعود فرمود: تلاش خود را زیاد مکن، آن چه مقدر است می شود، آن چه روزی تو است می رسد» (اسد ۷۹ / ۲).

ص: ۵۵

توضیح:مراد تلاش حرص آمیز است نه تلاش معتدل که واجب است.۱۱ - از دنیا هیچ چیزش نزد اون مهم نبود، مگر آن که بیمناکی را امنیت بخشید، یا گرسنه ای را سیر کند. (بحار ۲۶۶ / ۱۶).۱۲ - به صله ی رحم سخت علاقمند بود، می فرمود: «رحم خود را و هر چند به سلام دادنی تر و تازه نگهدارید» (اسم ۳۷۹ / ۲).۱۳ - عبدالله بن ابی الحمساء گفت با پیغمبر قبل از بعثت معامله داشتم و بنا شد کالا را در مکان و وقت معینی حاضر کنم و از یاد برده بودم، روز سوم که به یاد آوردم و رفتم، دیدم پیغمبر در همان جا است و فرمود: «ای جوان! بر من دشوار ساختی، سه روز است به انتظار تو هستم». (اسد ۱۴۶ / ۳).۱۴ - به حق شناسی سخت پایبند بود، به همین جهت چنین دعا می کرد: (اللهم لا تجعل لفاجر علی یدا فیحبه قلبی) یعنی: «خداوندا از بدکاره ای بر من احسانی قرار مده مبادا دلم او را دوست بدارد».۱۵ - به شدت از لهو و بیهوده کاری متنفر بود، اوقات او حساب داشت، ذکر و فکر و ارشاد، اوقات او را اشغال می کرد، می فرمود: لهو باطل است، مگر در سه مورد: تأدیب اسب، تیراندازی، و شوخی با همسر حلال. (فصول المهمه / ۵۷۱).۱۶ - می فرمود: هر کس کنجکاو است نمی پاید، هر کس شکیبائی را برای مشکلات روزگار ذخیره نکرده ناتوان خواهد شد، هر کس به مردم وام دهد به او وام می دهند و هر کس ایشان را رها کند او را رها نمی کنند. گفتند: پس چه کنیم؟ فرمود: «از آبروی خود به ایشان قرض دهید که ذخیره شما برای روز قیامت باشد. دو نفر با هم همنشین نباشند مگر آن که بیشترین اجر نزد خداوند از آن کسی باشد که رفق و مدارای او

نسبت به دیگری بیشتر باشد، اظهار دوستی نسبت به مردم نصف عقل است» (وافی -الایمان / ۹۸).توضیح:مراد از قرض دادن از آبرو، یاری دیگران از قدرت و امکانات است.۱۷ - فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) نزد او آمد و از وضع دشوار زندگی به او گفت، پیغمبر نوشته ای به او داد و فرمود: «آن چه در آن هست یاد گیر»، نوشته بود:«هر کس ایمان بخدا و روز جزا دارد همسایه خود را آزار ندهد».«هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد مهمان خود را گرامی بدارد».«هر کس ایمان به خدا و روز جزا دارد یا سخن خیر گوید یا ساکت باشد». (وافی الایمان / ۹۶)۱۸ - فرمود: «هر کس صبح برخاست و برای کار مسلمانان اهتمام نکرد مسلمان نیست»، گفتند: دوست داشته ترین مردمان نزد خدا کیست؟ فرمود: «سود بخش ترین ایشان به مردم». (وای - الایمان / ۹۹).۱۹ - فرمود: «هر یک از شما برای برادر دینی خودخیرخواه باشد چنان که برای خویش». (وافی - الایمان ۱۲۱).۲۰ - فرمود: «هر کس مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر کس مرا شاد کند، خدا را شاد کرده». (وافی - الایمان / ۱۱۶).۲۱ - فرمود: «جبرئیل به من گفت: خداوند فرشته ای به زمین می فرستد، او راه می رود تا به در خانه ای می رسد، که یکی آن جا برای دیدن برادرش در می زند، فرشته به او می گوید: از او چه می خواهی؟ او می گوید: برادر مسلمان من است، برای خوشنودی خداوند به دیارش آمده ام، فرشته می گوید: آیا به راستی آمدنت برای همین است؟

می گویـد: همین است، فرشـته می گویـد: من فرشـته ی خـدایم به سـوی تو، خداونـد به تو سـلام می رسانـد و می گویـد: هر مسـلمانی که مسـلمان دیگر را دیـدار می کنـد، مرا دیـدار کرده و ثواب او بهشت است». (وافی - الایمان / ۱۰۷).۲۲ - فرمود: «وصـیت می کنم به شاهـدین از امتم و به غایبین و به آنان که در پشت پـدران و رحم مادرانند تا روز قیامت، که صـله رحم به جا آورند و هر چند به قدر یک سال از هم دور باشند زیرا صله ی رحم از دین است.» (وافی - الایمان / ۹۳).توضیح:از صدها امثال این روایات یقین حاصل می شود که پی و بنیاد خـداپرستی و دین، محبت و تعاون و خدمت به خلق است و مادام که این صفـات انسـانی بر اکثریت جـامعه ای حاکم و مسـلط نباشـد، اعمال عبادی ایشان دردی را دوا نمی کنـد، و چنین جامعه ای را یـک جـامعه ای را یـک جـامعه ی دینی نمی توان ناميـد.نطق پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)وحی است و از هوی نیست، وقتی از کسانی که درباره ی امور مسـلمانان بی تفاوتنـد سـلب اسـلام می کنـد، هشـداری سـهمناک است.روح تعاونی که در مسلمانان صدر اسلام بود به یاد آورید و با بی تفاوتی مسلمانان در قرون بعدی مقایسه کنید تا علت بزرگ ضعف مسلمانان را دریابید.۲۳ - یکی پرسـید: خداوند چه چیز را دشمن تر دارد؟ فرمود: شرک را، گفت: دیگر؟ فرمود: قطع رحم، گفت: دیگر؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف را. (وافی - جنود الکفر / ۱۵۵).

۲۴- فرمود:«دو مسلمان که با هم قهر کنند، و سه روز چنان باشند از اسلامیت خارجند، آن گاه هر کدام زودتر به آشتی مبادرت کند زودتر به بهشت می رود (وافی - جنود الکفر / ۱۵۶).۲۵ - فرمود: «هر کس فضل پیران را شناخت، و ایشان را گرامی داشت خداوند او را از هراس روز قیامت نجات داد». (وافی - الایمان / ۱۰۰).۲۶ - فرمود: «آیا شما را خبر دهم از بدترین شما» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «راه روندگان برای سخن چینی و دو به هم زنی، و جدایی اندازن میان دوستان، و عیب تراشندگان برای مردمان بی عیب». (وافی - الایمان / ۱۶۴).۲۷- فرمود: «ای گروه مسلمانان به زبان، که ایمان به دلشان راه نیافته است، مسلمانان را نکوهش نکنید و به دنبال کشف عیب های ایشان مباشید، زیرا هر کس به دنبال کشف عیب های ایشان باشد خداوند عیب های او را دنبال (آشکار) می کند تا رسوایش سازد، و هر چند در خانه اش باشد. (وافی - باب الغیبه / ۱۶۳).۲۸ - فرمود: «هر کس برای حاجت برادر مؤمن خود کوشا باشد اما خیرخواه او نباشد، بتحقیق به خدا و رسولش خیانت کرده است». (وافی - الایمان / ۱۶۴)توضیح:وقتی انسان خیرخواه نبود کار را سرسری انجام می دهد، که یا ناتمام می ماند، یا ضرر و زیان به بار می آورد، امانت داری در شغل، برای همین است جوامع بشری در اثر نداشتن وجدان کار، مشکلاتی دارند که قابل حل نیست.۲۹ - می فرمود: «دوستی مؤمن، مؤمن را، در راه خدا از بزرگترین شعبه های ایمان است، آگاه باشید هر کس برای خدا دوست بدارد و در راه خدا دشمن بدارد و در

راه خطا اعطا کند و در راه خدا منع کند، از برگزیدگان خداوند است». (وافی -الایمان ۹۵ / ۹).تنبیه:برای مسلمانان پاک اعتقاد، اقوال پیغمبر وحی منزل است که به فرمان خداوند به او تأسی می جویند، و دستورات او را تا سر حد امکان به کار می بندند. افراد کم اعتقاد و یا بی اعتقادی هم هست که در برابر آنها بی تفاوتند. و گمان می کنند که این دستورات مانند موعظه های معمولی است و هیچ اثری در زندگانی دنیایی ندارد. در صورتی که تجربه نشان می دهد که مشکلات زندگانی آن پاک اعتقادان عامل به مراتب کمتر از مشکلات آن بی اعتقادان است.۳۰ - بر روی خاک زمین می نشست، بر زمین می خوابید، بر زمین غذا می خورد، لباس خود را وصله می زد در را به روی واردین باز می کرد، گوسفند را می دوشید، شتر را می بست، به کمک خادم دستاس می کرد، خودش آب برای طهارت می گذارد، پیاده راه می رفت، اگر تنها بودند تند راه می رفت، و اگر همراه داشت با ایشان همگام بود، تکیه نمی داد، با اهل خانه کار می کرد، هیچ وقت آروغ نمی زد، عذر آزاد و بنده را می پذیرفت، هدیه را می پذیرفت و هر چند یک دانه خرما یا جرعه ای شیر صدقه نمی پذیرفت، تیز نگاه نمی کرد، برای خدا خشم می گرفت، هرگز برای خودش خشم نمی گرفت، گاهی از فرط گرسنگی سنگ به شکم می بست، هر چه آماده بود می خورد، چیزی را رد نمی کرد، دو لباس نمی پوشید، لباس او زبر بود و غالبا سفید، لباس خاصی برای جمعه داشت، عبای خود را برای دیگران بر زمین فرش می کرد.انگشتری از نقره داشت، خربزه دوست داشت، از بوی بد احتراز می کرد، به مسواک سخت علاقه داشت، در سواری ردیف می کرد غلامش را یا دیگری را، بر شتر

و اسب و الاغ سوار می شد بدون زین و لگام، گاهی با پای برهنه راه می رفت گاهی بدن عمامه و ردا.جنازه را تشیع می کرد و هر چند تا آخر مدینه، مریض را عیادت می کرد، با فقرا همنشین می شد با مساکین غذا می خورد و با دست خود به ایشان غذا می داد.اهل فضیلت را گرامی می داشت، با اهل شرف نیکی می نمود، صله ی رحم می کرد بدون امتیاز دادن بر غیر جفا نکرد، بدون قهقهه می خندید در لباس و پوشاک برتری نداشت، هیچ کس را دشنام نداد، زنی و خادمی را لعن نکرد، مگر آن که می گفت رهایش کنید کاری به او نداشته باشید، هیچ کس از آزاد و کنیز و بنده نزد او نیامد مگر آن که برای انجام کارش با او به راه افتاد.خشن نبود، سخت دل نبود، هر کس با او کاری داشت چندان با او صبر می کرد تا خودش برود، هر کس دست او را می گرفت دست خود را رها نمی کرد تا اول او رها کند.بدی را با بدی پاداش نمی داد، چشم پوشی می نمود، هر کس را می دید اول سلام می کرد، هر مسلمان را می دید با او مصافحه می کرد، در هر نشست و برخاست ذکر خدا می کرد، اگر در نماز بود و کسی می آمد نماز را کوتاه می کرد و به او روی می نمود و می گفت: آیا حاجتی داری تا انجام دهم؟نشستن او چنان بود که هر دو ساقش را اندکی بلند می کرد در ملجس هر کجا جا بود می نشست، غالبا رو به قبله می نشست، واردین را گرامی می داشت، گاهی ردایش را زیر پای ایشان می گسترد، اگر تشکچه ای بود زیر پای او می گذارد.در حال رضا و غضب جز حق نمی گفت، خیار را با رطب یا با نمک می خورد، بیشترین میوه را که دوست داشت خربزه و انگور بود، بیشتر خوراکش خرما و آب بود، گاهی خرما را با شیر می خورد و می فرمود «اطیبین» اند یعنی دو بهتر.

ص: ۶۱

به امـام حسـین (علیه السـلام) که کودک می فرمود: «حبقه حبقه ترق عین بقه» یعنی: «ای سبزه خوش بو، ای سبزه خوش بو» یا «ای ریزه میزه چون چشم مگس بالاـ بیـا».توضـیح:مشـهور چنـان است که چشم مگس زیر ذره بین هزاران چشم است و اشـاره است به سوراخ شـدن بـدن امام حسـین (علیه السـلام) از زخم ها و العهده علی الراوی.پیرزنی از انصار گفت: یا رسول الله! دعا کن به بهشت بروم فرمود: «پیرزنان به بهشت راه ندارنـد» عجوز گریه را سـر داد، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)خندیـد و فرمود: «انا أنشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا» (الواقعه / ۳۵ و ۳۶)یعنی: «هر آینه ما ایشان را آفریدیم آفریدنی پس ایشان را باکره قرار دادیم».صـهیب رومی رمد داشت و خرما می خورد پیغمبر فرمود: «خرما برای رمد بد است»، صهیب رومی گفت: یا رسول الله با طرفی می خورم که رمـد نـدارد.نعیمان انصاری کالاهائی از اعراب بیابانی مانند عسل می خرید و آن ها را به در خانه ی همسـران پیغمبر می آورد، و به آنها می داد و می گفت هدیه است و عرب فروشنده را می گفت همینجا بنشین تا ظرف و پول تو را بیاورنـد، خودش در می رفت؛ وقتی از او بـازخواست می کردنـد می گفت: دیـدم پیغمبر عسـل دوست دارد من هم پول نـدارم، پیغمبر تبسم می کرد و خود بهای کالا را می داد و بر او انکار نمی نمود.کـدوی پخته را دوست داشت، گوشت شـکار می خورد اما هرگز خودش شکار نکرد.مزاح می کرد اما جز حق نمی گفت، ابوعمیر بلبلی داشت که مرد، به او

می فرمود: «یـا ابـاعمیر! مـا فعـل النقیری» یعنی: «اباعمیر! بلبل کوچک چه شـد».انجشه، شتران زنان را می رانـد به او فرمود: «یا انجشه! ارفق بـالقواریر» یعنی: «ای انجشه! با این نازک شـیشه ها مـدارا کن».غلامی سـیاه داشت در سـفر، هرکس می رسـید از اثاث خود بر او بار می کرد تا گرانبار شـد، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)بر او گـذر کرد فرمود: «تو همچون کشتی شده ای» و او را آزاد کرد.مردی از او خواست که رهواری به او بدهـد، فرمود: «بر بچه شـتر سوارت می کنم» گفت: بچه شتر به چه درد من می خورد؟ فرمود: «کـدام شتر است که بچه شتر نیست».به انس - خـدمتکار خود - می فرمود: «یک سـر دو گوش» از پشـت سـر بـازوی یکی را گرفـت و فرمـود: «کی ایـن بنـده را می خرد؟» وقـتی او تعجـب کرد فرمـود: «کیسـت بنـده ی خـدا نیست».زنی از مردش نزد او شـکایت کرد فرمود: «همان مردی که سفیدی در چشم دارد؟» زن سراسیمه به خانه آمد و به شوی خود خبر داد، او گفت: مگر نمی بینی سفیدی چشم من از سیاهی آن بیشتر است؟. (مناقب، بحار، اسدالغابه، سیره شامی).۳۱ - می فرمود: «خردمند کسی است که با دیگری که در معاشرتش الزام دارد به نیکی رفتار کند، تا وقتی که خداوند راه رهایی او را فراهم سـازد». (اسـد الغـابه ۲۷۰ / ۵).توضـیح:فصـل الخطـاب و تنهـا راه رهـایی همین استماننـد مـدارا کردن با همسـر بد سلوک.۳۲ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «گاهی پیغمبر با کسی مزاح می کرد تا او

را شاد کند» (بحار ۲۹۶ / ۱۶).۳۳ – وقتی سوار می شد سه مرتبه می گفت: «الحمد لله الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین» (الزخرف / ۱۳)یعنی: «ستایش برای خداوندی است که این رهوار را برای ما رام کرد و ما خود رام کننده ی آن نبودیم». (اسد ۹ / ۴).۳۴ – در راه خیبر به عامر بن اکوع فرمود:«برای ما حدی بخوان» و او خواند:و الله لو لا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلیناانا اذا قوم بغوا علینا و ان ارادوا فتنه ابینافانزلن سکینه علینا و ثبت الاقدام اذ لا قینایعنی: «به خدا سوگند اگر اراده ی خدا نبود، ما هدایت نمی شدیم نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم، ما چنان قومی هستیم که اگر دشمن بر ما ستم کند، یا قصد فتنه داشته باشد زیر بار نمی رویم و دفاع می کنیم، خداوندا آرامش بر ما نازل کن و هنگام نبرد قدم های مارا استوار گردان».(اسد ۱۶ / ۵).۳۶ – اگر جائی می رفت راه بازگشت را عوض می کرد. (بحار ۲۷۶ / ۱۶).توضیح:یک مسئله ی روانی است که تنوع در امور نو کننده ی زندگانی و نشاط بخش است، دیگر آن که چون در بین راه از احوال مسلمانان جویا می شد در تغییر مسیر تفحص بیشتری به عمل می آمد.

۳۷ – فرمود: «نزدیکترین شما به خداوند آن کسی است که زودتر سلام کند، گاهی به زنان غیر جوان سلام می نمود» (وافی – الایمان / ۱۰۹).توضیح:مراد از برتر بودن و نزدیکتر بودن در جائی است که آن دو نفر از حیث باقی مزایای انسانی مساوی باشند، آن وقت سبقت در سلام سبب برتر بودن سبقت کننده می باشد.۳۸ – می فرمود: «هرگاه همدیگر را ملاقات می کنید، ملاقات کنید به سلام و مصافحه، و چون جدا می شوید، جدا شوید با استغفار».پیاده می شد و با مسلمانان راه می رفت، و دست در دست ایشان می گذارد. (وافی – الایمان / ۱۱۰).۳۹ – می فرمود: «هرگاه یکی از شما با دیگری آشنا شد از نام او و نام پدرش و قوم او سئوال کند که برای دوام مودت استوارتر است» (وافی – الایمان / ۱۲)۴۰ – فرمود: «کسی که در سخن برادر مسلمانش بدود (سخن او را قطع کند) مانند آن است که در صورتش خراش داده است» وافی – الایمان / ۱۱۲).۴۱ – وقتی وارد مجلس می شد در نزدیکترین جا به محل ورود می نشست، اما اگر صاحب مجلس جایی برای او معین کرده بود، همان جا می نشست، و گر نه هر جا که جایی خالی بود آن جا می نشست، می فرمود: «کسی که بر شما وارد می شود اندکی او را پیشواز کنید، و چون بیرون می رود اندکی او را بدرقه کنید» (وافی – الایمان / ۱۱۲).۴۲ – یکی آمد گفت: می خواهم دستم با دست تو تماس یابد تا برکت یابم، فرمود: «نزدیک بیا» چون آمد دست پیغمبر را گرفت وبوسید. (واقدی / ۵۹۳).۴۳ – با گروهی مشغول خوردن خرما بود، چند کودک سر رسیدند، پیغمبر به هر

یکی مشتی خرما داد و دست بر سرایشان کشید. (مجمع الزوائد ۱۸ / ۵).۴۴ - عربی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمده بود، شتر خود را بر در مسجد رها کرده بود، مردم به نعیمان گفتند: مدتی است گوشت نخورده ایم، آن را نحر کن تا بخوریم؛ نعیمان آن را نحر کرد. چون عرب بیرون آمد و حال دانست، فریاد زد: وانحراه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بیرون آمد و پرسید: «این کار را کی کرده است؟» گفتند: نعیمان.نعیمان در بیغوله ای فرار کرده بود، پیغمبر و گروهی به دنبال او رفتند، یکی را فرستادند تا او را پیدا کند چون او دید از دور اشاره کرد که اینجا است، اما فریاد زد که این جا نیست، او را گرفتند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «چرا چنین کاری کردی؟» گفت: یا رسول الله! همین ها که مرا نشان دادند به این کار وادارم کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)غرامت رعب را داد، مسلمانان نعیمان را با کفش زدند و لعن کردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: او را لعن نکنید زیرا او خدا و پیامبرش را دوست دارد (اسد الغابه ۲۶ / ۵).توضیح:امثال این روایت بسیار است، که مشعر بر مقام والای محبت خداوند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)که روح ایمان و عبادات است، دعائم اسلام را که پنج شمرده اند، یکی از آن ها ولایت و محبت است که امام صادق (صلی الله علیه و آله و سلم)فرموده: «به هیچ یک از آن ها مانند ولایت و محبت تأکید نشده است».۴۵ - فرمود: «کسی که برادر مسلمانش را گرامی بدارد، و به کلمه ای که او را خوش آید و غم را از او دور کند بنوازد، همیشه در سایه ی گسترده ی رحمت خداوند است»

(وافی - الایمان / ۱۱۵).۴۶ - فرمود: «دروغی که برای اصلاح است، بر دورغ دهنده گرفته نمی شود؛ آنگاه خواند قوله تعالی: «ثم اذن مؤذن ایتها العیر انکم لسارقون» (یوسف / ۷۰)یعنی:» آن گاه جار زنی جار زد: ای کاروان (کاروان برادران یوسف)، به درستی که شما دزدانید در حالی که دزد نبودند» و داستان چنان بود که به دستور یوسف جام خاص او را دربار بنیامین برادر او جا داده بودند، تا به عنوان دزدی طبق قانون مصر، او را بازداشت و بنده ساخته نزد خود نگهدارند. و همچنین خواند قوله تعالی: «بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون» (انبیاء / ۶۳)یعنی: «این کار را بت بزرگ انجام داده از خودشان بپرسید اگر سخن می گویند، در حالی که خود ابراهیم بت را شکسته و تبر را به گردن بت بزرگ آویخته بود» (وافی - ما یجب علی المؤمن / ۱۵۸).۴۷ - از خصومت و رو در رو دشمنی کردن پرهیز می کرد، و فرمود: «جبرئیل هیچ وقت نزد من نیامد مگر آن که مرا موعظه می کرد، و آخر گفتارش این بود مبادا با مردم خصومت کنی، زیرا خصومت عیب های پنهان را آشکار می کند و عزت را از بین می برد» (وافی - ما یجب / ۱۵۹).توضیح:خصومت و اخصتام و تخاصم به معنی اختلاف و دشمنی است، که به صورت رد و ایراد و محاجه و بحث انجام می گیرد، نه مطلق نزاع و دشمنی، بنابراین نباید با صور دیگر از منازعه و اختلاف مانند دافع یا جهاد مشتبه گردد، در حقیقت امر خداوند که فرموده، «و اعرض عن الجاهلین» بیانی برای مورد است.

۴۸ – فرمود: «به مردم دشنام ندهید که دشمنی ایشان را برای خود کسب کنید» (وافی – ما یجب / ۱۴۰).۴۹ – فرمود: «خداوند بهشت را بر دشنام ده و بد زبان حرام کرده، کسی که کم حیا و لاابالی باشد و در آن چه بگوید یا درباره ی او بگویند بی تفاوت باشد، اگر درباره ی چنین کسی تحقیق کنید، او را نخواهید یافت مگر حرام زاده یا انباز بودن شیطان در نطفه اش، آنگاه خواند: «و شارکهم فی الاموال و الاولاد» (و السراء / ۶۴)خطاب به شیطان یعنی: «در مال و اولاد ایشان شریک باش»(وافی – ما یجب / ۱۶۰).۵۰ – عبدالله بن عامر گفت: کودک بودم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به خانه ی ما آمد، مادرم گفت: بیا چیزی به تو بدهم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «چه به او می دهی؟» مادرم گفت: خرمایی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «اگر به او ندادی، در نامه ی تو دروغی نوشته خواهد شد» (اسد ۱۹۱ / ۳).۵۱ – به اصحاب، بالسویه، نگاه می کرد و می فرمود: «در بوسیدن اطفالتان تساوی را رعایت کنید» (بحار ۲۸۰ / ۱۶).۵۲ – یهودی ای مقداری خرما از او طلب داشت، موجود نبود، از خوله دختر حکیم وام گرفت و به او داد. (اسد ۱۷۶ / ۳).۵۳ – می فرمود: «از دنیای شما زن و بوی خوش برای من محبوب شده است، اما نور چشم من در نماز است» (شمائل / ۳۸).۵۴ – روزی فرمود: «خداوند حج را بر شما واجب گردانیده» یکی پرسید: امسال یا هر سال؟ فرمود: «اگر بگویم آری بر شما واجب می شود و شما نمی توانید»، آن گاه فرمود: «مادام که شما را ترک می کنم (یعنی چیزی را ناگفته می گذارم» مرا رها کنید زیرا آنان که قبل از شما هلاک شدند از سؤال بیجا و اختلاف بر پیغمبرانشان

هلاك شدند، هرگاه شما را از چیزی نهی کردم از آن دوری کنید، و اگر امر کردم در حد توانائی آن را انجام دهید» (مشکل الآثار ۲۴۴ / ۲).۵۵ - در یکی از جنگها، یکی تیردان جنگاوری را پنهان کرد تا بر او بخندند، وقتی آن را ندید ترسید مبادا پیدا نشود، و همه خندیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از راه می گذشت، فرمود: «چه شده می خندید؟» گفتند: چنین و چنان، فرمود: «مؤمن را نمی رسد که مؤمنی را بترساند» (مشکل الاثار ۲۴ / ۲).۵۶ - وقتی نماز تمام می شد، و مردم نشسته یا سر پا بودند، بر ایشان گذر می کرد و به ایشان نزدیک می شد و سؤال می کرد آیا نیازی دارند؟ یکی گفت: دارم، فرمود: چیست؟ گفت: اسلام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: که نزد ما بمانی، یا به بادیه برگردی و اطاعت کنی، البته بمانی بهتر است. (مجمع ۲۵۲ / ۵).۵۷ - هیچ کس چون پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از تنطع (خودپسندی و خودآرائی و تشریفات و شتر مآبی) بدش نمی آمد (مجمع ۲۵۱ / ۱۰).۵۸- در همه ی حالات میانه رو بود، می فرمود: «هرکس میانه رو باشد، عیالمندی بر او فشار نمی آورد، و هرگز بار سنگین زندگانی را احساس نمی کند» (مجمع ۲۲۵ / ۶).۵۹ - سخت حق شناس بود، وقتی به او هدیه می دادند اصرار داشت که به بهتر از آن تلافی کند (مجمع ۳۱۸ / ۱۰).۶۰ - از عیب جوئی نهی می کرد و می فرمود: «هیچ کس عیبی بر برادر مؤمنش نمی پوشاند مگر آن که خداوند او را به بهشت داخل می کند» (مجمع ۶۱. (۲۶۴ / ۶ - از تقدس مآبی ریاکارانه بدش می آمد، روزی بر مردی که در حال سجده بود گذر کرد و به نماز جماعت ایستاد، چون فارغ شد آن مرد هنوز در حال سجود بود، فرمود:

«کی از شما او را می کشد؟» یکی برخاست آستین بالا ـ زد و شمشیر کشید، رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله! چگونه ساجدی را ه لا اله الا الله می گوید بکشم؟! باز فرمود: «کی او را می کشد؟» یکی رفت و برگشت و همان را گفت، تا سه بار؛ آن گاه علی (علیه السلام) رفت و او را ندیده بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست او است، اگر او را کشته بودید، او اول فتنه و آخر فتنه بود» (مجمع ۲۲۵ / ۶).توضیح:از مجموع اخباری که در این مورد هست، معلوم می شود این مرد رأس خوارج بوده و ذوالثدیه نام داشته که در جنگ نهروان کشته شده و به هر حال از تکرار رویدادهای تاریخی معلوم و مشهود می گردد که بیشترین خطر برای جوامع دینی همیشه از ناحیه ی تظاهرکنندگان به دین و منافقان بوده است، و نمونه های آن بعدا می آید.۶۲ - امام حسن کودک بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)او را می بوسید، اقرع بن حابس از رؤسای قبائل که تازه مسلمان شده بود، گفت: من ده فرزند دارم هرگز یکی از آن ها را نبوسیده ام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «من چه کنم اگر خداوند مهربان را از دل تو برکنده است» (محاضرات / ۳۲۲).۶۳ - فرمود: «من مبعوث شده ام تا اخلاق فاضله را تمام کنم» و در حدیث دیگر مکارم اخلاق را. (شمائل / ۹۵).۶۴ - میان دو چیز مخیر نمی شد مگر آن که آسان تر را انتخاب می کرد. برای خودش انتقام نگرفت اما آن جا که حرمت احکام الله در میان بود سخت می گرفت. (شمائل / ۵۹).

توضیح:مراد از آسان تر در این جا بی تکلف تر است نه کم مجاهده تر، به طور مثال اگر بنا بود نان و سرکه میل کند و سرکه آماده نبود، نان خالی می خورد و منتظر سرکه نمی ماند، در حقیقت هر جا سخت گرفتن ترجیحی نداشت راه آسان تر را انتخاب می کرد و نشان می داد که غالب الزامات امری خیالی و لزوم ما لایلزم است.۶۵ - هرگز خادمی یا زنی را نزد، غاید الامر می فرمود: (خاک بر سرش) به صیغه ی غایب، و مرادش جبهه سودن بر خاک برای سجده بود. (شمائل / ۶۱).۶۶ - اگر از کسی ناروائی می دید در مقام اعتراض لفظ مفرد به کار نمی برد، نمی گفت چرا کسی چنین و چنان می کند، می فرمود: چرا کسانی... تا از تعریض به او دورتر باشد. (شمائل ۶۵).۶۷ - سخن او را همه می فهمیدند، دراز سخن نمی گفت. (شمائل / ۸۰).۶۸ - حکمت ها را به شکل کلمات قصار می فرمود، فرود: «مرا با کلمات جامعه فرستاده اند» (شمائل / ۷۱).۶۹ - در سخن جمع تا اندازه ای برای موافقت شرکت می نمود. (شمائل / ۷۳).۷۰ - قبل از بعثت و بعد از بعثت، ملجأ و پناه فقرا و بیوه زنان و یتیمان و ضعیفان بود. (شمائل / ۷۶).۷۱ - مردی به او خطاب کرد: ای آقا وآقازاده، فرمود: «ای مردم! شیطان شما را گول نزند، من محمد پسر عبدالله، فرستاده ی خدایم، دوست ندارم مرا بیش از آن چه خداوند رفعت داده رفعت دهید». (شمائل / ۷۷).

توضیح:البته معلوم است که لقب آقا و آقازاده خیلی فروتر از لقب رسول الله است، بنابراین مراد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن است که القاب باید دارای مفاهیم منطبق بر فضائل شخص باشد نه به عنوان مدیحه سرایی و به فرموده ی خداوند: «و لا تنابزوا بالالقاب» (حجرات / ۱۱)نباید بازیچه ی اغراض گوینده قرار گیرد.۷۲ - فرمود: «مژده دهید و امیدوار باشید به چیزی که آسان به دست آید، به خدا سوگند از فقر بر شما نمی ترسم، اما می ترسم دنیا برای شما گسترش یابد، همچنان که برای پیشینیان شما شد، آن گاه بر سر آن با همدیگر کشمکش کنید چنان چه آن ها کردند، آن گاه شما را تباه کند چنانچه ایشان را تباه کرد»(شمائل / ۳۷۱).۷۴ - می فرمود: «از دوست داشته ترین و نزدیکترین شما به من در روز قیامت، خوش اخلاق ترین شمایید، و به درستی که مبغوض ترین شما در نزد من و دورترین شما در روز قیامت از من، پرگویان و قلمبه گویان و متکبرانند» (تیسیر الوصول ۳۰ / ۲).توضیح:قلمبه گوئی خود یکی از مظاهر تکبر و خودپسندی و افاده است.۷۵ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نظرهای خود را میان اصحاب تقسیم می کرد در وقت وداع تحیت او چنین بود: «خداوند توشه ی شما را تقوی قرار دهد و شما را به سوی خیرات رهنمون باد و هر حاجتی را برای شما برآورد، و دین و دنیای شما را سالم نگهدارد، و شما را سالم و بهره مند به من بازگرداند» (المیزان ۳۱۸ / ۶).۷۶ - در وقت خواب، آب وضویش را سرپوش بسترش می نهادند،

ص: ۷۲

و مسواک او را زیر بسترش، چون بیـدار می شد و می نشـست چشم به آسـمان می دوخت و آیات آخر سوره ی آل عمران را «ان فی خلق السـموات و الأرض» را تلاوت می نمود، آن گاه مسواک می کرد و وضو می گرفت، و به سجده می رفت و نماز می گزارد و از مسـجد به خانه برمی گشت و اندکی می خوابید و بیدار می شد و همین اعمال را تکرار می نمود و این وضع تا وقت نماز صبح ادامه داشت. (المیزان / ۳۳۲).۷۷ – به مردی شتری بدهکار بود، آن مرد آمد و از پیغمبر به درشتی مطالبه کرد، تا آن جا که بعضـی صـحابیان خواسـتند به او تعرض کننـد، فرمود: «او را رها کنید زیرا صاحب حق، زبان دار است»، و فرمود: «شتری به او بدهیـد»، در شتران جسـتجو کردند شتری بهتر از شترش یافتند فرمود: «همان را به او دهید»، آن مرد گفت: حق مرا بیش از آن دادی، خداوند بیش از آن به تو بدهد، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)فرمود: «بهترین شما بهترین وفاکننده در ادای دین است»(تیسیر ۱۴۲ / ۲).۷۸ – در سـفر، عقب کاروان می مانـد تا ضـعیف را حرکت دهد مبادا از کاروان عقب بماند. (تیسیر ۱۹۴ / ۲).۷۹ – شب هنگام همراه یکی از همسـرانش در کوچه راه می رفت، یکی از راه گـذشت او را صـدا زد و به او فرمود: این صـفیه همسر من است، آن مرد گفت یا رسول الله! به هر کس گمان برم به تو گمان نمی برم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «شیطان مانند خون در رگهای بنی آدم راه می رود» (تیسیر ۵۰ / ۳).توضیح:واقع بینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سـلم)درس بزرگی برای زنـدگی است، افسوس که رسوم و آداب مزورانه نمی گـذارد که بشـر بر طبق سـیرت پیغمـبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بوسیله ی صراحت از هزاران

بد خیالی رها شود.۸۰ - کلامش بسیار مختصر و مفید بود، اگر کسی می شمرد، شماره ی کلماتش را می دانست، سخن را دراز نمی کرد، گاهی آن را برای فهم مخاطب تکرار می نمود. (تیسیر ۲۷۲ / ۴)۸۱ - در تشییع جنازه آثار اندوه و در صورت مبارکش بود، فکر می کرد و سخن نمی گفت. (سنن / ۲۰۳).توضیح:آثار اندوه از مطلق مگر و موت نبود، که آن سرآغاز سعادت مؤمن است، بلکه از تفریط در اعمال صالحه بود، که در وقت مرگ معلوم می شود چقدر از عمر گرانمایه به هدر رفته است، آن هم برای تعلیم و تربیت دیگران بود و گر نه خودش آنی را تفریط نکرده بود.۸۲ - دستور داد برای بازماندگان جعفر طیار که در جنگ «موته» شهید شده بود، غذا تهیه کنند، و نزد ایشان نمانند که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «غذا خوردن نزد اهل مصیب از عمل جاهلیت است، وفرستادن غذا برای ایشان از سنت است». (سنن / ۲۱۵).۸۳ - در تشییع جنازه و نماز عید سواره نمی رفت. (سنن / ۲۱۲).۸۴ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «خداند پیامبرش را به مکارم اخلاق مخصوص گردانید، شما خود را آزمایش کنید، اگر درشما بود، خدا راستایش کنید و از او طلب مزید نمایید»، و آن ها را ده صفت شمرد: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، حسن خلق، سخاء، غیرت، شجاعت، مروت. (فقیه / ۴۵۸).

توضیح:مراد از حسن خلق، خوش رویی، بشاشت و نرمش است که از آثار تواضع است.۸۵ - امیر مؤمنان فرمود: «پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)مورد حق ناشناسی مردم بود، خوبیهایش را شکر نمی گفتند، خوبی هایش بر قرشی، عرب، عجم، گسترش داشت، و آیا جز پیغمبر کیست که خوبیهایش شامل همه ی خلق باشد؟ ما اهل بیت هم چنانیم که از ما حق شناسی نمی شود، همچنین مؤمنین خوب که از خوبی های ایشان حق شناسی نمی شود». (علل ۲۴۷ / ۲).۸۶ - لباس خود را وصله می زد، کفش خود را پاره دوزی می کرد، گوسفند را می دوشید، با بنده غذا می خورد، بر زمین می نشست، سوار الاغ می شد و ردیف خانه کسی را سوار می کرد، حیا مانعش نبود که کالای خود را از بازار به خانه حمل کند با مالدار و فقیر مصافحه می نمود، دست خود را از دست دیگری بیرون نمی آورد تا او اول بیرون آورد، به هر که روبرو می شد سلام می کرد، چه دارا و چه ندار چه بزرگ و چه کوچک، هر چه را هدیه می دادند کوچک نمی شمرد، و لو خرمای بد؛ سبکبار بود، کریم الطبع، خوش برخورد، خوش همنشین، روی باز تبسم کن، بی قهقهه، غمناک در دل، بدون دژ مرویی، فروتن بدون خواری، بخشنده بی اسراف، نازک دل، مهربان بهر مسلمان، هرگز از غذائی سیر نخورد، آروغ نزد، دست به طمعی دراز نکرد. (ارشاد / ۱۵۵).۸۷ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)با مردم مزاح می کرد تا شاد گردند.۸۸ - هرگاه کسی را غمناک می دید، با او مزاح می کرد تا شاد شود.

(سنن / ۶۱)۸۹ – می فرمود: «بشاشت و مصافحه در وقت دیدار از اخلاق پیامبران و صدیقین است».(سـنن / ۶۲).۹۰ – خلوت و تنهائی را دوست داشت. (سـنن / ۷۱).توضـیح:دوست داشـتن خلوت قبـل از بعثت، غالب اوقات او را می گرفت که در تفکر و عبـادت به کار می رفت اما بعـد از بعثت از سـهم دیـدار و مصاحبت با مردم چیزی کم نمی کرد، و در سـهم خودش دوسـتدار خلـوت بود اگر در آن وقت هم لازم می شـد، خلوت را به هم می زد و به دیـدار مردم می رفت.۹۱ – فرمـود: «به من امر داده شـده، مساکین را دوست بدارم». (سـنن / ۵۹).توضـیح:این فرمان طبق قرآن مجیـد است، قوله تعالی: «و اصبر نفسک مع الـذین یـدعون ربهم بالغـدوه و العشـی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینه الحیوه الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و ابتع هویه و کان امره فرطا» (کهف / ۲۸)یعنی: «خویشتن را با همنشینی کسانی که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و قصدشان خالص برای اوست، شکیبا دار، و چشمان خود را از ایشان به دیگر جای مگردان، در حالی که زیور زندگانی دنیا را بخواهی، و از آنان که دلشان را از یاد خودمان غافل ساخته ایم، و کارشان زیاده روی و پوچ است اطاعت مکن» و معلوم است که فقیران و مساکینند که زیور

زندگانی نزد ایشان یافت نمی شود و همنشینی با ایشان صبر و شکیبائی پیغمبری می خواهد.۹۲ – وقتی خادم دستاس می کرد و خسته می شد با او دستاس می کرد (سنن / ۷۳).۹۳ – سه روز بیشتر، از کسی مفارقت نمی کرد، اگر کسی را نمی دید از او جویا می شد و اگر بود به دیدار او می رفت، اگر غایب بود برای او دعا می کرد، اگر مریض بود به عیادت او می رفت. (مکارم ۱۸ / ۱).۹۴ – می فرمود: «پروردگارم مرا به هفت خصلت فرمان داده: دوست داشتن مسکینان، و نزدیک شدن به ایشان، زیاد گفتن (لا حول و لا قوه الا بالله)، صله ی رحم و هر چند آنان قطع کنند، نظر کردن به پائین تر خود، نظر نکردن به بالاتر از خود، بیم نکردن از ملامت ملامتگر در راه خدا، حق گفتن و هر چند تلخ باشد و چیزی از احدی نخواستن».توضیح:مراد از نظر کردن و نظر نکردن، در مورد متاع و کالای دنیائی است و گرنه در اقدام به اعمال خیر باید انسان همیشه به بالاتر از خود نظر کند تا همتش افزون گردد.۹۵ – اگر بچه شتر دو ساله ای مقروض بود، هفت ساله ای به عوض می داد و اگر دو درهم مقروض بود چهار درهم می داد. (سنن / ۳۸۰).توضیح:اضافه دادن از نظر احسان و تحیت به احسن بود نه ریا و رشوه و اسراف.۹۶ – وقتی تنگی معیشت روی می داد، به اهل خود می فرمود: به نماز برخیزید، و می فرمود: پروردگارم به من چنین امر کرده و می خواند: «و امر اهلک بالصلوه و اصطبر علیها لا نسألک رزقا نحن نرزقک و العاقبه للتقوی» (طه / ۱۳۲)یعنی:

«اهل خود را به نماز فرمان ده و بر آن شکیبا باش، ما از تو رزقی نمی خواهیم، ما خودت را روزی می دهیم و عاقبت خوب از آن پرهیزگاری است».۹۷ - گروهی از خستگی راه رفتن به او شکایت کردند، فرمود: بر شما باد به نسلان (یورتمه راه رفتن) چنان کردند و دیدند که ایشان سبکتر است. (مطالب ۱۶۴ / ۲)۹۸ - در بازگشت از سفری، حسین بن علی و عبدالله بن جعفر از او پیشواز کردند؛ پیغمبر، بزرگتر را عقب خود سوار کرد و کوچکتر را جلو خود. (مطالب ۳۱۶ / ۲).۹۹ - روزی که مردم برای رفتن به جهاد فراهم می شدند و از سر و کول هم بالا می رفتند و پیغمبر با سعف نخلی صفوف ایشان را راست می کرد، سعف نخل به شکم مردی رسید و او را خونی کرد، بیرون رفت و می گفت: این کار پیغمبر است تا دیگران چه باشند، عمر شنید گفت: اگر چنین است حق تو را ادا می کند؛ و او را نزد پیغمبر برد، پیغمبر فرمود: «آیا راست است من به تو زدم؟» گفت: آری یا رسول الله، پیغمبر گفت: «کسی دید؟» آن مرد گفت: هر که دیده شهادت دهد، گروهی شهادت دادند، فرمود: «عوض آن مالی بگیر و برو»، گفت: نه، فرمود: «ببخش»، گفت: نه، فرمود: «پس چه می خواهی؟» گفت: قصاص، فرمود: «خوب» آن مرد گفت: از میان قوم جدا شو، پیغمبر بیرون آمد و جریده ی نخل را به او داد و شکم خود برهنه کرد، عمر آمد که پیغمبر از پشت سر بگیرد و به آن مرد گفت: بیفتی و دندانت بشکند، چون نزدیک پیغمبر رسید جریده را انداخت و ناف پیغمبر را بوسید، و گفت: یار رسول الله! همین را خواستم تا جباران بعد از تو رام شوند، عمر گفت: ای مرد! کار تو از من استوارتر بود. (مطالب ۲۱۴ / ۲).توضیح:پیشهادات پیغمبر برای طفره و تعلل نبود بلکه برای آن بود که

مسلمانان دقائق محاکمه ی اسلامی را بشناسند و بدانند که همه در آیین نامه ی قانون محاکمات یکسانند؛ دیگر آن که به قول آن صحابی: تا جباران سرکوب شوند.۱۰۰ - مهمانی بر پیغمبر وارد شد، ابورافع را نزد یهودی ای فرستاد و فرمود: «به او بگو یا به ما بفروش یا قرض بده تا ماه رجب» ابورافع رفت و برگشت و گفت: یهودی می گوید: نه می فروشم و نه قرض می دهم مگر با گروی؛ پیغمبر فرمود: «به خدا سوگند اگر می فروخت یا قرض می داد هر آینه می پرداختم، من امین در آسمان و امین در زمینم، زره آهنی مرا ببر و گروه بگذار» آیه نازل شد «و لاـ تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهره الحیوه الدنیا لنفتنهم فیه و رزق رکب خیر و ابقی» (طه / ۱۳۱)یعنی: «چشمانت ندود به دنبال آن چه ایشان را (کفار را) جفت جفت از دنیا بهره من ساخته ایم تا ایشان را در آن ها آزمایش کنیم که این گل زندگی دنیا است، و روزی پروردگار تو بهتر و پایدارتر است». (مطالب ۴۳۰ / ۱).۱۰۱ - بر زنی که در نفاسش از زنا مرده بود و بچه در شکم او بود نماز گزارد (مطالب ۲۰۸ / ۱).۱۰۲ - فرمود: «مادام که من در میان شما هستم کسی جز من به امامت بر اموات شما نماز نخواند». (مطالب ۲۰۷ / ۱)۱۰۳ - بعضی از منش ها و خصال پیغمبر که علما آن را جمع کرده و شاید از قلم افتاده باشد:اگر دیناری از صدقه نزد او باقی مانده بود و مستحقی نیافته بود، تا شب درآمده بود به منزل نمی رفت تا آن را به محتاج برساند.در صورت هیچ کس خیره و تیز نگاه نمی کرد.

ص: ۷۹

ذوی الارحام خود را صله می داد، اما نه بیشتر از حق خودشان.در تبسم کردن از همه افزونتر بود، اما نه در وقت نزول قرآن و موعظه، گاهی بی قهقهه می خندید.هرکس به او حاجتی داشت چندان به او شکیبا بود تا او خود برمی گشت.هیچ کس دست او را در دست نمی گرفت که دست خود را جدا کند مگر آن که اول آن کس دست خود را جدا کرده باشد.وقتی در نماز بود و کسی پهلوی او می نشست، نماز خود را سبک می ساخت و به او می گفت: آیا حاجتی داری؟گوشت شکار می خورد اما خودش شکار نمی کرد. (بحار الانوار ۲۲۷ / ۱۶).۱۰۴ – دوستترین اعمال نزد او خیاطی بود؛ خودش کارهای خانه را انجام می داد، هر کس با او می نشست، تا او برنمی خاست پیغمبر از جا برنمی خاست. (بحار ۲۳۰ / ۱۶).۱۰۵ – امیرمؤمنان گفت: دستش بخشنده ترین، سینه ای قدرتمندترین، لهجه اش راستگوترین، عهدی باوفاترین، سلطه ی شخصیتش نرمش دارترین، همنشینیش گرامی داشته ترین خلق بود. هر کس یکبار او را می دید هیبتش او را می گرفت، و چون با او همنشین می شد و او را می شناخت، دوستش می داشت، و هر چند جز آن یک بار او را قبلا ندیده و بعدا ندیده بود. (بحار ۲۳۱ / ۱۶).۱۰۶ – چون زید بن حارثه شهید شد، پیغمبر به خانه ی او رفت، دختر زید گریه را سر داد، پیغمبر هم سخت گریست، یکی گفت: یا رسول الله! این گریه چیست؟ فرمود: «این شوق دوست به دوست است» (بحار ۲۳۶ / ۱۶).

۱۰۷ - کوتـاهترین خطبه هـا خطبه ی او بود، و هر گز بیهوده و زیاد نمی گفت. (بحار۱۳۷ / ۱۶).۱۰۸ - گاهی اعرابی ای هدیه ای می آورد، بعـد می گفت: بهای آن را بـده، و پیغمبر را به خنـده می انـداخت، و هر وقت پیغمبر غمناك می شد می فرمود: «کاش آن اعرابی می آمـد». (بحار ۲۵۹ / ۱۶).۱۰۹ - می فرمود: «مبعوث شـده ام به مکارم اخلاق و محاسن آن». (بحار ۲۸۷ / ۱۶).۱۱۰ - اعربی ای آمـد و گفت: مگر نه آن است که تو گرامی ترین مـا از حیث اولاـد و ریـاست: هم در جاهلیت و هم در اسلامی؟ پیغمبر خشمناك شد و فرمود: «ای اعرابی! آیا چند حجاب جلو زبان تو هست؟» گفت: دو تا: لبها و دندان ها، فرمود: «آیـا یکی از آنها بس نیست که زیادی زبان خود را از ما بازدارد؟ اما در دنیا به کس چیزی نـداده انـد که برای او زیان آورتر باشـد، از زبـانش؛ یـا علی! برخیز و زبـان او را قطع کن»، مردم گمـان کردنـد که زبـان او را می برد، امـا او مقـداری در هم به اعرابی داد. (بحار ۸۶ / ۲۲).توضـیح:خشم پیغمبر از تملق و چاپلوسی او بود.۱۱۱ - امام صادق (علیه السـلام) فرمود: «پیغمبر با مردم مزاح می کرد، می خواست ایشان را مسرور سازد» (مکارم ۲۱ / ۱).۱۱۲ - مزاح می کرد اما جز حق نمی گفت، هر کس را مغمـوم می دیـد بـا او شوخی می کرد تـا شـاد بشود. (سـنن / ۶۱).۱۱۳ - می فرمـود: «از اخلاـق پیـامبران و صـدیقین است: بشاشت هنگام دیدار و مصافحه هنگام برخورد». (سنن / ۶۲).

۱۱۴ – عجوزی نزد پیغمبر آمـد، به او فرمود: تویی جثامه ی مزنیه؟ گفت: منم، فرمود: «تو حسانه مزینه هستی چگونه اید؟ کجا هستیـد؟» گفـت: پـدر ومـادرم به فـدای تـو بـاد، به خیر یـا رسـول الله؛ چـون بیرون رفت، عـایشه گفت: به این عجـوز چنین رو آوردی، فرمود: «او در زمان خـدیجه نزد ما می آمـد و حسن عهـد از ایمان است» (مسـتدرک ۱۵ / ۱).۱۱۵ – گفتند: یا رسول الله! تو با ما مزاح می کنی، فرمود: «نمی گویم مگر حق». به یکی فرمود: «ای یک سـر دو گوش» (وصول ۲۳۱ / ۴).۱۱۶ – عمر گفت: یـا رسول الله! فلاـن بر تو ثنا می گفت که او را دو دینار داده بودی، پیغمبر فرمود: «اما فلان هیـچ نمی گویـد و حال آن که از ده تا صد از من به او رسـیده»، آن گاه فرمود: «یکی از شما از نزد من بیرون میرود به سوال کردنی (از مال) در حالی که در بغل ندارد مگر آتش، عمر گفت: چرا ایشان را می دهی؟ فرمود: چه کنم؟ ایشان سـئوال می کنند، و خدا ابا کرده برای من بخل را». (مسـتدرک ۴۶ / ۱).۱۱۷ – دو تن از اصـحاب نزد او آمدنـد و از قول یهود چیزی گفتنـد که نـاراحت شـد، و ایشـان گمان کردند بر ایشان خشـمناک است و بیرون آمدند، هماندم برای پیغمبر شـیر هدیه آورده بودند، پیغمبر از پی ایشان فرستاد و به ایشان شیر خوراند تا دانستند که پیغمبر بر ایشان خشمناک نیست. (وصول ۱۳۵ / ۳).۱۱۸ – گفتند: پیغمبر با ما نماز گزارد و شـتاب گرفـت و صـفوف را از هـم بـاز می کرد تـا داخـل خـانه شـد، مردم از شـتاب او تعجب کردنـد، به زودی بیرون آمد وفرمود:«یادم آمد پارهی طلائی نزد من باقی مانده بود، ترسیدم که مرا محبوس سازد، آن را قسمت کردم». (وصول ۱۹۱ / ۲)

توضیح:چه هشدار عظیمی برای تأخیر نینداختن انجام وظیفه.۱۱۹ - طارق بن عبدالله گفت: من دوبار پیغمبر را دیده ام، با کاروانی از ربذه می آمدیم نزدیک مدینه بار انداختیم، مردی که دو جامه ی سفید در برداشت آمد و سلام داد، جواب دادیم فرمود: از کجائید؟ گفتیم: از ربذه و جنوب آن؛ با ما شتر سرخی بود، فرمود: شتر را می فروشید؟ گفتیم: آری، فرمود: به چند؟ گفتیم: به فلان قدر خرما، فرمود: قبول کردم؛ شتر را گرفت و رفت، با خود گفتیم: او را نمی شناختیم، و خود را ملامت کردیم، زنی که همراه ما بود گفت: ملامت نکنید، من صورتی دیدم که هرگز به شما جفا نمی کند، چنین روئی مانند ماه شب چهارده ندیده بودم؛ چون شب شد مردی آمد و گفت: سلام بر شما، من رسول رسول خدایم، فرمان داده اول از این خرما بخورید تا سیر شوید آن گاه بهای شتر را بردارید، خوردیم تا سیر شدیم و از خرما کیل کردیم تا بهای شتر را برداشتیم؛ چون فردا شد به مدینه داخل شدیم و دیدیم که پیغمبر خدا بالای منبر است. (مطالب ۳۹۴ / ۱).۱۲۰ - مردی از او پرسید: چند بار خادم را عفو کنم؟ پیغمبر اندکی ساکت ماند، آن گاه فرمود: «روزی هفتاد بار او را عفو کن» (یوم الاسلام / ۲۵).۱۲۱ - چون مردم برای عرض حاجت انبوه می شدند، برای قضاء حوائج ایشان شتاب می گرفت (نهایه اللغه ۸۳ / ۳).

تواضع و فروتنی

خداونـد متعـال تواضع و فروتنی را در قرآن مجیـد تعلیم می دهـد: «و عبـاده الرحمن الـذین یمشون علی الارض هونا» (فرقان / ۶۳)یعنی: «دو بنـدگان خداونـد رحمـان، آن کسـانی که بر روی زمین، با آرامش و وقار، بی پیرایه و بی تکبر راه می رونـد» و مشـی و روش ایشان در همه حال و اعمال مبتنی بر سهولت و فروتنی و بی شائبه ترفع و خودپسندی است راه رفتن با آرامش و وقـار نشانه ی روح متواضع فروتن است، که نشانه ی بنـدگی به خداونـد رحمان دنیا و آخرت همان است؛ پیغمبر اکرم (صـلی الله علیه و آله و سـلم)بی آنکه احساس ضـعف و زبونی کنـد، متواضع ترین انسانها است.۱ - بـدش می آمد برای او قیام کنند. (مکارم ۱۴ / ۱).۲ - هر کس بر او وارد می شـد تنهـا فرشـی کـه داشـت، زیر پـای او می گـذارد، اگر قبـول نمی کرد بـه او اصرارمی نمود. (احیاء ۱۶۲ / ۲).۳- علی (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)صبح زود نزد

ما آمد، همه زیر رختخواب بودیم فرمود: السلام علیکم؛ از حیا ساکت ماندیم، بار دیگر سلام داد، باز ساکت ماندیم، بار سوم سلام داد،ترسیدیم اگر جواب ندهیم برگردد، جواب دادیم، و رفتارش چنان بود اگر سه بار سلام می داد و او را اذن ورود نمی دادند، برمی گشت، گفتیم: و علیک السلام یا رسول الله، وارد شو، و او وارد شد» (فقیه / ۸۸).۴ - به ابوذر فرمود: «من لباس زیر می پوشم و بر زمین می نشینم و انگشتان خود را می لیسم و بر الاغ بی پالان سوار می شوم و پشت سرم ردیف می کنم؛ هر کس از سنت من روگردان است از امت من نیست»(فقیه / ۱۳۳).توضیح:برای فهم کامل راز رفتار پیغمبر اکرم باید اول متوجه شویم که مانع بزرگ متخلق شدن به اخلاق انسانی همانا آداب و رسوم جاهلیت و زرق و برق های تشریفات طاغوتی است که اذهان ساده را فریفته و ایشان را به احترام وادار می کند و در نتیجه صفات خوب و انسانی که حتی در احقاق حق مستضعفین تأثیر کامل دارد، از نظرها دور مانده و شناخته نمی شود، به طور مثال، یک نفر اهل دنیا اگر اندکی از تشریفات طاغوتی و تظاهر کم کند، مورد عیب جوئی هم طبقه ی خود و حتی بی احترامی طبقات ضعیف قرار می گیرد، در صورتی که اگر هر نوع خلاف انسانیت و حتی ظلم از او سر زند مورد بی احترامی و بازخواست قرار نخواهد گرفت. پیغمبران که برای مبارزه با منش هاش طاغوتی و قیصری آمده اند، خود نمونه ی کامل رفض آن آداب و رسوم شتر مآبانه و غلط اندازانه و عوام فریبانه می باشند؛ از این جهت، نباید جای تعجب باشد که عقل کل و ختم رسل پس از صرف غذا

انگشتان خود را بلیسد یا بر الاغی بی پالان سوار شود و بگوید: هر کس سنت مرا به کار نمی بندد از امت من نیست، زیرا همه ی این روش ها گذشته از فوائد خصوصی، برای تکبر شکنی و مبارزه با تشریفات طاغوتی بوده است، حال اگر بگویند: اکنون تکلیف ما مسلمانان چیست؟ آیا باید به همه ی عادات و تشریفات و مراسم خلاف سیرت پیغمبر یکباره پشت پا زنیم که البته مورد قبول و عمل جامعه نخواهد بود، جواب آن است که تا اندازه ای این مشکل در راه است و نمی توان یک بار آن ها را حذف نمود اما راه میانه ای هم هست که اگر عمل شود در مرور زمان درازی جامعه رفض بسیاری از آن ها را می پذیرد باید تعلیمات و تفهیمات گسترده ای در کار باشد که بیشتر مسلمانان از روش و منش پیغمبر خود آگاه شوند و وقتی دیدند که آن ها همه منطبق با مصالح زندگی و نیز آسان کردن مشکلات زندگی است با میل و رغبت آنها را خواهند پذیرفت.۵ - اگر به در خانه ای می رفت، تا اجازه ی ورود به او می دادند، روبروی در خانه نمی ایستاد، بلکه جانب راست یا جانب چپ می ایستاد که مواجه با در خانه نباشد. (خدا گواه است مأخذ صحیح دارد که متأسفانه فراموش شده).۶ - می فرمود: «در دهن مدیحه سرایان خاک بپاشید» (۲۳۰ / ۴)۷ - فرمود: «کسی به غلامش یا کنیزش نگوید: بنده ی من و کنیز من، بلکه بگوید: یار من، یار من؛ و غلامی به صاحبش نگوید: ارباب من، آقای من، بلکه بگوید: بزرگ من، سرور من، زیرا شما مملوک وبنده اید و ارباب همه ی شما خداوند است». (تیسیر ۲۱۴ / ۳).

مردی زیبا روی نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمد و گفت: من زیبایی را دوست دارم و چنان چه می بینی از آن بهره مندم در حدی که دوست ندارم کسی حتی بند کفشش بر من پیشی جوید، آیا این از کبر است؟ فرمود: «نه، کبر آن است که کسی در برابر حق گردنکشی کند و در مردم به نظر حقارت نظر نماید» (تیسیر ۱۸۱ / ۴).توضیح:غبطه و علاقمندی به برازندگی از کبر نیست، و تا جائی که به مرحله ی حسادت نرسد، نکوهیده نیست، و پیغمبر اکرم از وضع او احساس حسادت در او نفرموده، و گرنه او را ارشاد می نمود.۹ - می فرمود: «هر کس گوسفندی خود را بدوشد و لباس خود را وصله کند، نعلین خود را بدوزد و با خادم خود غذا بخورد، و کالای خود را از بازار تا خانه به دوش کشد، از کبر بری شده است». (اسد / ۲۷۳).۱۰ - می فرمود: «پشت سر من راه نروید، آن را برای فرشتگان بگذارید» چنان راه می رفت که از او نه کسالت معلوم بود نه ناتوانی، اگر سوار بود و دیگری همراهش بود او را ردیف خود سوار می کرد و اگر نمی شد می فرمود: «با من پیاده راه نرو، جداگانه برو تا من برسم» (بحار ۲۳۶ / ۱۶).۱۱ - وقتی او را می دیدند برای او قیام نمی کردند زیرا کراهت او را از قیام برای او می دانستند. (بحار ۲۲۹ / ۱۶).۱۲ - می فرمود: «برپا نخیزید چنان چه عجمها برای همدیگر برپا می خیزند» (بحار ۲۴۰ / ۱۶).۱۳ - با وجود این حس، احترام به بزرگان را تعلیم می داد، وقتی سعد بن معاذ را برای داوری بنی قریظه آوردند، فرمود: «برای احترام بزرگ خود برخیزید» و همه به

احترام او برپا خاستند. (مغازی / ۵۱۱).توضیح:در نظر اول گمان می رود که تعارضی میان دو روایت هست، اما چنین نیست، مظاهر تعظیم و توقیر بزرگتران و صاحبان فضیلت از وظائف حتمی اخلاقی است، اما پیغمبر اکرم برای جلویگری از افراط که سبب توقعات بیجای همه ی خودپسندان و پیدایش حس چاپلوسی در آداب عامه است از حق خود گذشت کرده و به مسلمانان به این وسیله تعلیم داده تا نه چاپلوس باشند، نه خودپسند زیرا احترام گزاری در غیر مرد باعث بی ارزش شدن امتیازات واقعی است.۱۴ - دوست نداشت پشت سرش راه بروند، یکی را دید پشت سرش راه می رفت به او پرخاش کرد، آن مرد در دل گفت: رسول الله است لابد در کار او حکمتی هست، جبرئیل بر پیغمبر نازل شد، و گفت: تو چوپانی، شاخ رعیت خود را مشکن! پیغمبر به آن مرد فرمود: «به خدا سوگند، تو را به علت نافرمانی نزدم، دیدم گروهی به دنبال منند و من دوست ندارم دنبال من باشند، هر کس را زده ام یا به او پرخاش کرده ام، خداوند آن را کفاره ی گناهانش قرار می دهد یا به او پاداش می دهد» (اسد ۳۳۹ / ۱).۱۵ - به خانه ی سعد بن عباده رفت و دم در آواز داد: السلام علیم و رحمه الله و برکاته، سعد آهسته جواب سلام داد، پیغمبر سلام را تکرار نمود، سعد همچنان آهسته جواب داد، بار سوم سلام داد و پیغمبر برگشت، به سعد گفتند: چرا چنین کردی؟ گفت: سلام تو را می شنیدم و آهسته جواب می دادم تا بیشتر بر ما سلام دهی، پیغمبر با او برگشت و دعا کرد: (خداوندا! صلوات و رحمت خود را بر خاندان سعد بن عباده

بفرست). (اسد ۲۸۳ / ۲).۱۶ - یکی وارد شد گفت: السلام علیکم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: السلام علیک و رحمه الله، دیگری وارد شد و گفت السلام علیکم و رحمه الله، پیغمبر فرمود: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، دیگری وارد شد و گفت السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)-فرمود: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته، وقتی سؤال کردند، فرمود: «آن دو، چیزی از تحیت باقی گذاردند، اما سومی تحیتش کامل بود.».در کوچه های مدینه یکی به پیغمبر رسید و گفت: علیک السلام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «علیک السلام، تحیت مرده است، دو بار یا سه بار بگویید: سلام علیکم» (اسد ۱۵۳ / ۵).۱۷ - فرمود: «مرا چون عیسی مستائید، من بنده ام، بگویید: عبدالله و رسوله» (شمائل / ۷۷).۱۸ - او (صلی الله علیه و آله و سلم)مبعوث شد در حالی که چوپانی می کرد، سلیمان هم چنین بود، مبعوث شد در حالی که چوپانی می کرد. (اسد ۱۸۵ / ۱).۱۹ - پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)به محل سقایت زمزم آمد، خواست از حوض عامه ی مردم بیاشامد، گفتند: برای تو جداگانه بیاوریم، فرمود: «نه، از همین حوض که مردم می آشامند برای من بیاورید» و از همان نوشید. (مطالب العالیه ۳۶۸ / ۱).تنبیه:ملاحظه کنید، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)چگونه از هر نوع ترفعی در میان مردم دوری می کرد تا مردم را برادر و همطراز تربیت کند، که هم امتیازات واقعی را

بشناسـند، هم از ترفع دوری کنند، احساس برادری و برابری و محبت از دیدن ترفع فرار می کند، و شخص ترفع جو را در میان جامعه غریبه می سازد، و هر چند به صورت ظاهر از راه چاپلوسی یا دفع شر به او احترام گذارند، روش پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سـلم)اتفاقی و سرسـری نیست، همه هشـدار وتعلیم است.۲۰ - یکی آمـد و خـواست بـا او سـخن گویـد، از هیبت او می لرزیـد، به او فرمود: «بر خود آسان گیر، من شاه نیسـتم، من فرزند زنی هسـتم که گوشت خشک شده می خورد». (بحار ۱۲۹ / ۱۶).۲۱ - او محبوبترین خلق در نزد اصـحاب بود، امـا وقتی او را می دیدنـد، قیـام نمی کردنـد زیرا کراهت او را از قیام کردن برای او می دانستند. (مشکل ۳۹ / ۲، شمائل ۱۰۵).۲۲ - فرمود: «کسی که دوست دارد مردم با قیام تعظیمش کنند، نشیمن او از آتش خواهد بود» (محاضرات / ۳۸).۲۳ - مجوسی ای نزد او آمد، فرش خود زیر پای او گذارد و با او سخن گفت، چون رفت عمر گفت: یا رسول الله! این مجوسـی بود، فرمود: «می دانسـتم، اما جبرئیل به من توصـیه کرده که چوم کریم قومی بیاید، او را گرامی بـدارم و او رئیس قـوم خود بود» (محاضـرات / ۲۶۲).۲۴ - روزی نزد سـعد بن عبـاده بود، هنگام برگشـتن برذونی زین کردند وپیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)سوار شد، قیس پسـر سـعد همراه بود و پیاده راه می رفت، به او فرمود: «ردیف من سوار شو»، او حیـا کرد، پیغمبر به او فرمود: «یـا سوار شو یا برگرد». (نهایه الارب ۲۵۸ / ۱۸).۲۵ - روزی سوار الاغ لختی به قبا می رفت، ابوهریره همراه او بود، به او فرمود:

«سوار شو» ابوهریره مردی سنگین بود، چون خواست سوار شود، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)چسبید هر دو افتادند باز به او فرمود: «سوار شو» باز هر دو افتادند، بار سوم هر چه پیغمبر اصرار نمود که سوار شود، گفت: هرگز سوار نشوم که تو را بیاندازم. (نهایه ۲۵۷ / ۱۸).۲۶ – عبدالله بن شخیر به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، گفت: تو سید و بخشنده بر ما هستی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «سید، خداوند است؛ شیطان، شما را گمراه نکند» (نهایه ۵۷ / ۱۸).۲۷ – گروهی در خدمتش بودند، فرمود ظرف بزرگی آوردند و پر از آب کردند، آن گاه کاسه ی کوچکی بخواست، و آن را از ظرف بزرگ پر می کرد و بر دست های حاضران می ریخت، تا همه دست ها را شستند. (اسد ۲۷۲ / ۴).۲۸ – هدیه ای آوردند، طبقی نبود، فرمود: «روی زمین بگذار، من بنده ام چون بندگان غذا می خوردم» (بحار ۲۱۶ / ۱۶).۲۹ – فرمود: «پنج چیز را تا هنگام مردن ترک نمی کنم: غذا خوردن با بردگان روی زمین، سوار شدن بر الاغ بی پالان، دوشیدن بز با دست خود، پوشیدن پشم زبر، سلام گفتن به کودکان؛ تا اینها بعد از من سنت باشند» (بحار ۲۱۵ / ۱۶).۳۰ – اعرابی ای او را مدح گفت چندان که دهانش کف کرد، فرمود: «بر شما باد به کم سخنی، شیطان شما را از راه به در نبرد، زیرا سخن به دراز کشاندن از همانندی شیطان است» (اسد ۲۵۵ / ۱).۳۱ – فرمود: «در روی مداحان خاک بپاشید». (مروج ۲۹۳ / ۲).توضیح:مراد از سکوت در برابر مداحان یا تشویق ایشان، این اثر بد را که

مایه ی غرور و افتتان است تقویت نکنید، و از مدح مداحان جلوگیری کنید، حال اگر کسی بگوید: پس این همه مدیحه ها درباره ی پیغمبر و خاندان رسالت چیست؟ جواب گوئیم که: اولا ایشان مادام که به غلو کشانده نشود سزاوار این مدیحه ها و بالاترند، و ثانیا این مدیحه ها رو در رو نیست، تا شائبه تملق و چاپلوسی و جلب منافع مادی در آن باشد، و هرگز غرور آفرین نیست، دیگر آن که این تأکید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)برای مبارزه با یاوه سرائیهای شاعران جاهلیت در مدیحه ی رؤسای قبایل بی فرهنگ و عاری از هر نوع فضیلت است مانند نعمان بن منذر و امثال او و گرنه گاهی در حضور خود پیغمبر اکرم او را مدح می گفتند و پیغمبر به ایشان صله عطا می نمود مانند قصیده ی برده که در بخش شعر و شاعری گفته خواهد شد.۳۲ - می فرمود: «مطلبی است حیا می کنم که شما را نهی کنم و به هر حال نگوئید آن چه خدا خواست، و محمد خواست، و فقط بگوئید آن چه خدا خواست» (اسد الغابه ۵۳ / ۳).۳۳ - چون به مکه وارد شد، چند کودک از بنی عبدالمطلب او را استقبال کردند، پیغمبر یکی را جلو سوار کرد و یکی را عقب خود. (وصول ۴۴ / ۳).۳۴ - یکی آمد و الاغی همراه داشت، به پیغمبر گفت: سوار شو، و خودش به کنار رفت، پیغمبر فرمود: «تو سزاوارتری به پشت رهوار خود مگر آن که آن را برای من قرار دهی» آن مرد گفت: آن را برای تو قرار دادم، پیغمبر سوار شد. (وصول ۴ / ۳).۳۵ - پیغمبر فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آن که چوپانی کرده بود» گفتند: و تو یا رسول الله؟ فرمود: «من برای اهل مکه چوپانی کرده ام». (وصول ۱۶۷ / ۲).

رفق، مدارا، تحمل، خدمت بی مزد، عفو، قبول عذر

قوله تعالی: «فبما رحمه من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین» (آل عمران / ۱۵۹)یعنی: «این از رحمت خداوند است که برای ایشان نرمش داری و اگر چنان چه دژم خوی وسخت دل می بودی، هر آینه از پیرامون تو پراکنده شده بودند، پس ایشان را عفو کن و برای ایشان طلب آمرزش نما و با ایشان مشورت کن و آن گاه که بر امری عزم کردی بر خداوند توکل نما که خداوند توکل کنندگان را دوست دارد».این آیه ی مبارکه فصل الخطاب است و از نظر ایجاز و بلاغت و کفایت محتوی در حد اعجاز، و عناوین این بخش همه در آن مندرج است، و اخلاق پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)منطبق بر شهادت خداوند متعال درباره ی اوست.۱ - عبدالله بن عبد هلال گفت: مادرم مرا نزد پیغمبر برد و گفت: یا رسول الله! برای او دعا کن، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)دست بر سر من نهاد به طوری که

سردی دست او را حس کردم و برای من دعا کرد. (اسد ۲۷۱ / ۳).۲ – جمره دختر عبدالله یربوعیه گفت: پدرم مرا نزد پیغمبر برد، من کودک بودم، گفت: یا رسول الله! برای او دعا کن، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مرا نزد خود نشاند و برایم دعا کرد. (اسد ۲۷۴ / ۳).۳ – طفل بیماری را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آوردند که برای او دعا کند، وقتی پیغمبر دعا می کرد، آن طفل تف می کرد، اهلش او را منع کردند، پیغمبر ایشان را از زجر طفل نهی فرمود. (اسد ۳۹۳ / ۵).۴ – قریط، کودکی بود که با پدرش خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)رسید، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)او را بر زانو نشاند و برکت داد، و دست بر سر او کشید. (اسد ۲۰۴ / ۴).۵ – شفیق بن سلمه گفت: من کودک بودم و شتران اهلم را چرا می دادم، کاروانی از راه گذشت، و شتران را رم داد، مردی آن جا بود به ایشان فرمود: «شتران این کودک را رم دادید، آنها را برگردانید» و چنان کردند، پرسیدم: این کیست؟ گفتند: پیغمبر است. (اسد ۳ / ۳).۶ – وقتی مسلمانان از غزوه ی بنی مصطلق برمی گشتند، عبدالله بن ابی رئیس منافقان گفته بود: چون به مدینه رسیدیم، آن که عزیزتر است، ذلیل تر را از مدینه بیرون خواهد کرد و مقصودش از عزیزتر خودش بود، و از ذلیل تر پیغمبر؛ پسر او که از مسلمانان با اخلاص بود نزد پیغمبر آمد و گفت: به خدا سوگند پدرم ذلیل است و تو عزیز، اگر اذن دهی او را بکشم، به خدا سوگند طائفه ی خزرج می دانند که هیچ فرزندی چونان من در حق پدرش نیکوکار نیست، اما می ترسم دیگری به فرمان تو او را بکشد، و نفس من مرا وسوسه کند تا قاتل پدرم را بکشم، آن وقت مؤمنی را به جای منافقی کشته

باشم، پیغمبر فرمود: «نه، هرگز، بلکه با او به خوبی مصاحبت کن، ما هم تا هست، به رفق و مدارا با او رفتار می کنیم مبادا مردم بگویند محمد یاران خود را می کشد». (اسد / ۱۹۷).۷ - حمزه عموش را در جنگ احد، «وحشی» با شکافتن پهلو شهید کرده بود، و این واقعه ی جانگداز چنان پیغمبر اکرم را آزار می داد که در فتح مکه خون «وحشی» هدر ساخت، «وحشی به طائف فرار کرد و مدتی مخفی بود تا با وقد ثقیف ناگهان بر پیغمبر وارد شد و شهادتین گفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «تو را بخشیدم اما روی تو را نبینم». «وحشی» مسلمانی کامیل عیار شد و هم او بود که در «جنگ های رده» با همان حربه ای که حمزه را شهید کرده بود «مسیلمه ی کذاب» را کشت. (اسد ۸۴ / ۵).توضیح:خدمتی که به اسلام کرد در حقیقت همسنگ ضربه ای بود که به اسلام زد و راز عفو پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آشکار گردید.۸ - هبار بن اسود همان است که شتر زینب دختر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رم داد و او از میان هودج افتاد وطفل خود را سقط کرد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه خون او را هدر کرده بود، اما وی ناگهان بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مانع شد و به هبار فرمود: بنشین هبار، وارد شد و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا (اشهد ان الا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) از ترس تو فرار کردم و خواستم به عجمها پناه برم، آن گاه فضل و بخشش تو را به یاد آوردم، و عفو تو را از آنان که نادانی کردند؛ ای پیامبر! ما مشرک بودیم، خداوند ما را به وسیله ی تو هدایت کرد و از هلاک

نجات داد، از نادانی من چشم پوشی کن به بدکرای خود اقرار دارم، و به گناه خودم معترفم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «تو را عفو کردم و خدا به تو نیکی کرد که تو را به اسلام هدایت فرمود، اسلام ما قبل خود را پاک می کند» (اسد ۵۳ / ۵).تنبیه:عیسی (علیه السلام) که در میان پیمبران به عفو و گذشت ونرمش معروف است از او جز کلیاتی که توصیه درباره ی این گونه روش است، در دست نیست و رویدادهای چشمگیری در زندگانی او از آن گونه موارد روایت نشده در صورتی که از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)عملا این همه وقایع اعجاب آور در عفو و گذشت روایت شده است و مراد ما - اعاذنا الله - حط مقام عیسی (علیه السلام) همه مضبوط و محفوظ است، ودر هر ناحیه از زندگی او مورد تأسی و پیروی می باشد.۹ - قیس بن ربیع مردی بود که از سهم خود در عطایا ناراضی بود و پیغمبر را هجو گفته بود، و این خبر به پیغمبر رسید، قیس خود به مدینه آمد و نزد پیغمبر رفت، و از او در ضمن اشعاری پوزش خواست، پیغمبر را حسن اعتذار او خوش آمد، و او را بخشید و فرمود: هر کس عذر عذر آورنده را خواه راست باشد یا دروغ نپذیرد بر حوض کوثر وارد نمی شود»(اسد ۲۱۲ / ۴).توضیح:بر فرض عذر خواه دروغ گوید در طرز عذر خواستن دروغ گفته است، نه در خود عذر خواستن که نوعی اقرار به گناه است و شایسته ی عفو و اغماض.۱۰ - یکی از کسانی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)در فتح مکه خون او را

هـدر ساخته بود عکرمه بن ابی جهل بود، که فرار کرد و می خواست به حبشه برود، همسـرش از پیغمبر برای او امان گرفت، و به دنبـال او رفت، وقتی به او رسـید که می خواست سوار کشتی بشود او را بر گردانیـد ونزد پیغمبر آورد، پیغمبر او را بخشـید و در آغوش گرفت، و راز عفو پیغمبر به زودی آشـکار گشت؛ عکرمه مسـلمانی پاک اعتقاد و مجاهدی اسـتوار گردید و با سپاه اسـلام به شام رفت، در یکی از روزها که به مرگ پیمان بسـته بود، چنان بر دشـمن حمله کرد که نیزه ها سینه و روی او را می شکافتنـد: وقـتی بـه او گفتنـد: بـه خـودت رحـم کن، گفت روزی برای لات و عزی می جنگیـدم، آیـا امروز آن را از خـدا و پیامبرش دریغ کنم؟ هرگز، هرگز؛ و سـخت کوشـید تا شـهید شـد. (اسـد الغابه ۶ / ۴).توضـیح:در آغوش گرفتن پیغمـبر و در آغوش گرفتن نیزه هـا جالب است.۱۱ – عربی از پشت سـر چنان عبای پیغمبر را کشـید که بر گردنش اثر گذارد، و گفت: ای محمد! بگو از مال خدا که نزد تو است به من بدهند، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)رو به او کرد و تبسم نمود و فرمود تا به او عطا کننـد. (سـیره شامی ۸۳ / ۳)۱۲ – در محـل جعرانـه که غنـائم حنین را قسـمت می کردنـد، یکی به او گفت: عـدالت نکردی، فرمود: «اگر من عـدالت نکنم، کی عـدالت می کنـد»، عمر خواست او را بکشد، پیغمبر مانع شد و فرمود: «پناه بر خدا که مردم بگوینـد پیغمبر یاران خود را می کشد، این مرد و یارانش قرآن می خوانند، اما از گلوی ایشان بالاتر نمی رود، ازدین بیرون می رونـد همچنـان که تیر از کمـان رهـا می شود» (شامی ۶۸۷ / ۳).در روایت دیگر آمـده که یاران او چنانند، که شـما نمازتان را در برابر نماز ایشان حقیر می شمارید، همچنین روزه ی ایشان را.

توضیح:این مرد همان است که به نام «ذو الثدیه» یا «ذو الخویصره» نامیده می شد، و از سران خوارج بود و در جنگ نهروان کشته شد و امیرمؤمنان در جستجوی جسد او بود، و وقتی پیدا شد، فرمود: «صدق رسول الله» نشانی ها همان است که پیغمبر فرموده، گویند وی یک دست داشت و به جای دست دیگر تکه گوشتی مانند پستان زنان داشت و به همین جهت او را «ذو الثدیه» یعنی صاحب پستان می گفتند.۱۳ - مالک بن عوف که فرمانده ی لشکریان هوازن بر علیه پیغمبر بود، چون شکست خورد به طائف پناه برد، پیغمبر فرمود: «اگر بیاید و مسلمان شود مال او را و صد شتر اضافی به او می دهم» وی شنید آمد و مسلمان شد، و از جانب پیغمبر رئیس طواف و هوازن و ثماله و سلمه و فهم گردید، و به یاری پیغمبر با مردم طائف جنگید. (شامی۳۹۵ / ۳).توضیح:هدف نهایی اسلام، مسلمان شدن مردم بود نه انتقام گرفتن هنگام قدرت، و علت عمده ی پیشرفت سریع اسلام هم همین بود که مردم می دیدند اسلام از نظر رسیدن به هدف متعالی خود در هر حال آماده ی صلح و بخشایش است.۱۴ - در فتح خیبر زنی یهودی گوشت مسموم شده ای نزد پیغمبر آورد، پیغمبر دانست و به اصحاب فرمود: «از آن نخورید»، آنگاه به زن گفت: «چه چیز تو را به این کار واداشت؟» گفت: خواستم بدانم اگر تو پیغمبری، خدا تو را آگاه می کند و اگر نیستی مردم را از تو نجات دهم؛ پیغمبر متعرض او نشد. (شامی ۳۹۵ / ۳).

۱۵ – وقتی لشکریان اسلام به احد می رفتند، از میان زمین ابن قیظی که کور بود گذشتند، وی خاک به ایشان پاشید وناسزا گفت، خواستند او را بکشند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «او را رها کنید، هم چشمش کور است هم دلش». (شامی ۲۸ / ۳).۱۶ – عبدالله بن ابی سرح مدتی کاتب وحی بود، گاهی عمدا الفاظ وحی را عوضی می نوشت، مرتد شد و از مدینه به مکه فرار کرد، در فتح مکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)خون او را هدر ساخته بود، وی در مکه به دستیاری عثمان ناگهان بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)وارد شد و امان خواست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مدتی ساکت ماند، آنگاه فرمود: در امانی؛ و او مسلمان شد، چون از نزد پیغمبر بیرون رفت، پیغمبر به اصحاب فرمود: «ساکت ماندم شاید یکی از شما پیشدستی بکند و او را بکشد» گفتند: یا رسول الله! چرا اشاره نکردی؟ فرمود: «بر پیغمبران خائنه الاعین (اشاره با چشم) روا نیست» (اسد ۱۷۳ / ۳).۱۷ – مهاجر، غلام ام سلمه گفت: ده سال از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)خدمت کردم، هیچ وقت برای آن چه انجام دادم، نگفت: چرا انجام دادی و برای آن چه انجام ندادم نگفت: چرا انجام ندادی. (اسد ۴۲۳ / ۴).۱۸ – عفیف بن حارث گفت: وقتی کودک بودم سنگ به نخل ها می زدم تا خرما بخورم، مرا نزد پیغمبر بردند، دست بر سر من کشید و فرمود: «آن چه روی زمین افتاده بخور و سنگ به نخل های ایشان مزن» (اسد ۱۷۱ / ۴).توضیحتوجه به این نکته بسیار مهم است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)در اوج اعلای مقام، مرجع رسیدگی به همه ی امور بود، از

بزرگترین آنها تا کوچکترین آنها.۱۹ – زنی سیاه در کوچه پهن جمع می کرد، به او گفتند: کنار برو پیغمبر می آید، گفت: راه وسیع است، خواستند به او اعتراض کنند، پیغمبر فرمود: «او را رها کنید، جباره است» یعنی پیکارجو. (بحار ۲۷۲ / ۱۶).۲۰ – دست دزدی را بریده بودند، غریب بود، فاتک بالای سر او سایبانی درست کرده بود و چون هوا سرد بود آتشی روشن کرده بود، چون پیغمبر دید گفت: «خداوندا! فاتک را بیامرز، همچنان که بنده ی گرفتار تو را پناه و مأوی داد». (اسد ۱۷۴ / ۴).۲۱ – می فرمود: «مسلمانی که به مردم آمیزش کند، و بر آزار ایشان شکیبا باشد، بهتر از مسلمانی است که از ایشان دوری کند و بر آزار ایشان شکیبا نباشد» (اسد ۳۸۸ / ۵).۲۲ – مردی از صفوان بن معطل نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)شکایت نمود که مرا هجو گفته، پیغمبر اکرم فرمود: «صفوان را رها کن که او مردی خوش قلب و بدزبان است». (اسد ۲۷۱ / ۲).توضیح:تعلیم قرآن است که «ان الحسنات یذهبن السیئات». (هود / ۱۱۴). یعنی: «نیکی ها، بدیها را جاروب می کند» اساس اخلاق انسانی سلامت قلب است.۲۳ – حمزه از پدرش ابوعبدالله بن عتبه پرسید: از پیغمبر چه به یاد داری؟گفت: پنج ساله یا شش ساله بودم که مرا در دامن خود نشاند و دست بر سر من کشید و برای من و ذریه ی من به برکت دعا کرد. (اسد ۲۰۳ / ۳).۲۴ – عبدالله یشکری گفت: وصف پیغمبر را شنیده بودم اما او را ندیده بودم، در

بین راه عرفات در میان گروهی او را شناختم و به طرف او رفتم، مردی بر من فریاد زد: ای سوار! برای سواران راه باز کن، پیغمبر فرمود: «او را رها کنید»، مردی دانا است، حاجتی دارد من رفتم و زمام ناقه ی او را گرفتم، و سؤالاتی داشتم و جواب شنیدم. (اسد ۲۷۵ / ۳).۲۵ - ضمام بن ثعلبه از جانب بنی سعد بن بکر نزد پیغمبر آمد، و گفت: آیا تو محمدی؟ فرمود: بلی، گفت: از تو سؤال می کنم، و در سؤالم دقت و خشونت بکار می برم، ناراحت نشوی؛ فرمود: «هر چه می خواهی بگو»، ضمام گفت: آیا خدای تو و خدیا قبل از تو و خدای بعد از تو، تو را فرستاده است؟ پیغمبر فرمود: «اللهم نعم» یعنی: «خدا گواه است آری» ضمام گفت: آیا خدای تو و خدای قبل از تو و خدای بعد از تو به تو فرمان داده که به ما فرمان دهی تنها او را بپرستیم و انباز برای او نگیریم و این بتها را که پدران ما می پرستیدند دور بیاندازیم؟ فرمود: «اللهم نعم»، آنگاه پیغمبر را از نماز و روزه و واجبات و مسائل دین پرسید، و هر بار او را سوگند داد و جواب شنید، آنگاه گفت: اشهد ان الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، این واجبات را ادا می کنم، و از محرمات دوری می جویم، نه زیاد می کنم نه کم می کنم، وبه قول خود بازگشت و به لات و عزی ناسزا گفت، قومش گفتند: بس کن، جذام و برص می گیری و دیوانه می شوی، گفت: وای بر شما، به خدا سوگند اینها نه زیان می رسانند، نه سود می دهند، خداوند رسولی فرستاده و کتابی بر او نازل کرده که شما را نجات دهد و من به وحدانیت خدا و رسالت محمد شهادت داده ام که به شما یاد دهم، و همه ی روز با ایشان سخن گفت، و شب فرا نرسید مگر آن که همه ایشان از زن و مرد مسلمان شدند. (تاریخ الاسلام ۱۲۱ / ۱).۲۶ - فرمود: «هیچ گروهی رفق را رها نمی کنند مگر آن که خیر ایشان را رها

می کند» (وافی -الایمان / ۸۶).۲۷ - جبرئیل بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)نازل شد وگفت: یا رسول الله! پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید: با بندگانم و همه ی آفریدگانم مدارا کن؛ و می فرمود: «پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داده همچنان که به واجبات فرمان داده»(وافی - الایمان / ۸۳).۲۸ - فرمود: «دوست داشته ترین چیزها نزد خداوند دو جرعه است: جرعه ی غیظ که آن را به حلم فرونشانی، و جرعه ی مصیبت که آن را به صبر مهار کنی». (وافی - الایمان / ۸۳).۲۹ - بهترین معرف رفق و رحمت و مدارای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)شهادت قرآن مجید است، قوله تعالی: «لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» (توبه / ۱۲۸)یعنی: «هر آینه برای شما پیامبری از خودتان آمد، که هر چه شمارا رنج می دهد بر او گران و دشوار است، به مسلمانی گرفتن شما حریص است به مؤمنان رؤف و مهربان است» همچنین قوله تعالی: «و ماارسلناك الا رحمه للعالمین» (انبیا / ۱۰۷)یعنی: «(ای محمد!) تو را نفرستادیم مگر رحمتی برای همه ی عالمیان».۳۰ - فرمود: «شما را از بهترین اخلاق دنیا و آخرت خبر دهم هر کس با تو قطع کرد با او وصل کن، هر کس تو را محروم ساخت به او ببخش، هر کس به تو ظلم کرد از او گذشت کن» (وافی الایمان / ۸۳).۳۱ - بشر بن معاویه کودک بود، پدرش او را نزد پیغمبر فرستاد، وگفت: وقتی رسیدی سه کلمه بگو و بیشتر مگو کمتر مگو؛ وی نزد پیغمبر آمد، گفت: سلام بر توای رسول خدا، آمده که بر تو سلام دهم و تسلیم فرمان تو باشم و برای من دعای برکت

کنی؛ پیغمبر دست بر سر او مالید و دعای برکت کرد و چند بز خاکی رنگ به او بخشید. (اسد ۱۹۰ / ۱).۳۲ – اگر اتفاقا کودکی در دامن او بول می کرد، کسان او را از تعرض به او مانع می شد تا بول را تمام کند، اگر برای نامگذاری یا دعا بود انجام می داد مبادا کسانش شرمنده گردند، و چون می رفتند لباس خود را تطهیر می نمود (بحار ۲۴۰ / ۱۶).۳۳ – وقتی خبر شهادت زید بن حرثه به مدینه رسید، پیغمبر به خانه ی زید رفت، چون دختر زید او را دید صدایش به گریه بلند شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)هم شدیدا گریه کرد،یکی پرسید: یا رسول الله! این گریه چیست؟ فرمود: «شوق دوست است به دوست» (بحار ۲۳۸ / ۱۶).۳۴ – عاتکه دختر ابی وقاص با دو بچه اش و هشت زن به خدمت پیغمبر رسیدند، پیغمبر پسر کوچکش عمرو بن عتبه را بر زانوی خویش نشاند (اسد ۱۲۱ / ۴).۳۵ – اسماء بنت عمیس سه فرزند خود را نزد او آورد که برای ایشان دعا کند و دعا کرد (اسد ۱۲ / ۲).۳۶ – خزیمه ذو الشهادتین خواب دیده بود که بر پیشانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)سجده کرده، وقتی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)گفت، به پشت خوابید و فرمود: «خواب خود را راست کن» و او بر پیشانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)سجده کرد (اسد ۱ ۱۴ / ۲).۳۷ – مردی به نام «ذوالخویصره» که بعدا از سران خوارج شد، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)گفت: دعا کن که خداوند مرا و تو را تنها به بهشت برد، پیغمبر فرمود: «وای بر تو، واسعی را تنگ و محصور کردی»؛ آن گاه آن مرد رفت و در جائی از مسجد شاشید، همه بر او فریاد زدند، وقتی پیغمبر شنید، فرمود: «آسان گیرید و او را

تعلیم دهیـد» و فرمود تا آب آوردند و مسـجد را تطهیر کردند. (۱۴۰ / ۲).۳۸ - در فتح مکه سـران کفار همه حاضر بودند واز بیم حکمی که پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سلم)چه بسا درباره ی ایشان می داد به خود می لرزیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سـلم) فرمود: «سـتایش مر خـدایی را که وعـده اش صادق است، بنـده ی خود را یاری داد و احزاب را هزیمت نمود، آیا درباره ی من چه گمان دارید؟» آنان از لحن سـخن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)جانی گرفتند و گفتند: خیر و خوبی، تو برادر و برادرزاده ای بزرگـواری و به قـدرت رسـیده ای، هر چه خواهی می توانی، پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)فرمود: «من امروز همـان چیزی را که یوسف به برادرانش گفت به شـما می گویم، بر شـما حرجی نیست خداونـد شـما را می بخشـد، «اذهبوا فانتم الطلقاء» یعنی: «برویـد که همه آزادشدگانیـد» (واقدی / ۸۳۷).توضـیح:طلقا یعنی آزادشدگان، لقبی برای دشمنان بخشوده شـده ی پیغمبرماننـد ابوسـفیان، و اولاد ایشان را «ابناء الطلقاء» می گفتند و اشاره به همین سابقه است که زینب کبری سلام الله علیها سـلام الله علیها در مجلس یزیـد وقتی اسـیران آل محمد را سر پا نگهداشـته بودند به یزید خطاب کرد و فرمود: امن العدل یا ابن الطلقاء...؟» یعنی: «ای پسر آزادشدگان! آیا این وضع از عدالت است...؟».۳۹ - وقتی غنائم هوازن از اسیران و اموال جمع شد، زهیر بن صـمود سـخنگوی شکست خوردگان بپا خاست و گفت: یا رسول الله! در میان ما عمه ها و خاله های تو و کسانی که تو را در دامن خود نشانـده انـد هست، اگر در دست نعمان بن منذر می بودیم، امید بخشایش او را داشتیم، چه رسد به تو؛ و اشعاری خواند، پیغمبر (صلی الله علیه

و آله وسلم) فرمود: «زنان و اطفال را بیشتر دوست دارید یا اموال را؟» گفتند: زنان و اطفال را، فرمود: «سهم من و بنی عبد المطلب برای شما، و چون همه فراهم آمدند بگویید: پیغمبر را نزد شما شفیع قرار دادیم درباره ی زنان و اطفال خود، آن گاه به شما می بخشم و از ایشان می خواهم که به شما ببخشند. چون نماز ظهر گزاردند، چنان کردند که پیغمبر فرموده بود، پیغمبر فرمود: آن چه سهم من و بنی عبدالمطلب است بخشیدم، مهاجرین گفتند: سهم ما برای پیغمبر، انصار نیز چنین گفتند، اقرع بن حابس و عباس و مرداس و عیینه بن حصن که تازه مسلمان شده بودند گفتند: ما نمی بخشیم، پیغمبر اکرم فرمود: «هر کس یک اسیر آزاد کند، از اولین غنائم شش شتر به جای آن بگیرد و همه ی زنان و اطفال را مسترد کردند». (اسد ۲۰۸ / ۲).۴۰ - ابوسفیان بن حارث، برادر رضاعی پیغمبر که سخت به او دشمنی کرده و هجو گفته بود، در فتح مکه بر جان خود بیم داشت، ام سلمه برای او نزد پیغمبر شفاعت نمود و همچنین عبدالله بن ابی امیه؛ ام سلمه گفت: یا رسول الله! برادر رضاعی و عمه زاده ی تو رو به اسلام آورده اند، بدبخت ترین مردم نباشند، پیغمبر فرمود: «مرا به ایشان حاجتی نیست »، عبدالله گفت: یا رسول الله! از قوم تو هستند، از کسانی عفو کردی که گناهشان اعظم بود، فرمود: «اینها هتک حرمت من کردند، حاجتی به ایشان ندارم»، ابوسفیان گفت: اگر مرا نبخشید، دست فرزند خود را بگیرم و سر در بیابان نهم تا از عطش بمیرم، چون پیغمبر شنید به حال او رقت کرد و ایشان را خواست، و مسلمانان خوبی شدند. (واقدی / ۸۱۱۱).۴۱ - چون نیروی اسلام به مکه وارد شد، سعد بن عباده پرچمدار انصار رجز می خواند: «الیوم یوم الملحمه» یعنی: «امروز روز درگیری و جنگ است»، پیغمبر را خبر دادند فرمود: «چنین نیست، بلکه «الیوم یوم الرحمه» یعنی: «امروز روز بخشایش

است» (واقدی / ۸۲۱).۴۲ – عیینه نامی یکی از شتران شیر ده پیغمبر را دزدیده و به عنوان هدیه خدمت پیغمبر آورد، پیغمبر تبسم داد واز او قبول نمود، بعد از دو روز دستور داد و وقیه نقره به او دادند، عیینه اظهار نارضائی می کرد، به پیغمبر گفتند: او را پاداش می دهی در صورتی که شتر خودت را به خودت داده؟ فرمود: بلی و با وجود این ناراضی است، آن گاه پیغمبر بعد از نماز ظهر به منبر رفت وبعد از حمد وثنا فرمود: «شتری از شتران خودم را به خودم هدیه داده اند، آن را چنان می شناسم که بعضی از اهل بیت خود را، به او هم پاداش داده ام، با وجود این ناراضی است، قصد کرده ام هدیه ای جز از قرشی و انصاری قبول نکنم» (واقدی / ۵۴۹).۴۳ – ابوبرا با وجود این که کافر بود اسبی به عنوان هدیه با برادرش لبید برای پیغمبر فرستاد، پیغمبر فرمود: «هدیه از مشرک قبول نمی کنم».لبید گفت: او از تو شفای بیماری دبیله خواسته، پیغمبر ظرف عسلی برای او فرستاد او از آن خورد و شفا یافت (واقدی / ۳۵۰).۴۴ – میان مادر مطلقه و فرزندان را جدائی نمی انداخت،تا آن که فرزندان بالغ شوند. (واقدی / ۵۲۴).۴۵ – وقتی ثمامه بن اثال رئیس یمامه اسیر شد، پیغمبر فرمود: «من تو را میان سه امر مخیر می کنم: یا تو را بکشم» ثمامه گفت: آن وقت مرد عظیمی را کشته ای، فرمود: «یا فدیه بگیرم» ثمامه گفت: خواهی دید که بهای من سنگین است، فرمود: «یا بر تو منت نهم و تو را آزد کنم» ثمامه گفت: (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) وبه خدا سوگند وقتی تو را دیدم دانستم رسول خدایی اما چون در بند بودم نخواستم

در آن حال شهادت دهم، پیغمبر دعا کرده بود که بر ثمامه پیروز شود. (بحار ۱۷۶ / ۱۹).۴۶ - فرمود: «خداوند رفق را دوست دارد وبه آنان یاری می دهد که هرگز بر عنف چنان نخواهد کرد». (اسد ۳۹۶ / ۴).۴۷ - ابوسفیان یکتن تروریست از مکه به مدینه فرستاد، تا پیغمبر را ترور کند، وی به شتاب آمد، و در مدینه از پیغمبر جویا شد، گفتند در محله ی بنی عبدالاشهل است، است» وی جلو آمد و گفت: کدامیک از شما فرزند عبدالمطلب است؟ پیغمبر فرمود: «من»، او جلوتر رفت که گویی می خواهد سخنی در گوش پیغمبر بگوید، و روی پیغمبر خم شد، اسید بن حضیر او را به کناری زد، و خنجری از میان لباس او بیرون آورد، او را بازجوئی کردند، اقرار کرد، اسید او را زندانی نمود و فردا نزد پیغمبر آورد، فرمود: «تو را امان داده ام و بهتر از آن» گفت: بهتر از آن چیست؟ پیغمبر فرمود: «که مسلمان شوی»، شهادتین بر زبان آورد آن گاه گفت: من از هیچ بشری نترسیده ام اما تو را که دیدم دانستم دسترسی به تو نیست. (شاهی ۱۳۶ / ۳).۴۸ - در فتح مکه صفوان بن امیه فرار کرده بود، عمیر برای او از پیغمبر امان گرفت، و عمامه ی پیغمبر را به نشانی همراه برد، و به دنبال او رفت، وقتی به او رسید که می خواست سوار کشتی شود، او را به بخاشیش پیغمبر نوید داد، و به مکه بازگردانید، به او گفت: پیغمبر نیکوکارترین مردم است، عموزاده ی تو است، صفوان گفت: بر جان خود می ترسم، عمیر گفت: او حلیم تر از آن است، چون بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)وارد شدند صفوان گفت: این مرد گمان دارد مرا امان داده ای، پیغمبر فرمود: «چنین است» صفوان گفت: مرا تا دو ماه بگذار فکر کنم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «چهار ماه اختیار با تو باشد»، صفوان در دم مسلمان شد. (شامی ۵۸۳ / ۳).

۴۹ – اعرابی ای نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمد و چیزی خواست، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به اوعطا کرد، و فرمود: آیـا به تو نیکی کردم؟ اعرابی گفت: نه، نیکی نکرده ای؛ اصـحاب خشـمناک شدنـد، پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سلم)به خانه رفت و از پی اعرابی فرستاد و چیزی به او داد و پرسید: آیا نیکوئی را در حق به جا آورده ام؟ اعرابی گفت: آری، خدایت جزای نیکو دهد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «اگر قبول می کنی نزد اصحاب بگوئی تا خشم ایشان به تو فرونشـیند»، اعرابی قبول کرد، ونزد اصـحاب آمدنـد، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)به ایشـان فرمود: «اعرابی از من چیزی خواست به او دادم، و عطای او را زیاد کردم، و از من راضـی شـد، ای اعرابی آیا چنین است؟» گفت: آری، خـدایت از اهل و عشـیره ی خود پاداش خیر دهـد. (تاریخ الاسـلام ۱۵۵ / ۱).توضـیح:به صـفات عالی پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)توجه کنید، می خواست ان اعرابی مورد نفرت مسـلمانان نباشد.۵۰ – ام الحکم پسـر بچه ی خود عبـدالله را گفت به دنبال پیغمبر برو ردایش را بیـاور، وی دویـد و ردای پیغمـبر را گرفت و کشـید، پیغمـبر رو برگردانیـد و فرمود: تو کیستی؟ گفت: مـادرم به من چنین گفت، پیغمبر ردای خود را پیچاند و به دست او داد، و فرمود: «به مادرت بگو آن را دو تیکه کند، خودش و خواهرش با آنها روسری درست کننـد» (اسـد ۱۵۴ / ۳).۵۱ – وقـتی دختـر حـاتم طائی را بـه اسـارت نزد پیغمـبر (صـلی الله علیـه و آله و سلم)آوردنـد گفت: یـا محمـد! اگر خواهی تـا مرا رهـا کنی که قبائـل عرب مرا شـماتت نکننـد، زیرا من دختر رئیس قوم خود هستم، پدرم را پناه می داد، اسیر را رها می کرد، گرسنه

را سیر می نمود، حاجتمند را دست خالی باز نمی گردانید، من دختر حاتم طائی ام، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «ا ینها همه صفات مؤمنین است، اگر پدرت مؤمن بود بر او رحمت می فرستادم، او را آزاد کنید، زیرا پدرش مکارم اخلاق را دوست داشت، و خداوند مکارم اخلاق را دوست دارد» (شامی ۱۰۹ / ۱).توضیح:استغفار نکردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)برای حاتم از نظر شرک او، از آن جهت است که مبادا برای بهانه جویان شکافی در دژ استوار قانون پدید آید و از آن سوء استفاده کنند و گرنه راه نجاتی فی الجمله برای حاتم طائی و امثال او مسدود نیست، هم از آن جهت که تبلیغ بر ایشان عرضه نشده و هم اشاره پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)که خداوند صفات خوب را دوست دارد.۵۲ – وقتی دختر خالد بن سنان نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمد، عبای خود را زیر پای او پهن نمود و فرمود: «این دختر پیامبری است که قومش او را ضایع کردند» (شامی ۱۰۴ / ۱).۵۳ – شب ها چندان با اصحاب صفه در حال قیام سخن می گفت که از غایت خستگی پا به پا می شد. (اسد ۱۴۲ / ۱).۵۴ – در وقتی که خطبه می خواند، یکی از میان جمع گفت: دین را به من بیاموز، خطبه را قطع کرد ونزد او آمد، او را تعلیم داد و برگشت خطبه را تمام کرد. (اسد ۲۱۴ / ۱).توضیح:شاید کسی فکر کند، مگر دین این همه مختصر بود که فوری به او تعلیم

داد؟ دو جواب هست: اول آن که چه بسا مقصود از دین به شهادت حال بخش مخصوصی از دین بوده است، دیگر آنکه گاهی دین در یک کلمه جمع است، مانند کلمه ی توحید، یا مانند قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)که وقتی از او پرسیدند دین چیست؟ فرمود: «دین، خیرخواهی است».۵۵ - در مسجد تنها بود، یکی وارد شد، او را جا داد، او گفت: جا وسیع است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «از حق مسلم بر مسلم آن است که چون وارد شود، برای اکرام او جا به جا شود و او را جا دهد». (بحار ۲۴۰ / ۱۶).۵۶ - روزی خواهر رضاعیش آمد، عبایش را زیر پای او پهن کرد و او را بسیار گرامی داشت، بعد برادر رضاعیش آمد، او را کمتر احترام نمود، پرسیدند: چرا؟ فرمود: «خواهر به پدرش بیشتر خوبی کرد» (بحار ۲۸۱ / ۱۶).توضیح:نگهداری اندازه ها هشدار عظیمی است و اصل موفقیت در امور دنیا و آخرت است.۵۷ - وفد خزاعه به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)گفتند: انس بن زنیم تو را هجو کرده، پیغمبر خون او را هدر ساخت، اما روز فتح مکه، انس نزد پیغمبر آمد و طلب عفو کرد و مسلمان شد و پیغمبر (ص لی الله علیه و آله و سلم) او را بخشید. (اسد ۱۱۴/ ۱).۵۸ - چنان مسلمانان را تربیت کرده بود که با او بی روا بودند، سواد بن عمرو زیاد عطر به کار می برد، پیغمبر او را از افراطی نهی کرد، یک روز چوب نخلی در دست پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)بود، بر شکم او نهاد، سواد گفت: یا رسول الله! تلافی کنم؟ فرمود: «تلافی کن» و شکم خود را برهنه نمود،سواد چون شکم پیغمبر را دید،

چوب را انـداخت و شـکم او را بوسـید. (اسد ۳۷۴ / ۲).۵۹ - در جنـگ بـدر صـف هـا را راست می کرد، و چوبه ی تیری در دست داشت، سواد بن غزیه جلو بود، پیغمـبر (ص لی الله علیه و آله و سـلم)بر شـکم او زد و فرمود: «در صف بـاش»، گفت: یا رسـول الله! مرا بـه درد آوردی و خداونـد تـو را بـه حـق مبعـوث گردانیـده اکنـون تلافـی کنم؟ پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سلم)شـکم خود برهنه نمود و فرمود: «تلافی کن»، سواد شـکم پیغمبر را بوسـید، پیغمبر فرمود: «چرا این کار را کردی؟» گفت: از مرگ در امان نبودم، خواسـتم آخرین عهـدم از دنیا مس بـدن تو باشد. (اسد ۳۷۴ / ۲).۶۰ - کلیـدداری خانه ی کعبه به نام سـدانت در خـانه ی بنی عبدالـدار بود که از دشـمنان سر سـخت پیغمـبر بودنـد، چون مکه را فتـح کرد فرسـتاد کلیـد خـانه را آوردند، و به درون کعبه رفت و بتها را سـرنگون کرد؛ آنان از ترس، کلید را داده بودند و امیدی به بازگشت آن هم نداشتند، چون از شکسـتن بتها فراغت یافت، کلیـد را به آنان تسـلیم نمود و فرمود: «بگیریـد همیشه نزد شـما باشـد و هیـچ کس از شـما نسـتاند مگر ظالم» (نظام الحکومه ۱۱۰ / ۱).توضـیح:هنوز کلیددار مسلمان نشده بود و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)کلید را در گرو مسـلمان شـدن او قرار نداد.۶۱ - هنگـام بیماری یک روز به مسـجد رفت، و در ضـمن خطبه فرمود: «شـما را بخـدا سوگنـد می دهم، هر کس بر من حقی دارد بگویـد، تـا ادا کنم که قصـاص را در دنیا بهتر دوست دارم» مردی به نام سواده بن قیس برخـاست و گفت: روزی که از طائف می آمـدی و سوار بر شتر عضـباء بودی خواستی با عصای ممشوق بر شتر بزنی، بر من

خورد، پیغمبر به بلال فرمود: «به خانه ی فاطمه برو و عصا را بیاور»، چون رفت فاطمه سلام الله علیها پرسید: عصا را برای چه می خواهد؟ چون بلال واقعه را گفت، فاطمه ناله را سر داد و گفت: ای پدر! وای بر من از غم تو، چون عصا را آورد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به سواده فرمود: «بگیر و قصاص کن، چندان که راضی شوی»، سواده گفت: شکم خود را برهنه کن، چون پیغمبر شکم برهنه نمود، سواده گفت: اجازه ده شکم تو را ببوسم، پیغمبر اجازه داد.سواده گفت: پناه می برم به موضع قصاص از رسول خدا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: خداوندا! سواده را بیامرز همچنان تو را آمرزید». (مناقب ۲۳۵ / ۲).۶۲ - یهودی ای طلب خود را از او خواست، فرمود: «اکنون چیزی ندارم»، یهودی گفت: رهایش نمی کنم، فرمود: «حال نزد تو می مانم» و همانجا نشست و در همان جا نماز ظهر و عصر را ادا کرد؛ اصحاب، یهودی را تهدید کردند، فرمود: «مگر چه کرده؟» گفتند: تو را زندانی کرده فرمود: (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) نصف مالم در راه خدا باشد صفت تو را در تورات خوانده ام. (بحار ۲۱۶ / ۱۶).۶۳ - فرمود: «هر کس برادر مؤمنش از او عذر خواهد و او عذرش را نپذیرد، بر او گناهی هست مانند گناه عذرخواه» (اسد ۲۱۱ / ۱).۶۴ - در جنگ احد چون بر جنازه ی عمویش حمزه گذر کرد، سخت ناراحت شد و فرمود: «اگر نه آن بود که خواهرش صفیه غمناک خواهد شد، جسد او را رها می کردم تا از شکم درندگان و چینه دان مرغان محشور شود و اگر خداوند مرا بر قریش مسلط نمود به تلافی سی تن از ایشان را مثله خواهم نمود» این آیه نازل شد قوله تعالی: «و ان

عـاقبتم فعـاقبوا بمثـل مـا عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خير للصابرين» (نحل / ۱۲۶)یعنی: «اگر خواهیـد تلافی کنیـد چنان کنید که مانند آزار ایشان به شـما باشد، و اگر شـکیبائی و گذشت کنید هر آینه این بار شـکیبایان بهتر است» (شامی۷۹ / ۳).۶۵ – وقتی در جنگ احـد کار بر مسـلمانان دشوار شـد، گفتنـد: یا رسول الله! بر ایشان نفرین کن، فرمود: «همچون لعنت کننده ای مبعوث نشـده ام، بلکه هدایت کننده و رحم کننده مبعوث شده ام، خداوندا! قوم مرا راهنمائی کن، زیرا نمی دانند» (اسد ۵۳ / ۳).۶۶ – ابو حرب بن خویلـد از طائفه ی عقیل بن کعب نزد پیغمبر آمد، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)اسـلام را بر او عرضه کرد، ابوحرب گفت: میـان اسـلام و بت پرستی قرعه می زنم، سه بـار قرعه زد، و هر سه بـار قرعه به نام بت پرستی درآمـد، ابوحرب گفت: قرعه ابا دارد که مسـلمان شوم. برادرش عقال هم نزد پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)آمد، به او فرمود که: «شهادت می دهی که محمد رسول الله است؟» گفت: شـهادت می دهم که هبیره سوارکار خوبی است، دوباره از او پرسید: «شهادت می دهی که محمد رسول الله است؟» عقال گفت: شـهادت می دهم که شـیر زیر سـر شـیر است (از روی استهزاء)، پیغمبر بی آنکه خشـمناك شود بار سوم پرسـید: «شـهادت می دهی که محمـد رسول الله است؟» این بار عقال شـهادتین گفت و مسـلمان شـد. (نهایه ۴۶ / ۱۸).توضـیح:همین ارقـام جهالت ها است که تحمل پیغمبر را به مقام «و انك لعلی خلق عظیم» رسانـده است.۶۷ – سـاره کنیز عمرو بن صـیفی، که خواننـده بود، به مـدینه نزد پیغمبر فرمود: «آیـا مسـلمان آمـدی؟» گفت: نه، فرمود: «حاجت تو چیست؟» گفت: عشیره و خویشان و دوستان من همه رفتند، بیچاره ام، مرا لباس و مال و رهواری ده که با آن

بر گردم، فرمود: «جوانان مکه چه شدنـد؟» (کنایه از مشتریان او)، ساره گفت: بعـد از جنگ بدر به سـراغ من نمی آیند، پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)به بنی عبـدالمطلب سـفارش کرد که او را مال و لباس و رهواری بدهند؛ هم او بود که جاسوسـی کرد و نـامه ی حاطب را که خبر از حرکت پیغمبر به مکه می داد برای قریش برد که کشف شـد و نامه را از او گرفتنـد. (نهایه ۲۹۲ / ۱۷).توضـیح:چون کمک به چنین زنی صـرفا احسان ممـدوح بوده نه انفاق واجب، پیغمبر اکرم از بیت المال نـداده و از خویشاوندان خود خواسته است، یکی از مظاهر رحمت عام پیغمبر همین احسان است «و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین».۶۸ - ابـاجهم را برای گرفتن صـدقات فرسـتاده بود، مردی بـا او مشـاجره کرد، اباجهم او را زد و زخمی ساخت، کسان او نزد پیغمبر آمدنـد، و تقاضای قصاص کردنـد، پیغمبر فرمود: «فلان مقـدار مال را به عنوان دیه بگیریـد»، قبول نکردنـد،پیغمبر مبلغ را زیاد کرد تـا قبول کردنـد، به ایشان فرمود: «امشب من خطبه می خوانم و مسـلمانان را از رضایت شـما آگاه می کنم» گفتنـد: خوب است، چنین باشـد؛ شب هنگـام، پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)به مسـلمانان گفت: «این مردم به گرفتن این مـال راضـی شدنـد»، آنـان گفتنـد: نه؛ اصـحاب خواسـتند ایشـان را تـأدیب کننـد، پیغمبر فرمود: «متعرض ایشـان نشویـد»، آن گاه ایشان را بخواست و آن مال را زیاد کرد و فرمود: «آیا راضـی شدید؟» گفتند: راضـی شدیم، پیغمبر فرمود: «من مردم را از رضایت شما آگـاه می کنم»، گفتنـد: خوب است، پیغمبر بـار دیگر مردم را فراهم سـاخت و در حضور ایشـان پرسـید: «آیا راضـی شدیـد؟» گفتند: راضی شدیم. (تیسیر ۱۱۹ / ۱).

ص: ۱۱۵

توضیح:عظمت مقام پیغمبر در به کار بردن این همه رفق و تحمل با این اعراب بی تربیت بیابانی اعجازانگیز است.۶۹ - یهودی ای بر او وارد شد و سه بار گفت: السام علیك، یعنی: مرگ بر تو، عایشه خشمناك شد، و گفت: مرگ بر تو ای برادر گراز و بوزینه! پیغمبر مانع شد و فرمود: «ای عایشه! اگر دشنام ممثل می شد به صورت زشتی در می آمد، رفق و مدارا بر هیچ چیز وارد نمی شود مگر آن که آن را زینت می دهد»(بحار ۱۵۸ / ۱۶).۷۰ - عوف بن مالك گفت: یا رسول الله! بر کسی گذر می کنم، مرا مهمانی نمی کند، آیا اگر نزد من آمد او را مهمانی نکنم؟ فرمود: «بلی، او را مهمانی کن»، آن گاه مرا کهنه لباس دید، فرمود: «مال داری؟»، گفتم: از هرگونه مالی خداوند به من عطا فرموده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: «پس خداوند آثار آنها را بر تو ببیند»، یعنی لباس خوب بپوش. (تیسیر ۶۲ / ۳).۷۱ - و این همه از تعلیم وحی بود، قوله تعالی: «ادفع بالتی هی احسن السیئه نحن اعلم بما یصفون» (مؤمنون / ۹۶)یعنی: «(ای محمد!) ناروائی ها را به وجهی که نیکوتر است دفع کن، ما خود به آن چه درباره ی تو می گویند داناتریم (به حساب ایشان می رسیم)».۷۲ - پیغمبر در وقت هجرت برای سراقه بن مالك (کسی که با قریش قرار بسته بود که پیغمبر رابکشد یا اسیر کند) امان نامه ای نوشته بود، وی در محل جعرانه بعد از جنگ حنین نزد پیغمبر آمد، انصار بر سر او می زدند تا خود را به پیغمبر رسانید و گفت: منم منم یا رسول الله، پیغمبر فرمود: «آری، امروز روز نیکوکاری و وفاداری است» (مطالب ۱۷۴ / ۲).

۷۳ – در سال پنجم هجری پیغمبر از اسب افتاد و رانش کوبیده شد، پنج روز در خانه ماند و نشسته نماز خواند. (بحار ۲۹۸ / ۲۰).۷۴ – در حجه الوداع فضل بن عباس ردیف پیغمبر سوار بود، جوانی بود رشید و زیبا، کاروانی از زنان از راه می گذشت و فضل به ایشان نگاه می کرد پیغمبر دست خود جلو صورت او می گرفت، فضل رو برگردانید وباز نگاه کرد، باز پیغمبر دست خود جلو صورت او گرفت. (بحار ۴۰۶ / ۲۱).۷۵ – گروهی از منافقان از او سؤالاتی می کردند: پدرم کیست؟ شترم کجاست؟ و پیغمبر خشمناک می شود، عبدالله بن حذافه که در نسب متهم بود پرسید: پدرم کیست؟ فرمود: حذافه، دیگری پرسید: پدرم در کجاست؟ فرمود: در آتش، عمر برخاست و پای پیغمبر را بوسید و گفت: یا رسول الله! ما قریب العهد به جاهلیتیم ما را عفو کن، خشم پیغمبر فرونشست. (بحار ۳۰ / ۲۲).توضیح:خشم پیغمبر به دو جهت بود: یکی آن که سؤالات بیهود بودند. دوم آن که به طور استهزاء سؤال می کردند.

محنت و شکیبایی

محنت هائی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)در راه تبلیغ کشید و تحمل و شکیبائی او در این محنت ها مافوق تصور است، قرآن مجید مسئولیت خطیر او را در این باره معین می کند قوله تعالی: «فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل و لا تستعجل لهم»(احقاف / ۳۵)یعنی: «ای محمد!) شکیبا باش همچنان که پیامبران اولوالعزم شکیبا بودند و برای کیفر ایشان(کفار) شتاب مکن» تا آن جا که قرآن مجید تصریح می کند که چاره ای جز صبر و شکیبائی نیست؛ به همان اندازه که رسالت از جانب خداوند خطر و عظیمی است، شکیبائی و پایدرای در برابر مشکلات باید خطیر و عظیم باشد، قوله تعالی: «و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم بآیه ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین» (الانعام / ۳۵)یعنی: «اگر روی گردانی ایشان (کفار) از تو و دعوت تو بر تو دشوار و ناگوار است، پس اگر بتوانی که سوارخی در زمین (برای فرار) یا پلکانی که بر آسمان بالا- روی و برای ایشان آیتی بیاوری (که بپذیرند پس چنان کن اما

نمی توانی) و اگر چنانچه خداوند خواسته بود، همه ی ایشان را بر هدایت فراهم ساخته بود (اما قسرا و جبرا چنین نخواست و به اختیار ایشان واگذار نمود) مبادا از جاهلان (به سنن و احکام الهی باشی)».اینک نمونه ای از رویدادها:۱ - وقتی در مکه در میان اجتماعات و بازارها می گفت: «ای مردم! بگویید (لا اله الا الله) تا رستگار شوید»، دو نفر او را دنبال می کردند و بر او خاک می پاشیدند و می گفتند: ای مردم! باور نکنید، دروغ می گوید؛ این دو تن یکی عمویش ابولهب بود و دیگری ابوجهل. (شامی ۴۶۱ / ۱).۲ - در سجده بود که عقبه بن ابی معیط آمد و در آن نزدیکی شکمبه ی شتری افتاده دید آن را بر پشت پیغمبر نهاد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)چندان به حالت سجود باقی ماند تا دخترش فاطمه آمد و آن را برداشت، پیغمبر بر اشراف قریش نفرین نمود. (شامی ۴۶۸ / ۱).۳ - بار دیگر لباسش را به دور گردنش پیچانند تا او را خفه کنند. (شامی۴۷۰ / ۱).۴ - بار دیگر به دستور ابی بن خلف به صورت او تف انداخت. (شامی ۵۲ / ۱).۵ - آغاز فتح و فرج برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)از وقتی بود که شکمبه بر سر او انداختند. (بحار ۳۱۸ / ۱۹).۶ - طارق محاربی گفت: در بازار ذی المجاز پیغمبر را دیدم که بالاپوش سرخرنگی پوشیده بود، و مردم را دعوت می کرد، می گفت: «بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید» و ابولهب به دنبال او بود و به او سنگ می زد، تا ساق های پیغمبر خونین شد و می گفت: ای مردم! دروغگو است اطاعتش نکنید. (مناقب ۶۰ / ۱).۷ - می فرمود: «وقتی به یکی از شما مصیبتی وارد شود، مصیبت مرا به یاد آورد

که اعظم مصیبت ها است» (مجمع ۲ / ۳)۸ - می فرمود: «خداوند فرموده: به عزت و جلال خودم سوگند بنده ای را که اراده ی رحمت بر او دارم، از دنیا بیرون نمی برم مگر آن که هر گناهی مرتکب شده از او استیفا کنم، یا به مرضی در بدن او، یا به تنگی ای در روزی او، یا به خوفی در امور دنیائی او و اگر چیزی باقی ماند، هنگام مرگ بر او سخت گرفته می شود، و سوگند به عزت و جلال خودم، بنده ای را که اراده ی عذاب او را دارم، از دنیا نمی برم مگر آنکه پاداش هر نیکی ای که کرده به او بدهم، یا به سعه در رزق، یا به صحت در جسم، یا به امنیت و آسایش در دنیا، و اگر بقیه ای از آن بماند، هنگام مرگ بر او آسان گرفته می شود» (وافی - ما یجب علی المؤمن ۱۷۲).توضیح:روایت مستند است، بقوله تعالی: «یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الآخره» (آل عمران / ۱۷۶)یعنی: «خداوند ارده فرموده که بهره ای برای ایشان در آخرت قرار ندهد، اراده خداوند متعلق است به بی بهرگی کافران در آخرت، در اثر عمل خودشان، نه اراده به عذاب ابتدائی و غیرکیفری، زیرا آن بر خداوند روا نیست «تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا».۹ - پیغمبر را عارضه ی بیماری دست داد که بر روی فراش منقلب می گردید، عایشه گفت: اگر یکی از ما چنین می کرد او را سرزنش می کردیم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «بر من سختگیری می شود» (اسد ۳۰۱ / ۳).۱۰ - روزی از خانه بیرون آمد، مردی از انصار او را دید، گفت: یا رسول الله! بر من ناگوار است که روی تو دژم است، پیغمبر لختی ساکت ماند، آن گاه فرمود «از

گرسنگی است»، مرد انصاری به خانه رفت و چیزی نیافت خود رانزد یهودی ای اجیر ساخت، که برای باغ او آب بکشد هر دلو به یک دانه خرما و چون مشتی فراهم شد، آنها را نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آورد.وقتی که در میان اصحاب بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: گمان دارم تو خدا و رسولش را دوست داری، انصاری گفت: سوگند به آن که تو را به حق مبعوث گردانید، تو عزیزتری از خودم و اولادم و اهل بیتم و مالم: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «اکنون برای بلا شکیبا باش، که سبکبار کننده است، سوگند به آن که مرا به حق مبعوث گرانیده، برای کسی که مرا دست بدارد، بلا شتابگرتر است از ریزش آب از بالای کوه به سراشیبی» (اسد ۳۸۸ / ۳).توضیح:از این همه فقر عمومی در مدینه در آن زمان نباید تعجب کرد، منابع در آمد مردم مقدار کمی نخل بود که با چاه آبیاری می شد و مزارع کوچک جو و ارزن و چند شتر و گوسفند، آن هم بیشتر در دست یهودیان تاجر پیشه، در دوران قبل از فتوحات پیغمبر و کسانش مالی نداشتند، و بعد از فتوحات از غنیمت ها کمتر تصرف می نمود و تقریبا همه ی آن ها را در راه خدا انفاق می کرد، صدقات هم بر او حرام بود، در حقیقت از حیث گذران زندگی، پیغمبر فقیرترین فقیران بود.۱۱ - ابراهیم پسر او هیجده ماهه بود که از دنیا رفت، پیغمبر او را سخت دوست می داشت، زیرا قبلا پسران او در دوران کودکی از دنیا رفته بودند، و پیغمبر به تنها پسر خود ابراهیم دل بسته بود وقتی در دامان مادرش جان می کند، پیغمبر -(صلی الله علیه و آله و سلم)او را در دامن گرفت و فرمود: «ای ابراهیم! ما در برابر فرمان خدا ناتوانیم، و

کاری از دست ما برای تو برنمی آید» آن گاه اشکش سرازیر شد، و فرمود: «ای ابراهیم! اگر نه چنان بود که مرگ امری حق و وعده ای راست است، و آن که آخر ما به اول ما ملحق می شود، هر آینه بر تو انـدوهناک می شدیم و هرگز آن چه خدا را ناراضی می کند نخواهیم گفت» (اسد ۳۹ / ۱).۱۲ - بر فاطمه (سلام الله علیها) وارد شد دید بالاپوشی از پشم پوشیده و آسیا می کند، چون او را دید گریه کرد، و فرمود:؛ ای فاطمه! برای نعیم آخرت، مرارت دنیا را بر خود هموار کن» و آیه نازل شد قوله تعالی: «و للآخره خیر لک من الاولی» (الضحی / ۴)یعنی: «هر آینه آخرت برای تو (ای محمد) بهتر از اولی (دنیا) است» (بحار ۱۴۳ / ۱۶).۱۳ - صلت نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)آمد و گفت: «ستاره» دخترم چنان عاقله و زیبا است که دریغ دارم برای دیگری باشد، پیغمبر خواست با او ازدواج کند، صلت گفت: دیگر آن که هرگز بیمار نشده است، پیغمبر فرمود: «نیازی به دخترت ندارم مالی که آفت نداشته باشد در آن خیری نیست» (نهایه ۱۹۶ / ۱۸).توضیح:یکی از مبانی اعتقادی ادیان توحیدی آن است که دنیا دار فانی و بی ارزشی است، مؤمن در آن مبتلا ـ و کافر بهره مند است و بلا بیشتر نصیب انبیا و دوستداران خداوند است، تا پاداش ایشان در آخرت اعلی باشد، گذشته از این اعتقاد، تجربه نشان داده که مصونیت از آفات کوچک وموسمی، غالبا منجر به مصارع سوء یعنی آفات بی علاج می شود و گوئی آفات کوچک، خود مصونیتی از آفات بزرگ به بار می آورد.

۱۴ – می فرمود: هیچ کس از شما در اثر ضرر و زیانی که به او رسیده آرزوی مرگ نکند، و اگر ناچار شد، بگوید: خداوندا! مرا زنده بدار تا زندگی برای من بهتر است، و مرا بمیران آن گاه که مردن برای من بهتر است (تیسیر ۲۶۰ / ۱).توضیح:در دعای مکارم الاخلاق از امام سجاد (علیه السلام) آمده «و عمرنی ما کان عمری بذله فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعا للشیطان فاقبضنی الیك قبل ان یسبق مقتك الی اویستحکم غضبک علی» یعنی: «خداوندا! به من عمر عطا کن تا آن گاه که عمر من در راه طاعت تو ارزانی است، آن گاه که عمر من چراگاهی برای شیطان باشد روح مرا به سوی خود بگیر، پیش از آن که از من بدت آید یا خشم تو بر من استوار گردد» و می بینیم که این رشحه از آن دریاست.۱۵ – یکی از دخترانش پیغام داد که فرزند من محتضر است به بالین او بیا، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به او سلام رساند و فرمود: «برای خداوند است آن چه بدهد وآن چه بگیرد، و پایان هر چیزی نزد او وقت معینی دارد، باید شکیبا باشی و پاداش خود را از او بخواهی»(تیسیر ۴۰۸ / ۲).۱۶ – در مکه او را زدند و خون آلود کردند، خون را به صورت خود مالید و گفت: «خداوندا! قوم مرا هدایت کن که نادانند» (تیسیر ۴۰۹ / ۲).۱۷ – فرمود: «به هر کسی مصیبتی وارد شود فقدان مرا به یاد آورد که آن اعظم مصیبت ها است» (تیسیر ۴۱۰ / ۲).توضیح:فقدان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)برای امت اعظم مصیبتها

است، و برای خودش سرآغاز فوز و نجاح وجوار خداوند متعال همچنان که خودش مرگ را رفیق اعلی نامیده و جانشینش علی (علیه السلام) آن را (فزت و رب الکعبه) گفته، قرآن مجید بارها پیغمبر را از آن همه مصائب و مشکلات طاقت فرسا تسلی داده و فتح مکه نشان داد که وعده ی خداوند «انا کفیناک المستهزئین» منجز شد و قدرتمندان مغرور همیشه مورد تمسخر و استهزاء خداوند متعال قرار گرفته اند.۱۸ – می فرمود: «محنت ها اوقاتی دارند، و پایانی دارند و تلاش مردم برای ازاله ی محنت قبل از وقت خودش همچون افزودن محنت است» (محاضرات / ۴۰۲).توضیح:بر کسی مشتبه نشود که خیال کند تلاش و چاره جوئی بیهوده است، مراد آن است که اگر تلاش مفید واقع نشد انسان روحیه ی خود را از دست ندهد، دیگر آن که بعضی از محنت ها چنانند که انسان می داند چاره جوئی، آنها را درمان نمی کند و باید انسان منتظر فرج غیبی بماند.۱۹ – نیمه شب ابومویهبه خادم خود را ندا داد و فرمود: «برویم برای اهل بقیع استغفار کنیم»، وبه آن جا رفت و بر خفتگان خاک سلام داد و به ایشان تهنیت گفت که از این دنیای پر محنت رسته اند و پاره های چون شب سیاه فتنه را ندیده اند، و به خاک آمد، عایشه از درد سر شکایت داشت و می گفت: آخ سرم، پیغمبر فرمود: «بلکه من آخ سرم» و بر بستر بیماری آرمید.توضیح:رأس همه ی فتنه ها سیاه برگرداندن آسیای اسلام از محور خود بود به

فرموده ی امیر مؤمنان (علیه السلام):«و هو یعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی».۲۰ – یکی از بنی عبس نزد سلمان بود، سخن از گنج های کسری می رفت، سلمان گفت: آن چه کسی بود که گنج های او را به شما داد و بر آن مسلط ساخت؟ وقتی کسری زنده بود و خزائنش در دستش بودند محمد و یارانش صبح می کردند در حالی که دینار و درهمی نداشتند و نه مدی از غذا؛ آن گاه بر خرمنهای گندم که پاک می کردند گذر کردند، سلمان گفت: آن کسی که به شما عطا کرد و شما را فاتح ساخت، وقتی زنده بود، صبح می کرد و مدی از غذا نداشت، چرا چنین است ای برادر بنی عبس؟ (مطالب ۱۶۸ / ۳).توضیح:مراد سلمان حسرت خوردن بر زندگی پیغمبر نبود، بلکه هشداری بود برای مردم حق ناشناس عرب که حقوق پیغمبر را از یاد بردند.۲۱ – روزی پیغمبر بر دخترش فاطمه وارد شد در حالی که او دستاس می کرد و عبائی از جنس جل شتر بر او بود، چون او را دید گریه کرد، و فرمود: «ای فاطمه! بر تلخی دنیا شتاب کن برای رسیدن به نعمت آخرت در فردا» و خداوند نازل فرمود: «و للآخره خیر لک من الاولی» (بحار ۱۴۳ / ۱۶).۲۲ – عایشه گفت: دنیا بر ما همچنان سخت مکدر بود تا رسول الله وفات کرد، چون وفات کرد دنیا بر ما ریزش کرد ریزش کردنی. (بحار ۲۴۳ / ۱۶).توضیح:آن ریزش درباره ی همه ی صادق بود مگر اهل بیت پیغمبر که تنها وسیله ی معاش را از ایشان گرفتند و صدقه هم بر ایشان روا نبود، ریزش

نعمت مخصوصا بر عایشه فراوان بود زیرا سهمیه ی او را از بیت المال بیش از سائر همسران پیغمبر قرار داده بودند.۲۳ – فرمود: «پروردگارم مرا فرمان داده به مدارا کردن با مردم همچنان که مرا به اداء واجبات فرمان داده» (بحار ۲۱۳ / ۱۸).۲۴ – وقتی اهل مکه فدیه اسیران بدر را به مدینه فرستادند، زینب دختر پیغمبر برای فدیه ی همسر خود ابوالعاص بن ربیع، گردن بند خود را فرستاده بود، چون پیغمبر آن را دید شدیدا رقت کرد و به مسلمانان فرمود: «اگر راضی هستید این گردن بند را به صاحبش برگردانید» ایشان قبول کردند و آن را به ابوالعاص دادند، پیغمبر او را آزاد کرد و از او تعهد گرفت که زینب را بی آنکه کسی آگاه شود به مدینه بفرستد، آن گاه زید بن حراثه و دیگری از انصار را فرستاد تا او را بیاورند؛ زینب می گفت: وقتی آماده می شدم، هند همسر ابوسفیان نزد من آمد و گفت: ای دختر عم! اگر چیزی برای سفر لازم داری بگو: زیرا میان زنان مسائلی هست که میان مردان نیست؛ من انکار کردم. کنانه بن ربیع برادرشوهرم شتری آماده کرده بود سوار شدم او تیر و کمان خود را گرفت و حرکت کردیم.گروهی از قریش آگاه شده بودند، به دنبال ایشان رفتند تا به «ذی طوی» رسیدند، هبار بن اسود جلو آمد و زینب را ترساند بطوری که از شتر افتاد و بچه ی خود را سقط کرد، در این وقت کنانه زانو زد و تیرها را جلو خود ریخت و سوگند یاد کرد هر کس جلو بیاید او را با تیر بزند، آنان برگشتند، در این وقت ابوسفیان با گروهی از قریش رسیدند، ابو سفیان گفت: کار درستی نکردید، تو مصیبت ما را می دانی آن وقت روز روشن زن را بیرون آورده ای، همه گمان می کنند این از ضعف و ذلت ما است که دختر محمد با آن همه کشتاری که پدرش از ما کرده از میان ما بیرون می رود، ما حاجتی به نگهداری او

نداریم، او را به مکه بازگردان چون سر و صداها خوابید در شب او را بیرون ببر. کنانه قبول کرد و به مکه برگشت، چند شب بعد زینب را بیرون آورد، او را به زید بن حارثه سپرد تا او را به مدینه آورد.او همچنان در مدینه بود تا کمی قبل از فتح مکه ابوالعاص با کاروانی از اموال قریش در مراجعت به مکه با سریه ای از مسلمانان برخورد کرد، که اموال او را بردند، وی به مدینه آمد و بی خبر بر زینب وارد شد و پناه خواست، زینب به مسجد رفت و از میان جایگاه زنان گفت: ای مسلمانان! بدانید که ابوالعاص در پناه من است، پیغمبر فرمود: ای مردم! شنیدید؟ و به خدا سوگند اول بار است که خبر شده ام» (قانون چنان بود که هر مسلمانی می توانست هر کس را بخواهد پناه دهد و مورد قبول بود) آن گاه پیغمبر نزد گروه سریه فرستاد و فرمود: «به میل خودتان است اگر اموال او را رد کنید خوشحالم و گر نه مال خودتان است». همه به طیب خاطر اموال را رد کردند، پیغمبر به زینب فرمود: «ابوالعاص را گرامی بدار اما تو بر او حرامی زیرا مسلمان نیست»، ابوالعاص به مکه رفت اموال مردم را به ایشان رد کرد، آن گاه پرسید: آیا ودائع شمارا رد کردم؟ گفتند: آری، آن وقت گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله؛ و به مدینه آمد. (مجمع ۲۱۴ / ۲).توضیح:رفتار پیغمبر با ابوالعاص در حال شرك او، جالب و چشمگیر است، به رغم انف آنان که نفوذ اسلام را فقط در اثر شمشیر می دانند البته تفرس حق بین پیغمبر عاقبت کارها را می شناخت و می دانست که مسلمان شدن رجال مهمی مانند ابوالعاص، آن هم در کمال آزادی، چه تبلیغ مهمی برای نفوذ اسلام خواهد بود و مانند آن قبل از فتح

مکه بسیار اتفاق افتاد مانند اسلام عمرو بن عاص و خالد بن ولید۲۵ - یکی آمد و گفت: یا رسول الله! من تورا دوست دارم، فرمود: «ببین تا چه می گوئی» و او سه بار گفت: من تورا دوست دارم، فرمود: «اگر مرا دوست داری پس بالاپوشی زره دار از فقر آماده کن زیرا به کسی که مرا دوست دارد فقر شتابگرتر است از سیلاب به سرازیری»(وصل ۱۶۷ / ۲).توضیح:در این باره اخبار زیاد هست چه درباره ی پیغمبر و چه درباره ی امیر المؤمنین (علیه السلام) که هر کس ایشان را دوست دارد باید آماده ی قبول فقر و حق ناشناسی مردم باشد، و علت آن است که غنای زیاد، و قبول خلق، دو آزمایش بزرگ و سنگین برای اهل توحیدند، که خلوص موحد را بهم می زنند.۲۶ - فرمود: «مسلمانان باید از مصائب خود به مصیبت من تسلی یابند». (وصول ۴۱۰ / ۲).۲۸ - پیغمبر اکرم بیست و نه نفر از قاریان را از پی تبلیغ و تعلیم فرستاد، طائفه ی رعل و ذکوان از بنی سلیم پهلوی چاهی به نام بئر معونه سر راه بر ایشان گرفتند، ایشان گفتند: کاری به شما نداریم، دنبال کاری برای پیغمبر می رویم، اما همه را شهید کردند؛ پیغمبر یکسال تمام در نماز صبح ایشان را نفرین کرد. (وصول ۲۸۶ / ۲).

ص: ۱۲۹

خانواده، خانه و ظروف

۱ – خانه اش از خشت خام بود، نامش خانه بود، اطاقکی بود با مشربه ای یعنی بالا خانه ی کوچکی، و برای همسران او هر یکی اطاقی با خشت خام، و سقفی از شاخه نخل؛ خانه ی او پنجره ای به خانه ی دخترش فاطمه داشت، بعدا سکوئی از گل برای او ساختند که روی آن بنشیند. (نظام الحکومه النبویه ۷۹ / ۲).۲ – نهی فرمود که خانه ی انسان، خانه ی همسایه را کور کند که هوای آن گرفته شود، یا دود به خانه ی همسایه رود (نظام ۷۸ / ۲)۳ – وقتی به مدینه رسید، در طبقه ی همکف خانه ی ابوایوب انصاری منزل کرد، تا رفت و آمد آسان باشد. (بحار ۱۰۹ / ۱۹).۴ – وقتی خواستند مسجد او را سقف بزنند، فرمود: «سایبانی مانند سایبان برادرم موسی (علیه السلام)» چون برمی خاست سرش به سقف می خورد، مردن از این نزدیکتر است. (بحار ۱۱۲ / ۱۹).

توضیح:وسعت مساجد در اثر گسترش اسلام لازم و واجب است، لزوم محافظت از سرما و گرما نسبت به مناطق همچنین، اما احداث زینت و تجمل در بنای مساجد محل تأمل است و حکم آن در عهده ی استنباط دقیق است، مصلحت اندیشی هم موارد آن باید متکی به نصوص و استنباط از نصوص باشد، زیرا مکررا مشاهده شده که پوشش ها مانع درک محتواها می شود و به هر حال بحث در آن از عهده ی نویسنده ی کتاب خارج است و وظیفه ی اهل فتوی است.۵ - تا زمان وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مسجدش سقف باران گیر نداشته است. (بحار ۱۱۹ / ۱۹).۶ - در فتح مکه و در حجه الوداع در خانه های مکه سکونت نکرد زیرا عقیل خانه ی او را بعد از هجرت فروخته بود در بالای مکه برای او خیمه زدند. (تاریخ مکه ۱۶۰ / ۲).۷ - در خانه یک جفت کبوتر داشت. (بحار ۱۲۴ / ۱۶).۸ - در ظروف سنگی، مسی، سربی و شیشه ای وضو می گرفت. (نظام ۹۶ / ۱).۹ - می فرمود: «خانه ی وسیع داشتن از سعادت مرد مسلمان است». (وافی - باب لباس / ۱۰۶).توضیح:پیغمبر اکرم از صورت جانداران (ذوات الارواح) سخت بدش می آمد و آن را نمونه ی کوچک بت پرستی می دانست و از آن در حد کراهت شدید و شاید حرمت نهی می فرمود؛ اینک نمونه ها:

۱۰ – فرمود:«کسای که این صورت ها را می سازند در قیامت معذبند، و به ایشان تکلیف میشود که آنها را زنده سازند» (تیسیر ۱۸۱ / ۲).۱۱ – چنان شد که چون از سفر بازگشت بر در اطاق یکی از همسرانش پرده ای صورت دار دید، آن را پاره کرد و با رنگ کردن آن را محو نمود و فرمود: «شدیدترین عذاب شوندگان در قیامت، کسانی هستند که با خداوند در خلق و آفرینش همانندی می کنند»، همسرش از آن پرده متکا درست کرد و فرمود: «ملائکه ای در خانه ای که سگ یا تمثال باشد والد نمی شود» (تیسیر ۱۸۵ / ۲).۱۲ – وقتی صورت ها را بر دیوار کعبه دید، آنها را محو کرد و فرمود: «خدا بکشد کسانی را که تصور می کنند آن چه را نیافریده اند» (واقدی / ۸۲۴)۱۳ – از تماثیل و تصاویر نهی می کرد، علی (علیه السلام) را مأمور کرد که در مدینه صورت ها را محو کند، قبرها را مساوی نماید، سگ های ولگرد را بکشد. (وافی – لباس / ۱۰۷)(مسکن/ ۱۰۸).۱۴ – نهی فرمود که قبر را گچکاری کنند یا روی آن بنا نمایند یا بر روی آن بنشینند یا روی آن چیزی بنویسند. (تیسیر ۲۵۲ / ۴).۱۵ – امیر مؤمنان ابوالهیاج اسدی را مأمورتی داد و فرمود: «به تو مأموریتی دهم همچنان که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)به من داد، تمثالی را رها مکن مگر آن که آن را محو کنی و قبر بلندی را رها مکن مگر آن که آن را هموار سازی».(تیسیر ۲۵۲ / ۴).توضیح:یکی از مشکلات فقهی استنباط اباحه ی این منهیات است که جمع کثیری از فقها آن را حمل بر کراهت می کنند نه حرمت. وجه شدت نهی و ردع

برای تعدیل افکار دوران جاهلی بوده که سخت به پرستش بتها پرداخته و پرداختن به صورت ها و مجسمه ها ایشان را از درک معنویات بازداشته بود و به هر حال قدر متیقن آن است که باید موارد مصلحت را فقیه تشخیص بدهد.۱۶ - فرمود: «جبرئیل به من گفت: دیشب برای ورود به خانه ی تو مانعی بود و آن پرده ای بود که تصاویری بر آن نقش بود» (غریب الحدیث ۴۳۸ / ۱).۱۷ - وقتی پارچه ای صورت دار می دید آن را پاره می کرد و از تصاویر نهی می نمود. (محاضرات / ۳۷۷).۱۸ - ظرف آب خوری از شام می آوردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)در آنها آب می آشامید. (وافی - اشربه / ۵۷).۱۹ - از جای شکسته ی کوزه آب نمی آشامید و می فرمود: مأوای شیطان است، برایش به عنوان هدیه از آب زمزم می آوردند. (وافی - اشربه / ۷۶).۲۰ - کاسه ای سنگی داشت که در آن حنا حل می کرد، و هنگام گرما به سر می بست. (نظام ۱۰۲ / ۱).۲۱ - کاسه ی بزرگی (دیگی) داشت که چهار نفر آن را حمل می کردند و «غرا» نام داشت، قدحی شیشه ای برای آشامیدن آب و قدحی سنگی به نام ریان، وانی از مس، و صاعی (کاسه ای) برای آب برداشتن، نام زین اسبش «راج»، و نام بساط او«کز»، رکوه ی او «صادر» و قدحی چوبی از چوب نخل داشت، چادری به نام «رکی»، آینه ای به نام «مدله»، مقراضی به نام «جامع»، چوب دستی به نام «ممشوق»، نعلینی به نام «صفراء» حدی خوان او را رافع و اسلم بودند. (اسد ۳۰ / ۱).۲۲ - روز فتح مکه کلاه خودی بر سر داشت، انواع عطرها را از زعفران،

مشـک، عود، صبر و غیره به کـار می برد. (اسـد ۸۷ / ۲).۲۳ - خـانه ی بزرگی از یکی از انصـار اجـاره کرد که مهمانخـانه ی واردین باشـد و عبدالرحمن مهماندار بود. (نظام / ۴۴۵).۲۴ - سـفیران بنی حنیفه در خانه ی رمله دختر حارث پـذیرائی شدند، سه وعده به ایشان غذا دادند: نان و گوشت، نان وشیر، نان و روغن. (نظام ۴۴۶ / ۱).۲۵ - قدحی چوبین داشت که ابن سیرین آن را نزد مالک بن انس دیـده بود، و شکاف برداشته بود، خواست آن را با نقره بست زنـد، طلحه به او گفته بود: تغییری در اشیاء رسول الله مده. (تیسیره ۱۵ / ۴).۲۶ - از طرف وارونه شده خوشش می آمد. (مطالب ۱۳ / ۱).توضیح:تا گرد و کثافت در آن نیفتد.۲۷ - گـاهی بـا شـاخه ی نخـل ابن طـاب (یک نوع نخل) چوب دستی می گرفت.(مطالب ۴۱۴ / ۲).۲۸ - روزی به همسـران خود فرمود: «بهترین شـما دراز دست ترین شـما است» ایشـان برخاسـتند و دست هـای خود را با دیوار انـدازه گرفتند فرمود: «قصـدم این نبود بلکه قصـدم کارم آمدترین دسـتها بود».(مطالب).۲۹ - روزی در حضور پیغمبر نـام خـدیجه برده شـد، پیغمـبر گریسـت، عـایشه گفت: چه جـای گریه است بر پیرزنی سـرخ فـام در بنی اسـد؟ فرمـود: «او مرا تصـدیق کرد وقـتی مرا تکـذیب کردنـد و به من ایمان آورد وقتی کافر بودنـد و برای من فرزنـد زائیـد وقتی شـما نازا شدیـد» عایشه گفت: بعد از آن همیشه با نام خدیجه به پیغمبر تقرب می جستم. (بحار / ۱۶).

۳۰ – فرمود: «هر ساختمانی وبالی است الا مالا الا مالا» یعنی الا ما لابـد منه، یعنی ساختمانی که از آن چاره ای نیست و به قدر رفع احتیاج است.۳۱ – فرمود: «بعضـی از نمازهای خود را در خانه به جا آورید و خانه را چون قبرسـتان نگیرید»(وصول ۳۰۴ / ۲).۳۲ – فرمود: «مهمانی در شب بر مؤمن حق است، هر کس مهمانی در کنار خانه ی او وارد شد، ضیافت او چون وامی است به گردن او؛ اگر خواهد، قضای دین کند، و اگر خواهد، ترک کند» (وصول ۶۲ / ۳).۳۳ – به بستن درها در شب امر می نمود. (وصول ۲۱۰ / ۲).۳۵ – از جعفر طیار اسـتقبال کرد او را بغل نمود و میان چشـمان او را بوسـید. (وصول ۱۹۸ / ۲).۳۶ – عایشه گفت: بـا پیغمـبر در حـال احرام بودیم، مردمی بر مـا می گذشـتند، چون روبروی مـا می رسـیدند بالاـپوش خود را آویزان می کردیم تـا روی ما را بپوشانـد و چون می گذشـتند رو باز می کردیم. (وصول ۳۱۴ / ۱).۳۷ – در حجهالوداع به همسـران خود فرمود: «این است حـج برای شـما و بعـد از این حصـر است»، یعنی بعـد از این حـج، نبایـد از خانه بیرون بیائیـد. (وصول ۳۹۲ / ۱).توضیح:در قرآن مجیـد هم آمـده «و قرن فی بیوتکن و لاـ تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی» یعنی: «ای همسـران پیغبمر! در خانه های خود میـخ کوب شویـد و بیرون ظاهر نشوید مانند ظاهر شدن جاهلیت اول» اما عمر در آخرین حج خود به ایشان اجازه ی حج داد و عبدالرحمن بن عوف را به همراه ایشان فرستاد؛ بیرون رفتن عایشه در

جنگ جمل هم قابل توجیه نیست.۳۸ - ام الفضل همسر عباس بن عبد المطلب مرضعه ی امام حسین (علیه السلام) بود گفت: پیغمبر، حسین را در ایام شیرخوارگی از من گرفت و او بر لباس پیغمبر ادرار کرد، من او را به شدت از دست پیغمبر گرفتم بطوری که گریه کرد، پیغمبر فرمود: «ای ام الفضل! آرامتر، ریزش آب روی آن، آن را پاک می کند، اما چه چیزی می تواند این غبار را از دل حسین پاک کند؟» (فوائد الرضویه ۱۷۱ / ۱).۳۹ - ام سلمه گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که به او مصیبتی برسد و بگوید آن چه را خداوند فرمان داده (انا لله و انا الیه راجعون اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیرا منها) یعنی: (خداوندا! مرا در مصیبتم پناه ده و جانشین بهتری از آن به من عطا کن) مگر آن که خداوند جانشین بهرتی به او عطا کند. چون ابوسلمه شوهرم مرد، خداوند به جای او پیغمبر را به من داد؛ پیغمبر حاطب بن ابی بلتعه را به خواستگاری من فرستاد، گفتم: من دختری دارم ومن غیورم، پیغمبر فرمود: «اما دخترش دعا می کنم که از مادرش بی نیاز شود (به خانه ی شوهر رود) و دعا می کنم خداوند آن حسودی زنانه را از او دور کند» (وصول ۴۰۶ / ۲).۴۰ - گاهی قبل از رفتن برای نماز یکی از زنان خود را می بوسید. (مجمع ۲۴۶ / ۱).توضیح:اظهار محبت کردن به همسر مانند بوسیدن، یکی از وظائف اخلاقی مؤمنان است که بر آن تأکیده شده است قوله تعالی: «و جعلنا بینکم موده» یعنی: «قرار دادیم میان شما (زن و شوهر) دوستی عمیق را» دلیل آن است، استعجاب در این مورد بواسطه ی عدم اطلاع از فرهنگ اسلامی و انسانی است.

۴۱ – وفات کرد در حالی که سر او در دامان علی (علیه السلام) بود و می گفت: «الله الله و الصلوه» و این آخرین کلام او بود. (مجمع ۲۹۳ / ۸).۴۲ – از ام هانی خواستگاری کرد، او گفت: من شوهر مرده ام و در دامن من یتیمانی هست و برای تو سزاوار نیست مگر زنی فارغ، رسول الله فرمود: «زنی مانند زنان قریش سوار بر شتر نشده که دوستدار و مهربان به فرزند و بخشنده تر از مال در راه شوهرش چون او باشد».(وسائل ۲۰ / ۱۴).۴۳ – فرمود: «بنده ای ایمان نمی آورد مگر آن که دوست داشتنی تر باشم نزد اهل او از اهلش، و عترت من دوست داشتنی تر باشد از عترتش و ذات من دوست داشتنی تر باشد از ذاتش» (مجمع ۸۸ / ۱).

ص: ۱۳۷

پوشاک، فرش، بستر

۱ – فرمود: «هر کس لباش شهرت بپوشد، خداوند لباسی از ذلت به او می پوشاند». (تیسیر ۱۹۱ / ۴).توضیح:مراد از لباس شهرت، لباسی است که با عامه ی مردم فرق داشته و انگشت نما باشد، اما اگر همان لباس پس از مدتی لباس عمومی و متداول شد، دیگر لباس شهرت نیست.۲ – می فرمود: «فرق میان ما و مشرکان در لباس این است که ما روی قلنسوه (یک نوع کلاه) عمامه می بندیم» (تیسیر ۱۸۶ / ۴).۳ – آستین پیراهنش از مچ درازتر نبود. (تیسیر ۱۸۷ / ۴).۴ – عمر پارچه ای از استبرق دید که می فروشند، آن را نزد پیغمبر آورد و گفت: یا رسول الله! آن را خریداری کن که در اعیاد و حضور سفرا بپوشی، فرمود: «این لباس کسی است که ارزش و شخصیت ندارد» پس از چندی پیغمبر (صلی الله عیله و آله

ص: ۱۳۸

و سلم) بالاپوشی از دیبا برای عمر فرستاد، عمر نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! خودت گفتی که این گونه لباس ها بی ارزش است، آن گاه برای من این لباس را فرستادی، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «آن را نفرستادم که بپوشی، فرستادم که آن را بفروشی و نیازمندی خود را رفع کنی»(تیسیر ۱۹۸ / ۴).توضیح:اگر عمر فراست داشت با آن سابقه محتاج به این سؤال نبود و خود قصد پیغمبر را دریافت می نمود، اما اگر گویند قصد پیغمبر به بی ارزشی عمر بوده است هم درست نیست، زیرا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)صریحا قصد خود را اظهار داشته که رفع نیازمندی عمر بوده و به هر حال معلوم می شود که عمر در ارزش شخصیت خود مشکوک بوده است.۵ – در نزد پیغمبر سخن از فرش می رفت، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «زیراندازی برای زن و زیراندازی برای مهمان، و زیراندازی برای مرد و چهارمی برای شیطان». (تیسیر ۲۰۰ / ۴).توضیح:مراد از زیرانداز برای مهمان فقط یک تکه ی آن نیست، بلکه به قدر کفایت ایشان.۶ – زین اسبش از لیف خرما بود، در جنگ حنین به بلال امر کرد اسبش را زین کند.(اسد ۲۴۶ / ۵).۷ – سیف بن ذی یزن حاکم یمن، پوشاکی برای او فرستاده بود، فرمود: «از مشرک نمی گیرم» و پنجاه دینار بهای آن را داد، پس از یک بار پوشیدن آن را به اسامه

بخشید. (اسد ۸۷ / ۲).۸ – نعیم داری قبای زردوزی برای او آورد، آن را به عباس عموی خود بخشید. (اسد ۳۳۱ / ۲).۹ – لباس سفید را دوست داشت، می فرمود: «عمامه زینت اهل علم است»، عمامه اش «سحاب» نام داشت، و زیر آن عرقچین می پوشید، ردایش «فتح» نام داشت. (اسد الغابه ۳۱۹ / ۲).۱۰ – دامن لباس سفیان بن سهل را گرفت، و فرمود: «لباس خود را دراز مکن که خداوند لباس درازان را دوست ندارد»؛ سمره بن فاتک لباس و مویش دراز بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «سمره مرد خوبی است اگر از مویش بگیرد و ازار خود را کوتاه کند»، و سمره چنان کرد. (اسد ۳۵۶ / ۲).توضیح:این سنت مستند به قرآن مجید است، قوله تعالی: «وثیابک فطهر» (المدثر) یعنی: «(ای محمد!) پوشاک خود را پاکیزه کن» که در تفاسیر امامیه به روایات متعدد به تشمیر یعنی کوتاه کردن، تفسیر شده است. (نور الثقلین ۴۵۳ / ۵).۱۱ – لباسش ساده بود، پیراهنی غالبا زبر و از پنبه، آستینها از پشم، روی آن عبا، بر سرش عمامه، در پایش کفشی از پوست.پوشیدن لباس فاخر را مکروه می داشت، و اتباع خود را از آن نهی می کرد، نجاشی برای او تنبان و کفشی فرستاده بود، هرگز آن تنبان را نپوشید، گاهی کفش ها را می پوشید، اما او را آزار می داد، به تربیت قرآن هر چیزی را در حد وسط دوست داشت. خالد بن ولید وقتی بر ماهان سردار ایرانی وارد شد، در لباس خشن نظامی بود، اما

ص: ۱۴۰

ماهان و کسانش غرق جواهرات بودند، خالد بر زمین نشست، گفتند: بر کرسی بنشین، گفت: نه، و آیه قرآن را تلاوت نمود، قوله تعالی: «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاره اخری» (طه / ۵۵)یعنی: «از آن (خاک) شما را آفریدم و در آن باز می گردایم و از آن بار دیگر شما را بیرون می آوریم» مرجع و مستند حدیث در وقت پاک نویس گم شده بود اما مطمئنا از مرجع صحیح نقل شده.۱۲ - زیاد انگشتر نمی گذارد و غالبا بی انگشتر بود. (وافی - لباس / ۱۳. (۱۰۳ - گاهی دستمال بر سر می بست، انگشتر نقره ای داشت، نقش آن محمد رسول الله، حوله ای داشت که با آن صورت خود را خشک می نمود، فرش او از پارچه کهنه ای بود که کرک داشت، گاهی فرش او عبایش بود، بالش او از پوست پر شده با لیف خرما. (بحار ۵۰ / ۱۶).۱۴ - زره و کلاه خود می پوشید، به طوری که جز چشمانش پیدا نبود. (واقدی / ۵۴۵).۱۵ - گروهی نزد او آمدند، عمرو بن زراره هم آمد که لباس دراز پوشیده بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)کنار لباس او را گرفت، و فرمود: «خدایا بنده ی تو و پسر بنده ی تو و پسر کنیز تو»، عمرو متوجه شد و گفت: یا رسول الله! ساقهایم باریک است، فرمود: «خداوند آن چه را آفریده خوب آفریده، ای عمرو! خداوند لباس درازان را دوست ندارد» (اسد ۱۰۳ / ۴).۱۶ - گاهی در پارچه ای سراسری که به خود می پیچاند نماز می خواند، و لباسی جز آن نداشت. (اسد ۱۹۸ / ۳).۱۷ - مردی ژولیده را با موی پریشان دید، با لباسی کثیف و قیافه ای بد فرمود: «بهره برداری از نعمت خداوند از دین است، آدم کثیف بد بنده ای است». (وافی - باب

التجمل / ۹۳).۱۸ – گاهی بالاپوش خز می پوشید، می فرمود: «لباس سفید بپوشید» خداوند به او دستور داده بود لباس را کوتاه کند، «و ثیابک فطهر» ای فقصر، لباس خود را پاکیزه کن یعنی کوتاه کن، عمامه می پوشید دو آویزه از جلو و عقب می انداخت، می فرمود «عمامه ها تاج های عرب است» می فرمود: هر کس کفش بگیرد آن را استوار کند». (وای – لباس ۱۰۱ / ۹۴).۱۹ – برای ملاقات با سفرا بهترین لباس را می پوشید و به اصحاب نیز چنین دستور می داد، یکبار پوشاکی به بهای پنجاه دینار خرید، و پوشید، چون از مبنر به زیر آمد آن را به اسامه بخشید؛ وقت نماز لباس بهادار می پوشید. (نظام ۸۶ / ۲).۲۰ – وقتی از زنان خود جدا شده بود عمر به دیدن او رفت، دید بسترش حصیری است که در پهلوی او اثر گذارده، عمر گریه کرد؛ متکای او انباشته از لیف خرما بود، فرمود: «من به دنیا چه کار دارم؟ من چون مسافری هستم که ساعتی در سایه ی درختی می نشیند، و آن را ترک می کند». زن انصاریه ای برای او بستری آورد که داخلش پشم بود، فرمود تا آن را پس فرستادند، و به عایشه گفت: «اگر می خواستم، خداوند کوه ها را برای من طلا می کرد». (شمائل / ۷۸ و ۹۷).توضیح:مقایسه میان دو حالت از عمر: یکی گریه کردن برای رنج پیغمبر و دیگری گفتن: غلبه علیه الوجع هنگام خواستن پیغمبر کاغذ و دوات را شایان تأمل است.۲۱ – گاهی در وقت نماز قلنسوه را روبروی خود می گذارد (بحار ۱۲۵ / ۱۶).۲۲ – وقتی علی (علیه السلام) را به جنگ فرستاد، عمامه ای بر سر او بست، سه

بار آن را دور سرش پیچاند، و به اندازه ی یک وجب از آن را پشت سرش انداخت و یک ذراع از آن را روی سینه اش، و فرمود: «عمامه بستن چنین است». (واقدی / ۱۰۷۹).۲۳ - لباسش تا نصف ساق پا بود، به یکی نظر کرد که دامنش را می کشید، فرمود: «لباس خود را کوتاه کن، که هم بادوامتر است هم پرهیزگارانه تر»، مرد گفت: این جور از مروت است، فرمود: «آیا از من پیروی نمی کنی». (محاضرات / ۲۶۱).۲۴ - گاهی عمامه ی سیاه می بست از آن جمله در روز فتح که. (نهایه ۲۸۴ / ۱۸).۲۵ - به ابوذر فرمود: «لباس تنگ و زبر بپوش» (اسد ۱۳۳ / ۱).توضیح:بر فرض صحت، مورد تأمل است، مخصوصا در مورد لباس تنگ، مگر آن که درباره ی ابوذر مصلحت خاصی در کار بوده است.۲۶ - دو پیراهن داشت که روز جمعه می پوشید و چون از نماز برمی گشت آن ها را تا می کرد (مطالب ۱۷۱ / ۱).۲۷ - ام سلمه گفت: خوابگاه او به اندازه ی خوابگاه قبر بود و قبله به طرف سر او. (مطالب ۳۹۷ / ۲).۲۸ - عمامه می پوشید، گاهی قلنسوه (یک نوع کلاه زیر آن) و گاهی قلنسوه تنها، و گاهی عمامه تنها، بسیار وقت ها عمامه سیاه از خز می گذارد، در سفر و حضر، و گاهی که عمامه نبود، دستمال به سر یا پیشانی می بست؛ عمامه ای داشت به نام «سحاب» آن را به علی (علیه السلام) داد و گاهی که علی (علیه السلام) با آن عمامه می آمد، پیغمبر می فرمود: «علی (علیه السلام) با سحاب آمد به نزد شما». (بحار ۲۵۰ / ۱۶).۲۹ - لباس مستعمل خود را می بخشید، دستمالی داشت و وضو را با آن خشک می کرد، اگر نبود با طرف ردای خود، نزد اصحاب می آمد به انگشتر خود نخی بسته بود تا چیزی را به یاد بیاورد (بحار ۲۵۲ / ۱۶).

۳۰ – نـامه هـارا مهر می زد و می فرمود: «مهر زدن به نـام حرزی است برای جلوگیری از تهمت». (بحار ۲۵۲ / ۱۶).۳۱ – وقتی وفـد نجران در واقعه ی مباهله با لباس های فاخر از حریر و زر بفت نزد پیغمبر آمدند و سـلام دادند، پیغمبر جواب نداد، ایشان نزد مهاجرین رفتنـد و گله کردنـد، امیرمؤمنان فرمود: «این لباس ها را عوض کنیـد» چون عوض کردند و رفتند و سـلام دادند، پیغمبر به ایشان جواب داد. (بحار ۳۳۶ / ۲۱).۳۲– اسـماء گفت: دراز آستین پیغمبر تا مچ دست او بود. (وصول ۱۸۷ / ۴).۳۳ – فرمود: «بالا-پوش مؤمن تا ساق اوست و از آن جا تا به قوزک برسـد بر او باکی نیست و از آن پایین تر در آتش است هر کس بالاپوش خود را از راه تکبر بکشـد، خداوند روز قیامت به او نظر نمی کند» (وصول ۱۸۷ / ۴).۳۴ – جابر گفت: پیغمبر را دیدم که حوله ای به خود پیچانـده بود که رشـته هـای آن بر پاهای او بود. (وصول ۱۸۸ / ۴).۳۵ – از انـداختن لباس به روی شانه به طـوری که قسـمتی از بـدن برهنه مانـد نهی فرمود. (وصول ۱۸۸ / ۴).۳۶ – ابوکبشه گفت: آسـتین اصـحاب پیغمبر گشـاد بود. (وصول ۱۸۷ / ۴).۳۷ – چون عمـامه می بست، دنبـاله ی آن را میـان دو شـانه رهـا می کرد. (وصول ۱۸۶ / ۴)۳۸ – عمرو بن حریث گفت: پیغمبر را دیـدم که عمـامه ی سیه داشت و هر دو طرف آن را میان شانه های خود رها کرده بود. (وصول ۱۸۶ / ۴).۳۹ – فرمود: «فرق میان ما و مشرکان، گذاردن عمامه روی قلنسوه است «(وصول ۱۸۶ / ۴).

۴۰ – فرمود: «عمـامه ببندیـد، حلم را زیـاد می کنـد» امیرمؤمنان فرمود: «عمامه ها تا جهان عرب است» (وصول ۱۸۶ / ۴).۴۱ – فرمود: «هر کس لباس شهرت بپوشد، خداوند بر او لباس ذلت بپوشاند»(وصول ۱۹۱ / ۴).۴۲ – فرمود: «بر شما چه می شود اگر کسـی (توانائی) داشـته باشد که دو لباس برای روز جمعه بگیرد غیر از دو لباس کار خود؟»(وصول ۱۹۲ / ۴).۴۳ – از دو لباس نهی کرد: یکی لبـاس فـاخر، دیگری لباس کثیف. (وصول ۱۹۲ / ۴).توضـیح:بنابراین معلوم می شود که مراد از لباس شـهرت، لباس فاخری است که مایه ی تکبر و خودنمائی است.۴۴ – پیغمبر نهی فرمود که زن، لباس مردانه بپوشد و مرد، که لباس زنانه بپوشد» (وصول ۱۹۱ / ۴).۴۵ – بهترین لباسـی را که دوست داشت، پیراهن بود. (وصول ۱۹۳ / ۴)۴۶ – می فرمود: «از لباس ها سفید را بپوشید و مرده های خود را در آن کفن کنید» (وصول ۱۹۴ / ۴)۴۷ – براء بن مالک گفت: پیغمبر چار شانه بود، یکبار او را در بالا-پوش سـرخ رنگ دیـدم، از او زیباتر ندیـده بودم. (وصول ۱۹۵ / ۴)۴۸ – ابن رمثه گفت: بر پیغمـبر دو لبـاس سبز دیدم. (وصول ۱۹۶ / ۴).۴۹ – برای کسـانی که شـپش داشـتند، پوشـیدن حریر را تجویز نمود. (وصول ۱۹۷ / ۴).۵۰ – فرمود: «یکی از شما با یک لنگه کفش راه نرود؛ یا هر دو پا با کفش باشند،

یا هر دو برهنه» (وصول ۱۹۰ / ۴).۵۱ - از ابتدا کردن به طرف راست، چه از دست و چه از پا خوشش می آمد.(وصول ۱۹۰ / ۴).۵۲ - به پوشیدن کفش سفارش می کرد و می فرمود: «هر کس کفش به پا دارد، سوار است»(وصول ۱۹۰ / ۴).۵۳ - نعلینش بندی داشت که از میان انگشتان می گذشت. (وصول ۱۹۱ / ۴).۵۴ - اسماء خواهر عایشه بر او وارد شد، لباس نازکی پوشیده بود، از او رو گردانید و فرمود: «ای اسماء! چون زن خود دید، برای او روا نیست که از او چیزی دیده شود مگر این و این» و اشاره به صورت و کفین نمود. (وصول ۱۸۹ / ۴).۵۵ - برای او لباس نازکی به نام «قباطی» آوردند، آن را به دحیه کلبی داد فرمود: «آن را دو تیکه کن، از یکی پیراهن درست کن، یکی را به همسرت بده روسری درست کن و زیر آن پارچه ای بپوشاند که چیزی از او نشان ندهد». (وصول ۱۸۹ / ۴).۵۶ - ام سلمه بالاپوش خود را در خانه هم بیرون نمی آورد برای کسب فضیلت (حجاب). (وصول ۱۸۹ / ۴).۵۷ - نامه نوشت، گفتند: تا مهر نداشته باشد آن را نمی خوانند، مهری از نقره گرفت که نقش آن «محمد رسول الله» بود. (وصول ۱۷۱ / ۲).۵۸ - نگین انگشترش عقیق بود، عقیق حبشی، و آن را به طرف داخل دست قرار می داد. (وصول ۱۷۱ / ۲).۵۹ - در انگشت یکی انگشتر طلا- بود، آن را گرفت و پرت کرد و فرمود: «یکی از شما جمره ای از آتش می گیرد و در دست می کند». (وصول ۱۷۲ / ۲).۶۰ - نجاشی هدایائی فرستاده بود در آن ها انگشتری از طلا بود، پیغمبر بطور

اعراض آن را با چوبی گرفت و امامه دخترزاده ی خود را خواست و فرمود: «دخترکم! آن را زیور خود کن». (وصول ۱۷۲ / ۲).۶۱ - قبضه ی شمشیر او و نوک غلاف شمشیرش از نقره بود. (وصول ۷۵ / ۲).۶۲ - لباسی به او هدیه دادند که راه راه ابرایشم داشت. (نهایه ۹۷ / ۳).

خوراک، نوشیدن، خوابیدن

۱ – می فرمود: «از پرخوری بترسید زیرا فاسد کننده ی بدن، باعث امراض و کسل کننده برای عبادت است». (محاضرات / ۶۳۱).۲ – فرمود: «کسی که راه برود برای خوردن طعامی که دعوتش نکرده باشند، راه رفته در حالی که فاسق بوده و حرام خورده» (محاضرات / ۶۳۹).۳ – فرمود: «اگر خادمی طعامی درست کند، یا با شما همدست شود یا از آن به او بدهید». (محاضرات /۴۶۰).۴ – می فرمود: «تباهی مرد در آن است که چون تنی چند از یارانش بر او وارد شوند، آن چه در خانه دارد حقیر شمارد»، فرمود: «من دشوارگیر و متکلف را دوست ندارم» (محاضرات / ۶۵۰).۵ – گاهی شب های پی درپی خود و عیالانش گرسنه می خوابیدند و شام نداشتند، بیشتر خوراکشان نان جو بود، گاهی از گرسنگی به خود می پیچیدند، حتی خرمای نامرغوب برای سد جوع نداشتند. (تیسیر ۱۶۸ / ۲).

ص: ۱۴۸

۶ – آب را با سه جرعه می نوشید، می فرمود: «اینگونه سیراب کننده تر، بهداشتی تر، گواراتر است»، می فرمود: «وقتی آب می آشامید در میان آن نفس نزنید». (تیسیر ۲۰۹ / ۲).توضیح:مراد از نفس نزدن حبس نفس نیست، بلکه مراد آن است که در میان ظرف آب خوری نفس نزنند، زیرا وقتی نفس بیرون می آید آلوده به گاز مسموم است.۷ – از او پرسیدند: بهترین آشامیدنی ها چیست؟ فرمود: «آب زلال و سرد». (تیسیر ۲۱۹ / ۲).۸ – فرمود: «خرما را دو دانه دو دانه نخورید مگر آن که از صاحبش (مهماندار) اجازه بگیرید» ۱۴۸ / ۳).۹ – عباد بن شرحبیل گرسنه بود، داخل حصاری رفت و از خوشه های گندم خورد و مقداری برداشت، صاحب گندم رسید و او را زد و عبایش را برد، و نزد پیغمبر رفت، و داستان بگفت، پیغمبر فرمود: «نه تعلیم دهنده ی او بودی، زیرا نادان بود؛ نه غذا دهنده ی او، زیرا گرسنه بود، عبایش را به او بده» و پیغمبر، خود، چند من گندم به عباد داد. (تیسیر ۱۵۹ / ۳).توضیح:فرموده ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)اساس مهمی است، در استنباط مسائل قضائی و ارشادی و اخلاقی.۱۰ – مهمان بود، طفیلی ای همراه او شد، چون به در خانه رسیدند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به صاحب خانه فرمود: «این مرد به دنبال ما آمده، می خواهی او را

اجازه بـده، می خواهی اجازه نـده» و او اجازه داد. (تیسیر ۱۶۵ / ۳).توضـیح:خود پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)این نوع رفتار را حسن التخلص نامیده، یعنی به بهترین وجهی خود را از ناروا و دشواری رهاندن و این خود تعلیم قرآن مجید است قوله تعـالی: «ادفع بـالتی هی احسن» «به وجهی نیکوتر دفـاع کن»، امـا لزوم اعلاـم این مطلب به صـاحب خـانه برای آن بود که مبادا سکوت او حکم تقریر داشـته باشد و عمل ناروای طفیلی دلیل باشد بر جواز طفیل بودن، و حال آن که حرام است.۱۱ – صاعی از رطـب برای او هـدیه آورنـد، فرمـود: «کـاسه ای، طبقی اگر هست، بیاوریـد»، گفتنـد: نیست، پیغمـبر (صـلی الله علیه و آله و سلم)با پاره ای از لباس خود زمین را پاک کرد، و فرمود: «همینجا بگذاریـد، به خـدا سوگنـد اگر دنیا نزد خداونـد به قـدر بال مگسی ارزش داشت، کافر و منافق را از آن هیچ بهره نمی داد» (بحار ۲۸۴ / ۱۶).توضیح:هر جا از بی ارزشی دنیا یاد شده مراد از آن زندگانی این دنیائی انسان است، که در برابر زندگانی جاویدان آخرت در حکم صفر است و گرنه خود جهان با همه ی مظاهر قـدرت و حکمت خداوند بالاترین ارزش ها را دارد.۱۲ – هیـچ وقت غـذائی را عیب نکرد، سه روز متوالی از نان گندم سیر نشـد، نـان او با نخاله بود، گاهی یکماه می گـذشت و در خانه ی او آتش روشن نمی شـد، تنها آب بود و خرما که آن را اسودین یعنی دو سیاه می گفتند، گاهی خرمائی روی تیکه نان می گذارد

و می فرمود: این خورش آن است، بسیاری از شب ها بی شام می خوابید، زرهش را نزد یهودی ای گرو گذارد و آرد جو خرید در آن وقتی که فتوحات و غنائم بود، عمر گفت: پیغمبر را دیدم از گرسنگی به خود می پیچید، حتی خرمای نامرغوب نداشت که سد رمق کند؛ گاهی گرسنگی در آهنگ صدایش اثر می گذارد، گاهی از گرسنگی سنگ به شکم می بست. (شمائل / ۶۹ و ۹۵).۱۳ – وقت خوردن می گفت: «اللهم بارك لنا فيما رزقتنا، و عليك خلفه» یعنی: «خداوندا! در آنچه روزی ما گردانیدی برای ما مبارك ساز، و جانشین آن هم از تو می باشد» (بحار ۲۴۷ / ۱۶).۱۴ – وقت افطار می گفت: «خدایا برای تو روزه گرفتم، و بر روزی تو افطار کردم، از ما قبول کن، تشنگی رفت، رگ ها نرم شد و اجر باقی ماند» (بحار ۲۴۲ / ۱۶).توضیح:نرم شدن رگ ها درمان تصلب شرایین است که باعث فشار خون و سکته است.۱۵ – افطارش بر خرما یا شکر یا آب نیم گرم بود و می فرمود: «معده و کبد را پاك می کند، و بوی دهن را خوش می کند دندانها و حدقه ی چشم را نیرو می دهد، چشم را تیزبین می کند، گناهان را می شوید، رگهای برانگیخته را آرام می کند، سودا را ساکن و بلغم را قطع می کند، حرارت معده را فرومی نشاند، سردرد را رفع می کند» (بحار ۲۴۲ / ۱۶).۱۶ – فاطمه ی زهراء برای او قرصه ای آورد، که برای حسنین پخته بود، فرمود: «این اولین طعامی است که بعد از سه روز در شکم پدرت می رود» (بحار ۲۲۵ / ۱۶).۱۷ – خربزه و انگور را دست داشت؛ غذاهائی که دوست داشت: گوشت سر

دست و شانه ی گوسفند، کدو، سرکه، کاسنی، بادرنگ و خرفه. (بحار ۲۲۸ / ۱۶).۱۸ - حلیم می خورد و غالبا در سحوری، می فرمود: «گوشت، آقای غذاها در دنیا و آخرت است، قدرت دید و شنید را زیاد می کند»، سیر و تره و پیاز نمی خورد. (بحار ۲۴۵ / ۱۶).توضیح:البته از اسراف در هر چیز از آن جمله گوشت خواری نهی می کرد اما هر چه تفحص کردیم قرآن و اخبار، جوازی برای ترک حیوانی در یک اربعین نیافتیم و چه بسا مانند بسیاری بدعت ها بدعتی باشد که از رهبانتی مسیحی یا ریاضت های هنود در فرهنگ اسلام رسوب کرده باشد، بر اهل تحقیق لازم است که در این گونه مسائل که «رب مشور لا اصل له» تحقیق کرده و نتیجه را به عنوان فصل الخطاب به طالبان حقیقت اعلام کنند.۱۹ - گاهی تگرگ می خورد و می فرمود: «خوره ی دندان را درمان می کند».(بحار ۲۴۶ / ۱۶).۲۰ - تنها غذا نمی خورد، و می فرمود: «بدترین شما کسی است که تنها غذا بخورد و برده را بزند و مهمان را براند»، گاهی با دست ها آب می خورد، انس گوید: غذائی برای افطارش درست کردم، دیر آمد گمان کردم مهمان است، آن را خورم، چون آمد معلوم شد افطار نکرده، اما به روی من نیاورد، و همان طور روزه ماند. (بحار ۲۴۷ / ۱۶).۲۱ - عمرو بن ابی سلمه گفت: بر پیغمبر وارد شدم، سفره پیش رویش بود، فرمود: «نزدیک بیا، نام خدا ببر، و با دست راست بخور و از پیش روی خود بخور»(اسد ۷۹ / ۴).

۲۲ - عکراش تمیمی صـدقات قوم خود را نزد پیغمبر آورد، او را به خانه ی ام سـلمه برد، فرمود: خوراکی هست؟ قدحی ترید با گوشت آورد، عکراش از همه جای آن می خورد، و پیغمبر فقط از جلو خود، فرمود: «ای عکراش! همه اش یکسان است، از جلو خود بخور»، بعـد طبقی آوردند که در آن انواع خرما بود، وعکراش فقط از جلو خود می خورد، پیغمبر فرمود: «از همه ی جای آن بخور، زیرا الوان مختلفی است». (اسـد ۴ / ۴).۲۳ - غـذای داغ نخورد، با سه انگشت غذا می خورد، گاهی آرد جو و روغن را می پختنـد، یعنی حلوای آرد و شـکر و می فرمود: «خوب است»، گـاهی نـان بـا خربزه می خورد، یکی روز بـا دسـت راست خرمـا می خـورد و هسـته هـا را در دست چپ جمع می نمـود، گوسـفندی آن جـا بود، مشت هسـته را به او نشـان داد، گوسفند آمد و از میان دست او هسته ها را خورد، خرما و شیر می خورد، و می فرمود: «اطیبین اند» یعنی دو نیکو. (بحار ۲۴۳ / ۱۶).توضیح:اولا چون پیغمبر اکرم بایستی یک قوم ابتدائی بی تمدن را در همه ی امور زندگانی تعلیم دهد، مهمان خود را هم باید برای طرز غذا خوردن صـحیح تعلیم دهد و طرز رفتار او طوری بود که هرگز مهمان در شرمی که باعث کم خوردن باشد واقع نمی شـد «ثانیا از تعلیمات بسـیار مهم پیغمبر، حقیر نشـمردن هیـچ نوع منفعت و سود رسانـدن بود و هر چند به نظر اندک آیـد زیرا مقصود او برای ساختن جامعه ی توحیـدی آن بود که اولا از نظر اعتقاد و اندیشه هر مسـلمان موحد بداند که همه ی ذرات جهان دارای ارزشـند و بایـد در جای خود به کار رونـد، ثانیا هیـچ نیروئی نبایـد به هـدر رود و جامعه نباید به اسـراف و تبذیر که ریشه ی

اتلاف و کمبود است آلوده گردد، ثالثا اساس دین شناخت اولویت ها است، و اولویت حکم می کند که هسته ی خرما که خوراک دام است، نباید در سهل انگاری به دور ریخته شده و پوسیده گردد.۲۴ - در خانه ی ابوءالهیثم بن التیهان مهمان بود، چون او و مهمانان غذا خوردند، فرمود: «به برادر خود پاداش دهید»، گفتند: پاداش او چیست؟ فرمود: «برای او دعای برکت کنید، زیرا چون آب و غذای مهماندار را خوردند و برای او دعای برکت کردند پاداش او همان است» (اسد ۲۵۰ / ۴).۲۵ - می فرمود: «نان را گرامی بدارید، زیرا آن چه در زیر عرش تا روی زمین است بر روی آن کار کرده، و بسیاری از مخلوقات دیگر»، از او پرسیدند: گرامی داشت آن چگونه است؟ فرمود: «وقتی نان بر سفره حاضر شد منتظر غذای دیگر نباشید». (وافی - مطاعم / ۴۰).۲۶ - امام محمد باقر (علیه السلام) لقمه نانی بر زمین افتاده دید، به غلام خود فرمود: «آن را بردار تا بخورم» غلام خود آن را خورد، امام فرمود: «چنین لقمه ای در شکمی جای نگیرد مگر آن که بهشت بر صاحبش واجب می شود، برو، تو را در راه خدا آزاد کردم». (وافی - مطاعم / ۴۰).۲۷ - فرمود: «بدترین طعام ها طعام ویلمه ای است که بر آن اغنیا را دعوت کنند، و فقرا را دعوت نکنند» (مجمع ۵۳ / ۴).۲۸ - می فرمود: «گوشت سرور خوراک ها است در دنیا و آخرت» گوشت ذراع را دست داشت، می فرمود: «سرکه خوب خورشی است، خانه ای که سرکه در آن باشد فقیر نمی شود، سرکه با زیتون غذای انبیا است، خداوندا برای ما در آن برکت قرار ده و از آن برای ما فراوان کن»، از شیرها شیر گاو را انتخاب می کرد، امام رضا (علیه

السلام) فرمود: «پیغمبر خرما را دوست داشت، رطب را با خربزه و خیار را با نمک میل می نمود». (وافی –مطاعم ۵۶ – ۴۱).۲۹ – می فرمود: «مؤمن بـا یـک روده غـذا می خورد و کافر با هفت روده». (اسـد ۳۲۵ / ۲).توضـیح:کنایه از پرخوری کافر و کم خوری مؤمن است.۳۰ – از غذائی که سـیر و پیاز داشت نمی خورد اما می فرمود: «شـما بخورید، من به خاطر نزول فرشته نمی خورم» (اسد ۸۲ / ۲).۳۱ – می فرمود: «نـان را گرامی بداریـد، بـدرستی که خداونـد بـا آن برکـات آسـمان را نازل فرموده، و برکات زمین را برای آن بیرون آورد».(اسد ۳۲. (۲۳۶ / ۲ – «رباح» غلام او از چاه «عرس» و چاه «سـقیا» برایش آب می آورد، مردی از انصـار هنگـام سـفر مشک آب را روی الاغی بار می کرد تا سـرد شود. (نظام ۱۰۱ / ۱).۳۳ – آب را بـا سه جرعه می آشامیـد، در سـومی آب را می مکیـد، بـا دهـن پر از آب نمی آشامیـد، در آب نفس نمی زد، و آب را از دهـن دور می کرد؛ گاهی از دهن مشک، آب رامی آشامید، گاهی سواره و سرپا آب می آشامید، می فرمود: «سید آشامیدنی ها در دنیا و آخرت آب است» (بحار ۲۴۶ / ۱۶).۳۴ – عبدالله بن انیس گفت: از پدرم شنیدم که گفت: پیغمبر را دیدم از مشک آویزانی که لبه ی آن را برگردانیـد آب آشامید (اسد ۱۲۰ / ۲).۳۵ – تیکه نـانی روی زمین افتاده دیـد آن را برداشت و خورد و به عایشه فرمود: «ای حمیرا! مجـاورت نعمت هـای خداونـد را گرامی بـدار، زیرا نعمت ها از هیـچ قومی گرفته نشدنـد که به ایشان بازگردانـده شوند». (بحار ۲۶۵ / ۱۶).

۳۶ - اگر با دیگران غذا می خورد قبل از همه آغاز می کرد و بعد از همه دست می کشید. (اسد ۲۳۸ / ۱۶).توضیح:برای آن که حیا مانع شروع به خوردن و همچنین مانع دست کشیدن قبل از سیر شدن نشود، چنین می کرد.۳۷ - می فرمود: «اگر غذا دارای چهار چیز باشد کامل است، کسب آن از ممر حلال، شرکت دست های زیاد برای خوردن آن، بسم الله گفتن در اول، و حمد خداوند در آخر». (وافی - اطعمه / ۵۸).۳۸ - می فرمود: «چه دشمنانی برای دینند: دل ترسو، شکم شکم خواره، نعوظ شدید»؛ می فرمود: «مهمانان را تشویق کنید که بخورند»؛ بی تکلف بود و به آن امر می کرد، می فرمود: «از گرامیداشت مرد به برادرش آن است که از او تحفه قبول کند، و به او تحفه بدهد، از آنچه دارد، نه آن که برای او تکلف کند که من متکلفین را دوست ندارم». (وافی - اطعمه / ۶۶).۳۹ - تعلیم قرآن مجید چنین است، قوله تعالی: «و منا انا من المتکلفین» یعنی: «بگو ای محمد)! من از زحمت دهندگان و دشواری تراشان و زرق و برق نشان دهندگان نیستم» ۴۰ - آب را به طور مص یعنی کشش از میان دندان ها می آشامید. (اسد ۱۶۶ / ۲).۴۱ - می فرمود: «چون مسلمان به شهری وارد شود مهمان برادر مسلمان است، تا بیرون رود». (وافی -اطعمه / ۷۱).توضیح:اگر در اثر گسترش شهرها و کثرت جمعیت انجام چنین وظیفه ای

دشوار است، اما برخورد دوستانه، و راهنمائی، و انصاف در معامله، دشوار نیست تا غریب احساس غربت نکند.۴۲ - می فرمود: «ای فاطمه! هر کس به خدا و روز جزا اعتقاد دارد مهمان خود را گرامی بدارد». (وافی - اطعمه / ۷۲).۴۳ - بعد از غذا خلال می کرد، دهن را می شست، و می فرمود: «جبرئیل به من سفارش کرده خلال کنم»، می فرمود: «دستمالی که با آن دهن را پاک می کنید در معرض هوا قرار ندهید، زیرا جایگاه شیطان است»(وافی - اطعمه / ۷۳).توضیح:از روایات متعددی که این مورد رسیده، معلوم می شود مراد از شیطان همان میکروب و ویروس است، که آن روز برای عامه را ناشناخته بودند که به هر حال از لشکریان شیطانند، و خداوند متعال در قرآن مجید یکی از خصوصیات شیطان را چنین وصف فرموده: «انه یریکم هو و قبیله من حیث لاترونهم» (اعراف / ۲۷). یعنی: «بدرستی که او (شیطان) و دستیارانش شما را می بینند از جائی که شما آنها را نمی بینید» یعنی از روش ضرر و زیان رساندن ایشان آگاه نیستند. ۴۴ - می فرمود: «آب را به مکیدن بیاشامید نه قلب قلب آشامیدن که درد جگر می آورد». (وافی - اطعمه / ۷۴).۴۵ - غذای داغ نمی خورد، و حلوای آرد و عسل و روغن را طیب می نامید، انگور را گاهی دانه دانه می خورد و گاهی خوشه ی آن را با دهن می تراشید. (بحار ۲۴۴ / ۱۶).

ص: ۱۵۷

۴۶ – ملخ هم می خورد، انگشتان رامی لیسید و می فرمود: «سید الطعام است»، آخر غذا را می لیسید، و می فرمود: «اعظم غذا است». (بحار ۲۴۵ / ۱۶).توضیح:لیسیدن انگشت تا ته مانده ی غذای خصوصی، چه بسا در نظر اول شتابگر عجیب باشد، اما پیغمبر اسلام که خود مربی و معلم همه جانبه ی بشر است، با این تأکید در عمل نشان داده اند که اسراف و به هدر دادن نیروئی و هر چند اندك، کم کم سبب هدر دادن و قدر ناشناختن نیروهای بزرگتر است، نیروی دیدن و شنیدن با اراده ی تکوینی خداوند متعال در ذرات غذا به ودیعه است تا اثر خود را انجام دهد، این تأکید نه از جهت تنگ نظری است، بلکه از دید بی نهایت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)است که همه ی ذرات جهان را در تکاپوی انجام وظائفی می دید، که اراده ی خداوند از آن ها خواسته بود.۴۷ – از خودردن غذای داغ نهی می فرمود، زیرا برکت غذا را می برد. (اسد ۲۱۱ / ۱).۴۸ – مرد فربهی را دید اشاره به شکم او نمود و فرمود: «اگر این در غیر این می بود بهتر بود». (اسد ۲۲۸ / ۱).توضیح:مرادش آن بود که اگر این مازاد غذا به مصرف سیر کردن گرسنه ای بود بهتر بود.۴۹ – می فرمود: «خداوندا! قوتی به قدر کفایت روزی آل محمد کن». (وسائل – اطعمه / ۹۰).

ص: ۱۵۸

توضیح:یعنی زائد بر کفایت نباشد چنان که در اخبار دیگر آمده کفاف و عفاف یعنی هم محتاج نبودن هم خویشتن داری.۵۰ – وقت غذا خدرن تکیه نمی داد. (اسد ۹۶ / ۵).۵۱ – می فرمود: «چشم تو به دنبال لقمه ی برادرت نباشد» (اسد ۲۹۱ / ۵).۵۲ – الکی در خانه نداشت، نان الک کرده نخورد؛ یکتا پیراهن بود؛ حتی از نان جو سیر نشد؛ در سفره اش از کمی غذا چیزی باقی نمی ماند. (مجمع ۳۱۵ / ۱۰).۵۴ – مردم مدینه قبل از اسلام از همدست شدن در غذا با کور و شل پرهیز می کردند، چون از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)سؤال کردند، آیه نازل شد «لیس علیکم جناح ان تأکلوا جمیعا او اشتاتا» (نور / ۶۱)یعنی: «باکی بر شما نیست اگر دسته جمعی غذا بخورید یا تک تک»(وسائل ۳۷ / ۱۷). توضیح:در تفاسیر مهم، چنین سبب نزولی برای آیه نیافتم اما مطلب از حیث هماهنگی با سیرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)صحیح است، زیرا احتراز از همدستی با کور و شل یک نوع تکبر و ترفع بود، نه از نظر واگیر بودن بیماری، و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)با هر نوع تکبر وترفع و خودپسندی خصوصا از اعراب جاهلیت مبارزه می نمود، و این مورد هم از آن موارد است، اما سبب نزول آیه به قول اصح آن است که بعضی اعراب از فرط مهمان دوستی، گاهی چند روز گرسنگی می کشیدند، تا مهمانی برسد و با ایشان در خوراک

همدست شود و گمان می کردند تنها غذا خوردن گناه است، واین یک نوع افراط اخلاقی بود که در اسلام مذموم است، آیه نازل شد که بدانند اگر تنها غذا بخورند باکی بر ایشان نیست.۵۵ – می فرمود: «شب درها را ببندید، در مشکها را ببندید، ظرف های خوراکی را بپوشانید یا وراونه کنید، چراغ ها را خاموش کنید، زیرا شیطان درب را باز نمی کند، مشکی را باز نمی کند، ظرفی را باز نمی کند، فویسقه چه بسا خانه ها را آتش می زند» (مشکل ۲۱ / ۲).توضیح:مقصود از شیطان دراین جا – و العلم عند الله – همان میکروب است و مراد از فوسیقه یعنی فاسق کوچک همان مارمولک است؛ در آن وقت چراغ ها حفاظ نداشتند، مارمولک یا موش فتیله ی روغن دار را می کشیدند و خانه آتش می گرفت، خاموش کردن چراغ در آن وقت مانند دستور بستن شیر گاز در زمان ما است.۵۶ – روزی غذا می خورد، عربی بیابانی از راه رسید، و نخواند غذا را با دو لقمه بلعید، پیغمبر به اصحاب فرمود: «اگر نام خدا را می برد برای شما بس بود، هر وقت غذا می خورید اگر نام خدا را فراموش کردید هر وقت به یاد آوردید، بگویید بسم الله اوله و آخره».۵۷ – امام صادق (علیه السلام) به عمر بن سعید فرمود: طمع به مافوق مکن، قوله تعالی: «فلا تعجبک اموالهم» (توبه / ۵۵). یعنی: «مال کافران تو را به عجب و حسرت نکشاند» اگر ناراحت بودی زندگی پیغمبر را به یاد آور، خوراکش نان جو، حلوایش خرما، سوختش سعف نخل اگر می یافت (بحار ۲۸۰ / ۱۶).

۵۸ – خلال می کرد، مابین دو لقمه حمد خدا می گفت، با پاره ی نی و برگ نخل خلال نمی کرد، دست ها را پس از خوردن گوشت بهتر می شست، وقتی غذای چرب می خورد، آب کم می خورد و می فرمود: «گواراتر است». (سنن علامه / ۱۷۸ – ۱۶۸).۵۹ – می فرمود: «ما قومی هستیم که نمی خوریم مگر آن گاه که گرسنه باشیم و قبل از سیر شدن از خوردن دست می کشیم» (سنن / ۱۸۱).۶۰ – ظرفی از شیر و عسل برای او آوردند، فرمود: «دو نوشیدنی ننوشید»، آن گاه فرمود: «من آن را حرام نمی کنم، اما دوست ندارم با فضول دنیا فخر کنم، یا حساب پس بدهم» (سنن / ۱۸۴).۶۱ – ظرف برنجی آوردند، سلمان و مقداد و ابوذر حاضر بودند، فرمود: «بخورید»، عذر آوردند، فرمود: «کاری نکرده اید، دوست داشته ترین شما نزد ما بهترین خورندگان شما نزد ماست» (سنن / ۱۹۰).توضیح:صفت افعل التفضیل یعنی دوست داشته ترین و امثال آن مانند خوب ترین و غیره، در موردی است که دو تن یا دو چیز در باقی صفات برابر باشند، آن وقت بوسیله مثلا بهتر خورنده دوست داشته ترین بشوند، و چون از شاهد حال و قرینه ی این مطلب معلوم است، استعمال افعل التفضیل اشکالی ندارد، در حقیقت مانند آن است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)–فرموده باشد، اگر دو تن از شما یا چند تن در باقی فضائل برابر باشند، آن که بهترین خورنده بر سفره است دوست داشته ترین ایشان است.۶۲ – فرمود: «بودن سرکه و سبزی بر سفره از سنت است». (سنن / ۱۹۲).

۶۳ – فرشته ای آمد و گفت: یا محمد! خداوند به تو سلام می رساند و می گوید: اگر خواهی، سرزمین مکه را برای تو طلا کنم. پیغمبر سر به آسمان برداشت و گفت: پروردگارا! یک روز سیر باشم و حمد تو گویم و یک روز گرسنه باشم و از تو بخواهم. (عیون / ۱۹۹).۶۴ – می فرمود: «با بوی دیگ خود، همسایه را آزار ندهید» (نظام ۸۰ / ۲).۶۵ – وقت خوابیدن دعا می خواند: «اللهم باسمک احیا و باسمک اموت» یعنی: «خداوندا به نام تو زنده ام و به نام تو می میرم»، و چون برمی خاست می خواند: «الحمد لله الذی احیانی بعدما اماتنی والیه النشور» یعنی: «ستایش مر خدائی را سزا است که مرا بعد از مردن زنده کرد و سر بر آوردن از خاک هم به سوی اوست» (سنن / ۱۴۲).۶۶ – هر وقت از خواب برمی خاست به سجده می افتاد. (سنن / ۱۴۰).۶۷ – گاهی در مسجد برای استراحت می خوابید و یک پا را روی پای دیگر می گذارد (اسد ۱۶۸ / ۳).۶۸ – به پهلوی راست می خوابید، وقت خوابیدن آیه الکرسی را می خواند وقت بیدار شدن به سجده می رفت. (بحار ۲۵۸ / ۱۶).۶۹ – از دنیا رفت در حالی که شکمش گرسنه بود. (مطالب ۱۸۷ / ۳).۷۰ – فرمود: «خوراک را سرد کنید زیرا گرم برکت ندارد» (مطالب ۳۱۷ / ۲).۷۱ – از دمیدن نفس در آب نهی کرد و همچنین از نوشیدن از دم مشک. (مطالب ۳۲۹ / ۲).توضیح:این حدیث ظاهرا معارض است با حدیث آب خوردن خودش از مشک؛ وجه جمع بین آنها این است که آن بار استثنائی بوده نه همیشه.

۷۲- چون با مردم غذا می خورد، خودش اول شروع کننده بود و آخر از همه از سفره برمی خاست. (بحار ۲۳۷ / ۱۶).۷۳ - بر شیرینی افطار می کرد، اگر نبود بر آب نیم گرم، و می فرمود: «کبد و معده را پاک می کند و دهان را خوش بو می کند، دندان ها را استوار، و چشم را تقویت، و گناهان را می شوید، رگ های انگیخته شده را آرام و مره غالب را ساکن، و بلغم را قطع می کند و حرارت معده را خاموش و درد سر را برطرف می کند»(بحار ۲۴۲ / ۱۶).۷۴ - وقتی به مدینه وارد شد ودر خانه ی ابوایوب منزل نمود، تا چند روز اسعد بن زراره وسعد بن عباده نهار و شام می فرستادند و هر کس حاضر بود با پیغمبر همدست می شد. (بحار ۱۰۹ / ۱۹).۷۵ - فرمود: «شب شام بخورید و هر چند به کفی از خرمای بد، زیرا ترک شام خوردن پیری آور است» (وصول ۱۵۱ / ۳).توضیح:راجع به لزوم شام خودرن احادث دیگر هم هست که در آن ها آمده در بدن رگی هست به نام «رگ عشا» که اگر کسی شام نخورد به او نفرین می کند در سال هزار و سیصد و پنجاه و یک که در اهواز در ماه رمضان منبر می رفتم در وقت مطالعه به این احادیث برخورد کردم، و چون از پزشکان شنیده بودم که توصیه به نخوردن غذا در شب کرده بودند، تعجب کردم و برای تحقیق برای دیدن آقای دکتر علوی به راه افتادم و چون رسیدم مشکل خود را با او در میان گذاردم؛ پس از اندکی فکر گفتند: حدیث درست است، انسان تا جوان است اگر دیرتر غذا بخورد معده ی او از مواد موجود تغذیه می کند، اما چون انسان پا به

سن گـذارد به واسـطه ی کمبـود مواد موجود بایـد زود به زود غـذا بخورد، امـا کم بخورد، به همین جهت اگر مریضـی نزد ما بیاورند که پیر باشد و تقریبا حالت بیهوشـی داشـته باشد، برای جبران کمبود غذائی اول سرم به او وصل می کنیم تا مواد قندی زودتر در بـدن او جـذب شده و جبران کند.۷۶ – می فرمود: «گوشت را بـا کـارد برش ندهیـد که از کـار عجمها است، آن را دندان بزنید که گواراتر و لذیذتر است» (وصول ۱۴۸ / ۳).توضیح:مقصود گوشت پخته و آماده ی سر سفره است و مقصود از عجـم هر قـوم غیر عرب اسـت. ۷۷ – یکی نزد او آروغ زد، فرمـود: «آروغ خـود را از مـا بازداریـد، بـه درسـتی کـه بیشـرت سیرشدگان در دنیا درازتر گرسـنگان در آخرتند» (وصول ۱۵۱ / ۳).توضیح:آروغ زدن در اثر پرخوری است.۷۸ – از آب چاه «سـقیا» که دو منزلی مدینه بود دوست داشت و آن را گوارا می شمرد. (وصول ۲۱۱ / ۲).۷۹ – مردی به او گفت:، من از یک نفس نوشـیدن سـیراب نمی شوم، فرمود: «قـدح را از دهـانت جـدا کن، نفس بزن و دوباره بنوش»، گفت: در قـدح آشـغال می بینم، فرمـود: «آن را بریز» (وصول ۲۰۹ / ۲).۸۰ – در حصـار یکی از انصـار وارد شـد که آب در حـوض می کرد فرمود: «اگر آب شب مانده در مشک کهنه ای داری بیاور و گرنه از آب حوض بنوشم» گفت: آب سرد

درام، رفت و آب در قدح ریخت و با شیر ممزوج نمود و به پیغمبر داد و او آشامید (وصول ۲۱۱ / ۲).۸۱ – از بهترین نوشیدنی پرسیدند: فرمود: «سرد و شیرین» (وصول ۲۱۹ / ۲).۸۲ – انس گفت: نزد پیغمبر رفتم، نان جو و پیه آب شده بو گرفته برده بودم، پیغمبر فرمود: «شب بر آل محمد گذشته که نه صاعی خرما داشتند نخ صاعی حبه جو» (وصول ۱۶۹ / ۲).۸۳ – عقبه بن غزوان گفت: با پیغمبر هفت نفر بودیم که غذا نداشتیم مگر برگ حبله تا لب های ما زخم شد. (وصول ۱۷۰ / ۲).توضیح:«حبله» علفی صحرایی است که دانه ای مانند لوبیا دارد.۸۴ – عایشه گفت: گاهی ماه بر ما می گذشت و ما آتشی روشن نکرده بودیم، آب بود و خرما مگر گاهی که کسی گوشت برای ما می آورد. (وصول ۱۶۵ / ۲).۸۵ – آل محمد سه روز پیاپی از نان گندم سیر نشدند؛ آل محمد هیچ روزی دو بار غذا نخوردند مگر آن که یکی از آن ها خرما بود، چند شب متوالی اتفاق می افتاد که خود و اهلش گرسنه و بی شام خوابیدند؛ عمر گفت: پیغمبر را دیدم که از گرسنگی به خود می پیچید و حتی خرمای نامرغوب نیافته بود که شکم خود را سیر کند؛ پیغمبر اکرم فرمود: «در راه خدا چنان ترسانده شده بودم که هیچ کس چنان ترسانده نشده بود و در راه خدا چنان آزار دیدم که هیچ کس چنان آزار ندیده بود؛ بر من سی شبانه روز گذشته بود که من و بلال غذائی نداشتیم مگر اندک سفره ای که بغل بلال آن را می پوشانید» (وصول ۱۶۸ / ۲).۸۶ – دعا می کرد که: «خداوندا! روزی آل محمد را قرار ده قوت لا یموت» (وصول ۱۶۵ / ۲).

ص: ۱۶۵

۸۷ – دعا می کرد: «خداوندا! مرا مسکین زنده بدار و مسکین بمیران و مرا در جرگه ی مسکینان محشور دار» (وصول ۱۶۵ / ۲).۸۸ – فرمود: «ضعفای خود را نزد من بخوانید زیرا هر آینه نصرت یافتید و روزی یافتید به ضعیفان خود» (وصول ۱۶۶ / ۲).۸۹ – فرمود: «آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شکم پر نکرده است، برای آدمی چند لقمه ی کوچک بس است که پشت خود را (ستون فقرات) با آن نگهدارد و اگر ناچار به پر کردن شکم است پس ثلث آن برای طعام و ثلث آن برای آن و ثلث آن برای نفس زدن» (وصول ۱۵۷ / ۳).توضیح:وقتی معده پر شد، به حجاب حاجز و ریه فشار می آورد و نفس زدن دشوار میشود. ۹۰ – فرمود: «از این دو سبزی بد بو پرهیز کنید که بخورید و به مسجد ما بیایید، و اگر ناچار خورنده ی آنید آن ها را با آتش بکشید (مجمع ۱۷ / ۲). توضیح:مراد از کشتن با آتش، پختن یا سرخ کردن آن ها است که بوی آنها را از بین می برد.۹۱ – عبدالله بن حارث گفت: هفتمین هفت نفر بودم که با پیغمبر همراه بودیم، بر مردی گذر کردیم دیگ او روی آتش بود، پیغمبر به او فرمود: «خوب شده؟» گفت: پدر و مادرم به فدای تو باد، آری؛ پیغمبر چیزی از آن گرفت و در دهان جوید تا وقت احرام نماز. (وصول ۱۰۶ / ۳).۹۲ – فرمود: «غذای دو نفر سه نفر را کافی است و غذای سه نفر چهار نفر را»

ص: ۱۶۶

(وصول ۱۵۱ / ۳).۹۳ – فرمود: «شـام بخوریـد و لو بـا یک خرما زیرا ترک آن پیری آور است» (وصول ۱۵۱ / ۳).۹۴ – فرمود: «زیتون بخورید و با آن بمالید زیرا از درخت مبارک است» (وصول ۱۶۲ / ۳).۹۵ – فرمود: «بدترین خوراکی ها خوراک ولیمه است اغنیـا به آن دعوت می شونـد و مسـاکین را از یاد می برنـد اما هر کس دعوت را پـذیرفت و نرفت خـدا را نافرمانی کرده است» (وصول ۱۶۶ / ۳).۹۶ – خالـد بن ولیـد از کم خـوابی به پیغمـبر شـکایت کرد، فرمود: «چون خواهی به فراش روی بگو (اللهم رب السموات السبع و ما اظلت و رب الشیاطن و ما اضلت! کن لی جارا من خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احدا و ان یبغی علی عز جـارک و جـل ثنـاؤک)». یعنی: «پروردگـارا! ای پروردگـار هفـت آسـمان و آن چـه بر آن سـایه انـداخته انـد و پروردگار شـیطان ها و آن چه را گمراه کرده اند! برای من از آفریده های خود پناه باش از همه ی ایشان که مبادا کسی درباره ی من زیاده روی کنـد، یا بر من ظلم کند، پناه تو عزیز است و سـتایش تو بزرگ»(وصول ۹۰ / ۲).۹۷ – خالد به پیغمبر گفت: در خواب ترسانـده می شود فرمود: «بگو (اعوذ بکلمـات الله التـامه من غضـبه و عقـابه و شـر عباده و من همزات الشـیاطین و ان یحضرون)» (وصول ۹۰ / ۲)یعنی: «پناه می برم به کلمات تامه ی خداوند از خشم او و کیفر او و از شـر بندگان او و از وسوسـه های شیاطین و گردن ایشان در اطراف من».توضیح:خواب نرفتن و در خواب ترسانده شدن خالد بن ولید بازتاب

ص: ۱۶۷

فضولیهای او در کشتن مردم بی گناه بر خلاف دستورات پیغمبر مانند کشتار او در فتح مکه و کشتن مالك بن نویره برای هم بستر شدن با زن او.۹۸ - فرمود: «بعد از من از نبوت چیزی نمی ماند مگر مبشرات»، گفتند: مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه» (وصول ۲۵۴ / ۱).۹۹ - بسیار از اصحاب می پرسید: «کسی از شما خوابی دیده است؟» (وصول ۲۵۴ / ۱).۱۰۰ - پیغمبر از حال ورقه بن نوفل پرسید، خدیجه خاتون گفت: او تو را قبلاـ تصدیق کرده و مرده است، فرمود: «او را در خواب دیدم لباس سفیدی بر تن داشت، اگر از اهل آتش می بود لباس غیر از آن به تن او بود» (وصول ۲۵۹ / ۱).۱۰۱ - فرمود: «چون یکی از ما خواب بیند آن را بر صاحب رأی و خیرخواه عرضه کند تا او خیر بگوید و تأویل به خیر کند» (مطالب ۴۰ / ۳).۱۰۲ - چون در سفر بار می انداختند پیغمبر بر دست راست می خوابید و اگر قبل از صبح بود دستش را بلند می کرد و سر خود را بر کف دست می نهاد. (وصول ۱۹۳ / ۲).توضیح:فقط برای اندکی استراحت نه خواب رفتن.۱۰۳ - خواب قبل از نماز عشا را دوست نداشت همچنین سخن گفتن بعد از آن را. (وصول ۳۸۱ / ۲).۱۰۴ - می فرمود: «هر کس مرا در خواب دید به تحقیق مرا دیده زیرا شیطان نمی تواند به شکل من در آید» (وصول ۲۵۳ / ۱).۱۰۵ - فرمود: «رؤیای مؤمن جزئی است از چهل جزء نبوت و آن بر پای پرنده ای

بسته است مادام که به زبان نیاورده باشد، چون به زبان آورد افتاد» (وصول ۲۵۳ / ۱).۱۰۶ - ام سلمه گفت: برای من قطعه ی گوشتی آورده بودند، قطعه ی سنگی شده بود، به پیغمبر گفتم فرمود: «شاید سائلی آمده و او را مأیوس کرده باشید» (نهایه ۳۵ / ۳).۱۰۷ - می فرمود: بهترین لقمه، خرمای صیحانی سفت شده است» (نهایه ۴۵ / ۳).توضیح:مراد از سفت شدن آن است که جویده می شود.۱۰۸ - هیچ وقت از نان و گوشت کاملا سیر نشد. (نهایه ۹۵ / ۳).۱۰۹ - چوبهای دو طرف دلو را که از آب زمزم پر شده بود به دست گرفت و زیاد آب نوشید.

مجلس و دیدار

۱ - هیچ وقت پا را جلو حاضـران نکشید. (بحار ۲۳۶ / ۱۶).۲ - وقتی به مجلسـی وارد می شد، در نزدیکترین جای مجلس می نشست. (بحار ۲۴۰ / ۱۶).۳ - وقتی سـفیران بنی حنیفه نزد او آمدند، شب ها بعد از نماز عشا به دیدن ایشان می رفت و سـر پا از ایشان تفقد می کرد، چندان که از خستگی پا به پا می شد، برای سفیران (وفود) خود را می آراست. (نظام ۴۴۸ / ۱).۴- می فرمود: «کسـی دیرگی را از جائی که نشسته بلند نکند که خود بنشیند، اما «تفسحوا و اوسعوا» یعنی: قدری جا به جا شوید و جا بدهید تا واردین هم بنشـینند». (محاضـرات / ۷۷).توضـیح:تعلیم قرآن مجیـد است «یا ایها الـذین آمنوا اذا قیل لکم تفسـحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم» (مجادله / ۱۱)یعنی: «ای ایمان

آورندگان! آن گاه که به شما گفته شود در مجالس جا بدهید؛ جا بدهید؛ خداوند برای شما توسعه و گشایش می دهد».۵ - تکیه نمی داد، گاهی بدون ردا و عمامه راه می رفت، وقت نزول وحی تبسم نمی کرد، نمی نشست و برنمی خاست مگر با ذکر خداوند، وقت برخاستن از مجلس استغفار می نمود، همیشه رو به قبله می نشست. (بحار ۲۵۸ / ۱۶).۶ - گاهی برای اصحاب سخن می گفت، گاهی ایشان را به حال خود رها می کرد تا با هم سخن گویند و آنان گاهی در ایام عرب واشعار مدح و ذم سخن می گفتند، پیغمبر می شنید و تبسم می نمود، حسان بن ثابت اشعاری را که اعشی در ذم علقه و مدح عامر بن طفیل گفته بود، می خواند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «از یاد کردن علقمه زبان را بازدار، زیرا وقتی ابوسفیان در زند هر قل امپراطور روم از من بدی ها گفت، علقمه بر او رد کرد و از من دفاع نمود»، حسان گفت: یا رسول الله! هر کس به تو خدمتی کرده شکر او بر ما واجب است. (اغانی / ۱۶ - ذیل اعشی).۷ - جابر نزد او آمد در زد، فرمود: کیست؟ جابر گفت: منم، پیغمبر در باز کرد و می فرمود: منم منم، گوئی کراهت داشت؛ عربی نادان از درز در به داخل خانه نظر کرد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)تیری برداشت و او را ترساند که در چشم او فرود کند. (تیسیر ۳۲ / ۳).توضیح:کراهت پیغمبر از تکبر جابر نبود، برای تعلیم همگانی بود که وقتی پرسیدند: کیست، انسان نام خود را بگوید.۸ - مردی آمد و شیر و چند خیار تازه هدیه آورد و بی اجازه وارد شد، پیغمبر فرمود: «برو بیرون و بیا و سلام ده و اذن ورود بخواه»؛ به انس فرمود: «وقتی بر اهل

خود وارد می شوی سلام ده،: سلام تو بر کتی است برای تو و اهل بیت تو» (تیسیر ۳۷ / ۳).۹ - یهودیان نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)عطسه می زدند، که شاید پیغمبر برای تحیت بگوید: «یرحمکم الله» اما می فرمود: «یهدیکم الله»(تیسیر ۴۲ / ۳).۱۰ - می فرمود: «در دهن مدح کنندگان خاک بپاشید»(تیسیر ۲۳۰ / ۴).۱۱ - یکی پرسید: برای ورود بر مادرم هم اذن بگیرم؟ فرمود: «بلی»، گفت: من با او همنشینم فرمود: «اذن بگیر»، گفت: من خادم او هستم، فرمود: «اذن بگیر، آیا دوست داری او را عریان ببینی» (تیسیر ۳۲ / ۳).۱۲ - در مجلس هر کجا جا بود می نشست، اما پهلوی اصحاب فضیلت را ترجیح می داد، یک وقت از حجره ی خود بیرن آمد، نگاه کرد و رفت پهلوی قاریان قرآن نشست، و فرمود: «به من چنین امر شده است» (تیسیر ۲۷۷ / ۵).۱۳ - به اصحاب صفه زیاد رسیدگی می کرد و با ایشان بیشتر می نشست، با وجود این همه تواضع و فروتنی، بسیاری از اعراب نو مسلمان که بی ادبی را از دوران جاهلیت به ارث برده بودند، رعایت آداب نمی کردند، وقتی وفد بنی تمیم آمد، دم حجره ی پیغمبر ایستادند و فریاد زدند: ای محمد! بیرون بیا، وقتی راه می رفتند پیشاپیش پیغمبر راه می رفتند، و چون با او سخن می گفتند آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر می کردند که در این باره آیاتی چنین نازل شد:«ای ایمان آورندگان! بر خدا و رسولش پیشی مجویید، از خدا بترسید به درستی که خداوند شنوا و دانا است؛ ای ایمان آورندگان! آواز خود را بالاتر از آواز پیغمبر مکنید و بلند بلند با او سخن نگویید، همچنان که بعضی از شما با دیگری سخن می گوید، مبادا اعمال شما پوچ و بیهوده گردد و شما متوجه نباشید، به درستی که آنان که آواز

خود را نزد پیغمبر نرم و کوتاه می کنند، کسانی هستند که خداوند دلهایشان را برای قبول تقوی آزمایش نموده است،برای ایشان است آمرزش و پاداش بزرگ، آنان که از بیرون حجره ها تو را (ای محمد)ندا می دهند بیشترشان بی ردند و اگر صبر می کردند که تو خود به سوی ایشان بیرون می آمدی، هر آینه برای ایشان بهتر بود، و خداوند آمرزنده و مهربان است» (حجرات / ۴ - ۱).۱۴ - اول چنان بود که هر کس می خواست با پیغمبر نجوی (سخن خصوصی) گوید، واجب بود پیش از آن صدقه ای و هر چند اندك بدهد، امیرمؤمنان این دستور را انجام داد اما چون این عمل برای عامه ی مسلمانان دشوار بود، این حکم فسخ گردید و این امتیاز فقط برای امیرمؤمنان باقی ماند. (بحار ۸۰ - ۲۴ / ۱۷).۱۵ - وقتی می نشست اصحاب پشت سر هم رو به سوی او مانند مجلس درس می نشستند، وقتی بر مجلسی گذشت، دید پراکنده و بیکار نشسته اند، فرمود: چه شده است شما را بیهوده نشین می بینم؟ بر دو مجلس گذشت: یکی مجلس ذکر و دیگری مجلس درس فرمود: «هر دو خوبند، و یکی افضل است، اینان دعا می کنند اگر بخواهد می دهد و اگر نه منع می کند، اما آنان یاد می دهند و یاد می گیرند، اینان بهترند و من برای معلمی مبعوث شده ام» (نظام ۲۱۷ / ۲).۱۶ - فرمود: «وقتی اهل مجلس نشسته اند و کسی وارد شد، اگر کسی به او جا داد بنشیند، زیرا آن کرامتی است که خداوند بهره ی او کرده و اگر به او جا ندادند نظر کند کجا بیشتر جا هست آن جا بنشیند» (اسد ۳۶۸ / ۴).۱۷ - از فقرای مدینه عیادت می کرد، بر جنازه ی ایشان حاضر می شد زنی از اطراف مدینه مرد، فرمود: «مرا برای تشییع او خبر کنید»، آمدند پیغمبر در خواب بود، بیم داشتند که تاریکی شب و بیداری و حشرات او را آزار دهد، و آن مرده را دفن

ص: ۱۷۳

کردنـد؛ چون صـبح شـد از او پرسـید و ایشـان جریـان را گفتنـد، پیغمبر بالـای قبر او رفت و چهار تکبیر گفت. (مطالب ۲۰۹ / ۱).۱۸ - فرمود: «سـلام قبـل از کلام است» (مطالب ۴۲۵ / ۲)۱۹ - فرمود: «سـلام دادن را در میان خود آشـکار کنیـد» (مطالب ۴۲۶ / ۲).۲۰ - به انس فرمود: «ای فرزند! چون از خانه بیرون روی چشم تو بر احدی نیفتد مگر آن که بر او سلام دهی زیرا تو بر حالی برخواهی گشت که گناهانت آمرزیـده شده است» (مطالب ۴۲۷ / ۲).۲۱ - وقت نشسـتن، دو ساق پا را بلند می کرد و بـا دست ها آن ها را محکم می گرفت، یا بر زانو تکیه می داد، یک پا را دو لا می گـذارد و پای دیگر را بر آن می گـذارد و هیچگاه مربع ننشـست (بحار ۲۴۱ / ۱۶).۲۲ - مردی انصـاری نزد پیغمـبر آمـد و از او سؤال کرد، مردی ثقفی نیز آمـد، پیغمبر فرمود: «ای برادر ثقفی! انصاری قبل از تو آمده، بنشـین تا اول حاجت انصاری برآورده شود» (۶۲ / ۲).۲۳ - فرمود: «هرگاه در ملجس، کسـی برای حـاجتی برخـاست، چـون برگشت خودش به جـای خودش سـزاوارتر است»(وصول ۲۸ / ۳).۲۴ - فرمود: «میـان دو نفر ننشـینید مگر به اذن ایشـان» (وصول ۲۸ / ۳).۲۵ - فرمود:«بهترین مجـالس گشـاده ترین آنها است» (وصول ۲۸ / ۳).۲۶ - فرمـود: «اگر یکی از شـما در سـایه بـود و سـایه او را جـا گـذاشت و بعضـی از او در آفتـاب رفت، برخیزد و به سـایه رود»(وصول ۲۹ / ۳).۲۷ - فرمود: «مجـالس امانات است مگر در سه جا، جائی که خون حرامی ریخته شود و جائی که به فرج حرامی تجاوز شود و جائی که مالی به غیر حق برده شود» (وصول ۲۹ / ۳).

توضیح:یعنی در این سه مورد نباید کتمان شهادت نمود.۲۸ - فرمود: «سوار بر پیاده سلام کند و راه رونده بر نشسته، و نفرات کمتر بر نفرات بیشتر» (وصول ۳۹ / ۳).۲۹ - در حالی که بول می کرد، کسی بر او سلام داد جوابش نداد، و بعد از او عذر خواست و فرمود: «نخواستم بی طهارت خدا را یاد کنم» (وصول ۳۰. (۴۰ / ۳ - مردی از بنی عامر نزد او آمد و گفت: وارد شوم؟ پیغمبر به خادم فرمود: «برو او را تعلیم ده که چگونه اذن بگیرد، اول بگوید السلام علیکم آیا داخل شوم؟. آن مرد شنید و چنین گفت و پیغمبر او را اذن داد. (وصول ۳۵ / ۳).۳۱ - عوف بن مالك در غزوه ی تبوك خواست بر پیغمبر وارد شود که در قبه ی کوچکی بود، بر او سلام داد و جواب شنید فرمود: «وارد شو» عوف گفت: همه ام، فرمود: «همه ات» و وارد شد. (وصول ۳۶ / ۳).۳۲ - در مکه یکی بدون سلام و اذن بر او داخل شد، فرمود: «برگرد و بگو السلام علیکم آیا وارد شوم» و او چنین کرد. (وصول ۳۸ / ۳).۳۳ - فرمود: «چون بر اهل خود وارد شوی سلام ده، سلام تو برکت است بر خودت واهل بیتت» (وصول ۳۸ / ۳).۳۴ - بر کودکانی گذر کرد، بر ایشان سلام داد. (وصول ۳۸ / ۳).توضیح:برای تعلیم و تشوق ایشان بود تا به بزرگترها سلام دهند.۳۵ - فرمود: «جماعتی که گذر کنند، یکی از ایشان که سلام داد کافی است» (وصول ۳۸ / ۳).

انفاق، عطایا

هیچ دین و آئینی به اندازه ی اسلام حقوقی برای فقرا در اموال اغنیا مقرر نداشته است، تا آن جا که دستور عام اسلام در این مورد چنین است، قوله تعالی: «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکبهم بها وصل علیهم ان صلواتک سکن لهم والله سمیع علیم» (توبه / ۱۰۳)یعنی: «(ای پیامبر!) بگیر از اموال ایشان (مالداران) صدقه ای که ایشان را پاک می سازی وبا آن صدقه خالص می گردانی و بر ایشان دعای خیر فرست، که دعای خیر تو آرامش نفوس ایشان است، و خداوند شنوا و داناست».وقتی مالدار با صدقه و انفاق، فقرا را در مال خود سهیم کرد، فلق و اضطراب او از نفرت ایشان برطرف می شود زیرا عضو محبوب جامعه می شود و آرامش واقعی همین است.۱ - پیغمبر اکرم خود عالی ترین نمونه ی سخاوت و انفاق بود، عطایای او را تنها در قریش حساب کردند، به ششصد ملیون درهم بالغ گردید. (نظام ۸۷ / ۱).۲ - پیغمبر سهم یکی از بنی غفار را از غنایم خیبر در برابر شتری خرید، بعد

فرمود: «گوئی آن چه از تو گرفته ام بهتر است از آن چه به تو داده ام، اگر خواهی بگیر و اگر خواهی رها کن». گفت: گرفتم، و پیغمبر سهم او را به او پس داد. (مجمع ۲۴۴ / ۳).۳ - در بازپرداخت وامن اصرار داشت که زیادتر بدهد و می فرمود: «بهترین شما بهرتین ادا کننده ی دین خویش است» (مجمع ۱۴۰ / ۴).توضیح:اضافی دادن در پرداخت دین با رضای خاطر، ربا نیست و از باب احسان است.۴ - دو گوسفند فربه قربانی می کرد، خود و اهلش از آن می خورد دبقیه را به مساکین می داد؛ دو گوسفند یکی از طرف خود و اهل بیت و دیگری را از طرف امت خود قربانی می کرد و می گفت: «خداوندا!این از طرف همه ی امتم، هر کس که برای تو به یگانگی و برای من به اداء رسالت شهادت داده است»(مجمع ۲۲ / ۴).۵ - مردی نزد او آمد و چیزی خواست، فرمود: «اکنون چیزی موجود نیست، هر چه خواهی به عهده ی من خریداری کن، وقتی مالی رسید ادا می کنم» عمر گفت: یا رسول الله! خداوند تو را به آن چه توانائی نداری مکلف نساخته است، پیغمبر گفتار عمر را مکروه داشت، یک تن از انصار حاضر بود، گفت: یا رسول الله! هر چه خواهی ببخش، و از جانب صاحب عرش بیم کمبود نداشته باش، پیغمبر تبسم کرد و فرمود: «به چنین رفتاری فرمان داده شده ام» (شمائل / ۱۰۱).۶ - هنگام برگشت از حنین، اعراب رای بخشش سر راه بر او گرفتند تا آن جا که عبا را از دوش ربودند، او توقف کرد و فرمود: «ردایم را به من بازدهید، آیا بر من از بخل می ترسید، اگر به اندازه ی ریگ بیابان شتر داشته باشم، همه را میان شما تقسیم خواهم کرد و خواهید دید من نه بخیلم و نه ترسو»(اسد ۱۲۲ / ۴).

۷ - سائلی را رد نمی کرد، اگر چیزی نداشت با لطف سخن دل او را شاد می نمود، و می فرمود: «بهترین شما صاحب بهترین اخلاق است» (بحار ۳۴۰ / ۱۶).۸ - می فرمود: «خوشا به حال کسی که اسلام آورد و زندگی او در حد کفاف بود» (وافی - الایمان / ۸۰)تذکر: شادروان سید صدرالدین (عمویم) می گفت: پدرم مرحوم سید حسین ظهیر الاسلام نزدیک به ارتحالش گفت: قرآن و سنت که به این حقیقت ناطقند به جای خود، من خود به تجربه دریافته ام که اگر سعادتی هست در دو چیز است: اول ایمان، دوم دارائی در حد کفاف و عدم احتیاج به غیر، نه زیاد داشتن؛ و این دعای پیغمبراکرم است درباره ی ذریه ی خود که (اللهم ارزق آل محمد الکفاف و العفاف)، یعنی: «خداوندا! روزی گردان آل محمد را کفاف و عفاف)، وقتی مالی در حد کفاف بود (نه کمتر ونه بیشتر) خود باعث عفاف و پاکدامنی خواهد بود.۹ - اسیرانی آورده بودند، صباغه دختر زبیر و خواهرش به پیغمبر مراجعه کردند که از ایشان برای خدمت به ایشان بدهد، فرمود: «قبل از شما به یتیمان شهدای بدر داده شده اند» (تاریخ اسلام ۱۴۵ / ۱).توضیح:ریشه ی اعمال دینی و اخلاق و پیغمبری و سروری، رعایت اولویت هاست، وقتی انسان اراده کرد عمل خوبی انجام دهد باید دقت کند تا مورد آن اولی و احق باشد و عمل پیغمبر اسلام در همه ی موارد چنین بود.۱۰ - ابوطلحه، باغی باصفا داشت که پیغمبر برای تفرج به آن جا می رفت و از آب چاه آن می آشامید، گفت: یا رسول الله! آن را در هر راهی می دانی انفاق کن، فرمود:

«این مـالی سودآور است از تو قبول کردم و به خودت بـاز گردانیـدم که در نزدیکان خود تصـدق کنی» (نظام ۴۰۳ / ۱).۱۱ - ابوعبیـده ی جراح با اموال زکات از بحرین به مـدینه وارد شـده بود، سـحر گاه همه برای نماز شـتاب کردنـد، چون پیغمبر نماز خوانـد، خود را نشان دادنـد، پیغمبر تبسم نمود و فرمود: «گمانم شـنیده ایـد ابوعبیده مالی آورده»، گفتند: بلی: فرمود: «بشارت باد شـما را، و آرزو کنید چیزی را که شـما را شاد کند؛ به خدا سوگند از فقر بر شـما نمی ترسم اما از آن بر شما می ترسم که دنیا به شما رو آورد همچنان که بر پیشینیان شما فراخ و فراوان شد، آن گاه بر سر آن با هم نزاع کنید، همچنان که آنان کردند آن گـاه دنیـا شـما را هلاک کنـد همچنان که ایشان را هلاک نمود». (اسـد ۱۲۴ / ۴).توضـیح:رفتار و گفتار پیغمبربه ما درس مهمی می دهد که با اخلاق غریزی اکثریت انسانها مادام که به حال جامعه مضـر نباشد نباید مبارزه کرد؛ دقت زیاد در انتخاب مردم مخـل نظم جـامعه است، پیغمـبر اسـلام افراد بسـیاری را که به طمع گرفتن عطـای خود به مسـجد شـتاب کرده بودنـد هم پـذیرفته بود، هم ایشـان را تعلیم داد.۱۲ - روزی به مسـجد قبـا و محله ی عمرو بن عـوف رفت، دیـد حصـار بـاغ هـا را محکم ساخته انـد، همان جا نماز خوانـد و خطبه خواند و مردم اجتماع کردند، فرمود: «ای معشـر انصار! شـما قبل از اسـلام در این جا وظائف سـنگین بر خود بار کرده بودید، یتیمان را کفالت می کردید، کارهای نیک انجام می دادید، حال که اسلام آورده اید چگونه اموال خود را از دسترس محفوظ می داریـد؟ در آن چه آدمیان می خورنـد ثواب هست»، مردم برگشـتند و در دیوارها شکاف ایجاد کردند تا رهگذاران بهره مند شوند. (اسد ۸۲ / ۲).

توضیح:شکاف ایجاد کردن در دیوارها امری واجب نبود بلکه ارشادی بوده برای تعدیل بخل و منع در برابر فقرا، پیغمبر هم نفرمود شکاف ایجاد کنید، بلکه این عمل اجتهادی بود از طرف مسلمانان که پیغمبر ایشان را توبیخ کرده بود، بنابراین اصل آن است که انسان مالدار، فقرا را در مال خود ذی حق بداند همچنین رهگذری را که با دیدن میوه ها اخلاقا در حکم مهمان است.۱۱۳ – وقت رسیدن میوه ها دستور می داد در دیوارها شکاف ایجاد کنند تا رهگذران بهره مند شوند. (بحار ۷۵ / ۱۶).توضیح:تعارض در میان دو روایت نیست، زیرا چه بسا وقوع این امر بعد از آن بوده، که صاحبان باغ ها، خود به نحوی از انحاء حق رهگذر را ادا نمی کردند، و به هر حال مجوزی برای دیگران برای ایجاد شکاف نیست، بلکه ایجاد شکاف در دیوار بدون اذن مالک حرام است، و بدون حکم حاکم قانونی، باعث اختلال در نظم جامعه است، پیغمبر اکرم که خود بنیانگذار احکام اسلام است، گاهی اوامری برای تعدیل افراط و تفریط غالب در جامعه، صادر فرموده که منشأ عمل برای دیگران نیست و فقط یک هشدار ارشادی است.۱۴ – به پیغمبر گفتند: قیمت گذاری کن، فرمود: «گرانی و ارزانی هر دو به دست خداوند است»(مجمع ۹۹/ ۴).

توضیح:تجربه ممتد تاریخی نشان داده که گرانی و ارزانی صد در صد در حیطه ی اختیار گران فروشان یا حاکمان جامعه نیست، عواملی از عرضه و تقاضا و غیره در کار هست، البته گران فروشی هم یکی از آن عوامل است، تنها با مبارزه با گران فروش نمی توان ارزانی را تحصیل کرد، باید همه ی عوامل گرانی را شناخت و اگر بتوان آنها را تعدیل یا قلع و قمع ساخت، که تاریخ نشان داده صد در صد آن در حکم محالات است، بنابراین پیغمبر اسلام که عقل کل است، نرخ گذاری نکرده اما با احتکار مبارزه نموده و ما می دانیم که گران فروشان نوچه های محتکرانند.۱۵ - به میراث گذرادن توصیه می فرمود، یکی پرسید: آیا دو ثلث مالم را تصدق کنم؟ فرمود: «نه» گفت: نصف آن را، فرمود: «نه، ثلث آنرا و ثلث هم زیاد است، ورثه ی خود را بی نیاز ترک کنی، بهتر از آن است که فقیر باشند و سؤال کنند» (واقدی / ۱۱۱۵).توضیح:این مطلب مهم مستند به قرآن مجید است، قوله تعالی: «و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریه ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا» (نساء / ۹)یعنی: «آنان که فرزندانی ضعیف به جا می گذارند، که بر ضعفایشان بیمناکند باید از خدا بترسند، باید سخنی استوار گویند، و سبب نزول آن بود که گروهی پیرامون شخصی محتضر بودند و او را ترغیب می کردند که مال خود را در راه خدا

انفاق کند، در حالی که آن محتضر خود دارای فرزندان کوچک و ضعیف بود، آیه ی مبارکه به آن مردمان توصیه کن و هم به خود محتضر وصیت کن، هشدار می دهد که چنین نکنند، سخن خردمندانه بگویند و فرزندان خود را در فقر و بیچارگی رها نکنند.۱۶ - بسیار اتفاق می افتاد که برادران قیس بن سلع به پیغمبر شکایت می کردند که مال خود را تلف می کند. پیغمبر اکرم به او فرمود: «برادرانت چنین می گویند»، قیس گفت: من سهم خودم را از خرما برمی دارم و در راه خدا و یارانم انفاق می کنم، پیغمبر دست بر سینه ی او نهاد و فرمود: «ای قیس! انفاق کن، خداوند به تو عوض می دهد» وی همیشه مالدار بود. (اسد ۲۱۷ / ۴).۱۷ - می فرمود: «با دست خود چیزی به مسکین دادن از مگر نجات می دهد»، حارثه بن ربیع که در جنگ حنین کور شده بود، در مصلای خود می نشست و سبدی خرما در جلو داشت، بندی از پیش خود تا دم در بسته بود، چون مسکینی می آمد مقداری خرما برمی داشت و بند را می گرفت، تا به او می رسید، و به او می داد، گفتند ما به جای تو چنین کنیم، گفت: هرگز، از پیغمبر شنیدم هر کس با دست خود. (اسد ۳۹۵ / ۱).توضیح:شدت و دقت در اتباع را ملاحظه کنید، این است معنی اطاعت و ترک تأویل ناروا۱۸ - می فرمود: «هیچ سحرگاهی نیست مگر آن که در آن منادی ای از آسمان ندا می دهد: خداوندا! به هر انفاق کننده عوض و پاداش ده، و به هر دست بسته و ممسکی تلف بده» (مطالب / ۲۵۹).۱۹ - فرمود: «آتش جهنم را از خود دور کنید ولو به انفاق نصف دانه خرمائی»

ص: ۱۸۲

(مطالب ۲۶۰ / ۱).۲۰ – خوله همسر حمزه به پیغمبر گفت: ما چنانیم که می دانی و با شما منسوب شده ایم و خداوند در این نسبت خیر قرار داده، مادرم مرده، آیا اگر صدقه برای او بدهم به حال او سود دارد؟ فرمود: «اگر به جرعه ی آبی برای او تصدق دهی هر آینه او راسود می دهد»(مطالب ۲۶۲ / ۱).۲۱ – از درو کردن در شب منع می کرد مبادا فقیران بی بهره شوند (مطالب ۲۴۴ / ۱).۲۲ – از مدینه پولی برای ابوسفیان به مکه فرستاد تا میان فقرای قریش تقسیم کند. (نظام ۲۹۰ / ۱).۲۳ – به قیس بن عاصم فرمود: «آن چه از مال تو، مال تو است آن چیزی است که خورده ای و فانی کرده ای و پوشیده ای و کهنه کرده ای یا بخشیده ای و گذشته ای، باقی مال ورثه است»(اسد ۲۲۱ / ۴).۲۴ – فرمود: «صدقه با هیچ مالی مخلوط نشد، مگر آن که آن مال را تباه کرد»(مطالب ۲۴۶ / ۱).توضیح:هشدار سهمگینی است، تجربه هم نشان داده اگر از مال فقرا چیزی در اموال دیگر گم شد آن مال ها عاقبتی نداشته وتباه شده اند.۲۵ – فرمود: «صدقه بر مال دار و تندرست روا نیست»(مطالب ۲۴۹ / ۱).توضیح:مشکل فقرا این است که نامستحقان از سهم ایشان برداشت می کنند، گروهی بی دین غیر مستحق، خود را در میان فقرا جا می زنند وبا

پررویی وحقه بازی خود را مستحق تر نشان می دهند، همچنین گروهی بی دین و فرصت طلب به انحاء مخلتف حتی به زور و آشکارا از اموال فقرا تصرف می کنند، و اگر اینان از مال فقرا تصرف نکنند، آن چه اهل خیر تصدق می دهند، همه ی فقرا را بی نیاز می کند، و اضافه هم می ماند و خداوند متعال در قرآن مجید با بیانی اعجاز آمیز آن مشکل مهم جامعه را توضیح داده، قوله تعالی «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم» (بقره / ۲۷۳)یعنی: «مالی که در راه خدا انفاق می شود در درجه اول خاص فقرایی است که در راه خدا از کار افتاده اند (مانند معلولین جهاد و غیره) کسانی که نمی توانند برای طلب روزی در زمین رهسپار شوند، از بس عفیف و خویشتندارند، مردم نادان ایشان را غنی و مال دار به حساب می آورند، تو (ای محمد!) ایشان را از سیمایشان می شناسی، اینان از مردم به الحاح واصرار سؤال نمی کنند؛ و آن چه را از خیر انفاق می کنید خداوند به آن دانا است.»توضیح:می دانیم که همیشه مشکلترین مسائل اجتماعی وجود اکثریتی ناتوان و فقیر و رنجور به اقسام و انواع است، و نیز می دانیم وجوه خیریه که وسیله ی مردمان خیر پرداخت می شود برای ترمیم احتیاج ایشان کافی است و با وجود این، آن انبوه مستمندان محتاج به حال خود باقی

است، بنابراین بایـد علت آن را به دست آورد، علت دو چیز است: اول عدم تمرکز صـندوق و خزانه این عایدات و بی اطلاعی از جمع آن وجوه، دوم عـدم اطلاع از مسـتحقان واقعی و بنابر اسـتنباط از آیه ی مبارکه که به پیغمبر خطاب می کند: تو ایشان را می شناسـی، بر حاکم اسلامی واجب است که هم وجوه را تمرکز دهد و مبلغ آن ها را بشناسند و هم آمار دقیق مستحقان را و محل ایشان را بدانـد تا در توزیع خلافی واقع نشود و تنها راه این شـناسائیها همین تقسـیم بنـدی اجتماعات در واحـد مساجد است که نمـاز خوانـان هر مسـجد و هر محـل چون کاملاـ بر زنـدگانی اهـل محـل خود آگاهنـد موظف به تهیه ی آن آمـار و اطلاعات باشند و از مزاحمت نامستحقان که بزرگترین فساد در جامعه است جلوگیری نمایند.۲۶ – فرمود: «هر کس فقیر نباشد و سؤال کنـد، به درستی که اخگر آتش را جویـده است» (مطـالب ۲۵۰ / ۱).۲۷ – فرمود: «هر کس درخت میوه داری بکـارد، چرنـده و پرنـده هر چه از آن بخورند، برای او صدقه نوشـته می شود» (تفسـیر تبیان ۲۴۹ / ۱).۲۸ – هوبجه بن بجیر نزد پیغمـبر آمـد و گفت: مرا وصـیت کن، فرمود: «به عـدالت سـخن گو، و اضـافه ی مال خود را ببخش»، گفت: نمی توانم، فرمود: «مالی داری؟» گفت: شتر دارم، فرمود: «با یکی از آنها آبکشی کن و به خانواده هائی که یک روز در میان، آب می نوشند، آب ده» (اسد ۷۲ / ۵).توضیح:نموداری است از فقر عمومی مردم در آن زمان که حتی آب به قدر

نوشیدن معمولی در دسترس ایشان نبود. و نیز تعلیم انسان دوستی پیغمبر اکرم و مراقبت او از حال فقرا. سبحان الله تعلیمات پیغمبر کجا و این همه بیکاره و طفیلی و سربار جامعه در امت او کجا.۲۹ – دو نفر آمدند و از خمس چیزی خواستند، فرمود: «اگر خواهید از آن به شما بدهم، اما اشخاص دولتمند و نیرومند که بتوانند کار کنند در آن حقی ندارد» (واقدی / ۴۱۰).۳۰ – از فروش خانه و ملک نهی می کرد و می فرمود: «هر کس خانه و ملکش را بفروشد و بهای آن را در خریدن خانه و ملک دیگر قرار ندهد برای او مبارک نخواهد بود» (اسد ۳۰۴ / ۲).۳۱ – از سؤال و تکدی نهی می فرمود، می گفت: «هر کس آن قدر مال داشته باشد که محتاج نباشد و سؤال کند، از آتش جهنم برای خود زیاد کرده» گفتند: چه چیز آدم را بی احتیاج می کند، فرمود: «داشتن نهاری و شامی» (اسد ۲۱۲ / ۲).۳۲ – در فتح خیبر پوست شتری پر از زینت آلات و جواهرات آوردند در اندک مدتی آن ها را میان مستمندان تقسیم نمود، گردن بندی در میان آنها بود، آن را به یکی از کسان خود داد، شب خواب به چشمش نمی آمد، سحرگاه به در خانه ی او رفت، و گفت: «گردن بند را بده که من و تو در آن حقی نداریم» و آن را انفاق نمود. (واقدی / ۶۷۳).تنبیه:نه آن که حقی در غنائم نداشت اما از غایت نوع پرستی و رعایت فقرا ایثار می کرد.۳۳ – از عارم بن عبدالله چهل هزار درهم قرض گرفت، وقتی مالی به مدینه رسید، او را خواست، و فرمود: «مال خود را بگیر، خداوند به مالت برکت دهد، پاداش قرض کردن، وفا کردن است» (اسد ۸۷ / ۳).

ص: ۱۸۶

۳۴- فرمود: «هر کس بی وصیت مرد، از سخن گفتن با ارواح ممنوع است»، گفتند: یا رسول الله! مگر ارواح مردگان با هم حرف می زنند؟ فرمود: «بلی و همدیگر را دیدار می کنند». (اسد ۲۲۴ / ۴).۳۵ - هنگام هجرت به امیرمؤمنان دستور داد در مکه جار بزنند: هر کس امانتی نزد پیغمبر دارد، بیاید و بگیرد و علی (علیه السلام) آن امانت را علی رؤوس الاشهاد به صاحبانشان مسترد نمود. (بحار ۴۰ / ۳۶).۳۶ - فرمود: «کسی طعم ایمان را نمی چشد مگر آن که در اندیشه نباشد که دنیا را کی خورده است».۳۷ - بر مردار بزغاله ای گذر کرد، به اصحاب فرمود: «اگر زنده بود چند می ارزید»، گفتند: «از یک درهم کمتر بود، فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، ارزش دنیا نزد خداوند از این مردار کمتر است» (وافی - الایمان / ۸۰).۳۸ - از راهی می گذشت، چوپانی آنجا بود، از او شیر خواست، چوپان گفت: آنچه در پستان دارند غذای سحرگاهی آنها است و آن چه دوشیده شده و در ظروف است، غذای شامگاهان ایشان است، پیغمبر فرمود: «خداوند مال و فرزندان تو را زیاد کند. بر چوپان دیگر گذشت، و از او شیر خواست، او گوسفندی دوشید و ظرفی پر کرد، شیر را با یک گوسفندی برای پیغمبر فرستاد، و گفت: اگر بیشتر می خواهم بدهم، پیغمبر گفت: «خداوندا! کفاف را روزی او گردان»، اصحاب گفتند: یا رسول الله! آن که شیر نداد بهترین دعا در حق او کردی و آن که شیر و گوسفند داد برایش دعائی کردی که از آن اکراه داریم، پیغمبر فرمود: «هر آینه کمی که کفایت کند، بهتر است از بسیاری که صاحبش را به خود مشغول دارد». (وافی - الایمان / ۸۰).۳۹ - به علی (علیه السلام) فرمود: «حاجتمندی، امانت خداوند نزد خلق است،

هر کس آن را کتمان کرد خداوند ثواب نمازگزار به او داد و هر کس آن را نزد کسی که می تواند حاجتش را برآورد، کشف نمود و او حاجتش را برنیاورد، به تحقیق او را کشته است اما او را به شمشیر و نیزه نکشته بلکه او را با سرکوب دادن دلش کشته است» (وافی - الایمان / ۱۳۷). ۴۰ - فرمود: «از نشانه های شقاوت: خشکی چشم و سختی دل و بسیاری حرص در طلب دنیا و اصرار بر گناه است» (وافی - جنودالکفر / ۱۵۲). ۴۱ - فرمود: «می خواهید اشرار را به شما نشان دهم»، گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «اشرار رجال شما: بهتان زنندگان، بی باکان، فحش دهندگان، تنها خورندگان، منع کنندگان مهمان، کتک زنندگان به غلامان و ناچار کنندگان عیال خود تا محتاج به غیر شود»(وافی - جنود / ۱۴۵). ۴۲ - فرمود: «درهم ودینار، پیشینیان شما را هلاک ساخت شما را هم هلاک خواهد ساخت»(وافی - جنود / ۱۵۲). ۴۳ - فرمود: «شش چیزند که ریشه ی معصیب خداوندند: دوستی دنیا، دوستی ریاست، دوستی خوردنی ها، دوستی خواب، دوستی راحت، دوستی زنان» (نظام ۴۴۵ / ۱).توضیح:مقصود از این دوستی ها افراط و حرص زدن در دوستی است، نه دوستی معتدل و میانه، و مرادا ز دوستی زنان در اینجا حرص زدن بر امور جنسی و ناسیرائی از آن است، اما در آن حد تکوینی که مایه ی بقای نسل و آرامش زندگی است، مطلوب است، و از موارد دوست داشتنی های شخص پیغمبر اکرم است، مثلاـ دوستی ریاست برای احقاق حق و ابطال باطل ممدوح است.

۴۴ – بـه رسـول فروه بـن عمرو حـاکم عمـان پانصـد درهـم بخشـید. هر کس می مرد اگر وامی داشت پرداخت می کرد و می فرمود: «من به هر مؤمنی از خودش به خودش اولی هسـتم». اگر مسلمانی گرسنه یا برهنه می آمد و چیزی موجود نبود، بلال را می فرسـتاد تا قرض کنـد و او را بخورانـد و بپوشاند. (نظام ۴۴۵ / ۱).توضـیح:چنان چه وام دار در نپرداختن وام عـذر موجهی داشـت، وام او را می پرداخت.۴۵ – برای او جبه ای بـافته بودنـد، پیغمبر چون آن را دیـد فرمود: «چه خوب»، عربی آن جا بود گفت: آن را به من ده، جبه را به عرب داد، و سـفارش جبه ی دیگر کرد، اما قبل از آماده شـدن وفات نمود. (نظام ۵۹ / ۲).۴۶ – می فرمود: «هر کس می خواهـد خداوند غمش را زائل کند و مرادش را برآورد، معسـر را مهلت دهد، یا به کلی صـرف نظر کند» (اسد ۱۴۸ / ۵).۴۷ – زاهر نـامی برای او هـدیه ی بیابـانی می آورد، و پیغمـبر بـه او امتعـه ی شـهری هـدیه می داد و می فرمود: «زاهر بیابان ماست، و ما شـهر اوئیم» (نظام ۱۰۰ / ۲)۴۸ – فرمود: «به هر کس کرامتی شـد، آن را رد نکند، چیزی از آن بردارد، خواه کم و خواه زیاد»(اسـد۲۶۲ / ۳).۴۹ – یکی از او پرسـید: چگونه به بهشت داخـل شوم؟ فرمود: «پـدرت و مادرت زنـده اند؟» گفت: نه، پیغمبر سه بار از او پرسـید و او گفت: نه، پیغمبر فرمود:«به مردم آب بده اگر حاضـرند و اگر غائبند برای ایشان ببر»(اسد ۱۶۶ / ۴). ۵۰ – فرمود: «دیر کردن روزی، شـما را وادار نکنـد که با گناهکاری آن را طلب کنید، خداند روزی را به قدر سنگینی حاجتمندی نازل می کند، آن چه از روزی در تقدیر

نوشته شده به انسان می رسد، در طلب روزی درستکار و نیکوروش باشید» (مطالب ۲۴۵ / ۱).۵۱ – می فرمود: «مردم را بگذارید از همدیگر بهره مند شوند، اگر برادرت از تو مشورت خواست خیرخواه او باش» (اسد ۱۰۹ / ۵).توضیح:پیغمبر اکرم مسأله ی بسیار مهمی در اقتصاد جامعه تعلیم داده است، نباید زیاد پاپی درآمدها و مشاغل مردم بود و بسیاری از واسطه ها را زائد انگاشت. ۵۲ – کسی از پیغمبر برای قوم خود چیزی خواست، و او نداشت، مقداری خرمای سلف به یک یهودی فروخت و پول را به او داد، چون موعد رسید و هنوز یهودی خرما را دریافت نکرده بود، نزد پیغمبر آمد و مطالبه کرد و گفت: ای بنی عبدالمطلب! شما را دیر پرداخت نمی دانستم، یکی از حاضران برآشفت و خواست یهودی را بیازارد، پیغمبر با آرامش به روی او تبسم نمود و فرمود: «من و این یهودی به رفتار دیگری از تو محتاج تریم، او را به حسن مطالبه توصیه کن و مرا به حسن اداء؛ حال برو و خرمای او را ادا کن وبیست صاع اضافه بده، زیرا او را ترسانده ای» یهودی در دم مسلمان شد (اسد ۲۴۲ / ۲).۵۳ – به اصحاب فرمود: «چه کسی از مردم بهتر است؟» گفتند: یا رسول الله کسی که مال و جانش را در راه خدا بدهد، پیغمبر فرمود: «چنین مردی خوب مردی است، اما فاضلترین مردم کسی است که به اندازه ی توانائیش ایثار کند». (مطالب ۲۶۲ / ۱).توضیح:چون مفهوم متبادر از دادن مال و جان در راه خدا، ایثار در موقع

جهـاد است، نه مطلق ایثـار در همه حـال، از این جهت پیغمبر اکرم آمادگی مطلق و در همه ی موارد را ترجیـح داده است، که شامـل دادن مـال و جـان در راه خـدا هم هست.۵۴ - می فرمود: «خلائق همه عیالات خداوندنـد، بهترین ایشـان نزد خداونـد، سودمنـدترین ایشان برای زیردسـتان خویش است» (مطالب ۲۶۲ / ۱).۵۵ - به دیه دادن سـفارش می نمـود و می فرمود: «هـدیه مایه ی پیوسـتگی میان مردم است»، می فرمود: «هـدیه بدهیـد که هـدیه دادن کینه را از دل می زدایـد» (مجمع ۱۴۶ / ۴).۵۶ - فرمود: «مسـکین، آن گـدای دوره گرد نیست و نه آن کسـی که به یـک لقمه و دو لقمه بازمی گردد بلکه مسـکین آن عفیفی است که سؤال نمی کند، و مردم او را نمی شناسند تا بر او تصدق کنند» (مجمع ۱۰۲ / ۳).۵۷ - مردی نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! مرا خبر ده از عملی که مرا به بهشت داخل کنـد، فرمود: «به عدالت سـخن گو و اضافه ی مالت را ببخش»، گفت: اگر نتوانسـتم؟ فرمود: «اطعـام طعـام کن و افشاء سـلام»، گفت: اگر نتوانسـتم، فرمود: «شتری برای آب کشـیدن مهیا کن و ببین کـدام خانواده آب نمی نوشـند مگر یک روز در میان، وقتی حاضـرند به ایشان آب بـده و وقتی غایبند برای ایشان ذخیره کن، امیـد است پیش از آن که شترت از دست برود و مشک پاره شود بهشت بر تو واجب گردد». (اسـد ۳۲۴ / ۴).۵۸ - اگر سنگی یا کلوخی یا هر چه مایه ی آزار راهگـذر بود، در راه می دید برمی داشت، و می فرمود: «هر کس مایه ی آزار مسـلمانان را از راه بردارد حسـنه ای برای او نوشته میشود» (مجمع ۱۴۶ / ۳).۵۹ - می فرمود: «ایمان دارای هفتاد و چنـد درجه است، درجه ی اعلای آن کلمه ی لا اله الا الله است و کمترین آن برداشتن آزار از راه» (همه ی منابع).

۶۰ – می فرمود: «اگر مساکین راست می گفتند، کسی که ایشان را محروم می کرد رستگار نمی شد» (مجمع ۱۰۲ / ۳).۶۱ – فرمود: «خداوند لعنت کند کسی را که راه خیر و خوبی را بند کند» و فرمود: «کسی که به قومی خوبی کند و از او حق شناسی نکنند، آنگاه بر ایشان نفرین کند،خداوند نفرین او را گیرا می سازد» (محاضرات / ۳۷۳).۶۲ – فرمود: «مازاد آب را نفروشید، هر کس مازاد آب را بفروشد به طوری که مانع ازدیاد زراعت شود، خداوند فضل و رحمت خود را در روز قیامت از او بازمی دارد» (محاضرات / ۴۶۷).۶۳ – فرمود: «در فروش، سماجت داشته باشید، آسان بگیرید» (محاضرات / ۴۶۸).۶۴ – فرمود: «دست خداوند همراه دو شریک است، تا یکی از ایشان خیانت نکرده، وقتی یکی خیانت کرد، برکت از بین می رود»(محاضرات / ۴۷۲).۶۵ – فرمود: «هر کس معسری را مهلت دهد و باری از او بردارد خداوند بر او سایه افکند روزی که سایه ای جز سایه ی خدا نباشد» (محاضرات / ۴۷۸).۶۶ – فرمود: «بهترین شما کسی است که دنیا را برای آخرتش رها نکند و آخرتش را برای دنیایش رها نکند» (محاضرات / ۴۹۷).۶۷ – فرمود: «سفر کنید تا سود به دست آورید» (محاضرات / ۹۳).۶۸ – فرمود: «خداوند دوست دارد اثر نعمت را بر بنده اش ببیند و از ژنده بودن و خود را به ژندگی زدن بدش می آید»(محاضرات / ۴۹۷).۶۹ – فرمود: «خداوند از بنده اش می پرسد از جاه و مقامش همچنان که از مالش و عمرش می پرسد: به تو عزتی دادم، آیا مظلومی را یاری کردی؟ آیا ظالمی را سرکوب

دادی؟ آیا به داد غم زده ای رسیده ای؟»(محاضرات / ۵۶۶).۷۰ – فرمود: «خداوند بیامرزد آسان گیر در خرید و فروش را»(محاضرات / ۵۸۳).۷۱ – فرمود: «آیا شما را دلالت کنم بر چیزی که خدا و رسولش دوست دارند؟» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «التغابن للضعیف» یعنی: «زیان بردن به خاطر سود ضعیف و ناتوان». (محاضرات / ۵۸۳).سعدی علیه الرحمه گفته:ببخشای کانان که مرد حقند طلبکار دکان بی رونقند۷۲- وقتی اهل طائف مسلمان شدند وبت لات را منهدم ساختند، پسر عروه بن مسعود که در راه اسلام شهید شده بود، به پیغمبر گفت: فرمان ده تا وام پدرم را از اموال لات بپردازند، و پیغمبر فرمان داد پسر اسود برادر عروه هم حاضر بود،او هم تقاضا کرد وام پدرش را بدهند، پیغمبر فرمود: «پدرت در حال کفر مرده است» او گفت: اما نگهدار فرزند مسلمانش بوده (یعنی خودش) و وامی دارد که به گردن من است، پیغمبر فرمود تا وام اسود را هم ادا کردند.(نهایه ۹۵ / ۱۸)۷۱ – فرمود: «هرکس چیزی به او عطا شود، اگر بتواند،آن را تلافی کند؛ و اگر نتواند، بر عطا کننده ثنا گوید؛ زیرا هر کس ثنا گفت شکر را به جا آورده، و هر کس کتمان کرد، حق ناشناسی کرده» (تیسیر ۲۶۱ / ۱).۷۴ – فرمود: «صدقه بر شخص مالدار و نیرومند و تندرست حرام است» (تیسیر ۱۶۲ / ۲).۷۵ – مردی نزد او آمد و تیکه ی طلائی به قدر تخم مرغ؟آورد و گفت: این را از معدنی به دست آورده ام آن را بگیر صدقه باشد، غیر از این چیزی ندارم، پیغمبر از او

رو گردانید، دگر باره از جانب راست آمد و چنان گفت، و پیغمبر روگرداینده، بار سوم از جانب چپ و پشت سر آمد، پیغمبر آن را گرفت و به طرف او پرتاب کرد، و فرمود: «یکی از شما هر چه دارد می آورد و می گوید: صدقه است، آن گاه می نشیند و از مردم سؤال می کند، بهترین صدقه آن است که از دارندگی باشد، و دارایی را تباه نکند» (تیسیر ۱۰ / ۳).توضیح:شدت عمل پیغمبر برای تأکید در فهم مطلب بوده.۷۶ - فرمود: «بدترین غذا، غذای مهمانی ای است که اغنیا در آن دعوت شده باشند، و فقرا فراموش شده باشند؛ آنهائی را که آرزومندند، مانع شوند وآنهائی را که بی تفاوتند، دعوت کنند» (تیسیر / ۱۶۶).توضیح:مقصود مهمانی های عام است که غالبا به نام ثواب یا انجام مراسم برپا می شود نه مهمانی های خصوصی و خانوادگی که قهرا غریبه نباید در آنها باشد به طوری که هنوز مشاهده می کنیم در مهمانی های عام خبری از شرکت فقرا و مستمندان نیست حتی غالبا در تقسیم گوشت قربانی فقرا تقریبا سهمی ندارند.۷۷ - گوسفندی ذبح کردند، سائلی آمد، به او دادند، دیگری آمد، دادند، و دیگری و دیگری، فرمود: «چه از آن مانده؟» گفتند: چزی باقی نمانده مگر شانه ی آن فرمود: «همه اش باقی مانده مگر شانه ی آن» (تیسیر ۱۵۲ / ۳).۷۸ - فرمود: «هدیه بدهید یرا هدیه وسوسه ی دل و نفرت را از بین می برد، همسایه ای هدیه ی همسایه ای را کوچک نشمارد و هر چند شاخ گوسفندی باشد»

(تیسیر ۲۴۷ / ۳).۷۹ – صدقه ی صحرانشینان را در صحرانشینان صرف می کرد و صدقه ی شهرنشینان را در شهرنشینان. (سنن / ۸۰).۸۰ – درو کردن و میوه چیدن را در شب مکروه می داشت، مبادا فقرا محروم شوند. (سنن / ۸۲).۸۱ – اگر سائلی می آمد، می فرمود: «عیب ندارد، عیب ندارد» اگر چیزی موجود نبود او را وعده می داد. (سنن / ۸۴).۸۲ – هیکل بن جبار در وقت طواف می گفت: خدایا به حرمت این خانه مرا بیامرز، پیغمبر شنید، فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا زمین؟» گفت: گناه من، فرمود: «گناه تو بزرگتر است یا آسمان؟» گفت: گناه من؛ من مال بسیاری دارم اما چون سائلی از من چیزی بخواهد، گویی مرا با شعله ی آتش می سوزانند، پیغمبر فرمود: «از من دور شو» (اسد ۷۲ / ۵).

عبادت، دعا، توکل

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)همیشه و بر دوام در محضر خداوند بود «و ان ربک لبالمرصاد» را نصب العین داشت، یعنی: «پروردگار تو هر آینه در دیدگاه است»، آنی از خداوند و مدد او غفلت نداشت، در کارهای دشوار و مهم با آن که همه ی جوانب حزم و دوراندیشی را رعایت می کرد، از خداانند مدد می خواست، و به درگاه او دعا و تضرع می نمود، و توفیق و پیروزی را فقط از او می خواست، چنان چه از مضامین دعای زیر که قبل از شروع جنگ احد خواند، کاملا معلوم می شود.۱ – چون سپاه کفار برای حمله ی دسته جمعی روآوردند، به مسلمانان فرمود: «صفها را راست کنید تا بر پروردگار خود ثنا گویم» همه پشت سر او صف کشیدند، آن گاه به دعا آغاز نمود:(خداوندا! حمد و ستایش فقط از آن تو است، خداوندا! آن چه را باز کنی و بگسترانی بازگیرنده و بسته کننده ای برای آن نیست، و آن چه را ببندی وبازگیری بازکننده و گستراننده ای برای آن نیست؛ هر که را گمراه کنی راهنمائی برای او نیست، و

هر کـه را راهنمـائی کنی گمراه کنـده ای برای او نیست، و از هر که بـاز گیری بخشـنده ای برای او نیست، و به هر که ببخشـی بازگیرنـده ای برای او نیسـت، و هر که را دور کنی نزدیـک کننـده ای برای او نیست و هر که را نزدیـک کنی دور کننـده ای برای او نیست؛ خداونـدا! از برکت ها و رحمت و فضل و روزی خود بر ما نثار کن و بگستران؛ خداونـدا! نعمت پایدار را از تو می خـواهم آن چنـان نعمـتی کـه نه دگرگـون می شـود و نه تبـاه می گردد؛ خداونـدا! از تـو امن را در روز ترس می خـواهم؛ خداوندا! از شر آن چه به ما داده یا ما را از آن منع کرده ای به تو پناهنده ام؛ خداوندا! محبت ایمان را در ما برویان و آن را در دل های ما زینت ده، و کراهت از کفر و گناه و نافرمانی را در دل های ما برویان، و ما را از پیروزمنـدان در خردمندی و وظیفه شناسـی قرار ده! خداوندا! ما را مسـلمان بمیران و ما را مسـلمان زنده بدار و ما را به صالحین و خوبان پیوند ده، در حالی که نه سرشکسـته باشیم نه فریب خورده از خودبینی خود؛ خداوندا! خود با کافران قتال کن و ایشان را بمیران، آنان که رسولان تو را تکذیب کردند وراه رسـیدن به تو را بستند و عذاب خود را بر ایشان قرار ده ای خداوند بر حق. آمین) (مستدرک الحاکم ۲۳ / ۳).توضـیح:مراد از شر آن چه خدا بخشیده، کفران نعمت او و استعمال نابجای نعمت های اوست و مراد از شر آن چه بازگرفته حـالت سـخط و نارضائی و بـدگمانی انسان است.۲ - بـه عبـدالله بن مسـعود فرمـود: «برایم قرآن بخـوان»، عبـدالله گفت: قرآن بخوانم و حال آن که بر تو نازل شده؟ فرمود: «دوسـتدارم از دیگری بشنوم» عبدالله خواند: «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا» یعنی: «پس چگونه خواهد بود آن گاه از هر امتی نمونه و گواهی بیاوریم و تو را برای نمونه و

گواه بر آنها بیاوریم؟» اشک از چشمان پیغمبر سرازیر شد. (شمائل / ۱۰۸).۳ - آن قدر برای نماز سرپا ایستاد که پاهایش ورم کردند، گفتند: مگر خداوند تو را نیامرزیده؟ فرمود: «آیا بنده ی شکرگزاری نباشم؟» (شمائل / ۱۰۷).۴ - در وقت گریستن از خوف خدا آوازی از سینه اش برمی خاست مانند آواز آسیاب و می فرمود: «سوره ی هود موی مرا سفید کرده است» (شمائل / ۱۰۹).مراد آیه ی «فاستقم کما امرت» می باشد.۵ - فرمود: «بهترین قاری قرآن کسی که چون قرائتش را بشنوی بدانی که از خداوند می ترسد» (اسد ۹۱ / ۲).۶ - یکی گفت: پیر شده ام، چیزی از نشانه های اسلام به من یاده ده که شامل همه باشد، فرمود: «همیشه زبانت را به ذکر خداوند تر و تازه دار»، مرد گفت: بس است؟ فرمود:«آری، بس است» (اسد ۱۱۲ / ۲).۷-امیرمؤمنان گفت: در زمین دو امان از عذاب خداوند بود: یکی از آنها برداشته شد، به دیگری تمسک کنید، آن که رفع شد رسول الله بود، و آن که باقی است استغفار است، به دلیل قوله تعالی: «و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» (انفال / ۳۳)یعنی: «چنان نیست که خداوند ایشان را عذاب کند در حالی که تو میان ایشان هستی و چنان نیست که خداوند عذاب کننده ی ایشان باشد و حال آن که ایشان استغفار می کنند» (نهج البلاغه).۸ - کهمس ازدی گفت: روز احد مجروحین زیاد بودند، مردی نزد پیغمبر آمد، گفت: جراحات مردم زیاد است، فرمود: «تو بر سر راه بایست، هر مجروحی را بگذرانند، بگو بسم الله و آب دهن بر جراجت او بگذار و بگو بسم ربنا الحی الحمید من کل حی و حدید و حجر تلید اللهم اشف لا شافی الا انت» کهمس گفت: چنان کردم و آن

جراحات چرک نکردند. (اسد ۲۵۶ / ۴).توضیح:با مراجعه به کتب مهم لغت و از آن جمله النهایه ابن اثیر بر معنی مناسبی برای کلمه ی تلید دست نیافتم، گمان سهو در کتابت آن هم بعید می نمود امید است به وسیله ی محققان معنی مناسب آن معلوم گردد.۹ – فرمود: «خداوند می فرماید: ای فرزند آدم! برای پرستش من فارغ و آماده باش تا دلت را پر از غنا و دستان تو را پر از روزی کنم؛ ای فرزند آدم! از من دور نشو، مبادا دلت را ر از فقر و دستانت را پر از مشغله کنم» (اسد ۲۶۳ / ۳).تنبیه:اگر مغفل یا مغرضی القاء شبهه کند که این همه میلیاردهای بی دین که هرگز در یاد خداوند نیستند چگونه دارای این همه ثروتند، جوابش آن است که هرگز خداوند غنای قلبی و حس بی نیازی و آسایش خاطر را نصیب ایشان نخواهد ساخت، به قول مولوی:کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد۱۰ – فرمود: «همیشه کلمه ی طیبه لا اله الا الله نارضائی او را (خداوند را) به رضای او مبدل می کند، مگر آن که بگویند لا اله الا الله آن گاه دین خود را برای مصلحت دنیائی نقض کنند، اگر چنین کردند خداوند می فرماید: دروغ گفتید» (اسد ۲۲۲ / ۴).۱۱ – فرمود: «دعا ارتشی است از ارتش های خداوند و قضا را برمی گرداند از پس آن که استوار شده باشد» (اسد ۴۰ / ۵).تنبیه مهم:مسأله بدا را به شیعه ی امامیه نسبت می دهند و بر او ایراد می گیرند در صورتی که در منابع عامه اشاره به صحت آن بسیار است و از آن جمله روایت فوق.

۱۲ – وقتی از مشاغل دنیائی احساس عدم حضور می کرد به بلال می فرمود: «ارحنا یا بلال» یعنی: «ای بلال! با اذان گفتن ما را از این مشاغل برهان و آرامش بخش» (محجه ۳۷۷ / ۱).۱۳ – یکی از دعاهای او چنین بود: «اللهم ارزقنی حبک وحب من ینفعنی حبه عندک اللهم ما رزقتنی مما احب فاجعله قوه لی فیما تحب و ما زویت عنی مما احب فاجعله فراغا لی فیما تحب»، یعنی: «خداوندا! مرا روزی گردان دوستی خود را و دوستی کسی را که دوستیش مرا نزد تو سود بخشد؛ خداوندا! آن چه را از دوست داشتنی های من برای من روزی گردانیدی، آن را نیروئی برای من قرار ده آن چه را تو دوست داری با آن به دست آورم، و آن چه را از آن چیزهائی که من دوست دارم از من بازداشتی آن را فراغتی برای من قرار ده تا آن چه را تو دوست داری با آن به دست آورم» (اسد ۲۰۴ / ۳).۱۴ – می فرمود: «شب زنده داری را و هر چند به قدر دوشیدن گوسفند یا شتری باشد انجام دهید» (اسد / ۱۵۹).۱۵ – در رکوع و سجود غالبا این دعا را می خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک، و اعوذ بعفوک من عقوبتک، و اعوذ بک منک. لا ابلغ ثناء علیک، انت کما اثنیت علی نفسک» یعنی: «خداوندا! از نارضائی تو به رضای تو پناه می برم و از کیفر تو به بخشایش تو پناه می برم، و از تو به تو پناه می برم. ستایشی که سزاوار تو است از من برنمی آید، تو آن چنانی که خود، خود را ستوده ای».در وقتی که وضو می گرفت عمرو بن جدعان بر او سلام کرد، پیغمبر تا ختم وضو او را جواب نداد و بعد فرمود: «برای جواب تو مانعی نبود، اما نخواستم بدون طهارت ذکر خدا گویم» (اسد ۱۴۱ / ۲).

۱۶ – برای امت خود چنین دعا می کرد: «اللهم بارک لامتی فی بکورها» یعنی: «خداوندا! برای امت من در سحرگاهانشان برکت ده» (مجمع ۶۱ / ۴).۱۷ – بر سحر خیزان صلوات می فرستاد. (اسد ۳۷۲ / ۲).توضیح:سحرخیزی نه تنها برای احراز ثواب است، بلکه هم لذت بخش است هم نشاطآور است هم انسان را بر کارهای روز مسلط می سازد.۱۸ – روزی هفتاد بار استغفار می نمود، در دهه ی آخر رمضان بر دعا و عبادت می افزود و اعتکاف می نمود. (بحار ۲۷۳ – ۲۵۸ / ۱۸).۱۹ – به براء بن عاز فرمود: چون در رختخواب روی و طاهر باشی، بر دست راست تکیه ده وبگو: «اللهم اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک، و الجأت ظهری الیک رهبه و رغبه الیک لا منجا و لا ملجأ منک الا الیک، آمنت بکتابک الذی انزلت و نبیک الذی أرسلت» یعنی: «خداوندا! خویشتن را به تو تسلیم کردم و رو به تو آوردم و کار خود به تو سپردم، و پشت خود به تو تکیه دادم، همه از بیم و امید به تو؛ پناه و نجاتی از تو نیست مگر به سوی تو، ایمان آوردم به کتابی که نازل کردی و پیامبری که فرستادی» براء همچنان تکرار کرد، اما به جای بنبیک، گفت: برسولک، پیغمبر با انگشت به سینه ی او زد و فرمود: «بنبیک الذی ارسلت» (مشکل ۴۵ / ۲).تنبیه:از این مورد و موارد مشابه دیگر معلوم می شود که دعاهائی که از جانب پیغمبر و امام رسیده توقیفند و باید به همان الفاظ خوانده شود، دخالت و جابجا کردن و کم یا زیاد کردن بدعتی ناروا است، و ما می دانیم که پیامبر اسلام هم نبی است هم رسول است و هم اولوا

العزم، اما بایـد طبق فرموده ی او عمل شود تا اتباع واقعی به عمل آیـد.۲۰ - وفـد ثقیف تقاضا کردند نماز را بر ایشان ببخشد، فرمود: «دینی که در آن نمـاز نباشـد خیری در آن نیست»(نهـایه ۶۳ / ۱۸).۲۱ - دوست داشت دعـا و اسـتغفار را سه بار تکرار کند. (تیسیر ۷۲ / ۲).۲۲ - می فرمود: «اطفـال را از هفت سالگی به نماز خوانـدن امر کنیـد به ده سال که رسـیدند اگر اطاعت نکردند ایشان را بزنید» (تیسیر ۲۳۰ / ۲).۲۳ - می فرمود: «پیمانی که میان ما و ایشان (مسـلمانان) است نماز است، هر کس آن را ترک کرد کافر است» (تیسـیر ۲۳۴ / ۲).۲۴ - چنـان شـد که یـک بار با ردائی که راه راه بود نماز گـذارد، فرمود: «آن را به ابوجهم دهید، و برای من ردای کرک داری بیارید، که راه راه نداشـته باشد، آن ردا مرا از نماز به خود مشـغول داشت» (تیسیر ۳۰۵ / ۲).توضیح:هشدرای است برای کسانی که گمان می کنند امور ظاهری تأثیری در امور باطنی و معنویات ندارد در حالی که بایـد ظواهری را که قهرا و تکوینـا در بواطن اثر می گذارنـد، رعـایت کرد.۲۵ - در شب هـای سـرد و بارانی، به مؤذن می فرمود: «به مردم بگو دربار و بنه ی خود نماز گذارند و بیرون نیایند»(تیسـیر ۳۲۲ / ۲).۲۶ - هرگز نماز شب را ترک نکرد، اگر بیمار بود نشسته به جا می آورد، می فرمود: «خداوند مردی را بیامرزد که شب برمی خیزد و نماز گذارد، و همسر خود را بیدار کند و اگر برنخاست آب به صورت او بپاشد؛ خداوند زنی را بیامرزد که شب برخیزد و نماز گذارد، و همسـر خود را بیدا کند و اگر برنخاست به صورت او آب

بپاشد» (تیسیر ۳۶۱ / ۲).توضیح:سفارش پیغمبر درباره ی اهل ایمان است که عاشق عبادتند و به تعبیر خود پیغمبر، با عبادت روبوسی می کنند، در این صورت بیدار کرد همسران همدیگر را، هم نوعی تحکیم دوستی و مودت است، هم توفیق عبادت و هرگز ایجاد ناراحتی نمی کند.۲۷ – برای شروع به کار طلب خیر می کرد، همچنین برای برآمدن حاجت و صلاح خود را به تقدیر واگذار می نمود، می فرمود: «ده کلمه اند که بر زبان سبکند و در میزان اعمال سنگین و محبوب خداوندند، سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم» (تیسیر ۴۰۲ / ۴).تعلیم خداوند درباره ی توکل به او چنین بود: «و توکل علی العزیز الرحیم الذی یریک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین» (شعراء / ۲۱۶)یعنی: «بر خداوند عزیز رحیم توکل کن، کسی که تو را می بیند وقتی برمی خیزی و می بیند حرکات تو را در میان سجده کنندگان، به درستی که او شنوا و دانا است».۲۸ – نماز مخصوص پیغمبر چنین است: دو رکعت، بعد از حمد قرائت پانزده بار سوره ی قدر و همچنین در رکوع پانزده بار و همچنین بعد از سر برداشتن از رکوع، و در سجده ی اول و سر برداشتن، هر یک پانزده مرتبه سوره ی قدر، و همچنین رکعت دوم که مجموعا که در دو رکعت دویست و ده مرتبه سوره ی قدر قرائت می شود. (سنن / ۲۴۲).۲۹ – در وقت سرعت در سفر یا بارانی بودن، نماز مغرب را عقب می انداخت و با نماز عشا یکجا می خواند، همچنین نماز ظهر را در وقت گرما با نماز عصر می خواند. (سنن / ۲۴۸).

۳۰ – در وقت گرما وقتی مؤذن می آمد می فرمود: «ابرد ابرد» یعنی «سرد کن، سرد کن» مراد آن که منتظر اندکی خنک شدن باش. (سنن / ۲۴۹).۳۱ – با او سخن می گفتند، چون وقت نماز می رسید گوئی کسی را نمی شناخت.(سنن / ۲۵۱).۳۲ – بلال برای اذان گفتن بالای دیوار می رفت. (سنن / ۲۵۱).۳۳ – در مصلای خود چندان از خود خوف خدا گریه می کرد که مصلاتر می شد. (احتجاج طبرسی).توضیح:این خوف، خوف متداول لغوی نیست، بلکه خوف محب است از بیم دائمی هجران محبوب، در یکی از صور تجلیات او که هرگز از هیچ عاشق مخلص ومقربی منفک نمی شود.۳۴ – حضرت ابراهیم هنگام نماز آوازی چون آواز دیگ روی آتش از سینه اش برمی خاست، و پیغمبر اسلام نیز چنان بود. (ارشاد / ۱۲۹).۳۵ – می فرمود: «برای هر عبادتی در آغاز حالت افراط و حرصی هست که بعدا به نفرت و سستی می گراید، هر کس حرصش در عبادت در محدودی سنت من است به تحقیق هدایت شده و هر کس با سنت من مخالفت کرد به تحقیق گمراه شده و عملش تباه است، اما من نماز می گذارم و می خوابم، روزه می گیرم و افطار می کنم، می خندم و گریه می کنم، هر کس از روش من و سنت من رویگردان است از من نیست» (کافی ۸۵ / ۲).توضیح:آیات مبارکات قرآن مجید و روایات متعدد و مورد اعتقاد همه بیانگر

سمحه و سهله بودن احکام اسلامند، که در بخش سمحه و سهله بودن اسلام از همین کتاب، مفصل گفته خواهد شد؛ احکام اسلام در حدود همگامی با طبائع است، اسلام با ریاضات هندوئی و رهبانیت مسیحی مبارزه کرده است.۳۶ - وقتی امری شادی آور روی می داد می فرمود: «الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات» یعنی: «ستایش سزاوار خداوندی است که خوبی ها به نعمت او کامل می شود»، و چون غم آور بود می فرمود: «الحمد لله علی کمل حال» یعنی: «ستایش سزاوار خداوند یکتا است در همه حال» (سنن / ۳۲۸).توضیح:اتمام و کمال اعمال صالحه نیازمند نعمت توفیقات خداوند است.۳۷ - روز جمعه برای خطبه بر منبر می نشست تا مؤذنان فارغ شوند. (سنن / ۲۸).۳۸ - در ماه رمضان هر اسیری را آزاد می کرد، و به هر سائلی می بخشید. (سنن / ۲۹۶).۳۹ - دست بر شانه ی نمازگزارن می نهاد و می فرمود: «صف های خود را راست کنید، اگر صفوف نماز راست نبود میان دل های شما اختلاف می افتد» (سنن/ ۲۶۲).توضیح:یکی از مسائل مهم، تأثیر ظاهر در باطن و باطن در ظاهر است که امری طبیعی و تکوینی است و قابل انکار نمی باشد.۴۰ - دوست داشت به آفاق آسمان نظر کند، آن گاه جبهه بر خاک گذارد. (سنن / ۲۷۴).

ص: ۲۰۵

۴۱ - در غار حرا دوست داشت جبهه اش به خاک ملصق شود. (سنن/ ۲۸۴).۴۲ -چون مأمون عباسی به امام رضا (علیه السلام) اصرار کرد که نماز عید بخواند، فرمود: «اگر ناچار باید انجام داد آن گونه که جدم رسول الله و جدم علی (علیه السلام) انجام دادند» آن گاه عمامه ی سفید بست، پاها را برهنه کرد، لباس را بالا زد، عصای کوتاهی در دست گرفت و به اطرافیان خود فرمود تا چنان کردند، وقتی از خانه بیرون آمد تکبیر گفت، همه تکبیر گفتند، صدای تکبیر فضای طوس را پر کرد، و چنان تأثیری در مردم کرد که مأمون بر حکومت خود ترسید و از او عذر خواست که بازگردد. (سنن/ ۲۷۸).۴۳ - قبل از خواب سوره ی تبارک و سوره ی سجده را قرائت می کرد؛ سوره ی اعلی «سبح اسم ربک الاعلی» را دوست داشت. (سنن/ ۳۰۹).توضیح:چه بسا نادانی گمان برد این سوره و آن سوره را که دوست داشت، نشانه ی تفاضلی در اجزاء قرآن مجید است، اما چنان نیست بلکه محتواهای اجزاء قرآن القاءاتی دارد که چه بسا در ذهن قاری تفاضلی از حیث دریافت ها ایجاد می کند، نه از حیث قرآن بودن اجزاء قرآن، و با وجود این، روایاتی در تفاضل آیاتی مانند آیه الکرسی هست که نباید ایمان و علاقه ی عمومی قاری قرآن را به خود اختصاص دهد، همه ی قرآن وحی الهی است و در منزلت و مرتبت یکسان است.۴۴ - به بهترین صوتی قرآن می خواند. (سنن / ۳۱۱).۴۵ - هر وقت این آیه را می خواند: «و ما تکون فی شأن و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون به من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه و ما یعزب عن

ربـک من مثقـال ذره فی الأـرض و لا فی السـماء و لا اصـغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین» (یونس / ۶۱)یعنی: «تو (ای محمد!) در هیچ وضـعی نخواهی بود و هیچ بخشـی از قرآن را تلاوت نخواهی کرد و هیچ کاری را انجام نخواهی داد مگر آن که مـا بر شـما شاهـد و ناظریم همانگاه که آن امور را انجام می دهیـد، و از پروردگار تو پنهان نمی شود ذره المثقالی، چه در زمین و چه در آسمان و نه از آن کمتر و نه از آن بیشتر مگو آن که در کتاب مبین هست (ثبت شده است)» آنگاه سخت گریه می کرد. (سـنن / ۳۱۳).۴۶ - وقتی دعـا می کرد دست ها را به آسـمان می افراشت.(سـنن / ۳۱۵).۴۷ - وقـتی در آینه نظر می کرد می گفت: «حمـد خـدائی را که اخلاـق و خلقت مرا نیکو کرده است» (سـنن/ ۳۱۶).۴۸ - در وقت سوار شـدن می گفت: «سبحان الـذی سـخر لنا هـذا و ما کنا له مقرنین»یعنی: «منزه است خداوندی که این رهوار را برای ما مسـخر گردانید و گرنه ما هرگز رام کننـده ی آن نبودیم، بعـد می خوانـد: «اللهم انت الصـاحب فی السـفر و الخلیفه و فی الاهل» یعنی: «خداونـدا! تو هم همراه و مصاحبی در سـفر، و هم جانشـین و نگهبانی در اهل خانه»(سـنن / ۳۱۷).توضـیح:این دعا در نهج البلاغه از امیرمؤمنان چنین نقل شده: «اللهم انت الصاحب فی السـفر والخلیفه فی الاهل و المال و الولد و لن یکون ذلک الا لک لان المستصـحب لا یکون مستخلفا و المستخلف لا یکون مستصحبا» یعنی: «بار الها! تو همراه و مصاحبی در سفر و جانشین و نگهبانی در اهل خانه و مال و فرزندان، و هرگز جز برای تو چنین امری میسر نیست، زیرا نگهبان در خانه نمی تواند همسفر باشد و

همسفر نمی توانـد نگهبان در خانه باشد».۴۹ – وقت پوشش لباس می گفت: «الحمد الله الـذی کسانی ما یواری عورتی، و اتجمل به فی الناس» یعنی: «ستایش مر خداوندی را که مرا پوشاند به چیزی که عورت مرا مستور می دارد و با آن در میان مردم زیبا می شوم». (سنن / ۳۱۸).۵۰ – وقت برخاستن از مجلس می گفت: «اللهم و بحمدك اشهد ان لا ـ الـه الا ـ انت، استغفرك و اتوب الیک» یعنی: «خداوندا! به ستایش تو مدد می خواهم، گواهی می دهم که خدائی جز تو نیست، از تو طلب آمرزش می کنم و به سوی تو بازگشت می کنم».وقت ورود به مسجد می گفت: «اللهم افتح لی ابواب رحمتك» یعنی: «خداوندا! درهای رحمت خود را به روی من بگشا»؛ و وقت خروج می گفت: «اللهم افتح لی ابواب رزقك» یعنی: «خداوندا! درهای روزی خود را به روی من بگشا»، وقت رفتن در فراش: «اللهم قنی عذابک یوم تبعث عبادك» یعنی: «خداوندا! مرا از عذاب خود حفظ کن روزی که بندگانت را برمی انگیزانی»؛ وقت گستردن سفره: «بسم الله اللهم اجعلها نعمه مشکوره تصل بها نعمه الجنه» یعنی: «خداوندا! این را نعمتی قرار ده که شکرش انجام گیرد، و به نعمت بهشت پیوندش دهی»؛ وقتی دست به غذا می برد می گفت: «بسم الله بارك لنا فیما رزقتنا، و علیك خلفه» یعنی: «به نام خد، برای ما آن چه روزی گردانیدی مبارك کن و جایگزین آن هم با تو است»؛ وقتی سفره برمی داشتند می گفت: «اللهم اکثرت و اطبعت، و بارکت و اشبعت و ارویت الحمد لله الذی یطعم و لا ـ یطعم» یعنی: «خداوندا! فراوان ساختی، و گوارا نمودی و مبارك فرمودی، سیر کردی و سیراب نمودی، حمد مر خدائی را که می خوراند و خورانده نمی شود».وقتی میوه ی نوبری می دید آن را می بوسید و میان چشمان و دهان می گذارد، و می گفت: «اللهم کما اریتنا اولها فی عافیه فارنا آخرها فی عافیه» یعنی: «خداوندا!

همچنـان که اول آن را در حـال عـافیت و سـلامت به مـا نشان دادی، انجام آن را هم در عافیت به ما نشان ده»؛ در وقت داخل شدن به محل حاجت می گفت: «اللهم امط عنی الاذی و اعذنی من الشـیطان الرجیم» یعنی: «خداوندا! آزار را از من دور کن و مرا از شیطان رانده شده به خود پناه ده» (سنن / ۳۲۲ و بعد).۵۱ - وقت از غزوه ای بازمی گشت، در هر بلندی سه بار تکبیر می گفت، آن گاه می گفت: «لا اله الا الله وحـده لا شـریک له، له الملك و له الحمـد و هو علی کل شـی ء قـدیر، آیبون عائـدون ساجـدون لربنا حامـدون صدق الله وعده ونصـر عبده و هزم الاحزاب وحده» یعنی: «نیست خدائی مگر الله یگانه است، شـریکی ندارد، ویژه ی اوست ملك و سـتایش و او بر هر چیزی توانا است، روندگان، بازگشتگان، سجده کنندگان، برای پروردگار ما ستایش کنندگان، خداوند وعده اش راست شد و بنده ی خود را یاری داد و احزاب را به تنهائی فراری نمود» (سنن / ۱۱۸).۵۲ - از هیچ منزلی کوچ نکرد مگر آن که دو رکعت نماز خواند و می فرمود تا شـهادت دهد. (سـنن / ۱۱۱).۵۳ - در بالا رفتن و پایین آمدن از کوه و تپه تکبیر می گفت، وقت وداع با مسـلمانان می گفت: «خداوند توشه ی تقوی بهره ی شـما کناد، و روی شمـا را به سوی همه ی خیرات متوجه گرداناد، و هر حاجتی را برای شـما برآورده کناد و دین و دنیای شـما را برای شـما سالم گرداناد و شـما را سالم به من بازگرداناد»(سنن / ۱۱۲).۵۴ - می گفت: «خداونـدا! من از چهـار چیز به تو پناه می برم: از علمی که سود ندهـد، از دلی که خاشع نباشـد، از نفسـی که سیرائی ندارد، از دعائی که شـنیده نمی شود» (مسـتدرک حاکم ۱۰۴ / ۱).۵۵ - در وقت ورود به مسجد می گفت: «اللهم افتح لی ابواب رحمتک» یعنی:

«خدایا! درهای رحمتت را به روی من باز گشا و در وقت خروج می گفت: «اللهم افتح لی ابواب فضلك» یعنی: «خدایا! درهای فضـل و بخشـش خود را به روی من بگشا» (مطالب ۱۰۴ / ۱).۵۶ - چون به نماز می ایسـتاد بر انگشـتان پا تکیه می داد تا ورم کردند، آیه نازل شد: «طه ما انزلنا علیك القرآن لتشـقی» (بحار ۸۵ / ۱۶)یعنی: «(ای محمـد!) قرآن را بر تو نازل نکرده ایم که به مشـقت بیفتی».توضـیح:حـدیث قیام بر انگشـتان قابل قبول نیست، هم مخالف است با سیاق قرآن هم مخالف است با احکام قیام در صـلوه، بعلاوه عدم امکان قیام بر انگشتان، اما قیام معمولی تا حد ورم کردن پاها قابل قبول است.۵۷ - بسیار می گفت: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» یعنی: «ای دگرگون کننـده ی دل ها! دل مرا بر دین خود اسـتوار بـدار» گفتند: به تو و آن چه آورده ای ایمان آوردیم، آیا بر ما بیم داری؟ فرمود: «آری، دل ها ما بین دو انگشت از انگشـتان خداونـد رحماننـد، هر طور بخواهد آنها را دگرگون می کند» (وصول ۶۱ / ۳).توضیح:مراد از دو انگشت، اراده و قدرت خداوند است.۵۸ - چون از سفری برمی گشت اول به مسجد می رفت دو رکعت نمـاز می خوانـد آن گـاه به خـانه می رفت (وصـول ۱۹۸ / ۲).۵۹ - ابن عباس گفت: شخصـی نزد پیغمبر آمـد گفت: یا رسول الله! دیشب خواب دیـدم گویی در پشت درختی نماز می خوانـدم وقتی سجـده کردم درخت هم به سـجود من سـجده کرد شـنیدم که می گوید: «اللهم اکتب لی بها اجرا وحط عنی بها وزرا و اجعلها لی

عنـدک ذخرا و تقبلها منی کما تقبلتها من عبـدک داود» یعنی: «خداوندا! به این سـجده برای من اجری بنویس و به حرمت آن، گناهی از من بزدای و آن را برای من پس انـدازی نزد خودت قرار ده و از من قبولش کن، همچنان که از بنـده ی خودت داود قبـول کردی». ابن عبـاس گفت: شـنیدم که رسـول الله در سـجده خوانـد ماننـد آن چه آن مرد از قـول درخت نقـل کرده بـود. (وصول ۳۱۸ / ۲).توضـیح:شایـد و العلم عنـد الله اختصاص داود در این مورد از آن جهت باشد که جمادات همراه او مناجات می خواندند، قوله تعالی: «یا جبال او بی معه». ۶۰ – فرمود: «وقتی یکی از شما در مسجد نماز به جا آورد، برای خانه اش نصیبی از نمـاز بگزارد زیرا خداونـد از نمـاز او به خانه اش برکت می دهـد»(وصول ۱۱۱ / ۱).۶۱ – وقـتی پیغمبر و اصـحابش از کعبه بیرون آمدنـد، از باب بیت تا رکن حطیم، خانه را اسـتلام کردند و گونه های خود را بر دیوار خانه گذارند، و پیغمبر در وسـط ایشان بود. (وصول ۳۴۵ / ۱).۶۲ – فرمود: «نماز گزاردن در بستان مستحب است» (وصول ۳۰۵ / ۲).۶۳ – بر معاویه نفرین کرد و فرمود: «لا اشبع الله بطنه» یعنی: «خدا شکمش را سیر نکناد» (وصول ۳۴۱ / ۳).در روایات آمده که هیچ وقت سیر نمی شد و می گفت: سفره را بردارید، من سیر نشدم اما خسته شدم.۶۴ – ابوذر گفت: شبی پیغمبر بعد از نماز شعا به جایگاه خود رفت و مردم نماز می خواندند؛ چون محل خالی شد، برگشت و به نماز ایستاد، من عقب او رفتم، اشاره

کرد و طرف راست او ایستاد، ابن مسعود پشت سر ما آمد، اشاره کرد، طرف چپ او ایستاد، تا وقت نماز صبح این آیه را تکرار می کرد: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم» (مائده / ۱۱۸)یعنی: «خداوندا! اگر ایشان را عذاب کنی به درستی که ایشان بندگان تو هستند و اگر ایشان را بیامرزی به درستی که تو خود گرانقدر و حکیمی» (مجمع ۶۵. (۲۷۲ / ۲ – در حجره خود نماز می خواند، گروهی با او نماز خواندند، چند بار به داخل خانه رفت و برگشت و نماز خواند، چون صبح شد گفتند: یا رسول الله! با نماز تو نماز خواندیم ودوست داشتیم پیوستگی نماز را، فرمود: «وضع شما را دانستم و عمدا چنین کردم»(مجمع ۲۷۴ / ۲).توضیح:یعنی آن فواصل که می رفتم، برای رفع خستگی شما بود.۶۶ – امام حسن (علیه السلام) گفت: رسول الله به من کلماتی آموخت که در نماز وتر بخوام: «اللهم اهدنی فیمن هدیت، و عانی فیمن عافیت و تولنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی و لا یقضی علیک و انه لا یذل من والیت تبارکت ربنا و تعالیت» یعنی: «خداوندا! مرا هدایت کن، در میان آنها که راهنمائیشان کرده ای، و مرا سلامت بدار در میان آنان که سلامت داشته ای و مرا دوست بدار در میان آنان که دوست داشته ای و برکت ده برای من آن چه را به ما عطا کرده ای، و مرا حفظ کن از شر آن چه مقدر ساخته ای به درستی که تو مقدر می سازی اما بر تو چیزی قضاوت و تقدیر نمی کند، و به درستی که هر که را دوست بداری ذلیل نمی شود، بزرگواری پروردگارا و بلند مرتبه (وصول ۲۸۷ / ۲).۶۷ – امیرمؤمنان گفت: پیغمبر در نماز وتر خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من

سخطـک واعوذ بمعافاتـک من عقوبتـک و اعوذ بک منک؛ لا اثنی ثناء علیک، انت کما اثنیت علی نفسک» یعنی: «خداونـدا! من پناه می برم به رضای تو از ناخرسـندی تو و پناه می برم به گـذشت تو از عقوبت تو و پناه می برم به تو از تو؛ من ناتوانم از شمارش ستایش تو، تو آنچنانی که خود بر خود ستایش کرده ای»(وصول ۲۸۷ / ۲).۶۸ - فرمود: هر کس در مجلسی باشد که در آن زیـاد بیهود گفته شود، قبل از برخاسـتن بگویـد: «سـبحانک اللهم و بحمـدک اشـهد ان لا اله الا انت اسـتغفرک و اتوب الیـک» برنمی خیزد مگر آن که گناهـان آن مجلس برای او آمرزیـده می شـود. (وصـول ۹۱ / ۲).۶۹ - کمـتر وقتی از مجلس برمی خاست که این دعا را در حق اصحاب نکند: «اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا و بین معاصیک و من طاعتک و ابصارنا و قوتنا ما احییتنا و اجعله الوارث منا واجعل ثارنا علی من ظلمنا و انصـرنا علی من عادانا و لا تجعل مصـیبتنا و فی دیننا و لاـ تجعـل الـدنیا اکبر همنـا و لاـ مبلغ علمنـا و لاـ تسـلط علینـا من لاـ یرحمنا» (وصول ۹۱ / ۲).۷۰ - اسـماء الحسـنی بـه روایت ترمـذی:هو الله الـذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم الملک القدوس السـلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر الخالق الباری ء المصور الغفـار القهـار الوهـاب الرزاق الفتـاح العلیم القـابض الباسـط الخافض الرافع المعز المـذل السـمیع البصـیر الحکم العـدل اللطیف الخبیر العظیم الحلیم الغفور الشـکور العلی الکبیر الحفیظ المقیت الحسیب الجلیل الرقیب الکریم المجیب الواسع الحکیم الودود المجیـد البـاعث الشـهید الحق الوکیل القوی المتین الولی الحمیـد المحصـی المبـدء المعیـد المحیی الممیت الحی القیوم الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر المقتدر المؤخر الاول الآخر الظاهر الباطن الوالی المتعالی البر

ص: ۲۱۳

التواب المنتقم العفو الرؤف مالک الملک ذوالجلال والاکرام المقسط الجامع الغنی المغنی المانع الضار النور الهادی البدیع الباقی الوارث الرشید الصبور. (وصول ۷۶ / ۲).۷۱ - چون پا در رکاب می گذارد می گفت: «بسم الله اللهم انت الصاحب فی سفر و الخیفه فی الاهل و المال و الولد اللهم ازولنا و هون علینا السفر اللهم انی اعوذبک من وعثاء السفر وکآبه المنقلب و من سوء المنظر فی المال والاهل» (وصول ۹۲ / ۲).یعنی: «به نام خدا؛ خداوندا! تو همراهی در سفر و جانشین در اهل و مال و اولاد؛ خداوندا! راه را برای ما کوتاه کن و سفر را بر ما آسان ساز؛ خداوندا! من پناه می برم به تو از مشقت سفر و غمناکی در وقت بازگشت و از بدی دیار در مال و اهل بیت».۷۲ - چون از سفر بازمی گشت، در هر سر بالایی سه بار تکبیر می گفت: آن گاه می گفت: «لا اله الا انت وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شی ء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله و عده و نصر عبده وهزم الاحزاب وحده» (وصول ۹۲ / ۲).یعنی: «نیست خدائی مگر تو، یگانه است شریکی ندارد برای اوست ملک و ستایش و او بر هر چیزی توانا است؛ بازگشت کنندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان، سجده کنندگان، (مائیم) برای پروردگار خود ستاش کنندگان، خداوند وعده ی خود را راست کرد، و بنده ی خود را یاری داد، و خود به تنهائی احزاب را شکست داد».۷۳ - چون با کسی وداع می کرد می فرمود: «استودع الله دینک و امانتک و خواتیم عملک» یعنی: «دین تو و امانت تو و عاقبت اعمال تو را به خدا می سپارم».

۷۴ – فرمود: «هر کس به منزلی نزول کنـد و بگویـد: «اعوذ بکلمات الله التامات من شـر ما خلق» (وصول ۹۲ / ۲)یعنی: «پناه می برم به کلمات تمام عیار خداوند از شـر آن چه آفریده»، چیزی به او ضرر نمی زند.۷۵ – وقتی سلام می داد سه بار استغفار می کرد و می گفت: «اللهم انت السـلام و منـک السـلام تبـارکت و تعـالیت یا ذا الجلال و الاکرام».فرمود: «تعقیبانی که بعـد از هر نمـاز است، گوینـده ی آنهـا نومیـد نمی شود: سـی و سه بار سـبحان الله و سـی و سه بار الحمـد الله و سـی و چهار بار الله اکبر» (وصول ۸۶ / ۲).۷۶ – در رکوع و سجود بسیار می گفت: «سبوح قدوس رب الملئکه و الروح» (وصول ۸۲ / ۲).۷۷ – در سجود می خواند: «اللهم انی اعوذ برضاک من سـخطک و اعود بمعافاتک من عقوبتک و اعوذبک منک، لا احصـی ثناء علیک، انت کمـا اثنیت علی نفسک»(وصول ۸۲ / ۲).در سـجده می خواند: «اللهم لک سـجدت و بک آمنت و بک اسـلمت، سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سـمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین» و میان تشهد و تسلیم می گفت: «اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسـررت و ما اعلنت و ما اسرفت و ما انت اعلم به منی، انت المقدم انت المؤخر لا اله الا انت» (وصول ۸۳ / ۲)۷۸ – فرمود: «دعای یونس در شکم ماهی این است: لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین، هیچ کس به آن دعا نکرد مگر آن که برای او اجابت شـد» (وصول ۹۳ / ۲)روزی به مسـجد وارد شـد ابوامامه انصاری را دیـد فرمود: «چرا تو را در غیر وقت نماز در مسجد نشسته می بینم؟» گفت: غصه هائی که مرا رها نمی کند و وام هائی که

ادا نمی شود، فرمود: «آیا کلماتی به تو یاد دهم که خداوند هموم تو را ببرد و دین تو را ادا کند» گفت: بلی یا رسول الله، فرمود: «در صبح و شام بگو: اللهم انی اعوذبک من الهم و الحزن و اعوذبک من العجز و الکسل و اعوذبک من الجبن و البخل اعوذبک من غلبه الدین و قهر الرجال» چون چنین کرد، هموم او برفت و دین او ادا شد. (وصول ۹۴ / ۲).توضیح:تعلیمات دعایی پیامبر مناسب حال بوده است تا آن که در ضمن توسل هشداری باشد به سعی و عمل و چاره جوئی که عجز و کسالت و جبن ضد آنها است.۷۹ - فاطمه ی زهراء (علیهاالسلام) نزد او آمد و خادمی خواست، به او فرمود: «بگو: اللهم رب السموات السبع و رب العرش العظیم ربنا و رب کل شی ء منزل التوراه و الانجیل و الفرقان فالق الحب و النوی اعوذبک من شر کل شی ء انت آخذ بناصیته، انت الاول فلیس قبلک شی ء و انت الآخر فلیس بعدک شی ء و انت الظاهر فلیس فوقک شی ء و انت الباطن فلیس دونک شی ء، اقضی عنی الدین و اغننی من الفقر» (وصول ۹۴ / ۲).توضیح:اولا خادمی موجود نبود، ثانیا اگر بود دیگران را ترجیح می داد تا اهل بیت خود را، ثانیا اهل بیت خود را به صفات پیغمبری تربیت می کرد تا حتی المقدور از زخارف دنیا برکنار باشند.۸۰ - چون امری او را ناراحت می کرد می گفت: «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث»(وصول ۹۴ / ۲).۸۱ - شنید مردی می خواند: «اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان بدیع السموات و الارض ذوالجلال و الاکرام یا حی یا قیوم» پیغمبر فرمود:

«می دانید به چه دعا کرد؟» گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست خدا را به اسم اعظمش خواند، اسمی که اگر به آن خوانده شود اجابت می کند و اگر به آن سؤال کرده شود عطا می کند»(وصول ۷۵ / ۲)۸۲ – فرمود: «اسم الله الاعظم در این دو آیه است: «و الهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم» و اول سوره ی آل عمران: «الله لا الله الا هو الحی القیوم» (وصول ۷۵ / ۲. (.۸۳ – بیشتر دعای پیغمبر این بود: «اللهم آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه وقنا عذاب النار» (وصول ۱۰۳ / ۲).۸۴ – این دعا را پیغمبر به امیرمؤمنان برای قضای دین آموخت: «اللهم اکفنی به حلالك عن حرامك و اغننی بفضلك عمن سواك» (وصول ۱۰۴ / ۲).۸۵ – چون شب برمی خاست این دعا را می خواند: «اللهم انت قیم السموات و الارض و من فیهن لك الحمد، انت نور السموات و الارض و من فیهن و لك الحمد، انت مالك السموات والارض و من فیهو و لك الحمد، انت الحق و وعدك الحق و لقاؤك حق و قولك حق و الجنه حق والنار حق و النبیون حق و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) حق و الساعه حق؛ اللهم لك اسلمت و بك آمنت و علیك توكلت و الیك انبت و بك خاصمت و الیك حاكمت فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی؛ انت المقدم و انت المؤخر لا اله الا انت» (وصول ۸۷ / ۲).۸۶ – ابن عمر گفت: با پیغمبر نماز می خواندیم، یکی خواند: «الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکره و اصیلا» پیغمبر فرمود: «گوینده ی این کلمات کیست؟ آن مرد گفت: من یا رسول الله، فرمود:«تعجب کرد زیرا برای آن ها درهای آسمان گشوده شد» (وصول ۸۰ / ۲).

ص: ۲۱۷

۸۷ – وقتی به نماز آغاز می کرد می گفت: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم اهدنی لا حسن الاعمال و احسن الاخلاق لا یهدی لا حسنها الا نت و قنی سیی ء الاعمال وسیی ء الاعمال و سیی ء الاخلاق لا یقی سیئها الا انت» (وصول ۸۱ / ۲).۸۸ – فرمود: «به درستی که برای خداوند نود و نه اسم هست، هر کس آن ها را حفظ کرد به بهشت داخل شد، خداوند یگانه است وتر را (طاق) دوست دارد» (وصول ۷۵ / ۲). و در روایت دیگر هر کس آنها را بشمرد.۸۹ – چون لباس نو می پوشید می گفت: «الحمد الله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیاتی» و فرمود: «هر کس لباس نوی بپوشد این را بگوید و کهنه را تصدق کند، در پناه و حفظ خداوند و پوشش اوست زده و مرده او» (وصول ۹۷ / ۲).۹۰ – چون چیزی می خورد یا می نوشید می گفت: «الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و جلعنا مسلمین» (وصول ۹۸ / ۲).۹۱ – می فرمود: «خداوند از بنده اش راضی می شود که چون لقمه ای می خورد بر آن حمد او گوید و چون جرعه ای بنوشد بر آن حمد او گوید»(وصول ۹۸ / ۲).۹۲ – چون به خلوت می رفت می گفت: «اللهم انی اعوذبک من الخبث و الخبائث» و چون بیرون می آمد می گفت غفرانک.۹۳ – اسماء بنت عمیس گفت: پییغمبر فرمود: «آیا به تو یاد دهم کلماتی را که در وقت کربت و سختی بگوئی، الله الله ربی لا اشرک به شیئا»۹۴ – امیرمؤمنان نزد پیغمبر آمد و گفت: «پدر و مادرم به فدای تو باد، قرآن از سینه ی من رها می شود و بر حفظ آن توانائی ندارم» پیغمبر فرمود: «ای ابوالحسن! به تو یاد دهم کلماتی را که خداوند به آن ها تو را سود دهد و تو به هر کس یاد دهی به او سود دهی و

آنچه در سینه ی تو است پایدار بماند» علی (علیه السلام) گفت: «آری یا رسول الله» پیغمبر فرمود: «چون شب جمعه درآید اگر توانستی که ثلث آخر آن را بیدار باشی زیرا ساعتی مشهود اسوت دعا در آن مستجاب و یعقوب برادرم که به فرزندان خود گفت: «سوف استغفر لکم ربی» مرادش همان شب جمعه بود؛ و اگر نتوانستی ثلث آخر در وسط آن؛ و اگر نتوانستی، در اول آن چهار رکعت نماز بخوان، در اولی سوره ی فاتحه و یس را بخوان و در دومی فاتحه و حم دخان را، و در سومی فاتحه و الم السجده را، و در چهارمی فاتحه و تبارک مفصل؛ چون فارغ شدی خدا را حمد کن و ثنای نیکو بگوی و بر من صلوات بفرست، نیکو و بر دیگر پیامبران صلوات بفرست و برای مؤمنین و مؤمنات استغفار کن، و برای برادرانی که بر تو در اسلام سبقت گرفته اند. آن گاه در پایان بگو:«اللهم ارحمنی بترک المعاصی ابدا ما ابقینی و ارحمنی ان اتکلف ما لا یعنینی و ارزقنی حسن النظر فیما یرضیک منی. اللهم بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام و العزه التی لا ترام اسئلک یاالله یا رحمن بجلالک و نور و جهک و ان تلزم قلبی حفظ کتابک کما علمتنی و ارزقنی ان اتلوه علی النحو الذی یرضیک عنی. اللهم بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام و العزه التی لا ترام اسئلک یا الله یا رحمن بجلالک و تنور وجهک ان تنور بکتابک بصری و ان تطلق به لسانی و ان تفرج به قلبی و ان تشرح به صدری و ان تغسل به بدنی فانه لا یصیبنی علی الحق غیرک ولا یؤتینیه الا انت و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» یا ابوالحسن! اگر این را سه جمعه یا پنج جمعه یا هفت جمعه عمل کنی به اذن خداوند تعالی اجابت خواهی شد و سوگند به آنکه مرا به حق فرستاد هرگز مؤمنی را خطا نمی کند (محروم نمی کند)».ابن عباس گفت: به خدا قسم پنج هفته یا هفت هفته نگذشت که نزد پیغمبر آمد مانند چنین مجلسی و گفت: یا رسول الله! من قبلا چنین بودم که نمی گرفتم مگر چهار آیه یا

مانند آن و چون آن ها را می خواندم در حفظ خودم فرار می کردند، و اکنون در روز چهل آیه یا همین اندازه ها یاد می گیرم، چون آن ها را برای حفظ خواندم گویی کتاب خدا میان چشمان من است و چنین بودم که وقتی حدیث را می شنیدم چون می خواستم بازگو کنم فراموش می کردم، اما امروز احادیث را می شنوم چون آن ها را بازگو می کنم چیزی از آن ها را از دست نمی دهم. در این هنگام پیغمبر فرمود: «سوگند به پروردگار کعبه، ابوالحسن مؤمن است» (وصول ۹۶ / ۲).توضیح:سوره ی تبارك از مفصلات است که یکی از اقسام قرآن است، و علت آن است که سوره ها بواسطه ی کوچکی، در آن ها با بسم الله الرحمن الرحیم زیاد فضل شده است، دیگر آن که از فرموده ی پیغمبر به علی (علیه السلام) که یاد کن از آنان که قبل از تو اسلام آورده اند، نمی توان استدلال کرد بر این که دیگری از صحابه بر او در ایمان سبقت داشته است، زیرا مراد از آن سبقت «و له اسلم من فی السموات و الارض» و سبقت انبیاء سلف است، دیگر آن که پیغمبر فرموده که آن را به هر کس یاد دهی سود خواهد برد و مراد آن است که آن همه کس ها و هر کس ها در وقت دعا پیشینیان خود را در اسلام بیاد آورند.۹۵ - فرمود: دعا همان عبادت است، آن گاه خواند: «و قال ربکم ادعونی استجب لکم» یعنی: «پروردگار شما گفت مرا بخوانید من شما را اجابت می کنم».۹۶ - فرمود: «بر روی زمین هیچ مسلمانی نیست که خدا را به دعائی بخواند مگر آنکه خداوند آن چه خواسته به او بدهد، یا مانند آن، بدی را از او بگرداند و دور کند، ما دام که برای گناه یا قطع رحم دعا نکرده باشد» (وصول ۶۶ / ۲).۹۷ - فرمود: «خداوند در قیامت می گوید: «از آتش بیرون آورید هر کس مرا یک

روز یاد کرده یا در مقامی از من ترسیده است»(وصول ۶۷ / ۲).۹۸ – گفتند: یا رسول الله! کدام دعا مستجاب تر است؟ فرمود: «در دل آخر شب و تعقیب نمازهای واجب» (وصول ۶۸ / ۲).۹۹ – فرمود: «دعا میان اذان و اقامه رد نمی شود» گفتند: یا رسول الله! چه بگوئیم؟ فرمود: «از خدا عافیت دنیا و آخرت بخواهید» (وصول ۶۸ / ۲).۱۰۰ – فرمود: «برای هر یک از شما دعا مستجاب می شود مادام که شتاب نکند که بگوید دعا کردم اما پروردگارم اجابت نکرد» (وصول ۷۳ / ۲).۱۰۱ – فرمود: «هیچ مردی نیست که خدا را بخواند مگر آنکه او را اجابت می کند یا جلو می اندازد برای او در دنیا، یا ذخیره می کند برای او در آخرت یا از گناهان او به قدر دعایش کفاره محسوب می کند مادام که دعای او گناه یا قطع رحم نباشد.۱۰۲ – فرمود: «هر یک از شما خداوند را برای حاجت هاش بخواند حتی بند کفش او اگر پاره شود».۱۰۳ – زنی آمد و گفت: یا رسول الله! برای من و شوهرم دعا کن، فرمود: «صلی الله علیک و علی زوجک» (وصول ۷۴ / ۲).۱۰۴ – فرمود: «نیست بنده ی مؤمنی که برای برادر غایبش دعا کند مگر آن که فرشته ای گوید: برای خودت هم مانند او خواهد بود».۱۰۵ – فرمود: «هر کس در حق ظالمش نفرین کند به تحقیق پیروزشده» (وصول ۷۴ / ۲).۱۰۶ – و پیغمبر شنید که یکی می گفت: خداوندا! به درستی که من از تو می خواهم به این که من گواهی می دهم که تو خداوندی هستی که نیست خدائی جز تو، احد صمدی

که نزایـد و نه زائیده شده باشد و نه همتایی دارد. پیغمر فرمود: «سوگند به آن که جان در دست اوست هر آینه خدا را به اسـم اعظمش خوانـد، نامی که چون به آن خوانـده شود اجابت کنـد، و چون از او سؤال شود عطا کند». متن دعا چنین است: «اللهم انی اسـئلک بانی اشـهد ان الله الـذی لا اله الا انت الا حـد الصـمد الـذی لم یلد و لم یولد ولم یکن له کفوا احد» (وصول ۷۵ / ۲).۱۰۷ - فرمود: «چون یکی از شـما عطسه زنـد بگویـد: الحمـد الله علی کل حال، و همنشـینش به او بگوید: یرحمک الله و او جواب دهـد: یهـدیکم الله و یصـلح بالکم» (وصول ۱۰۲ / ۲).۱۰۸ - می فرمـود: «داود اعبـد بشـر است و دعـای او چنین است: «اللهم انی اسئلک حبک و حب من یحبک و العمل الذی یبلغنی حبک اللهم اجعل حبک احب الی من نفسی و اهلی و مالی و من الماء البارد» (وصول ۱۰۲ / ۲).۱۰۹ - فرمود: «هر کس صاحب بلائی را ببینـد بگوید: الحمد الله الذی عافانی مما ابتلاک و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا، ما دام که زنده است از آن بلا در امان خواهد بود» (وصول ۱۰۳ / ۲).۱۱۰ - چون هلال را می دید می گفت: اللهم اهله علینا بالیمن و الایمان و السـلامه و الاسـلام ربی و ربک الله».و در روایتی آمده که: چون هلال را می دید از آن رو برمی گرداند. (وصول ۱۰۰ / ۲).توضیح:اگر سند روایت صحیح باشد، رو گردانیدن، اعراض از ما سوی الله است خصوصا در مورد امثال ماه و آفتاب که از معبودات بشر مشرک بوده اند.

۱۱۱ - چون آواز رعد می شنید می گفت: «اللهم لاـ تقتلنا بغضبک و لاـ تهلکنا بعذابک و عافنا قبل ذلک»(وصول ۱۰۰ / ۲).۱۱۲ - فرمود: «افضل دعاها دعای روز عرفه است و فاضلترین چیزی که من و پیامبران پیش از من گفته اند: لا اله الا الله وحده لاـ شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شی ء قدیر» (وصول ۱۰۱ / ۲).۱۱۳ - ابوموسی اشعری گفت: در سفری بودیم، مردم صدا را به تکبیر بلند کرده بودند، پیغمبر فرمود: «بس کنید زیرا شما نه کسی را می خوانید و نه غایبی، به درستی که شما شنوا و بینائی را می خوانید که او با شما است و آن کسی را که می خوانید نزدیکتر است به هر یک از شما از گردن رهوارش» (وصول ۷۲ / ۲).۱۱۴ - عایشه گفت: پیغمبر دعاهای جامع را دوست داشت و جز آن را رها می کرد، دوست داشت سه بار سه بار دعا کند یا استغفار نماید.مردی در خدمت او از خداوند تمام نعمت را خواست، فرمود: تمام نعمت چیست؟ گفت: این دعائی که کردم و امید خیر دارم، فرمود: «به درستی که تمام نعمت دخول بهشت و رهائی از آتش است»، از دیگری شنید که می گفت ای ذاالجلال و الاـکرام، فرمود: «به تحقیق برای تو اجابت ش د». دیگری را شنید که می گفت: خداوندا از تو صبر را می خواهم، فرمود: «از خدا بلاـ را خواستی، اکنون از او عافیت را بخواه» (وصول ۷۲ / ۲).۱۱۵ - فرمود:«هر کس در روز صد بار بگوید: لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شی ء قدیر، برای اوست ثواب ده بنده آزاد کردن و نوشته شود برای او صد حسنه و محو شود از او صد سیئه، و حرام باشد برای او از شیطان در آن روز تا شب کند، و هیچ کس چیزی فاضلتر از آن نیاورد مگر آن که با او شریک باشد.

و هر کس صد بار در روز بگوید: سبحان الله و بحمده، گناهان او بریزد هر چند مانند کف دریا باشد».(وصول ۱۰۸ / ۲).توضیح:احادیث هم مانند قرآن مجید عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین دارند که باید تأثیر آن ها را در همدیگر به حساب آورد و آن گاه قضاوت نمود، اینجا یکی از آن موارد است که آدم کم اطلاع گمان می کند ذکر خواندن آدم مالدار خسیس ثوابش مانند آدم ندار غیر متمکن در احسان مالی است، در حالی که از موارد دیگر این مجمل بیان شده و عقلا هم معلوم است که از هر کسی نوع عبادتی متناسب با وضعش خواسته اند، هرگز برای آن متمکن در احسان ونیکوکاری مالی، ذکر و دعا جای آن را نمی گیرد زیرا به هر حال در عبادت باید مجاهده و گذشتی محسوس باشد.۱۱۶ - فرمود: «دو کلمه اند بر زبان سبک اند و در میزان سنگین اند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم» (وصول ۱۰۹ / ۲).۱۱۷ - فرمود: «زیاد بگویید: لا حول و لا قوه الا بالله که آن از گنج های بهشت است» (وصول ۱۰۹ / ۲).۱۱۸ - فرمود: اگر با قومی که ذکر خدا می کنند از نماز صبح تا طلوع آفتاب بنشینم دوست تر دارم تا چهار تن از اولاد اسماعیل را آزاد کرده باشم، و اگر با قومی که خدا را یاد می کنند از نماز عصر تا غروب آفتاب بنشینم برای من دوست داشته تر است از عتق چهار برده» (وصول ۶۸ / ۲).۱۱۹ - پیغمبر شنید مردی در نمازش دعا می کند اما بر او صلوات نمی فرستد

فرمود: «شتاب کرد» بعد او را بخواست و فرمود: «چون یکی از شما نماز گزارد،به حمد و ثنای خداوند آغاز نماید، پس آنگاه بر من صلوات فرستد، پس آن گاه هر چه خواهد دعا کند» (وصول ۷۰ / ۲).۱۲۰ – فرمود: «در اول و وسط و آخر دعای خود بر من صلوات فرستید» (وصول ۷۱ / ۲).۱۲۲ – فرمود: «چون یکی از شما دعا کند نگوید: خدایا اگر خواهی مرا ببخش یا اگر خواهی بر من رحم کن، بلکه به طور قطع دعا کند زیرا برای خداوند اکراه کننده و تحمیل کننده ای نیست» (وصول ۷۲ / ۲).۱۲۳ – فرمود: «خدا را با کف دست ها بخوانید نه با پشت دستها و چون فارغ شدید دست ها را به صورت بمالید»(وصول ۶۹ / ۲).۱۲۴ – چون دعا می کرد دست ها را بلند می کرد تا زیر بغلش نمایان می شد و پائین نمی آورد مگر آن که به صورت می مالید (وصول ۷۰ / ۲).۱۲۵ – فرمود: «به درستی که پروردگار شما زنده و بخشنده است، شرم دارد از بنده ی خود آن گاه که دست ها را به سوی او بلند کند که آنها را خالی برگرداند».۱۲۶ – فرمود: «خدا را بخوانید در حالی که یقین به اجابت داشته باشید و بدانید که خداوند دعائی را از دلی غافل و نامتوجه اجابت نمی کند»(وصول ۷۰ / ۲).۱۲۷ – فرمود: «دو دعا رد نمی شود: دعا در وقت اذان و دعا در وقت شدت جنگ» و در روایتی: زیر باران. (وصول ۶۹ / ۲).۱۲۸ – فرمود: «نزدیکترین وقت بنده به پروردگارش در حال سجده است، در آن

حال زیاد دعا کنید» (وصول ۶۹ / ۲).۱۲۹ - فرمود: «سه دعوت مستجاب است، که شکی در اجابت آن ها نیست: دعوت مظلوم، دعوت مسافر و دعوت پدر برای فرزند» و فرمود: «هیچ دعوتی سریع الاجابه تر از دعوت غایب برای غایب نیست. (وصول ۶۹ / ۲).۱۳۰ - فرمود: «خداوندا! به تو پناه می برم از علمی که سود ندهد و دعائی که شنیده نشود و دلی که خاشع نباشد و از گرسنگی که آن بد هم آغوشی است»(جامع ۱۹۵ / ۱).توضیح:پناه بردن از گرسنگی نشانه ی کمال واقع بینی پیغمبر است که معنی آن را فقط فقرا درک می کنند.۱۳۱ - صبح که می شد می فرمود: «خداوندا! از تو می خواهم علم سود بخشی و عمل قبول شده ای» (جامع ۱۹۶ / ۱).۱۳۲ - فرمود: «دعا اسلحه ی مؤمن است و ستون دین و نور آسمان ها و زمین»(مطالب ۲۲۶ / ۳).۱۳۳ - ابوبکر نزد عاشیه آمده بود و او در نماز بود، با دست خود صدا کرد اما او متوجه نشد تا پیغمبر به در خانه رسید و به عایشه فرمود: «چرا به کلمات جامعه و سر منشأ آنها دست نزدی؟» عایشه گفت: جوامع و فواتح کلمات چیستند؟ فرمود: «اللم اسئکل من الخیرکلما علمت منه و ما لم اعلم عاجله و آجله، اللهم ما قضیت من قضاء فاجعل عاقبته رشدا» (مطالب ۲۲۸ / ۳).۱۳۴ - یکی گفت: خداوندا! مرا و محمد را بیامرز، پیغمبر فرمود: «هر آینه آمرزش وسیع خدا را از مردم بازداشتی» (مطالب ۲۲۹ / ۳).

۱۳۵ – فرمود: «هر کس با طهارت بخوابـد و در شب از خواب بیدار شود، خدا را به چیزی از امر دنیا و آخرت نمی خواند مگر آن که به او عطـا کنـد»(مطالب ۳۳ / ۳).۱۳۶ – عـایشه گفـت: می فرمـود فراش برای او پهـن کننـد، رو بـه قبلـه می کرد و می خوابیـد، بر دسـت راست تکیه می داد، آهسـته چیزی می گفت نمی دانسـتیم چه می گویـد، در آخر آواز بلنـد می کرد و می گفت: «اللهم رب السـموات السـبع و رب العرش العظیم رب کل شـی ء (او اله کل شـی ء) منزل التوراه و الانجیل والفرقان فالق الحب و النوی اعوذ بک من شر شی ء انت آخذ بناصیتها اللهم انت الاول فلیس قبلک شی ء و انت الاخر فلیس بعدک شی ء و انت الظـاهر فلیس فوقـک شـی ء و انت الباطن فلیس دونک شـی ء اقض عنا الـدین و اغننا من الفقر».(مطالب ۳۳۳ / ۳).۱۳۷ – فرمود: «حذر از قدر سود نمی دهد، اما دعا آن را برمی گرداند» (مطالب ۳۳۴ / ۳).۱۳۸ – در وقت افطار می خواند: «اللهم لک صمت و علیـک توکلت و علی رزقـک افطرت» (مطـالب ۲۹۰ / ۱).۱۳۹ – فرمود: «حـاجت های خود را در نماز صـبح از خـدا بخواهید»(مطالب ۸۱ / ۱).۱۴۰ – فرمود: «هر کس بگوید: سـبحان ربک رب العزه عما یصـفون و سلام علی المرسلین و الحمد الله رب العـالمین، هر آینه با کیل بزرگتر کیل نموده است» (مطالب ۲۴۰ / ۳).۱۴۱ – از دعاهای اوست: «اللهم انی اعوذبک من الفقر و الفاقه و القله و الـذله و ان اظلم او اظلم او اجهل او یجهل علی، اللهم انی اسئلک الهدی و التقی و العافیه والغنی» (جامع ۲۱ / ۲).

۱۴۲ – فرمود: در آغـاز بیمـاری چنین گوئیـد خـدا شـما را از آتش نجـات می دهـد: «لا اله الا الله یحی و و یمیت و هو حی لا یموت سـبحان رب العباد و البلاد و الحمـد الله حمـدا کثیرا طیبا مبارکا فیه علی کل حال و الله ابکر کبریاء ربنا و جلاله و قدرته فی کل مکان، اللهم ان کنت امرضتنی لقبضی روحی فی مرضی هذا فاجعل روحی فی ارواح من سبقت لهم منک الحسنی و با عـدنی من النارکما باعـدت اولیائک الـذین سـبقت لهم منک الحسـنی» فرمود: «اگر کسـی در آن مرض بمیرد، به سوی رضای خـدا و بهشت می رود و اگر گناهانی را مرتکب شـده خداوند به او بازگشت میکند (می آمرزد)» (مطالب ۲۳۴ / ۳).۱۴۳ – از دعاهـای او بعـداز وضو گرفتن کامل: «اشـهد ان لا له الا الله، و اللهم اجعلنی من التوابنی و اجعلنی من المتطهرین» (وصول ۸۳ / ۳).۱۴۴ – فرمود: «هر کس مـالی نـدارد که صـدقه بدهـد بگویـد: اللهم صـل علی عبـدک و رسولـک و صـل علی المؤمنین و المؤمنات و المسـلمین و المسلمات، برای او در حکم زکات است» (مطالب ۲۲۶ / ۳).۱۴۵ – از دعاهای اوست: «خداوندا! به تو پنـاه می برم که گمراه کنم یـا گمراه شـوم، بلغزانـم یـا لغزش کنم، ظلم کنم یـا به من ظلم شـود، جهـالت کنم یـا دربـاره ی من جهالت شود؛ عزیز است همسایگی تو، مقدس است نام های تو برتر است ستایش تو، نیست خدایی جز تو، به نام خدا، خداوند مرا بس است، بر خـدا توکل کردم، و هیـچ نیرو و قـدرتی نیست مگر به خداونـد برتر و بزرگ؛ خداونـدا! دلم را اسـتوار بـدار وحق را بر زبـان من جاری گردان» (بحار ۶۳ / ۲).۱۴۶ – وقت برخاسـتن از مجلس می گفت: «خداونـدا! خطاهای ما را بیامرز آن چه را عمدا انجام داده ایم و آن چه را پنهان کرده ایم و آن چه را آشکار ساخته ایم و آن چه را تو از

ما به آن داناتری، توئی اول و توئی آخر نیست خدائی مگر تو» و چون برمی خاست می گفت: «منزهی تو خداوندا و به ستایش متفردی، و گواهی می دهم نیست خدایی مگر تو، از تو آمرزش می طلبم، به سوی تو بازگشت می کنم، منزه است پروردگار تو، پروردگار عزیز و برتر از آن چه وصف می کنند و سلام بر رسولان باد و حمد و ثنا برای خداوند پروردگار عالمیان است»(بحار ۶۳ / ۲).۱۴۷ - مردی از اصحاب پیغمبر را گفتند: خانه ات آتش گرفت، گفت: به خدا هرگز چنان نیست، دگر بار گفتند: چنان است، گفت: هرگز، گفتند: به تو خبر می دهند خانه ات آتش گرفته تو سوگند یاد می کنی که هرگز؟ گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هر کس صبحگاه بگوید ان ربی الله الذی لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم ما شاءالله کان و ما لم یشاء لم یکن لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم اشهد ان الله علی کل شی ء قدیر و ان الله قد احاط بکل شی ء علما، اعوذ بالله الذی یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه من شر کل دابه ربی آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم» در آن روز در نفس خود و اهل خود و مال خود چیزی که مکروه او باشد نمی بیند و امروز من آن را خوانده ام.(مطالب ۲۵۱ / ۳).۱۴۸ - در صبحگاه می خواند: «اصبحنا و اصبح الملک لله و الکبریاء و العظمه و الیل و النهار و ما سکن بینهما لله وحده لا ـ شریک له اللهم اجعل اول هذا النهار فلاحا و اوسطه صلاحا و آخره نجاحا و اسئلک خیر الدنیا و الآخره»(مطالب ۲۵۰ / ۳).۱۴۹ - فرمود: «هر سخنی که به حمد آغاز نشود، دنباله بریده است» (وصول ۳۲۸ / ۲).۱۵۰ - فرمود: «هر کس در مجلس نشیند که در آن یاد خدا نشود، آن مجلس بازخواست از خدا دارد هر کس بر پهلو بخوابد و ذکر خدا نکند بازخواست دارد، هر

رونــده ای در راهی برود کـه در آن ذکر خـدا نکنـد بـازخواستی دارد، گروهی نمی نشــینند کـه ذکر خـدا کننـد مگر آن که فرشـتگاه دور ایشان را بپوشاننـد و رحمت ایشان را فراگیرد و آرامش بر ایشان فرود آید وخداوند ایشان را در میان کسانی که نزد او هسـتند یـاد کنـد».فرمود: «مثال خانه ای که در آن یاد خـدا شود و خانه ای که در آن یاد خـدا نشودماننـد زنـده و مرده است».فرمود: «خداونـد می گویـد: من نزد گمان بنده ام به خودم هسـتم و آماده ام من با اویم، آن گاه که یاد می کند اگر در نزد خود یـاد من کرد من در پیش خودم یـاد او می کنم و اگر در میـان گروهی یـاد من کرد در میان گروهی یاد او می کنم و اگر به من یـک وجب نزدیک شـد به او یک ذراع نزدیک می شوم و اگر به من یک ذراع نزدیک شود به او یک باع نزدیک می شـوم و اگر به سـوی من راه رفت من به سوی او هروله خواهم رفت»(وصول ۱۲۶ / ۲).توضیح:باع معنی فاصله میان کشش دو دست، و هروله دویدن ملائم و متوسط.۱۵۱ - فرمود: «فاضلترین رابط انتظار نماز و ملزم شدن به مجالس ذکر است و نیست بنده ای که نماز به جا آورد و بعد در جای خود بنشیند مگر آن که فرشـتگان پیوسته بر او صلوات فرستند تا برخیزد یا محدث شود»(مطالب ۱۰۲ / ۱).۱۵۲ - فرمود: «برای هر پیش آمـدی استرجـاع کنیـد انـا لله و انـا الیه راجعون حتی برای پاره شـدن بند کفش زیرا آن هم از مصـائب است» (مطالب ۲۳۱ / ۳).۱۵۳ - فرمود: «هر کس از شـما نـاتوان است که دشواری شب را آسان کند یا به مال بخیل است که انفاق کند یا از دشمن می ترسد که با او بستیزد باید خدا را بسیار یاد

کند» (مطالب ۲۴۱ / ۳)۱۵۴ – فرمود: «یا در باغ های بهشت گردش کنید» گفتند: باغ های بهشت چیست؟ فرمود: «مجالس ذکر است»، و در روایتی «به باغ های بهشت شتاب کنید» گفتند: چیست؟ فرمود: «حلقه های ذکر» (مطالب ۲۴۱ / ۳).۱۵۵ – پیغمبر از معاد پرسید: «سابقین کجایند؟» معاذ گفت: «مردمی گذشتند و مردمی به جا ماندند، پیغمبر فرمود: «ای معاذ! سابقین فرورفته در یاد خدایند هر کس می خواهد در باغ های بهشت گردش کند بسیار خدا را یاد کند»(مطالب ۲۴۳ / ۳).۱۵۶ – فرمود: «اهل لا اله الا لله وحشتی در قبرهایشان نیست» (مطالب ۲۴۳ / ۳).۱۵۷ – فرمود: «هر کس صد بار لا اله الا الله و صد بار الله اکبر و صد بار سبحان الله بگوید برای او بهتر است از آزاد کردن ده بند و قربانی کردن هفت شتر» (مطالب ۲۵۶ / ۳).۱۵۸ – به ابوذر فرمود: «خواهی تو را به گنجی از گنجهای بهشت راهنمائی کنم» گفت: بلی یا رسول الله، فرمود: «بگو لا حول و لا قوه الا بالله» و در روایت دیگر فرمود: «زیاد بگو لا حول و لا قوه الا بالله» (مطالب ۲۶۱ / ۳).۱۵۹ – عبدالله بن مسعود گفت: نزد پیغمبر بودم گفتم لا حول و لا قوه الا بالله فرمود: «تفسیر آن را می دانی؟» گفتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: «لا حول عن معصیه الله الاـ بعصمه الله و لاـ قوه علی طاعه الله الاـ بعون الله، جبرئیل این طور به من خبر داد» یعنی: «چاره ای برای ترک نافرمانی خدا نیست مگر به نگهداری خداوند و نیروئی بر طاعت خداوند نیست مگر به یاری خودش» (مطالب ۲۶۲ / ۳).۱۶۰ – فرمود: «هر گروهی در مجلس بنشینند اگر قبل از آن که پراکنده شوند یاد

خدا نکنند آن مجلس در روز قیامت حسرتی برای ایشان است» و در روایت دیگر به اضافه ی صلوات بر پیغمبر. (مطالب ۲۵۸ / ۳).۱۶۱ – فرمود: «بهترین روزی آن است که کفایت کند و بهترین ذکر آن است که خفی باشد» (مطالب ۲۷۰ / ۳).۱۶۲ – پیغمبر درباره ی ذکر خفی فرمود: «ذکری که فرشتگان حفظ، آن را نشنوند، هفتاد مرتبه برتری دارد» و فرمود: «چون روز قیامت شود و خلائق برای حساب فراهم شوند و آن چه را حفظ کرده و نوشته باشند بیاورند، خداوند گوید: ببینید آیا چیزی باقی مانده؟ گویند: پروردگارا! از آن چه دانستیم چیزی را به جا نگذاردیم، خداوند فرماید: تو نزد من ذخیره ای داری که اینان خبر ندارند و من به تو می گویم آن ذکر خفی است» (مطالب ۲۵۶ / ۳).۱۶۳ – فرمود: «چون یکی از شما از خواب بیدار شود دست خود را در ظرف نکند مگر آن که سه بار آن را بشوید زیرا نمی داند دستش در کجاها تماس پیدا کرده است» (وصول ۹۳ / ۳).۱۶۴ – پیغمبر خرقه ای داشت که بعد از وضو با آن خشک می کرد. (وصول ۹۷ / ۳).توضیح:خشک کردن وضوء معارض است با استحباب ترک استعمال مندیل برای خشک کردن، و باید از ترک فقهی معلوم گردد.۱۶۵ – فرمود: «نماز را از وقت خودش جلو نیاندازید از این که بیکار باشید؛ و آنرا از وقت خودش عقب نیاندازید از این که کار دارید» (مطالب ۷۴ / ۱).۱۶۶ – در شبی از ماه رمضان بر نماز گزاران گذر کرد فرمود: «بعضی از شما

آواز را بر بعض دیگر بلنـد نکند زیرا این گونه دیگران را آزار می دهد» (لطائف ۱۴۷ / ۱).۱۶۷- در روز جمعه سعد وقاص به یکی گفت: تو جمعه ای نداری، او به پیغمبر گفت، پیغمبر به سـعد گفت: «چرا؟» سـعد گفت: تو خطبه می خواندی و او سخن می گفت، پیغمبر فرمود: «سـعد راست گفت».عبدالله مسـعود بر ابی بن کعب گذر کرد در حالی که پیغمبر خطبه می خواند، از ابی سؤال کرد، او جواب نـداد، گمـان کرد بر او خشـمناک است، به پیغمبر خبر داد، ابی گفت: ای عبـدالله! آیـا با ما در جمعه نبـودی؟ گفت: بودم، ابی گفت: پیغمـبر خطبه می خوانـد و تو سـخن گفـتی، پیغمـبر فرمود: «ابی راست گفت»(لطـائف ۱۷۳ / ۱).۱۶۸ - ابوبکر گفت: بـا پیغمبر برای نمـاز صـبح بیرون آمـدم، به هیـچ مردی گـذر نکرد مگر آن که برای نماز آگاه کرد یا همراه خود او را حرکت داد. (وصول ۲۶۱ / ۲).۱۶۹ - عمران بن حصـین گفت: بواسیر داشتم، از پیغمبر برای نماز سؤال کردم فرمود: «سـرپا نماز بخوان، اگر نتوانستی نشسته، و اگر نتوانستی بر پهلو بخوان» (وصول ۲۶۲ / ۲).۱۷۰ - از عایشه پرسیدند: آیا پیغمبر نماز نشسته خواند؟ گفت: آری، وقتی سن، او را ناتوان کرده بود. (وصول ۲۶۳ / ۲).توضیح:پیری هرگز پیغمبر را ناتوان نکرده بود، دلیـل آن حضور او در جنگ تبوک است. ۱۷۱ - در روایتی بیشتر نمازها را نشسـته خواند مگر نمازهای واجب را. (وصول ۲۶۳ / ۲).۱۷۲ - در اواخر بر چوب دستی تکیه می داد. (وصول ۲۷۰ / ۲).

۱۷۳ - بعـد از نمـاز صـبح در مصـلای خود می نشـست تـا طلوع آفتـاب، گاهی در حضور او داسـتان ها از دوران جاهلیت می گفتنـد و می خندیدنـد و پیغمـبر بی آن که سـخن گویـد تبسم می کرد. (وصول ۳۸۱ / ۲).۱۷۴ - فرمود: «یا علی! چون وضـو بگیری بگو: اللهم انی اسألك تمام الوضوء و تمام الصلوه و تمام رضوانك و تمام مغفرتك، اینگونه گفتن زکات وضو است» (مطالب ۲۵ / ۱).۱۷۵ - فرمود: «طهارت مرد برای نمازش، خداوند گناهانش را به سـبب آن می پوشاند (می آمرزد) و نماز شر برای او چون نافله ای باقی می ماند»(مطالب ۲۶ / ۱).۱۷۶ - گروهی سلمان را برای امامت مقدم داشتند و او ابا می کرد تا او را وادار کردند، چون با ایشان نماز گزارد، گفت: آیا همه ی شـما راضـی بودید؟ گفتند: آری، سلمان گفت: حمد برای خداوند من از پیغمبر شـنیدم که فرمود: «سه نفرنـد که نمـاز ایشـان قبول نمی شود، زن که بی اذن شوهر از خـانه بیرون آیـد و بنـده ی فراری و مردی که برای گروهی امامت کنـد و ایشان او را مکروه دارند»(مطالب ۱۲۰ / ۱).۱۷۷ - جابر گفت: پیغمبر از بیماری عیـادت نمود، بیمار را دیـد که بر و ساده (متکا) سـجده کرد، پیغمبر او را نهی نمود و فرمود: اگر توانستی بر زمین سـجده کن وگرنه اشاره کن اشاره کردنی و سجود را از رکوع سبکتر کن» (مطالب ۱۲۷ / ۱).۱۷۸ - فرمود: «شهرها به شمشیر فتح شدند و مدینه به قرآن»(مطالب ۳۹۶ / ۱).توضـیح:چون اولین گروهی از مسلمانان مدینه کسانی بودند که در بیعت عقبه در مکه حاضر بودند و در اثر استماع قرآن و بیانات اسلام آوردند و به مدینه رفتند، و برای اسلام تبلیغ کردند و گروه بسیاری

مسلمان شدند تا پیغمبر اکرم به مدینه هجرت فرمود، همه ی اهل مدینه اسلام را قبول کردند به جز قلیلی از یهودان و دیگران که اسلام را قبول نکردند و این همه پیشرفت اسلام فقط با تبلیغ انجام شد، پیغمبر اکرم فرمود: «مدینه با قرآن فتح شد».۱۷۹ - فرمود: «آیا گواهی نمی دهند به لا اله الا الله و انی رسول الله؟» گفتند: بلی، فرمود: «هر آینه این قرآن سبب است، یک طرفش به دست خداوند و یک طرفش به دست شما، به آن محکم بچسبید، هرگز گمراه نمی شوید و هلاک نمی شوید بعد از تمسک به آن ابدا» (مطالب ۲۹۲ / ۳).۱۸۰ - یکی نزد او آمد و گفت: دیده ای که مردی در اول شب قرآن بخواند و در آخر شب دزدی کند؟ فرمود: «اگر اول شب قرائت کند، آن قرائت او را از دزدی آخر شب منع خواهند نمود» (مطالب ۲۹۲ / ۳).

۱۸۱ - فرمود: «در قرآن جدال نکنید که جدال در آن کفر است» (مطالب ۲۹۷/ ۳)۱۸۲ - در نماز فجر سوره ی «اذا الشمس کورت» را می خواند و در نماز صبح سوره ی «مؤمنون»، گاهی در فجر سوره ی «قاف» در روز جمعه «الم تنزیل» و «هل اتی» درنماز جمعه سوره ی «جمعه» و «منافقین». (وصول ۲۷۳ / ۲).توضیح:همین ها دلیل است که نامگذاری سوره ها در زمان پیغمبر بوده.۱۸۳ - در عشاء سوره ی «و الشمس» و در سفر سوره ی «التین». (وصول ۲۷۶ / ۲).۱۸۴ - در نماز مغرب از سوره های کوتاه مفصل، گاهی «انعام» و «اعراف»، گاهی «المرسلات» و «طور» و «حم دخان»(وصول ۲۷۵ / ۲).

ص: ۲۳۶

۱۸۵ – یک شب تا صبح تکرار کرد: «ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم»(وصول ۲۷۸ / ۲).۱۸۶ – در نمازهای شب گاهی بلند می خواند، گاهی آهسته. (وصول ۲۷۹ / ۲).۱۸۷ – در مسجد معتکف بود، شنید که یکی بلند بلند قرآن می خواند، پرده ی اعتکاف را بالا زد و فرمود: «آگاه باشید همه تان با پروردگارش مناجات می کند یکی از شما دیگری را آزار ندهد، و بعضی از شما بر بعضی دیگر آواز را به قرائت بلند نکند»(وصول ۲۴۱ / ۱).۱۸۸ – ابن مسعود گفت: پیغمبر فرمود: «برای من قرائت کن» گفتم: برای تو بخوانم و حال آن که بر تو نازل شده؟ فرمود: «دوست دارم از دیگری بشنوم» سوره ی «نساء»را خواندم تا رسیدم به این آیه «فکیف اذا جئنا من کل امه بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا» فرمود: «بس است» دیدم چشمانش اشک می ریزد. (وصول ۲۴۲ / ۱).

ص: ۲۳۷

مسجد، کعبه، مؤذن، منبر

در کشورهای اسلامی نهادی به چشم می خورد که هیچ قدرتی نمی تواند بر آن سلطه یابد و آن نهاد، مسجد است، با این نهاد نمی توان مذاکرات پنهانی داشت یا به آن رشوه داد، زیرا انجام چنین عملی به منزله ی توهین به عمیقترین و گرامی ترین اعتقادات مردم است، مردم به بهای جانشان از مسجد دفاع می کنند،مسجد خانه ی بی دربان خداوند است، مراسم سنگینی ندارد. زرق و برق های ناشیانه و مراسم سنگین، کلیساها را از مقام قدوسیت خلع نموده و به کاخی طاغوتی مبدل نموده است؛ آواز بوق یهودان و ناقوس نصاری محتوا ندارد، با بشر باید سخن گفت و نیرو دراکه ی او را که وجه امتیاز او است بیدار نمود؛ الله اکبر، اذان دارای رفیعترین و در ضمن شاملترین محتواها است، جز به فرمان خدا به هیچ چیز سر فرود نیاورید، هیچ مومیایی شده ی پاپ با تاج و لباده ی سنگین در واتیکان امپراطوران روم را به یاد می آورد نه پیکر نحیف و یکتا پیراهن دوست داشتنی عیسی مسیح را.زایشی که می تواند همه ی افراد بشر را در یک بوته ذوب کند، و اجساد را به

صورت ارواح مجسم سازد و فناء فی الله را تحقق بخشد، فقط و فقط دریای متلاطم و مواج طواف کنندگان پیرامون کعبه است.اسلام به مدد وحی مبتکر است، مبتکر عظیمترین و زیباترین نمایشگاه اتحاد و خداپرستی، بعد از آن هر چه بیاورند، تقلید بی ارزش خواهد بود.۱ - پیغمبر با خضوع تمام به مسجد احترام می گذارد واز تف انداختن در مسجد نهی می نمود و می فرمود: «کفاره ی آن، دفن کردن آن است» (مجمع ۲. (۱۸ / ۲ - می فرمود: «سزاوار نیست که کاروان ها به راه افتد مگر برای سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد من و بیت المقدس. خودش نقشه ی مسجد را می کشید و چوبی در جهت قبله فرو می کرد که مشخص باشد»(اسد ۲۹۵ - ۲۵۱ / ۱).۳ - زنی به نام ام محجن، مسجد پیغمبر را جاروب می کرد، چنان شد که پیغمبر او را ندید، گفتند: مرده، پیغمبر فرمود: «چرا مرا آگاه نکردید؟» قبرش را نشان دادند، پیغمبر رفت و بر او نماز گزارد. (مجمع ۸۷ / ۱).وقتی در مدینه اولین مسجد را بنا کرد، فرمود: «برای من سایبانی بسازید چون سایبان برادرم موسی» که چون سر پا می ایستاد سرش به سقف می رسید، که پس از چندی انصار مالی فراهم ساختند و آوردند و گفتند: یا رسول الله! این مسجد را از نو بساز و آن را زینت ده، تا کی زیر این سقف که از شاخه ی خرما است، نماز بخوانیم؟ فرمود: «من به کار برادرم موسی بی رغبت نمی شوم»، وقتی مسجد را می ساختند خودش مانند دیگر کارگران مصالح ساختمانی حمل می کرد، مسلمانان شعار می دادند: «لا عیش الا عیش الآخره اللهم ارحم الانصار و المهاجره» یعنی: «زندگی جز زندگی آخرت نیست، خداوندا رحم کن بر انصار و مهاجرین» و خود پیغمبر چون به رویه ی شعری سخن نمی گفت می فرمود: «اللهم ارحم المهاجرین و الانصار» (شامی ۳۰۴ / ۲).

توضیح:اولین مسجد، قسمتی از همین مسجد فعلی پیغمبر در مدینه بوده که روضه ی مطهره (مدفن پیغمبر) در جنب آن است، و اکنون داخل مسجد است در طول تاریخ چندین بار بر مساحت و بنای آن افزوده شده است و چنان چه از اخبار برمی آید تا زمان وفات پیغمبر سقف باران گیر نداشته است.۴ - در آغاز ورود به مدینه در مسجد اسعد بن زراره نقیب النقبا نماز گزارد، زمینی پهلوی آن بود مال دو یتیم به نام سهل و سهیل، اسعد خواست آن را برای مسجد بخرد و خودش بهای آن را بدهد، پیغمبر قبول نکرد و خودش آن را به ده دینار خرید و فرمود خشت زدند، اساس آن را با سنگ ساختند، ستون ها از ساقه ی نخل و سقف از شاخه ی نخل. (مجمع ۱۸ / ۲).توضیح:اسعد بن زراره نماینده ی پیغمبر در مدینه بود، که نقیب النقبا لقب داشت و پیغمبر قبل از هجرت او را همراه بیعت کنندگان عقبه به مدینه فرستاده بود، تا معالم دینی را یاد دهد.۵ - در دوران جاهلیت، پرده ی کعبه از پوست و پارچه بود، پیغمبر از برد یمانی برای آن پرده ساخت؛ در حجت الوداع چون چشمش به خانه ی کعبه افتاد گفت: خداوندا! تشریف و تعظیم و مهابت و خوبی این خانه را بیفزای و تشریف و تعظیم و خوبی کسانی را که در حج و عمره آن را گرامی می دارند بیفزای؛ در فتح مکه وقتی از خانه ی کعبه بیرون آمد، دیوار خانه را از درب تا رکن حطیم استلام کرد و گونه ی خود بر آن گذارد. (مجمع ۸۷ / ۱).

ص: ۲۴۰

۶ – وقتی بـه منـبر می رفـت، همه ی مسـتمعان رو به او می نشسـتند. (اسـد ۲۹۵ / ۱).۷ – دو مؤذن داشت: یکی بلال حبشی دیگری عبدالعزیز بن اصم. (اسد الغابه ۲۵۲ / ۱).تنبیه:اذان گفتن بلال در اولین بار در عمره القضا بر بام کعبه و پا نهان بر بالای بت ها و اعلام کردن محتوای اذان به جهانیان شایان غور و تحقیق و تقـدیر و توقیر و تعظیم است، اولین اعلامیه ی حقوق بشـر همین است.۸ – عثمـان بن تـابی العـاص به پیغمـبر گفت: مرا امـام قوم خودم قرار ده، پیغمـبر فرمود: «تو امـام ایشـانی، رعـایت ضعیفترین ایشان کن، مؤذنی اختیار کن که مزد نخواهـد»، و فرمود: «هر کس که امامت قوم کند، باید بر ایشان آسان و سـبک گیرد» (شامی ۵۷ / ۴).توضـیح:مزد گرفتن برای امور عبـادی و تعلیمـات و تبلیغـات دینی برای کسـی که معاش او از راه دیگر تأمین است به عقیـده ی جمعی از فقها حرام است، مواردش را بایـد از فقیه سؤال کرد.۹ – برای هر قومی امـامی معین می کرد که برای ایشـان نماز جماعت بخوانـد. (اسـد ۳۴۷ / ۲).۱۰ – «سـر لشـکر بودلی» انگلیسـی در کتاب «الرسول» می نویسـد: اگر پطرس حواری سـری به واتیکـان بزنـد از تعجب دیوانه می شود که فاصـله ی میان آن بناها، زینت ها، لباس های کاردینال ها، موسیقی ها و تشریفات، با تعالیم مسیح از کجا تا به کجا است، اما اگر پیغمبر اسلام در مساجد مهم اسلامی وارد شود چیز تازه ای نخواهد دید وضع همان

ص: ۲۴۱

است که خودش بنیاد نهاده است.۱۱ - جایگاه نماز عید را «مصلی» می گفتند، و در صحرا بود پیغمبر از ساختمان در آن نهی فرمود. (وفاء الوفا / ۷۸۱).۱۲ - ابو عامر منافق، مسجدی ساخت و به یاران خود گفت: نزد قیصر روم می روم و ارتشی برای بیرون راندن محمد می آورم، و در وقتی که پیغمبر عازم جنگ تبوک بود نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! مسجدی ساخته ام تا ناتوانان در روزهای بارانی در آن نماز گزارند، بیا و آن را افتتاح کن، فرمود: «اکنون بر جناح سفرم، تا بازگردم» در بازگشت به مدینه وحی بر او نازل شد، و خداوند آن را مسجد «ضرار» نامید یعنی «زیان رساننده» و به امر خداوند پیغمبر فرستاد آن را خراب کردند و آتش زدند و وحی شد «لا تقم فیه ابدا» (توبه / ۱۰۸)یعنی: «در چنین مسجدی هیچ وقت درنگ نکن» (وفاء / ۸۱۶).توضیح:همان طوری که لفظ قالب معنی است، مسجد هم قالب محتوای مخصوصی است که عبادت بی شائبه ی خداوند، و محل اتحاد مسلمانان باشد، بنابراین «لا تقم فیهط ابدا» هشداری مهم است که در مسجد ضرار و هر جا که محل کنکاش برای تفرقه ی امت باشد نباید درنگ کرد و باید آن را خراب نمود و هر چند نام و عنوانش جالب و چشمگیر باشد.۱۳ - یک جانب مسجد را سایبانی برای فقرای بی خانه ترتیب دادند که ایشان را «اصحاب صفه» می نامیدند، گاهی از غایت گرسنگی کمرشان خم می شد، پیغمبر بر ایشان می گذشت و می فرمود: «اگر بدانید نزد خداوند چه دارید، دوست دارید که فقر و حاجت شما زیادتر شود»، و انصار ایشان را به مهمانی می بردند، خوشه های خرما در

مسجد آویزان می کردند تا گرسنگان بخورند، ابوهریره گفت: هفتاد تن از اهل صفه یا جامه ای داشتند، یا ردائی که به خود پیچیده بودند که تا نصف ساقشان می رسید و آن را جمع می کردند که مکشوف العوره نشوند. (وفاء ۴۵۷ - ۴۵۴).۱۴ - وقتی برای ساختن مسجد سنگ می کشیدند، پیغمبر سنگ را بر روی شکم تکیه می داد و حمل می نمود، اسید بن حضیر گفت: بده به من، فرمود: «نه، برو سنگ دیگر بردار» (بحار ۱۱۲ / ۱۹).۱۵ - در زمان پیغمبر کعبه را با پارچه سفید می پوشاندند. (نهایه ۱۰۴ / ۱۶).۱۶ - مساحت مسجد پیغمبر صد ذراع در صد ذراع بود. (نهایه ۳۴۴ / ۱۶).۱۷ - هنگام ساختن مسجد، صحابیان بر عمار یاسر زیاد سنگ بار می کردند، به پیغمبر شکایت کرد که مرا کشتند، پیغمبر خاک را از سر و روی او زدود و فرمود: «اینان تو را نمی کشند، تقتلک الفئه الباغیه» یعنی:» «تو را گروه ظالم و باغی خواهند کشت» (نهایه ۳۴۵ / ۱۶).توضیح:این حدیث و پیشگویی پیغمبر زبانزد همه ی مسلمانان بود تا روزی که عمار یاسر در جنگ صفین به دست اصحاب معاویه شهید شد، ذو الکلاع حیمری یکی از سران ارتش معاویه سراسیمه نزد او رفت و گفت: ما گروه ظالمانیم که عمار را کشته ایم، معاویه با کمال خونسردی جواب داد و گفت: ما او را نکشته ایم علی بن ابی طالب او را کشته است که او را از خانه بیرون آورده؛ و آن احمق تأویل ناروا و محیلانه ی معاویه را باور کرد، اتفاقا فردای آن روز ذوالکلاع کشته شد و معاویه به یاران خود گفت: چه خوب شد که این احمق کشته

شـد و گر نه چه بسا که ارتش را به ما می شورانـد.۱۸ - پیغمبر نخـامه ای (آب بینی) در قبله ی مسـجد افتاده دیـد، بر او گران آمـد، برخاست و با دست خود آن را زدود، و فرمود: «وقتی یکی از شـما به نماز برخیزد با خدای خود مناجات می کند، چنان چه گویی پروردگـار میـان ایشـان و قبله است، کسـی آب دهن و بینی رو به قبله نیانـدازد، یـا در دست چپ یـا زیر پا یا پارچه ای»(تیسیر ۲۶۲ / ۴).توضـیح:پارچه نداشتند و زیر پا و دست چپ حالت اضطراری بود.۱۹ - یکی در مسجد از شتر خود سراغ می گرفت، فرمود: «آن را نیابی، مسجد ساخته شده برای آن چه ساخته شد (عبادت) (تیسیر ۲۶۳ / ۴).۲۰ - از خرید و فروش و سراغ گمشده ی و شعر خواندن در مسجد نهی می فرمود. (تیسیر ۲۶۳/ ۴).توضیح:مراد از سراغ گرفتن به طرز جار زدن و مراد از شـعر اشعار متداول دوران جاهلیت است که درباره ی زن و شراب و فخریه و دشنام بود.۲۱ - می فرمود: «به من امر نشده تا مساجـد را مانند یهود ونصاری زینت دهم» و فرمود: «قیامت بر پا نمی شود مگر آن که مسـجدها جایگاه مباهات و مفاخره می گردد» (تیسیر ۲۶۴ / ۴).۲۲ - فرمود: «خـدا لعنت کناد یهود و نصاری را، قبرهای پیغمبران خود را مسـجد نمودند» (مجمع ۲۷ / ۲).۲۳ - در بیمـاری فوت به امیرمؤمنـان سه بـار می فرمود: «مردم بیاینـد» چون می آمدنـد می فرمود: «خـدا لعنت کناد یهود و نصاری را، قبرهای پیغمبران خود را مسجد

نمودند» بی هوش می شد و به هوش می آمد و آن را تکرار می کرد. (مجمع ۲۷ / ۲).۲۴ – فرمود: «هر کس در تاریکی شب به مسجد برود، خداوند در روز قیامت نور تام و تمامی به او عطا می کند» (مجمع ۳۰ / ۲).۲۵ – فرمود: «آب دهن در مسسجد انداختن گناه است و کفاره ی آن دفن است».(مجمع ۱۸ / ۲).۲۶ – از انداختن کک و شپش در مسجد نهی فرمود. (مجمع ۲۰ / ۲).۲۷ – فرمود: «مسجد را راه خود قرار ندهید مگر برای ذکر و نماز» (مجمع ۲۴ / ۲)۲۸ – فرمود: «مسجد جای شعر خواندن و جار زدن برای گمشده نیست» (مجمع ۲۵ / ۲).توضیح:مراد اشعار بی محتوا یا بدمحتوا است و خواندن اشعار موعظه و نصیحت اشکالی ندارد.۲۹ – فرمود: «مسجد نباید جای اطفال و دیوانگان و محل خصومات و آوازهای بلند و کشیدن شمشیر و اقامه ی حدود باشد، مسجد را با بخور خوشبخو کنید، توالت ها باید از مسجد دور باشد»(مجمع ۲۵ / ۲).۳۰ – فرمود: «زمین برای من قرار داده شده مسجد، و خاک آن پاک کننده» (وصول ۳۰۴ / ۲).۳۱ – در عمره القضاء پیغمبر و اصحاب وقتی به طرف بیت می آمدند، چابک و به هروله راه می رفتند، رداهای خود را از زیر بغل راست پیچانده از جلو به روی شانه چپ می انداختند. (وصول ۳۴۴ / ۱).

ص: ۲۴۵

۳۲ – فرمود: «بهترین امکنه، مساجد؛ و بدترین آنها، بازارها است» (مجمع ۶ / ۲)۳۳ – فرمود: «هر کس مسجدی بسازد ولو به قدر لانه ی تخمگذاری قطاه (مرغی به اندازه ی کبوتر) خداوند برای او خانه ای در بهشت می سازد»(مجمع ۷ / ۲).۳۴ – وقتی برای بنای مسجد خشت ها را حمل می کردند، پیغمبر خشتی بر روی شکم حمل می کرد، یکی گفت: بده به من، فرمود: «دیگری حمل کن، زیرا عیشی جز عیش آخرت نیست» (مجمع ۷ / ۲).۳۵ – فرمود: «مسجد خود را توسعه دهید پر می شود» (مجمع ۱۱ / ۲).۳۶ – امر می فرمود در خانه هایشان مسجد بسازید و آن را پاک نگهدارند. (مجمع ۱۱ / ۲).۳۷ – از نماز خواندن زیر طاق کراهت داشت. (مجمع ۱۵ / ۲).۳۸ – وقت خطبه خواندن بر چوب خشکیده ی نخلی تکیه می داد، گفتند: یا رسول الله! آیا برای تو چیزی درست نکنیم که به اندازه ی قیام تو باشد؟ فرمود: «ضرر ندارد»، برای او منبری سه پله درست کردند، چون بر آن نشست، چوب نخل مانند گاو خرخر می کرد،(از جزع و بی تابی) پیغمبر آمد و آن را بغل کرد و دست بر آن مالید تا آرام گرفت. (مجمع ۱۸ / ۲).۳۹ – گاهی بر قطعه حصیر سجده می کرد. (مجمع ۵۶ / ۲).۴۰ – گاه بر لباس خود سجده می کرد. (مجمع ۵۷ / ۲).۴۱ – چند حدیث نقل شده که پیغمبر در نماز آیه ای را فراموش کرده و ابی بن کعب یا دیگری او را تذکر داده است. (مجمع ۶۹ / ۲).

ص: ۲۴۶

توضیح:بعقیده ی اغلب علمای امامیه، سهوی از پیغمبر صادر نشده است.۴۲ - فرمود: «مسجد خانه ی متقین است، هر کس مسجد همچون خانه ی او باشد، خداوند برای او فرمان می دهد به روح و رحمت و جواز بر صراط به سوی بهشت. (مطالب ۱۰۳ / ۱).

ص: ۲۴۷

سمحه سهله بودن اسلام

دین مقدس اسلام سهل و آسان است، و هم فهم اعتقادات و شریعت آن، هم عمل کردن به احکام و دستورات آن و از نظر سمحه سهله بودن در بین همه ی ادیان و مقررات و معارف انسانی برگزیده و ممتاز است؛ اینک نمونه هایی از آن:۱ - عکاشه غنوی از اصحاب پیغمبر کنیزی داشت که چوپان او بود، و گوسفندی گم کرده بود، عکاشه او را کتک زد و او به پیغمبر شکایت نمود، عکاشه به پیغمبر گفت: اگر می دانستم مؤمنه است، او را آزاد می کردم، پیغمبر کنیز را بخواست و از او پرسید: «خدا کجا است؟» گفت: در آسمان، آن گاه پرسید: «مرا می شناسی؟» کنیز گفت: تو رسول خدایی، پیغمبر فرمود: «او مؤمنه است، او را آزاد کن» و آزارد کرد. (اسد ۲ / ۴).۲ - مردی بیمار را دیدند که با کنیزی در آمیخته است، پیغمبر فرمود: «او را حد بزنید» گفتند: چنان ضعیف است که خواهد مرد، فرمود: «یک خوشه از نخل که در آن صد رشته بدون خرما باشد بگیرید و با آن یک بار او را بزنید»(اسد ۲۰۸ / ۲).

ص: ۲۴۸

تنبیه:فرمان پیغمبر منطبق بر آیه ی قرآن درباره ی سوگند ایوب پیغمبر است که سوگند یاد کرده بود صد ضربه به همسر خود بزند زیرا هنگام بیماری ایوب از مردم استعطا کرده بود، و چون خواست به سوگند خود وفا کند، فرمان رسید قوله تعالی: «و خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث» یعنی: «یک مشت علف و شاخه ی نرم بگیر و با آن بزن تا سوگند تو شکسته نشود».۳ – اسامه بن زید در میدان جنگ یک تن را به نام نهیک بن مرداس دنبال کرده و چون شمشیر کشید، او گفت: «لا اله الا الله» اما اسامه او را کشت و در اندیشه بود و خواب به چشمش نمی آمد، تا نزد پیغمبر رسید و گزارش داد، پیغمبر فرمود: «او را کشتی و حال آن که لا اله الا الله گفت؟» اسامه گفت: برای فرار از مرگ، شهادت داد؛ پیغمبر فرمود: «جرا دلش را نشکافتی تا ببینی راست می گوید یا دروغ؟» (واقدی / ۷۲۵).۴ – حنظله گریه می کرد مبادا منافق شده باشد، می گفت: نزد پیغمبر که باشم بهشت و جهنم را به ما یادآوری می کند، گویی روبروی من هستند و آن ها را به چشم می بینم، چون از نزد او برگشتم زنان و اطفال با عقل من بازی می کنند، و بسیاری را فراموش می کنم، دیگری گفت: من هم چنینم؛ هر دو نزد پیغمبر رفتند، چون پیغمبر ایشان را دید فرمود: «ای حنظله! تو را چه می شود؟» حنظله گفت: منافق شده ام و جریان را شرح داد، پیغمبر فرمود: «اگر آن حال حضور شما دوام یابد، فرشتگان در مجالس شما و راه های شما و فرش های شما با شما مصافحه می کنند اما ای حنظله ساعتی چنین و ساعتی چنان» (اسد ۱۵۸ / ۲).۵ – زنباع بن سلامه غلامش را دید که با کنیزش در آمیخته است، آلت و بینی او

ص: ۲۴۹

را بریـد، غلام نزد پیغمبر آمـد، به او فرمود: «چه چیز تو را به این کـار واداشت؟» وی لختی از بـدی هـای زنبـاع گفت، پیغمبر فرمود: «برو که آزادی» (اسد ۲۰۶ / ۲).۶ - زنی را سـنگسار کردند، مردم گفتند: اعمالش باطل شد، پیغمبر فرمود: «این کفاره ی گناهش بود، و او بر چیزهای دیگر محشور می شود، و از این بابت حساب نـدارد» (اسد ۱۱۶ / ۲).۷ - پیغمبر را گفتند: بنی عامر را لعن کن، فرمود: «من چون لعن کننده ای فرسـتاده نشده ام» (اسد ۲۳۶ / ۴).۸ - جوانی یهودی خادم پیغمبر بود، مریض شـد پیغمبر به عیادت او رفت و فرمود: «گواهی می دهی که خداونـد یکتا است و من رسول اویم؟» جوان به پدرش نگاه کرد، پدر گفت: بگو آن چه او می گوید و او شـهادتین گفت، وقتی مرد پیغمبر فرمود: «بر برادر مسـلمان خود نماز گزارید»(مطالب ۲۱۲ / ۱).۹ - عبدالله بن مسلم از پیغمبر پرسید: همه ی روزها روزه بگیرم؟ پیغمبر ساکت ماند، دوباره پرسید، باز پیغمبر ساکت مانـد، بـار سوم که پرسـید پیغمـبر فرمود: «سائـل کجـا است؟» عبـدالله گفت: منم و پیغمـبر فرمود: «آیـا اهـل بیت تو بر تو حقی ندارند؟ ماه رمضان روزه باش و بعد از آن چهارشـنبه و پنجشـنبه را، چنان است که همه ی روزه ها را روزه گرفته باشـی»(اسد ۳۴۴ / ۳).توضـیح:در اخبار اهل بیت سـلام الله علیهم اجمعین آمده که روزه گرفتن سه روز در هر ماه همین حکم را دارد: پنج شنبه ی اول هر ماه و پنجشنبه ی وسط هر ماه و پنجشنبه ی آخر هر ماه، و مقصود پنجشبنه های نزدیکتر به این سه وقت است.

۱۰ – به عثمـان بن عمرو که امـام جماعت قوم خود بود، فرمود: «وقتی نماز به جماعت می گزاری بر ایشان سـبک گیر زیرا در ایشان پیر و ضـعیف و صاحب حاجت هست» (اسد ۳۸۴ / ۳).۱۱ – ابوطویل کنـدی نزد پیغمبر آمد و گفت: آیا مردی که همه ی گناهان را مرتکب شده و چیزی از آنها ترک نکرده، توبه دارد؟ پیغمبر فرمود: «آیا مسلمان شده ای؟» گفت: «اشهد ان لا اله الاـ الله و اشـهد ان محمـدا رسول الله)، فرمود: «خیرات را انجـام ده و از گناهـان دری کن، خداونـد همه را برای تو به حسـنات تبـدیل می کنـد» ابوطویل به راه افتاد همچنان تکبیر می گفت تا از نظرها غایب شـد. (اسـد ۳۹۹ / ۲).توضیح:فرموده ی پیغمبر منطبق بر آیه ی قرآن مجیـد است، قوله تعالی: «الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یبـدل الله سـیئاتهم حسـنات و کان الله غفورا رحیمـا» (فرقان / ۷۰)یعنی: «مگر کسـی که توبه کرد و ایمـان آورد و انجام داد کار نیکویی را، پس اینانـنـد که خـداوند گناهانشان را به حسـنات مبدل می سازد، و خداوند بسـیار آمرزنده و مهربان است».۱۲ – به سـپاهیان اعزامی می فرمود: «هر جا مسـجدی دیدی یا اذانی شنیدید هیچ کس را نکشید» (اسد ۴۰۸ / ۳).توضـیح:این حکم مربوط به مواقع جنگ و جهاد است و عام نیست، و مراد پیغمبر حفظ جان مردم از نظر مسـلمان بودن است که در حد اذان گفتن و مسـجد داشـتن ثابت می شود، اما استحقاق قتل از نظرات دیگر مانند قصاص قاتل و غیره که با موازین شرعی ثابت می شود به

حال خود باقی است.۱۳ - می فرمود: «دین آسان است، و هیچ کس با دین دست و پنجه نرم نخواهد کرد مگر آن که شکست می خورد، پس استوار باشید و نزدیک شوید، و آسان گیرید و دشواری به بار نیاورید» (من توجیهات / ۲۲).توضیح:می دانیم که بسیاری از مظاهر دینداری، احکام دین را دشوار جلوه می دهند، یا برای آن که عذری در فهم آنها داشته باشند یا برای این که بگویند کار همه کس نیست و پهلوانی مانند ما می خواهد و زیان اینگونه تلقینات در جامعه ی اسلامی از ویرانگرترین شبهه ها در ترک دین است، مانند ترک نماز جماعت به بهانه ی دقت در عدالت امام جماعت.۱۴ - پیغمبر برای تشییع جنازه ی یکی از انصار بیرون آمد، عمر گفت: یا رسول الله! بر او نماز مخوان، اومردی گنهکار بود، پیغمبر رو به مردم کرد و فرمود: «آیا کسی عملی از مسلمانی او دیده است؟» یکی گفت: «آری یا رسول الله، در شبی از شب ها نگهبانی می کردیم و او با ما بود؛ پیغمبر بر او نماز گزارد و خاک بر گورش ریخت و فرمود: «مردم گمان می کنند تو از اهل آتشی، اما من شهادت می دهم تو اهل بهشتی» آن گاه فرمود: «ای عمر! از تو از اعمال مردم سؤال نمی کنند، اما از ایشان از نماز سؤال می شود» و در بعضی روایات از فطرت. (مطالب ۲۱۲ / ۱).تنبیه:اخبار و روایات عامه پر است از انواع اظهارنظرهای عمر در محضر پیغمبر و سرزنش پیغمبر از او، از آن جمله این خبر در «مطالب العالیه» ابن حجر که خود به تعصب مشهور است،

اما از ابداء حق دریغ نکرده است.۱۵ – پیغمبر به مسجد داخل شد ابواسرائیل مشغول نماز بود، به پیغمبر گفتند: او با مردم نمی نشیند و با ایشان سخن نمی گوید،به سایه نمی رود، و روزه دار است؛ فرمود: «بنشیند، و با مردم سخن گوید، و به سایه رود، و روزه باشد» (اسد الغابه ۱۳۶ / ۵).۱۶ – ضحاک بن قس را برای اخذ زکات فرستاد، او بهترین شتران را گرفت و نزد پیغمبر آمد و گفت: دیدم از جهد یاد می کنی این شتران را گرفتم که بر آن ها سوار شوند و بار بردارند، پیغمبر فرمود: «این ها را پس بده، و از اموال نامرغوب ایشان بگیر» (اسد ۱۳۶ / ۵).۱۷ – خطبه می خواند مردی را در آفتاب دید، اشاره کرد که به سایه رود. (اسد ۶۸ / ۵).۱۸ – یزید بن اصم بر خاله ی خود میمونه ام المؤمنین وارد شد، و در مسجد پیغمبر به نماز ایستاد، پیغمبر وارد شد، میمونه گفت: یا رسول الله! این جوان ریاکار را می بینی؟ پیغمبر فرمود: «او را رها کن، در امر خیر ریاکار باشد، بهتر از آن است که در شر ریاکار باشد» (اسد ۱۰۴ / ۵).۱۹ –هزال بن ذئاب ماعز را که با کنیزش زنا کرده بود اغوا کرد تا نزد پیغمبر بیاید و اقرار کند، و او اقرار کرد، چون حد بر او جاری کردند و پیغمبر شنید، به هزال فرمود: «اگر بر او پرده پوشی می کردی برای تو بهتر بود» (اسد الغابه /۶ – ۵).۲۰ – عقبه بن عامر فرزند نورس خود را نزد پیغمبر برد، و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، فرزندم را دعائی بیاموز که با آن خدا را بخواند و بر او آسان گیر، پیغمبر فرمود: «ای پسر! بگو: خداوندا! از تو صحتی می خواهم در ایمان، و ایمانی در حسن

خلق، و صلاحی که رستگاری را به دنبال دارد» (اسد ۴۱۸ / ۳).۲۱ - به امیرمؤمنان فرمود: «یا علی این دین استوار است، به رفق و مدارا در آن داخل شو، عبادت پروردگار تو را مبغوض خود مکن زیرا افراط و زیاده روی در کار نه نیروئی باقی می گذارد، نه راه را طی می کند، چنان عمل کن مانند کسی که امید دارد تا سر حد پیری و سالخوردگی زنده بماند و چندان بر حذر باش، مانند کسی که می ترسد فردا بمیرد»(وافی - الایمان / ۷۰).۲۲ - بر جنازه ای نماز گزارد، مردم بر او ثنا می گفتند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! این مرد چنان نیست که ثنایش می گفتند، اما خداوند شهادت ایشان را قبول کرد و او را آمرزید. (اسد ۳۸۷ / ۲).۲۳ - در هیچ کاری مخیر نمی شد مگر آن که آسانترین بر مردم را انتخاب می کرد. (شمائل / ۶۰).۲۴ - سریه ای فرستاد یکی از ایشان قبل از رسیدن به محل از همراهان جدا شد و به شتاب خود را به آن جا رساند و به ایشان گفت: شهادتین بگوئید تا خون و مال شما مصون بماند؛ و ایشان شهادتین گفتند؛ وقتی سریه رسیدند، او را ملامت کردند که ما را از غنیمت محروم کردی، وقتی نزد پیغمبر بازگشتند، او را تحسین نمود و فرمود: «خداوند به هر تن که رها کردی، فلان و فلان پاداش به تو می دهد» (اسد ۳۴۷ / ۱).۲۵ - نماز جماعت پیغمبر سبک ترین نمازها بود، و نماز فرادای او سنگین ترین نمازها. (اسد ۳۳۰ / ۵).۲۶ - چنان شد که اعرابی ای در مسجد الرسول از فرط نادانی بول کرد، اصحاب بر او بانگ زدند، پیغمبر فرمود: «او را رها کنی د، شما بر انگیخته شده اید آسانگیرها، و برانگیخته نشده اید سختگیرها» (نظام ۱۹۱ / ۱).

۲۷ – به پیام رسان ها این دستور را می داد: «مژده دهید و نفرت به بار نیاورید، آسان گیرید، سخت نگیرید».کهمس هلالی مسلمان شد، به خانه ی او رفت، پس از سالی بازگشت، پیغمبر او را دید که ضعیف و نحیف شده بود، کهمس گفت: من همانم که پارسال آمدم و مسلمان شدم، وقتی رفتم نه شب خوابیدم و نه روز افطار کردم، پیغمبر فرمود: «کی به تو چنین فرمان داده بود، تا خود را عذاب دهی؟ ماه رمضان را روزه بدار و از هر ماهی دو روز» کهمس گفت: بیشتر می توانم، پیغمبر فرمود: «از هر ماهی سه روز» (اسد ۲۵۶ / ۴).۲۸ – محجن بن ادرع گفت: پیغمبر دستم را گرفت تا به در مسجد رسیدیم، مردی آن جا بود که زیاد به رکوع و سجود می رفت، فرمود: این کیست، گفتم: فلان بن فلان و بر او ثناها گفتم، پیغمبر فرمود: «این چنین به او نگوئی، که او را هلاک خواهی کرد»، تا به در حجره ی او رسیدیم فرمود: «بهترین بخش از دین شما آسانترین آن است» (اسد ۳۰۵ / ۲).۲۹ – در شتران زکات شتری قوی و خوش قواره دید، فرمود: «خدا بکشد او را» (عامل اخذ زکات را) وی گفت: یا رسول الله! آن را به جای دو شتر گرفته ام، فرمود: «اگر چنین است، بلی» یعنی صحیح است. (مطالب ۲۳۶ / ۱).۳۰ – جوانی زیاد عبادت می کرد، پدرش به پیغمبر شکایت نمود که خود را به تعب می اندازد، پیغمبر فرمود: «به او فرمان ده بر نفس خود مهربان باشد» (مطالب ۱۴۸ / ۱).۳۱ – شنید مردی نماز را طول می دهد، رفت و شانه ی او را گرفت و فرمود: «خداوند از این امت به اندک راضی شده و برای این امت دشواری را دوست ندارد»، و این سخن را سه بار تکرار نمود. (مطالب ۱۴۸ / ۱).

۳۲ – چنـان شـد که نمـاز جمـاعت را از همیشه سـبکتر خوانـد، یکی گفت: چرا؟ فرمود: «مگر آواز گریه ی طفل را نشـنیدی» (مطالب ۱۲۲ / ۱).۳۳ – می فرمود: «بر خود سـخت نگیرید تا بر شـما سخت نگیرند؛ گروهی بر خود سخت گرفتند، خداوند بر ایشان سـخت گرفت، همان ها هستند بازماندگان ایشان در صومعه ها و دیرها قوله تعالی: «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم» (حدید / ۲۷)یعنی: «و رهبانیتی که پیش خودی آن را ساختنـد، و بـدعتگزاری کردند ما آن را بر ایشان ننوشـته بودیم»(مطالب ۱۱۷ / ۱).۳۴ – عقبه بن مالك گفت: خواهرم نذر کرده بود پیاده به حج رود و روسـری نبندد، پیغمبر فرمود: «به خواهرت بگو سواره به حج رود و روسری ببندد و سه روز روزه بدارد» و در حدیث دیگر آمده که خداوند با ژولیدگی چه کار دارد. (اسد ۲۴۰ / ۳).توضـیح:نبستن روسری از نظر آفتاب خوردن است که گمان کرده ریاضتی با ثواب است.۳۵ – حزم بن ابی کعب بر معاذ بن جبل گذر کرد که در نماز مغرب سوره ی بقره را آغاز کرده بود و جداگانه نماز خواند، معاذ به پیغمبر شکایت نمود، که حزم بـدعتگزاری کرده، حزم گفت: یـا رسول الله! چون دیـدم سوره ی بقره را می خوانـد، من جـدا نمـاز خوانـدم، پیغمـبر فرمود: «ای معاذ! مشـکل ساز مباش، زیرا پشت سـر تو در نماز ناتوان و پیر سالخورده هست و حاجتمنـد به چیزهائی» (اسـد ۳ / ۲).

ص: ۲۵۶

۳۶ – فرمود: «شما نمی توانید به همه ی چیزهائی که گفته ام عمل کنید اما تلاش کنید و امیدوار باشید» (اسد ۳۲ / ۲).۳۷ – پیغمبر گروهی را به سریه ای فرستاد، عامر بن اضبط اشجعی را دیدند و او به تحیت اسلام به ایشان سلام داد، اما محلم یکی از لشکریان به او حمله کرد و او را کشت و اموالش را گرفت، چون به پیغمبر خبر دادند، به محلم فرمود: او را کشتی بعد از آنکه گفت: به خدا ایمان آورده ام و بعد از نزول این آیه، قوله تعالی: «یاایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلم لست مؤمنا»؟ (نساء / ۹۴).۳۸ – عامر بن فقیمی گفت: پیغمبر بر گروهی وارد شد، همه می گفتند: یا رسول الله دیدم که با دستش اشاره کرد و فرمود: «بدرستی که دین خداوند در آسانی است.»(اسد ۹۰ / ۳)۳۹ – حبیب بن حارث نزد او آمد و گفت: من مردی هستم که زیاد گناه می کنم، فرمود:«توبه کن»، گفت: یا رسول الله! توبه می کنم و باز هم گناه می کنم، فرمود: «هر وقت گناه کردی توبه کن»، گفت: یا رسول الله! در این صورت گناهان من زیاد است، پیغمبر فرمود: «عفو خداوند از گناه تو بیشتر است» (اسد ۲۷۰ / ۱).۴۰ – ابو سعید خدری مهمانی کرد یکی گفت من روزه ام، پیغمبر فرمود: «برادرت به خاطر تو زحمت کشیده و طعامی آماده کرده، بخور و روز دیگر به جای آن روزه بگیر» (اسد ۴۳ / ۱).توضیح:روزه ی او مستحبی بوده یا از مواردی که تا قبل از ظهر می توانسته افطار کند، که احکام آن در کتب فقهی مضبوط است.

۴۱ - بر زن زانیـه ای کـه رجم شـده بـود نمـاز گزارد، گفتنـد: بر زانیه نمـاز می گزاری؟ فرمـود: «تـوبه ای کرد که اگر هفتـاد گناهکار چنین توبه می کردنـد قبول می شـد،آیا چیزی افضل از این هست که جان خود را فـدا کرد؟» (مجمع ۲۶۸ / ۶).۴۲ - می فرمود: «اگر شبهه ای در کار بود، حد را جاری نکنید»، مردی آمد و اقرار به زنا کرد، فرمود: «بنشین»، تا سه بار تکرار شد، کـه اقرار می کرد و می فرمـود: یـا رسـول الله! همکـار او را نبایـد زد؟ فرمـود: «ایـن مرد را بیاوریـد»، بـه او فرمـود: «طرف تو کیست؟»، وی زنی را نشان داد، او را حاضـر ساختنـد، انکار نمود، فرمود: «اگر شاهد نیاوردی تو را حد قذف می زنم» و چون شاهـد نداشت، فرمود تا او را هشـتاد تازیانه زدند. (مجمع ۲۶۷ / ۶).توضـیح:تحقیق و سؤال از همکار او واجب نبوده است، اما پیغمبر خواسته تعلیم کند که جز با اقرار یا شهادت چهار شاهد آن هم با شرائطش حد جاری نمی شود تا مردم اصرار در اشاعه ی فاحشه نکنند.۴۳ - وقتی ماعز بن مالك نزد پیغمبر اقرار به زنا کرد، و گفت: یا رسول الله! مرا با اجرای حد پاك کن، پیغمبر سه روز متوالی او را رد می کرد و ماعز هر روز اقرار را تکرار می نمود، و اصـرار در اجرای حـد داشت تا پیغمبر دسـتور داد او را سـنگسار کنند، چون چند سـنگ به او اصابت نمود فرار کرد، زبیر بن عوام که مردی قوی بود با پرتاب استخوان شتری او را انداخت، مردم رسـیدند و او را سـنگسار کردند، وقتی پیغمبر شـنید فرمود: «چرا او را رها نکردید؟ زیرا خودش اقرار کرده بود، اما اگر علی همراه شما بود گمراه نمی شدید» (وافی - الحدود / ۳۷۶).

توضیح:سمحه سهله بودن احکام و معارف اسلام مستندش قرآن مجید است از آن جمله:قوله تعالی: «ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم» (مائده / ۶)یعنی: «خداوند نمی خواهد که دشواری بر شما بار کند بلکه می خواهد که شما را پاک و مطهر سازد».قوله تعالی: «هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج» (حج / ۷۸)یعنی: «او (خداوند) آن چنان است که شما را برگزیده، و در دین بر شما دشواری بار نکرده».قوله تعالی: «لا تکلف نفس الا وسعها» (بقره / ۲۳۳)یعنی: «کسی مکلف نشده مگر به اندازه ی توانائیش».و در سه مورد قوله تعالی: «لا نکلف نفسا الا وسعها» (انعام / ۱۵۲ و اعراف / ۴۲ و مؤمنون / ۶۲)یعنی: «کسی را مکلف نمی کنم مگر به اندازه ی توانائیش».قوله تعالی: «یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» (بقره / ۱۸۵)یعنی: «خداوند آسانی را برای شما می خواهد و دشواری را برای شما نمی خواهد».قوله تعالی: «فقل لهم قولا میسورا» (اسراء / ۲۸)یعنی: «گفتار آسان و قابل انجامی برای ایشان بگو».۴۴ - فرمود: «برای هر عملی حدتی هست، و برای هر حدتی فترتی و سستی ای، هر کس فترت او مبتنی بر سنت من است، راهنمائی شده و هر کس به جز آن است،

گمراه اسـت، مـن نمـاز می خـوانم و می خـوابم، روزه می گیرم و افطـار می کنم هر کس از سـنت من رویگردان است، از من نیست» (مشکل ۸۹ / ۲).۴۵ – فرمود: «مرد گاهی گناهی می کنـد و با آن به بهشت می رود» گفتنـد: چگونه؟ فرمود: «آن گناه همیشه برابر چشم اوست، و ترسناک است تا وارد بهشت می شود» (محاضرات / ۴۰۸).۴۶ – قتیله مادر اسماء زن ابوبکر مشرکه بود، به مدینه آمد و برای دخترش هدیه آورد، دخترش آن را قبول نکرد و او را راه نداد تا از پیغمبر سـئوال کند، پیغمبر فرمود: «او را بپـذیر و گرامی بـدار و هـدیه ی او را قبول کن» (نهایه ۲۹۶ / ۱۷).۴۷ – روزی خطبه خوانـد و فرمـود: «ای مردم! هر آینه حـج بر شـما واجب شـده حـج بجا آوریـد»، مردی گفت: یا رسول الله! امسال تنها یا هر سال؟ پیغمبر ساکت مانـد، تا او سه بار تکرار نمود، پیغمبر فرمود: «آن چه را نگفته ام از آن سؤال نکنید، اگر گفته بودم آری بر شما واجب شده بود، و توانائی آن را نداشتید بدرستی که بسیار سؤال کردن پیشینیان شـما را هلاک نمود، و همچنین دگرگونه گفتن درباره ی پیمبرانشان، هرگاه شما را به چیزی فرمان دادم در حـد توانائی آن را انجام دهیـد و هرگاه شـما را از چیزی نهی کردم از آن دوری کنیـد» (تیسیر ۳۰۹ / ۱).توضیح:فرموده ی پیغمبر مستند به قرآن مجیـد است، قوله تعالی: «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم» (مائده / ۱۰۱)یعنی: «ای ایمان آورندگان! از چیزهائی سؤال نکنید، چه بسا اگر جواب آن برای شـما آشکار شود شما را ناخوش آید، و همچنین قوله تعالی «اتقوا الله ما استطعتم» (تغابن / ۱۶)یعنی: «آن چه در توانائی شما است از

خدا بترسید»، یعنی مراعات احکام او نمائید.۴۸ – وقتی پیغمبر در مسجد بود، مردی آمد و گفت: زنا کرده ام مرا حد بزن، پیغمبر ساکت ماند، دوباره گفت و پیغمبر ساکت ماند و نماز بر پا شد، چون پیغمبر از نماز فارغ شد و به راه افتاد آن مرد دنبالش رفت، پیغمبر فرمود: «ببینم آیا وقتی از خانه بیرون آمدی آیا نیکو وضو نگرفتی؟» گفت: بلی یا رسول الله، پیغمبر فرمود: «نماز با ما خواندی؟» گفت: بلی یا رسول الله، پیغمبر فرمود: خداوند آن گناه را به تو بخشید.»(تیسیر ۲۲۷ / ۲).توضیح:پیغمبر آن وضو و نماز مخلصانه ی او را و علاقه ی به اجرای حد را به جای توبه ی او به حساب آورده که اجرای حد را موقوف می کند.۴۹ – روزی با اصحاب در مسجد بود، عربی بیابانی آمد و در گوشه ای از مسجد بول کرد، اصحاب بر او فریاد زدند، پیغمبر فرمود: «بر او قطع نکنید تا تمام کند»، آن گاه پیغمبر او را بخواست، و فرمود: «این مساجد را برای بول کردن و پلید ساختن برپا نکرده اند بلکه برای یاد کردن خداوند و نماز گزاردن وقرآن خواندن است» آن گاه فرمود آب آوردند وآن را تطهیر کردند. (تیسیر ۶۸ / ۳).۵۰ – زنی نزد پیغمبر آمد و گفت: آمده ام خودم را به تو ببخشم، پیغمبر سر به زیر انداخت، و آن زن چون دید چیزی نمی گوید نشست، مردی برخاست و گفت: یا رسول الله! اگر تو به او نیازی نداری، او را به من تزویج کن، فرمود: «چیزی داری؟»، گفت: نه، فرمود: «به خانه رو، شاید چیزی به دست آوردی»، رفت و برگشت و گفت: «چیزی به دست نیامد، فرمود: «و لو انگشتری از آهن»، گفت: ندارم غیر از این ردا، فرمود: «به چه درد می خورد، اگر تو آن را بپوشی چیزی از آن برای او نیست، و اگر او بپوشد

چیزی برای تونیست»، آن مرد خواست مجلس را ترک کند، فرمود: «بیا، آیا چیزی از قرآن می دانی؟» گفت: می دانم، فرمود: «او را به تو تزویج کردم که بیست آیه از قرآن به او یاد دهی» (تیسیر ۵۲ / ۳).توضیح:کاملا معلوم است که زن به این صداق و ازدواج راضی بوده ونیز پیغمبر در تزویج او ولایت داشته هم ولایت مطلقه و هم ولایت از جانب زن به شاهد حال زنی که خود رابه پیغمبر بخشیده بود.۵۱ - بر جنازه ی مردی از انصار حاضر شد، عمر گفت: یا رسول الله! بر او نماز مخوان مردی بدکاره بود، پیغمبر از عمر روبرگردانید و از دیگران پرسید: آیا از شما کسی او را برای انجام کاری از اسلام دیده است؟ یکی گفت: آری یا رسول الله شبی با ما در راه اسلام نگهبانی می داد، پیغمبر بر او نماز گزارد و خاک بر گور او ریخت و فرمود: «کسانی گمان می کنند تو از اهل آتشی من گواه می دهم تو از اهل بهشتی» آن گاه فرمود: «ای عمر! تو را از اعمال مردم نمی پرسند، اما از نماز پرسیده می شوی» (مطالب ۲۱۲ / ۱).توضیح:لابد برادران عامه ی ما در این مورد روایت ابن حجر متعصب را ضعیف می دانند.۵۲ - نزد پیغمبر از یکی از موالی بنی عبدالمطلب یاد کردند که شب ها نماز میخواند و روزها روزه؛ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «اما من می خوابم و نماز می خوانم، روزه می گیرم و افطار می کنم»(مطالب ۴۱۴ / ۱).۵۳ - ام سلمه گفت: محبوبترین اعمال نزد پیغمبر عملی بود که بنده بر آن دوام

آورد و هر چند کم باشد. (مطالب ۱۴۷ / ۱).۵۴ - شنید مردی در مسجد نماز را طول می دهد، رفت و شانه ی او را گرفت و فرمود: «خداوند از این امت به آسانی راضی شده و از دشواری برای او کراهت دارد» و سه بار آن را تکرار فرمود، آن گاه گفت: این مرد، دشواری را گرفته و آسانی را رها کرده؛ بعد او را تکان داد، آن مرد بعدا دیده نشد. (مطالب ۱۴۸ / ۱).۵۵ - فرمود: «هر کس همه ی روزها روزه گرفت، روزه نگرفته است» (مطالب ۲۸۴ / ۱).۵۶ - فرمود: «خداوند بیامرزد بنده ی آسان خرید آسان فروش را، آسان گیر در قضاوت و آسان قضاوت کننده را» (مطالب ۳۸۶ / ۱).۵۷ - فرمود: «کاری کردم که دوست دارم نکرده بودم که داخل خانه کعبه شدم، بیم دارم کسی از افقی از آفاق جهان بیاید و برای او دخول بیت ممکن نشود و در دل او چیزی (از افسوس) پدید آید. (مطالب ۳۶۵ / ۱).۵۸ - جوانی خواست به سریه ای برود، فرمود: «آیا در میان اهل خود شخص سالمندی به جا گذارده ای؟» گفت: نه، اهل من کودکان صغیری هستند، فرمود: «به سوی ایشان بازگرد، به درستی که (در خدمت کردن) از ایشان مجاهده ی خوبی هست» (مطالب ۸۳ / ۲).۵۹ - پیغمبر عملی انجام داد که در آن توسعه و رخصت بود، گروهی به آن رخصت عمل نکردند، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)خطبه خواند، بعد از حمد وثنا فرمود: «چه شده است اقوامی را که از عملی که من انجام داده ام، دوری می کنند، به خدا سوگند که من داناترم از ایشان به خداوند، و ترسناکترم از خداوند از ایشان» (وصول ۳۴ / ۱).

۶۰ – به دنبال عثمان بن مظعون که برای ریاضت سر در بیابان گذارده بود فرستاد و فرمود: «از سنت من روی گردانی که چنین و چنـان می کنی؟» گفت: نه به خـدا یـا رسول الله! بلکه طـالب سـنت تو هسـتم؟ پیغمبر فرمود: «به درستی که من هم نمـاز می خوانم هم می خوابم هم روزه می گیرم هم افطار می کنم و با زنان همبستر می شوم، ای عثمان! از خدا بترس زیرا اهل تو بر تو قی دارنـد، مهمـان تـو بر تـو حقی دارد، برای نفس تـو بر تـو حقی هسـت، پس روزه گیر وافطـار کن، نمـاز خـوان و بخـواب» (وصول ۳۴ / ۱).توضیح:رزین گفت: عثمان سوگند یاد کرده بود که تمام شب را نماز بخواند و هر روز روزه بگیرید و با زنان نخوابـد، از پیغمبر پرسـید: پس سوگنـد من چه می شود؟ آیه نازل شـد: «لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم» (بقره / ۲۲۵)یعنی: «در سوگنـد بیهوده، از شـما خداوند مؤاخذه نمی کند».۶۱ – عبـدالله بـن عمرو بن عـاص که می خـواست هر سه شب قرآن را ختم کنـد پیغمـبر به او فرمود: «حـال که می توانی بیشتر بخوانی، قرآن را در هفت شب تلاوت کن» و به او فرمود: «تو چه می دانی شایـد عمرت دراز بود» عبـدالله می گفت: من سـخت گرفتم و چون پیر شـدم آرزو می کردم کاش آسان گیری پیغمبر را قبول می کردم. (وصول ۳۴ / ۱).۶۲ – فرمود: «این دین آسان است، هیـچ کس دین را شدیـد نمی گیرد مگر آن که دین بر او غالب می شود» (وصول ۳۵ / ۱).توضیح:مراد آن که خواهید دید که از اوج ادعای خود بازخواهد ماند.

۶۳ – می فرمود: «آسان گیرید و سخت نگیرید، بشارت دهید، آرامش دهید و نفرت ندهید»(وصول ۳۵ / ۱).۶۴ – فرمود: «بر خود سخت نگیرید که بر شما سخت گرفته شود، بدرستی که قومی بر خود سخت گرفتند بر ایشان سخت گرفته شد، این است بقایای ایشان در صومعه ها و دیرها «و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم» یعنی: «و رهبانیتی که پیش خودی آن را بدعت گزاری کردند و ما آن را بر ایشان ننوشته بودیم» (وصول ۳۶ / ۱).۶۵ – وارد مسجد شد دید بندی را به دو ستون بسته اند، پرسید: «این چیست؟» گفتند: مال زینب (همسر پیغمبر) است که اگر در قیام خسته شد دست خود را به آن بگیرد، فرمود: «نه، آن را باز کنید، هر یک از شما به قدر نشاط خود نماز بخواند و چون سست شود بنشیند» (وصول ۳۶ / ۱).توضیح:مراد نمازهای مستحبی است و مقدار نمازهای واجب و یا هر واجبی در حدی است که خستگی آور نیست.۶۶ – پیغمبر بر عایشه وارد شد زنی از بنی اسد آن جا بود، فرمود: «این کیست؟» عایشه گفت: فلانه که شب ها نمی خوابد، فرمود: «بس است، بر شما از اعمال است آن قدر که طاقت دارید زیرا خداوند خسته نمی شود، این شمائید که خسته خواهید شد، محبوبترین دین نزد خداوند آن است که صاحبش بر آن مواظبت کند»(وصول ۳۶ / ۱).۶۷ – فرمود: «برای هر چیزی نشاطی هست و برای هر نشاطی فترت و سستی ای، اگر صاحب عمل استوار بود و نزدیک، به او امیدوار باشید و اگر به او با انگشت اشاره شد او را به چیزی نشمارید» (وصول ۳۶ / ۱). و در روایت دیگر فرمود:

«هر که فترت او طبق سنت من است، هدایت شد و هر کس چنان نیست گمراه شد» (وصول ۳۷ / ۱).توضیح:مراد از استوار بودن صاحب عمل، همان مواظبت بر عمل است؛ و نزدیک شدن، بر طبق سنت عمل کردن؛ و مراد از با انگشت نشان دادن متظاهران مشهورند.۶۸ – پیغمبر میان سلمان و ابودردا عقد مواخات بست، سلمان به دیدار ابودردا رفت، مادر او را در لباس ژنده ای دید، از او پرسید: چه شده؟ گفت، برادرت ابودردا کاری به دنیا ندارد، روزی ابودردا به دیدن سلمان رفت، برای او غذا درست کرد، او گفت: روزه ام، سلمان گفت: تا نخوری من نخواهم خورد، او خورد، چون شب شد ابودردا برای نماز برخاست، سلمان به او گفت: بخواب، خوابید، باز خواست برخیزد سلمان گفت: بخواب، چون آخر شب شد سلمان به او گفت: به درستی که برای پروردگارت بر تو حقی هست، و نفس تو بر تو حقی دارد، واهل تو بر تو حقی دارد، حق هر صاحب حقی را بده، ابودردا به پیغمبر گزارش داد، فرمود: «سلمان درست گفته» (وصول ۳۷ / ۱).۶۹ - ابوبکر حنظله را دید گفت: چطوری؟ گفت: منافق شدم، گفت: چگونه؟ گفت: چون نزد پیغمبر باشم ما را به بهشت و جهنم تذکر می دهد گویی آن ها را به چشم می بینم، و چون از نزد او بیرون می آییم زنان و اولاد و اموال چنان ما را مشغول می سازند که آنها را فراموش می کنیم، ابوبکر گفت: من هم چنینم، نزد پیغمبر رفتند، و آن چه میان ایشان گذشته بود گفتند، فرمود: «سوگند به آن که جام در دست اوست اگر همیشه چنان باشید که در نزد من بودید ودر یاد آن هر آینه فرشتگان بر روی فرش و راه شما با شما مصافحه خواهند کرد

اما ای حنظله! ساعتی و ساعتی و تا سه بار آن را تکرار نمود»(وصول ۳۷ / ۱).۷۰ – فرمود: «بهترین امور، حد وسط آن ها است» (وصول ۳۷ / ۱).۷۱ – پیغمبر مردی را دید که به دو پسرش تکیه داده و راه می رود فرمود: «او را چه می شود؟» گفتند: نذر کرده پیاده را برود، فرمود: «به درستی که خداوند از عذاب کردن این مرد به نفس خود بی نیاز است» و فرمان داد سوار شود. (وصول ۳۳۵ / ۴).۷۲ – فرمود: «با شب دست و پنجه نرم نکنید زیرا نخواهید توانست، هرگاه یکی از شما چرت بزند به فراش خود رو آورد زیرا سالم تر است» (مجمع ۲۶ / ۲).۷۳ – فرمود: «چون بر برادر مسلمانت وارد شدی از طعام او بخور و سؤال نکن و از نوشیدنی او بنوش و سئوال نکن» (مطالب ۷۲ / ۳).توضیح:سؤال نکن یعنی لازم نیست از او اجازه بگیری.۷۴ – فرمود: «بر شما باد از عمل به اندازه ای که طاقت دارید زیرا خداوند ملال ندارد مگر آن که خودتان خسته شوید» (مجمع ۲۵۹ / ۲).توضیح:استثنا منقطع است و معنی چنان نیست که اگر شماخسته شدید او خسته می شود تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا.۷۵ – فرمود: «با شب دست و پنجه نرم نکنید زیرا شما از عهده ی آن (خواب) برنمی آیید و طاقت ندارید، هرگاه یکی از شما چرت زد به رختخواب برود که برای او سالمتر است» (مجمع ۲۶۰ / ۲).۷۶ – از کسانی که زیاد عبادت می کردند نزد پیغمبر سخن رفت فرمود: «به علت اقتضای اسلام است، در رغبت و نشاط به عبادت، برای اول هر کاری رغبت و

نشاطی هست و بعد فترت و سستی ای، هر کس وقفه ی او در حد میانه بود خوب است و هر کس وقفه ی او در راه معاصی و غلو یا بدعت بود، آنانند هالکین» (مجمع ۲۵۹ / ۲).۷۷ - معاذ نماز جماعت می کرد حرام نامی اقتدا کرد، جدا نماز خواند و رفت، معاذ را خبر دادند گفت: او منافق است، آیا برای آبیاری نخل خود در نماز شتاب کرد؟ حرام نزد پیغمبر آمد و شکایت کرد، پیغمبر رو به معاذ کرد و فرمود: «آیا تو فتنه گری؟ آیا تو فتنه گری؟ بر ایشان نماز را دراز مکن، از سوره ها مانند «سبح اسم» و «الشمس» را بخوان» (مجمع ۷۱ / ۲). و در روایت دیگر فرمود: «پشت سر تو پیر و ناتوان و مریض و حاجتدار هست» (مجمع ۷۳ / ۲).توضیح:مراد پیغمبر از سوره ی «الشمس» آن بوده که اگر سوره ی درازی می خوانی در حدود این سوره ها باشد و گر نه سوره های کوتاهتر هم هست.۷۸ - در روایات دیگر حامل و شیرده، و فرموده: «من آواز طفل را می شنوم و سبک می کنم که مادرش ناراحت نشود».۷۹ - وقتی نماز جماعت می خواند سبکترین نمازها، و وقتی تنها می خواند درازترین وسنگینترین آنها. (مجمع ۷۰ / ۲).۸۰ - انس گفت: چنان نماز می خواند که اگر امروز یکی از شما بخواند بر او عیب می کنید. (مجمع ۷۱ / ۲).توضیح:مرحوم شیخ علی تهرانی عالم و زاهد مشهور که علمای نجف به او اقتدا می کردند چنان به سرعت نماز می خواند که نویسنده در سال ۱۳۱۶ در نجف در مسجد هندی به او اقتدا کردم عقب می افتادم.

ص: ۲۶۸

۸۱ – فرمود: «به درستی که خداونـد واجباتی را واجب گردانید، آنها را ضایع مکنید؛ و حدودی را معین کرده از آن ها تجاوز نکنیـد؛ و چیزهـائی حرام کرده به آن هـا نزدیـک نشویـد؛ و چیزهائی را ترک کرده بی آن که فراموش کرده باشـد، در آن ها بحث و جستجو نکنید» (وصول ۳۳۴ / ۴).۸۲ – روز فتـح مکه مردی برخاست گفت: یا رسول الله! نذر کرده ام اگر مکه را فتح کردی دو رکعت نماز در بیت المقدس بخوانم فرمود: «همینجا بخوان» باز تکرار کرد فرمود: «همینجا بخوان» بار سوم گفت، به او فرمود: «خود دانی» (وصول ۳۳۴ / ۴).۸۳ – عقبه بن عامر گفت: خواهرم نـذر کرده بود با پای پیاده به خانه خدا برود، به من گفت از پیغمبر فتوی بخواهم، فرمود: «هم راه برود هم سوار شود»، و در روایت دیگر فرمود: «خداونـد از پیـاده رفتن خواهر تو بی نیاز است، سوار شود و شتری قربانی کند» (وصول ۳۳۵ / ۴).۸۴ – فرمود: «تا می توانید حدود را از مسلمانان دفع کنید، اگر راهی یافتیـد او را رها کنیـد، اگر امام در عفو خطا کند بهتر است تا در عقوبت خطا کند» (وصول ۲۳ / ۲).۸۵ – فرمود: «لغزش های صاحبان هیأت را (بزگوران) چشم پوشـی کنید مگر حدود را» (وصول ۲۳ / ۲).۸۶ – در شب های سـرد و بارانی به مؤذن می فرمود: «بگو در جای خود نماز بخواننـد» (وصول ۳۳۰ / ۲).۸۷ – فرمود: «کسـی که بر قومی مهمان شد، بی اجازه ی ایشان روزه نگیرد» (وصول ۳۹۹ / ۲).توضیح:مراد، روزه ی مستحبی است یا روزه ی واجب در وقت موسع مانند روزه ی قضا.

۸۸ – مردی نزد پیغمبر آمـد و گفت: هلاـك شـدم، فرمود: «چه چیز تو را هلاـك كرده؟» گفت: روزه بودم و با اهلم همخوابه شـدم، فرمـود: «بنـده ای داری كه آزاد كنی؟» گفت: نه، فرمود: «می توانی دو مـاه روزه بگیری؟» گفت: نه، فرمود: «می توانی شصت مسـكین را غـذا دهی؟» گفت: نه، فرمود: «بنشـین» در این وقت زنـبیلی خرمـا هـدیه آوردنـد، پیغمـبر فرمود: «این سـائل كجـاست؟» گفت: منم، فرمود: «این خرمـا را بگیر و تصـدق كن» گفت: آیا بر فقیرتر از خودم؟ به خـدا سوگنـد ما بین این دو كوه سـیاه مـدینه اهـل بیـتی فقیرتر از مـا نیست، پیغمـبر خندیـد و فرمود: «آن را ببر و بر اهـل بیت خود بخوران» (وصول ۴۰۴ / ۲).۸۹ – امام صادق فرمود: «از این امت شـش چیز برداشـته شده: اشـتباه، فراموشـی، مجبور بودن، نادانسته ها آن چه طاقتش را ندارند و آن چه به آن ناچارند» (بحار ۲۷۴ / ۲).۹۰ – در روایت دیگر به اضافه ی حسد و فال بد و تفكر در وسوسه ی خلقت (بحار ۲۸ / ۲).۹۱ – از امـام صـادق پرسـیدند از خریـدن بالاپوش كه معلوم نیست پوست آن تـذكیه شـده یا نه و نماز در آن، فرمود: «جـائز است و سؤال بر شـما نیست، پـدرم فرمود در مورد خوارج: بر خود سـخت گرفتنـد از روی جهالت به درستی كه دین از این هـا وسـیعتر است». (بحار ۲۸۱ / ۲).توضیح:شایان دقت است.۹۲ – فرمـود: «این دین اسـتوار است در آن به آسـانی وارد شوید» (مجمع ۶۲ / ۱).۹۳ – مردی را دید كه زیاد نماز می خواند، فرمود: «بر شـما باد به هدایت میانه ای» و سه بار آن را تكرار كرد. (مجمع ۶۲ / ۱).

۹۴ – شیبان گفت: به مسجد آمدم و به دیوار حجره ی پیغمبر تکیه دادم و سرفه کردم، پیغمبر مشغول خوردن سحری بود، فرمود: «بیا بخور» گفتم: قصد روزه کرده ام، فرمود: «من هم قصد دارم اما مؤذن ما چشمش خوب نیست و پیش از طلوع فجر اذان می گوید»(مطالب ۲۸۷ / ۱).۹۵ – ام اسحاق گفت: بر پیغمبر وارد شدم، برای او نان و گوشت آوردند، من اشتها داشتم از غذای پیغمبر بخورم، فرمود: «ای ام اسحق بیا بخور»، من خوردم، تیکه گوشتی به دهن بردم یادم آمد که روزه ام، دست نگهداشتم، فرمود: «چرا؟»، گفتم: روزه ام، فرمود: «روزه ی خود را تمام کن»، یکی گفت: اکنون که شیر شده؟ فرمود: «هر آینه رزقی بود که خداوند به سوی او کشاند» (مطالب ۲۹۱ / ۱).۹۶ – امام محمد باقر (علیه السلام) بر جنازه ای حاضر شد، عطا هم در آن جا بود، زنی شیون می کرد، عطا گفت: ساکت شو و گر نه بازمی گردم، او ساکت نشد وعطا بازگشت، یکی به امام گفت: عطا برگشت، فرمود:«چرا؟»، گفتند: چنین و چنان، فرمود: «همراه جنازه برویم، اگر چنان باشد که به محض دیدن باطلی حق را رها کنیم، حق هیچ مسلمانی را ادا نخواهیم کرد»(بحار ۲۸۲ / ۲)توضیح:شایان دقت است و عطا یکی از شیوخ معتزله است.۹۷ – فرمود: «خداوند از امت من در مورد سه چیز گذشت فرموده: «خطا و فراموشی و آن چه بر آن مجبور شوند» (مستدرک ۱۹۸ / ۲).۹۸ – امام صادق (علیه السلام) فرمود: «روغن فروشی بود، پیغمبر پرسید کجا است، گفتند:مرده و نزد ما مردی امین و صدوق بود، اما خصلتی داشت، فرمود: چه بود؟» گفتند: با زنان داد و ستد می کرد، رسول الله فرمود: مرا دوست داشت، دوست

داشتن شدیدی که اگر نخاس (برده فروش) بود خداوند او را می آمرزید» (وسائل ۹۸ / ۱۲).توضیح:این روایت در جای دیگر از طریق دیگر نوشته شده و قصد ما از بازنویسی آن تأکید بر صحت آن است در ذیل آن هم توضیح لازم داده شده است.**۹۹** - اعرابی ای گفت: ماه را دیده ام، پیغمبر فرمود: «شهادت می دهی به لا اله الا الله؟»، گفت: آری، فرمود: «شهادت می دهی به محمد رسول الله؟»، گفت: می دهم، فرمود: «ای بلال! مردم را خبر کن فردا روزه بگیرند» (وصول ۳۸۵ / ۲).

علم، حکمت، تبلیغ

خداونـد متعـال مقـام و مرتبه ی صاحبـان علم را تالی تلو خود و فرشـتگان قرار داده، آن هم در والاترین مقام ها که گواهی بر وحـدانیت اوست، قوله تعـالی: «شـهد الله انه لا ـ اله الا ـ هو و الملئکه و اولو العلم قائمـا بالقسـط لا ـ اله الا هو العزیز الحکیم» (آل عمران / ۱۸)یعنی: «خداوند گواهی داد به درستی که نیست خدایی جز او، و فرشـتگان و صاحبان علم نیز چنین گواهی دادند، در حـالی کـه بر پـاست به اقـامه ی عـدل، نیست خـدایی مگر او که عزیز و حکیم است».بیشـترین احـادیث که از پیغمـبر اکرم روایت شـده، در بیـان مقـام والای علم و تأکیـد بر فراگرفتن انواع علوم است، ریشه ی اعتقادات مسـلمانی دانش و بینش علمی است؛ اینـک نمونه ای از آن بحر بی ساحل:۱ - «سـر لشکر بودلی» انگلیسی در کتابش «الرسول» می گوید: قرآن کتاب جلیلی است که صورت محمد را منعکس می کند بلکه در واقع، قرآن خود محمد است.(الرسول / ۲۷۹).

ص: ۲۷۴

۲ – گروهی مسلمان شدند، چون خواستند از نزد پیغمبر بازگردند، گفتند: یا رسول الله چه کسی برای ما امامت کند؟ فرمود: «آن که بیشتر قرآن می داند» (اسد ۱۱۰ / ۴).۳ – طلق بن عبدالله تمیمی در مسجد بنائی می کرد، پیغمبر فرمود: «برای او گل ببرید زیرا او بهتر کار می کند» (نظام ۸۳ / ۲).۴ – می فرمود: «خط خوب حق و حقیقت را بهتر آشکار می کند» (نظام ۲۴۵ / ۲).۵ – بعد از نماز صبح به سؤالات جواب می داد. (نظام ۲۷۷ / ۲).۶ – می فرمود: «انساب خود را به آن اندازه که صله ی رحم کنید، یاد گیرید» (نظام ۳۰۱ / ۲).۷ – فرمود: «به جوانان علم بیاموزید» (نظام ۳۱۷ / ۲).۸ – همه ی زبان ها را می دانست، چون همه قوم او بودند، به دلیل «وماارسلناك الا كافه للناس» (سبأ / ۲۸)و هر پیغمبری بایـد زبان قوم خود را بداند قوله تعالی: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه» (ابراهیم / ۴)یعنی: «هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به بزبان قوم خودش».۹ – کاتب سری داشت، به او دستور داد تا زبان های عبرانی و سریانی را یاد بگیرد، و فرمود: «دوست ندارم نامه هائی که می رسد همه کس بخواند» (نظام ۱۱۹ / ۱).۱۰ – می فرمود: «سین بسم الله را آشکار کنید، یعنی جلی بنویسید» (نظام ۱۲۵ / ۱).۱۱ – در آخر نامه ها به کفار می نوشت: «و السلام علی من اتبع الهدی» یعنی: «سلام بر کسی که پیروی هدایت کرد»(نظام ۱۳۸ / ۱).۱۲ – می فرمود: «کنیزان خود را تعلیم دهید تا خداوند دو اجر به شما بدهد»(نظام ۲۳۴ / ۲).

۱۳ – می فرمود: (از من تبلیغ کنید و لو یک آیه) (نظام ۲۲۳ / ۲).۱۴ – روزی برای تعلیم زنان معین کرده بود. (نظام ۲۳۵ / ۲).۱۵ – یکی از حکمت های تعدد زوجات پیغمبر، برای تعدد زنان معلمات بود. (نظام ۲۳۶ / ۲).۱۶ – برای سفارت، برازنده ترین را برمی گزید، می فرمود: «بشارت دهید، نفرت ایجاد نکنید» (نظام ۲۴۶ / ۱).۱۷ – به عبدالله بن سعد بن وقاص که نوشتن می دانست، فرمان داد اطفال مدینه را تعلیم دهد، هچنین به اسیران جنگ بدر. (نظام ۴۸ / ۱).۱۸ – می فرمود: «علم را با نوشتن مقید سازید وقتی با مردم سخن می گویید چیزی که نمی فهمند، یا فهم آن بر ایشان دشوار است، به ایشان نگویید، علم را نزد جوانان به ودیعه گذارید»، زنی را شوهر داد که مهریه اش تعلیم قرآن بود. ضریس کناسی گفت: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم و ابوبصیر هم بود، امام فرمود: «داود علم انبیا را میراث برد و سلیمان وارث او بود و محمد وارث سلیمان و ما وارث محمد؛ مصحف ابراهیم و موسی نزد ماست»، ابوبصیر با حالت استعجاب گفت: این است علم؟ امام فرمود: «ای ابابصیر! این علم نیست، هر آینه علم چیزی است که شب و روز و ساعت به ساعت پدید می آید» (بحار ۱۳۲ / ۱۷).تنبیه:این حدیث از تک حدیث های اخبار به غیب و در حد اعجاز است، که امام اشاره به تکامل علوم کائنات می کند، علومی که بشر با نیروی خدا داد باید همیشه و الی غیر النهایه روز به روز ساعت به ساعت کشف تازه ای کند، و همان است که خداوند متعال به آن اشاره فرموده قوله تعالی: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

اولم یکف بربک انه علی کل شــی ء شهید» (فصلت/ ۵۳)یعنی: «به زودی در آینده ای مســتمر آیات خود را در سراسر جهان و در نفس خودشان به ایشان نشان می دهیم، تا به تدریج و بلا انتها برای ایشان آشکار شود که او (خدا) حق است آیا پروردگار تـو بس نیست که بر هر چیزی گـواه و آگـاه است».۱۹ – ابوعطیه سـعدی گفت: پیغمبر بـا زبـان قوم خودم با من سـخن گفت. (اسد ۱۲۲ / ۴).۲۰ – عبـدالله بن عمرو بن عاص از پیغمبر اجازه خواست که حـدیث او را بنویسـد و او اجازه داد عبدالله گفت: هر چه بود بنویسم چه در حال رضا و چه در حال غضب؟، فرمود: «همه را بنویس زیرا من جز حق نمی گویم» (اسـد ۲۱. (۲۳۳ / ۳ – می فرمود: «مـا گروه پیغمبران مـأموریم که بـا مردم به انـدازه ی خردمنـدی ایشان سـخن گوئیم» (بحار ۲۸۰ / ۱۶).۲۲ – چنین سـخن می رفت هم کوتـاه هم همه فهم، و هرگز سـخن را دراز نمی کرد، امـا گاهی برای تفهیم، تکرار می نمود؛ سه بار سلام می رد و هر جا می رفت سه بار اذن ورود می گرفت. (شمائل / ۷۰).۲۳ – می فرمود: «به من کلمات جامعه را داده اند، و حکمت هـا را به اختصـار می گویم، من بـا کلمات جامعه مبعوث شـده ام و به ترس در دل ها نصـرت یافته ام و زمین برای من هم مسـجد است و هم پاک کننـده» (شـمائل / ۷۱).۲۴ – می فرمود: «شـما نمی توانیـد بـا مالتـان به همه برسـید، (ایشان را شاد کنیـد) به ایشان به حسن خلق برسـید» (وافی – ایمان / ۸۲). و در حـدیث دیگر این دسـتور را به بنی هاشم داده است.۲۵ – می فرمود: «سوگند به آن که خدایی جز او نیست، هرگز خیر دنیا و آخرت به

مؤمن نمی رسد مگر به حسن ظن او به خداوند و امیدواری به او، و حسن خلق، و خودداری از غیبت کردن مسلمانان؛ سوگند به آن که خدایی جز او نیست، خداوند مؤمنی را پس از توبه کردن و استغفار کردن عذاب نمی کند، مگر به سوءظن او به خداوند، و تقصیر او در امید به خداوند و بدخلقی او و غیبت کردن مسلمانان؛ و سوگند به آن که خدایی جز او نیست، گمان هیچ مؤمنی به خدا خوب نمی شود مگر آن که خداوند نزد گمان او حاضر و آماده است، زیرا خداوند بخشنده است، خیرات در دست اوست، شرم دارد که بنده ی مؤمن به او خوش گمان باشد و او گمان و امیدش را برآورده نکند، پس گمان خود را درباره ی خداوند خوب کنید و به سوی او راغب شوید» (وافی - ایمان / ۵۹).۲۶ - می فرمود: «سرور اعمال، سه چیز است: انصاف دادن برای مردم از نهاد و نفس خویش، مواسات با برادر دینی و یاد خدا در همه حال» (وافی - الایمان / ۸۸).۲۷ - همه ی خلائق را همچون عیالات خداوند به حساب می آورد می گفت: «دوست داشته ترین ایشان نزد خداوند، مهربانترین ایشان به خلق، و شتابکارترین ایشان برای انجام نیازمندی های ایشان است» (وافی - الایمان / ۱۱۹).۲۸ - می فرمود: «خداوند گفته: اگر در زمین نباشد مگر یک مؤمن، به او از همه ی خلق بی نیازم، برای او از ایمانش انسی قرار می دهم که محتاج به هیچ کس نباشد» (وافی - الایمان / ۱۳۱).۲۹ - فرمود: «بزرگترین کبر، نادیده گرفتن حق و بی اعتنائی به آن و طعنه زدن بر اهل آن است» (وافی - کفر / ۱۵۰).۳۰ - فرمود: «روزی موسی علیه السلام نشسته بود، ابلیس با بالاپوش رنگارنگی بر او وارد شد، موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: من ابلیسم آمدم بر تو سلام دهم که مقامی

نزد خدا داری، موسی گفت: این بالاپوش چیست؟ ابلیس گفت: دل های آدمیان را با آن می ربایم، موسی گفت: مرا خبر ده از آن گناهی که چون کسی مرتکب می شود بر او مسلط می شوی، گفت: هرگاه خودبین شود و عمل خود را بسیار و گناه خود را کوچک شمارد؛ خداوند به داود گفت: گناهکاران را بشارت ده که توبه را می پذیرم، و از گناه عفو می کنم و صدیقین را بیم ده که به اعمال خود معجب نشوند، زیرا هیچ بنده ای عمل خود را به حساب نیاورد مگر آن که هلاک شد» (وافی – کفر / ۱۵۱).۳۱ – فرمود: «به زودی بر مردم زمانی بیاید که ظاهرشان خوب و باطن ایشان خبیث باشد، ظاهر ایشان آراسته در حالی که طمع دنیا دارند و با داشتن دنیا آن چه نزد خداوند است نمی خواهند، دین ایشان ریاست، بیم از خدا ندارند، خداوند همه ی ایشان را به عقاب فرا می گیرد دعا می کنند چون دعای غریق، و برای ایشان اجابت نمی شود» (وافی – کفر / ۱۴۸).۳۲ – می فرمود: «اگر بدخلقی، مخلوقی می شد که دیده شود بد گل ترین مخلوقات بود» (وافی – کفر ۱۵۲).۳۳ – فرمود: «بهترین چیزی که عطا شده، خلق نیکو است؛ و بدترین آن، دل زشتی با روئی نیکو» (اسد ۳۵۴ / ۵).۳۴ – سخن گفتن بعد از نماز عشا را مکروه می داشت. (اسد ۲۰ / ۵).۳۵ – زبرقان بن بدر و عمرو بن اهتم و گروهی از بنی تمیم نزد پیغمبر آمدند، پیغمبر وصف زبرقان را از عمرو بن اهتم پرسید، وی گفت: در پیش نزدیکان مطاع است، در حمله شدید است و حصاری استوار برای پشت سر خویش است، زبرقان گفت: یا رسول الله! به خدا می داند از آن چه گفت بالاترم، عمرو رو به او کرد و گفت: تو

کم مروت، تنگ جایگاه (برای مهمان) احمق پدر، و فرومایه ی خالی، بعد گفت: یا رسول الله! همه ی آن چه گفتم راست گفتم، مرا راضی کرد او را به بهترین وجهی وصف کردم، و مرا ناراضی کرد او را به بدترین چیزی که از او می دانستم وصف کردم، پیغمبر فرمود: «ان من البیان لسحرا» یعنی: «به درستی که بعضی از بیان ها سحرند» (اسد ۱۹۱ / ۲).۳۶ – فاطمه ی زهرا سلام الله علیها از پدرش خادمی خواست و پیغمبر تسبیحات مشهور به تسبیحات زهرا را به او یاد داد و فرمود: «این از خادمی برای تو بهتر است» (نظام ۲۳۰ / ۲).توضیح:دانشمندانی که در سنت و سیرت پیغمبر غور و تحقق کرده اند، موفق شده اند که مأخذ آنها را در قرآن مجید بیابند و در این باره کتاب ها نوشته اند و از آن جمله در اخیر علامه عارف عبدالرحمن فاسی که مأخذ حدیث تسبیحات را قوله تعالی:«و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا» (کهف / ۴۶)می داند، یعنی: «نیکی های پایدار نزد خداوند پاداش بهتری دارند و امید بیشتری به بار می آورند».۳۷ – می فرمود: «علم، یا آیه ی محکمه ای است، یا سنت استوار در جریانی یا وظیفه ای عادل» (نظام ۲۳۰ / ۲).توضیح:آیه ی محکمه آیات دال بر توحید است که کشف رازهای خلقت هم از این باب است؛ سنت استوار نظامات زندگی و حفظ حقوق بین الافراد و الجماعات است؛ و فریضه ی عادله وظائف انسانی انسان در برابر خدا و خلق است.۳۸ – می فرمود: «همه ی شما شبان و چوپانید، و همه ی شما مسئول زیردستان خود

هستید» (نظام ۲۳۹ / ۲).۳۹ – فرمود: «هیچ چیزی پدر به فرزند عطا نمی کند که بهتر از حسن ادب باشد»، می فرمود: «حق فرزند بر پدر آن است که نام نیکو بر او بگذارد و شناگری و تیراندای به او یاد دهد» (نظام ۲۳۹ / ۲).۴۰ – در این جا مناسب است، مأخذ حدیث مشهور «ایتونی بدواه» را از روایات عامه نقل کنیمبخاری، مشهورترین محدثین عامه، در صحیحش نقل می کند که پیغمبر چهار روز قبل از وفاتش فرمود: «برای من کتفی (استخوان شانه ی گوسفند یا شتر که بر آن می نوشتند) بیاورید تا برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید» و کسی در آن میان گفت: درد بر او غالب شد، کتاب خدا برای ما بس است و سر و صدا بلند شد، پیغمبر فرمود: «شایسته نیست در محضر پیغمبری، اختلاف واقع شود، برخیزید و بیرون روید» (قاموس الرجال ۱۸۵ / ۷ و همه ی منابع).توضیح:به هر حال مانع شدند که آن سند بسیار مهم که به تصریح پیغمبر مانع گمراهی امت بعد از او بود نوشته شود و این کلمه ی عوام پسند را که قرآن برای ما بس است در اذهان انداختند و کسی نگفت که خود قرآن می گوید که «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی ۲ یعنی: «پیغمبر از روی هوی و هوس سخن نمی گوید، نیست گفتار او مگر وحیی که به او وحی شده» و پر واضح است که آن سند مربوط به تعیین قطعی جانشین او بوده است، که از آن بیم داشتند مبادا تصریح پیغمبر راه را برای توطئه بر ایشان ببندد. بحث و تحقیق کامل در این

رویداد عجیب و ویرانگر که نقطه ی عطف تاریخ اسلام است بلکه مهمترین آنها است،از عنوان این کتاب خارج واین واقعه نه قابل انکار است، و نه قابل تأویل و توجیه و به طور قطع شنیعترین موردی است که بالصراحه و علانیه و عالما عامدا با امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)مخالفت شده و عامل آن هر که باشد نه تنها مسلمان نیست، بلکه دشمنترین دشمنان اسلام است، و هیچ مطهری نمی تواند او را تطهیر کند.۴۱ – در غالب خطبه ها دستور می داد تا حاضران مطالب را به غایبان برسانند. (شامی ۵۷۹ / ۳).۴۲ – بیانش همیشه ابلغ بود و تأثیر آن قوی وقتی صفوف جنگ بدر روبرو شدند به جنگاوران مسلمان فرمود: «این مکه است که پاره های جگر خود را به سوی شما پرتاب کرده است» (یعنی ابر مردان خود را). (شامی ۳۹۸ / ۲).۴۳ – به قبا رفت فرمود: «سنگی از این کوه بیاورید» چون آوردند، قبله ی ایشان را معین نمود. (اسد ۱۰۵ / ۴).۴۴ – می فرمود: «هر آینه ماندن یکی از شما در دنیا که به حق سخن گوید تا باطلی را براند و حقی را یاری دهد، از هجرت با من افضل است» (اسد ۴۰۹ / ۳).۴۵ – افراد در قبول اسلام کاملا آزاد بودند تا آن جا که مردم مسلمان شده و زن همچنان در کفر باقی بود و کسی مزاحم او نبود و نمونه های این مطلب در این کتاب بسیار است.۴۶ – در موسم حج (قبل از هجرت) با اقوام مختلف ملاقات می کرد و اسلام را بر ایشان عرضه می داشت در سال یازدهم بعثت بر طائفه ی خزرج از مردمان مدینه گذر

کرد، فرمود: «شما چه کسانی باشید؟» گفتند: از خزرج، فرمود: «از دوستان یهود؟» گفتند: بلی، فرمود: «می نشینید تا با شما سخن گویم؟» گفتند: بلی، نشستند، ایشان را به خدای یگانه دعوت نمود و اسلام را بر ایشان عرضه داشت واز قرآن تلاوت کرد، یکی از ایشان گفت: به خدا این همان پیامبری است که یهود خبر می دهند؛ مسلمان شدند و گفتند: می رویم و دیگران را دعوت می کنیم. (شامی ۱۷۶ / ۲).۴۷ - در محل «منی» حاجیان به دور پیغمبر انبوه بودند، و سعی می کردند خود را به او برسانند و از او سؤال کنند، مردی خود را به زحمت به او رسانید، و گفت: برای من دعا کن، فرمود: خداوند سر تراشیده ها را رحمت کند». (سر سائل تراشیده نبود) او بار دیگر درخواست کرد و همان را شنید، رفت و سر خود را تراشید. (اسد ۲۵۱ / ۱).۴۸ - در مسجد «خیف» در «منی» فرمود: «خداوند شاداب کند مردی را که سخن من بشنود و بفهمد آن گاه به کسی که نشنیده برساند» (اسد ۱۷۰ / ۲)۴۹ - ابن معاذ گفت: پیغمبر در «منی» معالم دین را برای مردم بازگو می کرد، و هر کس در هر جا بود آواز او را می نشنید. (تاریخ مکه ۱۷۳ / ۲).۵۰ - روزی او را سر حال دیدند گفتند: یا رسول الله! سر حالی؟ فرمود: «آری، الحمد لله» آن گاه سخن از مالداری رفت فرمود: «مالداری زیانی ندارد اگر تقوا باشد و تندرستی از مالداری بهتر است اگر تقوا باشد، و سر حال بودن از نعمت ها است» (اسد ۳۵۴ / ۳).۵۱ - خطبه اش کوتاهترین بود و هرگز بیهوده نمی گفت. (بحار ۲۳۷ / ۱۶).۵۲ - چون سخن می گفت به طور فصل و قاطع می گفت، و هر کس آن را می شنید، می فهمید و ابهامی نداشت. (بحار ۲۳۷ / ۱۶).۵۳ - فرمود: «نزدیک است علم از عالم دزدیده شود، تا آن جا که بر آن دست

نیابند، گفتند: یا رسول الله! چگونه دزدیده شود و حال آن که کتاب خدا در میان ماست، و به اولاد خود یاد می دهیم؟ فرمود: «توراه و انجیل هم نزد یهود و نصاری بود و به حال ایشان سودی نداد» (اسد ۲۳۶ / ۱).توضیح:اولا مقصود از علم در این جا، علم دین و احکام آن است و کافی است نبودن وجود قرآن در میان مسلمانان بعلت شیوع تأویلات ناروا و آراء گوناگون باطل، به دست سودجویان فرقه ای است که مانع فهم درست دین آن گونه که پیغمبر تفهیم نموده، می باشد.۵۴ - فرمود: «اگر شئامت در چیزی باشد در زبان است» (وافی- الایمان / ۸۵)۵۵ - فرمود: «دلالت کننده بر خیر مانند فاعل خیر است» (مجمع ۵۶. (۱۳۷ / ۳ - فرمود: «اگر نه چنان بود که گناه برای مؤمن بهتر از خودبینی است هرگز خداوند میان او و گناه را خالی نمی گذارد،» یعنی میان مؤمن و گناه مانعی قرار می داد. (اسد ۲۵۴ / ۴).۵۷ - یکی از او پرسید: کسی که نه مالی دارد تا صدقه دهد نه نیروئی تا جهاد کند چگونه است؟ فرمود: «خیر را بگوید و شر را رها کند و به ایشان (صدقه ده و مجاهد) به بهشت رود» (اسد ۸۲ / ۴).۵۸ - در جواب نامه ی نجاشی، به علی (علیه السلام) فرمود: «نامه ای بنویس و مختصر کن»، او نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم، تو در مهربانی بر ما چنانی که همچون یکی از ما هستی و ما از اطمینان به تو چنانیم که از تو هستیم، زیرا ما از تو چیزی امید نداشتیم مگر آن که به ما رسید و از تو در هیچ امری بیم نداشتیم مگر آن که تأمین یافتیم و توفیق از خداوند است»؛ چون امیرمؤمنان آن را خواند، پیغمبر فرمود:

«حمـد خداونـدی را سـزاست که در اهل بیت منماننـد توئی را قرار داد و پشت مرا به تو قوی ساخت» (بحار ۳۹۷ / ۲۰).۵۹ – عبدالله بن ثابت گفت: عمر نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! از بنی قریظه گذر کردم، بخشی از توراه برای من نوشتند اگر خواهی به تو نشان دهم، پیغمبر روی در هم کشید من به عمر گفتم: مگر صورت پیغمبر را نمی بینی؟ عمر گفت: راضی شدیم که الله پروردگار ما و اسـلام دین ما و محمـد رسول الله است؛ روی پیغمبر باز شـد و فرمود: «سوگند به آن که جانم در دسـت اوست اگر موسـی در میان شما آید و متابعت او کنید و مرا رها کنید هر آینه گمراهید، شما بهره ی من از امت ها هستید و من بهره ی شـما از پیغمبران» (اسـد ۱۲۷ / ۳).ودر روایت دیگر به نقـل از مسـند احمـد چنین آمـده، چون عمر نوشـته را بر پیغمبر خواند، فرمود: «آیا هنوز در حیرتید، ای پسر خطاب؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست به تحقیق آن را (قرآن را) آوردم پاک و روشن، از یهود و نصاری چیزی نپرسـید، که یا حق گوینـد چه بسا ایشان را تکذیب کنید، یا باطل گویند چه بسا ایشان را تصدیق کنید سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر موسـی زنده بود راهی نداشت مگر آن که از من متابعت کند.۶۰ – فرمود: «سه چیزند که خداوند از قضا درباره ی آنها فارغ شده است، (برو و برگرد ندارند) احدی از شما ظلم نکند زیرا خدا فرمود: «یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم» (یونس / ۲۳)یعنی: «ای مردم! این است و جز این نیست، ظلم کردن شما به زیان خودتـان خواهـد بود»؛ و احـدی از شـما مکر نکنیـد زیرا خداونـد فرمود: «و لا یحیق المکر السـیی ء الا باهله» (فاطر / ۴۳)یعنی: «مکر و حیله ی بد به صاحبش برمی گردد»؛ واحدی از شما پیمان شکنی نکند، زیرا خداوند فرموده: «و من نکث

فانمـا ینکـث علی نفسه» (فتـح / ۱۰)یعنی: «هر کس پیمـان را شـکست، هر آینـه به زیـان خـود آن را می شـکند» (اسـد ۲۶۹ / ۳).توضیح:آوردن صفت سیی ء برای مکر از آن جهت است، که مکر به معنی چاره جوئی پنهانی است، هم خوب دارد هم بد و در ایـن جـا مقصـود حیلـه هـای شـیطانی اسـت، دلیـل بر مکر خـوب «و الله خیر المـاکرین» اسـت یعنی خداونـد بهـترین مکر کنندگان است. ۶۱ – فرمود: «هیـچ احـدی که به قـدر حبه ی خردلی کبر در دل دارد، به بهشت نمی رود، و هیچ احدی که به قدر حبه ی خردلی ایمان در دل داشـته باشد، به جهنم نمی رود» (اسد ۲۹۳ / ۴).تنبیه:بنابراین، ایمان و کبر در دلی با هم جمع نمی شوند.۶۲ – فرمود: «شـهادت زور معـادل شـرکت است»، به دلیـل قوله تعـالی: «فـاجتنبوا الرجس من الاوثـان و اجتنبوا قول الزور» (حـج / ۳۰)یعنی: «از پلیـدی بت هـا دوری کنیـد و از قـول و گـواهی زور، دوری جوئیـد. (اسـد ۲۶۰ / ۱).۶۳ – مردار گوسـفندی را دیـد فرمود: «سوگنـد به آن که جانم در دست اوست دنیا نزد خداونـد پست تر است از این مردار نزد صاحبش» (مجمع ۲۸۷ / ۱۰).۶۴ – فرمود: «دو نعمتنـد که بیشتر مردم قـدر آنها را نمی داننـد: صـحت و فراغت» (مجمع ۲۹۰ / ۱۰).۶۵ – یکی گفت: شترم را نبسته و توکل بر خدا آن را رها کرده ام، فرمود: «اورا ببند و توکل کن» (مجمع ۳۰۳ / ۱۰).

ص: ۲۸۶

۶۶ – می فرمود: «اهل معروف(خیرات) در دنیا اهل معروف در آخرتند و اهل منکر در دنیا اهل منکر در آخرتند» (اسد ۱۹۲ / ۴).مقصود از اهل فلان و فلان در آخرت اهل جزای آن در آخرتند.۶۷ – زمینی که به زبیر بخشید و حد آن را به اندازه ی دویدن اسبش قرار داد، زبیر از طمعی که داشت وقتی اسبش سستی کرد او را با تازیانه زد که جلوتر برود، پیغمبر فرمود: «تا آن جا به او بدهید که تازیانه به اسب زد و بیشتر ندهید.» (جواهر الاحکام – احیاءموات / ۱۸۴).۶۸ – وقتی بنی النضیر را از مدینه بیرون کردند و آن ها بستانکارهایی داشتند، فرمود: «از سود کم کنید و نقدا بگیرید» (واقدی ۳۷۴ / ۱).۶۹ – دختر عدی نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! فرزندم عبدالله که از بدریان است و در احد شهید شده، دوست دارم پهلوی خودم دفن شود تا با او انس بگیرم، پیغمبر در نقل جنازه ی او اذن داد او را و مجدر بن زیاد را بر شتری بار کردند و با آن که عبدالله مردی تنومند و سنگین بود و مجدر مردی لاغر و سبک هر دو لنگه بر کول شتر مساوی بودند، پیغمبر ایشان را دید و فرمود: «عمل ایشان، ایشان را برابر ساخته است» (اسد ۴۰۶ / ۵).۷۰ – «ضماد» یکی از کاهنان بود، چون از دعوت پیغمبر آگاه شد، نزد او آمد و گفت: بیا تا تو را منتر کنم، و از باد جنون برهانم، پیغمبر فرمود: «حمد برای خدا و از او کمک می طلبم، کسی را که او هدایت کرد گمراه کننده ای برای او نیست و کسی را که او گمراه کرد هدایت کننده ای برای او نیست، گواهی می دهم که خدایی نیست مگر الله، یکتا است و انبازی ندارد»؛ و سه بار آن را تکرار کرد، ضماد گفت: به خدا سوگند من گفتار کاهنان و ساحران و شاعران را شنیده ام، هرگز مانند این کلمات نشنیده ام،

دستت را بـده تا بیعت کنم، و اسـلام آورد، و آن کلمات را بر من تکرار کن که تا ژرفترین دریاها رسیده انـد. (شامی ۴۵۲ / ۲).۷۱ – اسیران را دید و تبسم کرد و فرمود: «از من نمی پرسید چرا؟» گفتند: خدا و رسولش داناترند، فرمود: «تعجب کردم از گروهی که ایشان را با زنجیر به سوی بهشت می کشند و ایشان به کنـدی راه می رونـد» (اسـد ۱۲۵ / ۴).۷۲ – فرمود: «هرگاه مردی را دیدید که به دنیا بی اعتنا بود و زاهد و کم سخن، به او نزدیک شوید که حکمت را القا می کند» (اسد ۱۷۶ / ۵).۷۳ – فرمود: «امانت را به صاحبش ادا کن و با کسی که با تو خیانت کرد خیانت مکن» (مجمع ۱۴۵ / ۴).۷۴ – بخشی از خطبه ی او هنگـام بیمـاری این است:«کارهـا به فرمـان خـدا جـاری می شود، اگر انجام کاری دیر شـد، دیر کردن آن شـما را به دست پاچگی و زود خواستن وادار نکنـد،زیرا خداونـد با شتاب هیـچ کس شتاب نمی کند هر کس با فرمان خدا دست و پنجه نرم کنـد خداونـد بر او غالب می شود و هر کس با خـدا حیله و خدعه کند، خدا با او مکر خواهد نمود، آنگاه آیه قرآن را تلاوت نمود «فهـل عسیتم ان تولیتم ان تفسـدوا فی الارض و تقطعوا ارحـامکم» (محمـد / ۲۲)یعنی: «آیـا شایـد اگر در زمین فرمانروا شدیـد فسـاد می کنیـد و رحم های خود (خویشاونـدیها) را قطع می نماییـد» (تاریخ الاسـلام ۱۴۹ / ۱).۷۵ – فرمود: «خـداوند فرمـوده: هر کس یکی از دوسـتان مرا آزار دهـد بـه من اعلان جنـگ داده است» (وافی – مـا یجب علی المـؤمن / ۱۶۱).۷۶ – سرآغاز نامه ها که برای اشـخاص می فرسـتاد: «بسم الله الرحمن الرحیم» بود و می فرمود: «کل امر ذی بال لم یبـدء فیه ببسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر» یعنی:

«هر امر مهمی که در آن ببسم الله الرحمن الرحیم آغاز نشود ناتمام و دنباله بریده خواهد بود».امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ کتابی نازل نشد مگر آن که اولش بسم الله الرحمن الرحیم بوده». (بحار ۵۹ / ۱۹).توضیح:ابلهانی که هم دعوی مسلمانی و معرفت دارند هم در سرآغاز کتاب ها و کارها چیزی جز بسم الله می نویسند یا می گویند اعتقاد ریشه داری به دنباله روی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)ندارند.۷۷ - پیغمبر فرمود: «کسی که از قصاص بترسد از ظلم خودداری می کند». (وافی - ما یجب / ۱۶۲).توضیح:در این جا قصاص به معنی کیفر و عذاب الهی است که به ظالمان قدرتمند یا خفیه کار می رسد و به قول مولوی:چون که بد کردی بترس ایمن مباش زانکه تخم است و برویاند خداش ۷۸ - در عهدنامه ی حدیبیه وقتی خواستند بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند، سهیل بن عمرو نماینده ی کفار گفت: اگر خدای تو را قبول داشتیم، جنگی نداشتیم،مانند رسم معمول ما بنویسید: بسمک اللهم؛ و پیغمبر به خارط صلح قبول کرد؛ همچنین وقتی پیغمبر خواست به احترام مقام نوبت، خود را مقدم دارد و رسول الله را عقب نام خود بیاورد، سهیل قبول نکرد و گفت: بنویسید محمد بن عبدالله و چون نوشته شده بود؛ نویسنده ی نامه یعنی علی (علیه السلام) دل نمی داد که نام رسول الله را محو کند، پیغمبر اکرم که ظاهرا امی بود به او فرمود: «نشانم بده» و چون نشان داد با انگشت خود آن را محو کرد، و

نوشتند محمد بن عبدالله. پیغمبر به هر جا نامه نوشت از تقدم نام او ناراحت نشدند جز خسرو پرویز که وقتی برایش خواندند خشمناک شد، و نام را پاره کرد و چون پیغمبر شنید فرمود: «ملکش و شکمش پاره خواهدشد» و هر دو بوقوع پیوست، ایران به دست مسلمانان فتح شد و شیرویه پسرش شکم او را پاره کرد. (همه ی منابع).۷۹ - عرب ها بلاغت را در ایجاز و اختصار می دانستند، و نامه های پیغمبر در حد اعلای بلاغت بودند مانند «اسلم تسلم» یعنی: «اسلام آور تا سالم بمانی» که در غالب نامه ها مندرج بود.۸۰ - از نامه ی او به اهل یمن: «هر کس نماز ما را بخواند و به قبله ی ما رو آورد، و از ذبائح ما بخورد، مسلمان است» (مکاتیب الرسول / ۳۷۳).۸۱ - در نامه ی بارق ازدی نوشت: «هر مسلمانی بر شما گذر کند، سه روز مهمان شما باشد و چون میوه ها برسد، ابن السبیل به قدر شکمی بخورد» (مکاتیب / ۳۸۰).توضیح:چون در بیابانها هیچ گونه وسائل زندگی از خوراک و مسکن نبود، میزبانی اهل بادیه الزامی بود، نکته ی جالب آن که پیغمبر در رعایت ابن السبیل اسلام را شرط نکرده و همه در برابر این رعایت یکسانند.۸۲ - در سال اول هجرت با بنی ضمره پیمان بست که نه با آنان جنگ کند نه آنان با او جنگ کنند و گروهی بر ضد او فراهم نکنند و دشمن او را یاری ندهند. (مکاتیب / ۳۸۶).۸۳ - وقتی خالد بن ولید «اکیدر» یکی از امرای شام را اسیر کرد و نزد پیغمبر آورد، او را بخشید و در بقا بر نصرانیت او را آزاد گذارد و با او معاهده بست و به وطن خود باز گردانید. (مکاتیب / ۳۹۲).

۸۴ – در یکی از نـامه هـا نـوشت: «اگر در میـان مردم نزاعی واقـع شـد کسـی قبائـل و عشـائر را از نظر تعصب قـومی به کمک دعوت نکنـد بلکه دعوت ایشان به فرمان خداونـد وحـده لا شـریک له باشـد، هر کس به خـدا دعوت نکند و به قبائل و عشائر دعوت کنـد، شمشـیر در ایشان بگذاریـد تا دعوت ایشان به خداوند وحده لا شـریک له باشد» (مکاتیب / ۲۰۳).توضیح:هشدار عظیمی است برای تفرد قانون در سـلطه و حکومت، هم اکنون در مجامع عقب افتاده بیشتر قدرت و حکومت از آن دسته بندی های غیر قانونی است و رقم قانون به تنهائی رمقی نـدارد.۸۵ – به خزیمه بن ثابت نوشت: من تو را نزد قومت فرسـتادم، نه ظلم بکنیـد نه ظلم بکشـید؛ وقتی خزیمه نزد پیغمبر آمد و اسـلام قومش را خبر داد، پیغمبر دست به صورت او کشـید و صورتش تا آخر عمر همچنان درخشان ماند. (مکاتیب / ۲۳۸)۸۶ – در نامه ای نوشت: «نه راه و نه آب، مختص کسی نیست، و کسی نمی توانـد دیگری را از آنهـا منع کنـد» (مکاتیب / ۳۰۰).توضـیح:مراد راه ها و آب های عمومی است،ماننـد رودخانه ها و چشـمه سارها و جاده ها البته تفصـیل احکام آن ها را باید از کتب فقه طلب نمود.۸۷ – در عهدنامه ی اهل نجران نوشت اسـقفی را از کار خود باز ندارنـد، و نه راهبی را از رهبانیتش، و نه رئیس و نگهبان صـلیبی را از آن چه در زیر دست اوست، چه بیش و چه کم، برایشـان ضـمانتی و خونی از دوران جـاهلیت بـاقی نیست، از محلشـان بیرون رانـده نشونـد، مـالیت از ایشـان گرفته نشود، ارتشی زین ایشان را لگدکوب نکند،

هر کس از ایشان حقی مطالبه می کند با عدالت رفتار کند، نه ظالم باشند نه مظلوم، به شرطی که ربا نخورند و هر کس ربا بخورد ذمه ی من از ایشان بری باشد، و بر ایشان است که در هر رویدادی، جهد خود و خیرخواهی خود را به کار برند، نه مظلوم باشند نه مجبور، مرادی را به گناه دیگری نگیرند. (مکاتیب / ۳۲۱).توضیح:نصار در نظر پیغمبر مردمی بهتر از یهود بودند، آیات قرآن مجید هم شاهد مطلب است، قوله تعالی: «ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یسستکبرون و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق» (مائده / ۸۲)یعنی: «اینکه گفته شد (وصف نصاری) از آن است که برخی از ایشان کشیشانند (روحانیان) و راهبانند (ریاضت کشان) و هر آینه ایشان تکبر نمی ورزند، و آنگاه که بشنوند آن چه را بر رسول خدا نازل شده است چشمان ایشان را می بینی که از شناخت حق اشک می ریزد». بر عکس یهودان که تلاش و همتشان همه در راه امور مادی و رباخواری بود، به همین جهت پیغمبر درباره ی ایشان سفارش خاصی نداشت.۸۸ – در نقاط بسیار دور اختلافات ارضی را حل می نمود و فرمان او مطاع بود، وقتی اشعث بن قیس و گروهی با وائل بن حجر بر سرزمینی اختلاف داشتند، نوشت: «زمین مال وائل است» (مکاتیب / ۴۰۳).۸۹ – در نامه ای برای قتیله دختر مخرمه نوشت: «از محمد رسول الله برای قتیله ودیگر زنان، به ایشان ظلم نشود، بر زناشوئی مجبور نشوند، هر مؤمن و مسلمی برای ایشان ولی و ناصر باشد، به ایشان خوبی شود و اسائه نشود». (مکاتیب / ۴۰۸).

ص: ۲۹۲

۹۰ - ابوسفیان از مکه نامه ی تهدید آمیزی نوشته بود، پیغمبر چنین جواب داد: «نامه ی اهل کفر و شرک و نفاق و دشمنی رسید، گفتارشان را فهمیدم، به خدا جوابی نزد من ندارند مگر نوک نیزه ها و دم برنده ی شمشیرها، برگردید - وای بر شما - از پرستش بت ها، مژده می دهم شما را به ضرب شمشیر و شکافتن فرقها و خرابی خانه ها و برکنده شدن اثرها، و سلام بر آن که پیرو هدایت است»(مکاتیب / ۵۳۰).۹۱ - می فرمود: «حکمت، گمشده ی مؤمن است، هر جا آن را یافت آن را می گیرد و مقید می سازد» (محاضرت ۵۰ / ۱).۹۲ - فرمود: «علم خزانه است، کلید آن سؤال است» (محاضرات ۴۹ / ۱).۹۳ - فرمود: «هیچ پدری فرزندش را میراثی فاضلتر از ادب نیکو نداده» (محاضرات ۴۷ / ۱).۹۴ - فرمود: «دو گرسنه اند که سیرابی ندارند: گرسنه ی علم و گرسنه ی مال» (محاضرات ۵۱ / ۱).۹۵ - فرمود: «خداوند بیامرزد کسی را که زیاد گوئی خود را مهار کند»(محاضرات ۶۵ / ۱).۹۶ - یهودی ای از پیغمبر سؤالی کرد، پیغمبر اندکی تأمل کرد آن گاه جواب داد، یهودی گفت: تأمل برای چه بود؟ فرمود: «برای توقیر و احترام گذاری به حکمت» (محاضرات ۷۰ / ۱).۹۷ - فرمود: «فرزند آدم چیزی فاضلتر از عقل به دست نیاورده که او را به خوبی هدایت می کند و از بدی باز می دارد» (محاضرات ۱۳ / ۱).۹۸ - وقتی از کسی خبر عبادت او را می شنید، می پرسید «عقل او چگونه است؟» (محاضرات ۱۴ / ۱).

ص: ۲۹۳

۹۹ – فرمود: «روا نیست دست کسی بوسیده شود، مگر مردی از اهل بیت من یا عالم» (محاضرات / ۳۰۱).۱۰۰ – می فرمود: «به جوانان در مجلس جا دهید و حدیث به ایشان بفهمانید» (محاضرات / ۳۲۳).۱۰۱ – وقتی وحی بر او نازل می شد، رنگ رویش برافروخته می گردد گویی غرش می کرد، در روز بسیار سرد از پیشانی او عرق می ریخت. (شامی ۳۹۴ / ۱).۱۰۲ – وقتی وفد عبد القیس از بحرین آمد، پیغمبر ایشان را بنواخت و فرمود: «بهترین اهل مشرقند»، و رئیس ایشان مردی بدقواره بود، وقتی نزد پیغمبر آمد فرمود: «مرد را از پوستش نمی شناسند، مرد به دو چیز شناخته می شود: دل و زبان او» و به او فرمود: «تو دو خصلت داری که خداوند آن ها را دوست دارد: بردباری و بی شتابی» (نهایه ۱۸ / (.۱۰۳ – مردی از طائفه ی «عنس» نزد پیغمبر آمد و شهادتین گفت، پیغمبر پرسید: «شهادت تو از طمع است یا از ترس؟» آن مرد گفت: یا رسول الله! تو مالی نداری تا از طمع باشد، و سرزمین من چندان از تو دور است که ارتشِ تو به آن جا نمی رسد تا از ترس باشد، مرا از خدا بیم دادند، ترسیدم و ایمان آوردم. پیغمبر فرمود: «بسیار از سخنگویان از عنس خواهند بود» (نهایه ۱۰۳ / ۱۸).۱۰۴ – وقتی کعبه را تجدید بنا کردند بر سر نصب حجر الاسود چندان اختلاف داشتند که نزدیک بود به کشت و کشتار بکشد و با هم قرار دادند اول کسی که از در صفا وارد شود داوری او را قبول کنند، در این وقت محمد بن عبدالله وارد شد و همه با هم فریاد زدند: امین امین، زیرا از فرط کرامت و امانت او را امین لقب داده بودند، وی از هر طائفه ای رئیس ایشان را بخواست و حجر الاسود را در میان ردای خود گذارد، و

فرمود تا آنان با هم اطراف ردا را گرفتند و به پای رکن کعبه آوردند، آن گاه خود با دست مبارک حجر را گرفت و در جای خود قرار داد، وهمه خوشنود بودند. (نهایه ۱۰۴ / ۱۶).۱۰۵ – وقتی معاذ بن جبل را به یمن فرستاد فرمود: تو بر گروهی از اهل کتاب وارد می شوی، اول چیزی که ایشان را به آن دعوت می کنی پرستش خداوند یگانه باشد وقتی خدا را شناختند ایشان را آگاه کن خداوند بر مالداران ایشان زکات را واجب نموده که از ایشان داده شود، اگر اطاعت کردند زکات را از ایشان بگیر، اما از گرفتن زبده و نخبه ی اموال ایشان بپرهیز، و از دعای مظلوم بترس، زیرا میان ایشان و خداوند حجابی نیست» (تیسیر ۱۴۵ / ۲).۱۰۶ – فرمود: «شریرترین مردمان کسانیند که از مسائل فتنه انگیز می پرسند، تا در گفتار علما مغلطه کاری کنند و شبهه ایجاد نمایند» (تیسیر ۲۰۴ / ۲).۱۰۷ – می فرمود: «بشتابید برای انجام کارهای نیک پوش از فرا رسیدن هفت چیز، آیا از زندگانی آینده چه انتظاری دارید جز فقری که نسیان آور است، یا غنایی طغیان آور است، یا مرضی که فساد آور است، یا پیری ای که خرف کننده است، یا مرگی که آماده کننده ی سفر است، یا فتنه ی دجال که شری در انتظار است یا رستاخیز که سهمگینتر و تلختر است» (تیسیر ۲۲۳ / ۴).۱۰۸ – بسیار اتفاق می افتاد که پیغمبر از اصحاب می پرسید: «آیا کسی از شما خوابی دیده است؟» و اگر دیده بودند برای پیغمبر می گفتند و می فرمود: «بعد از من از دلائل نبوت چیزی نمی ماند مگر مبشرات»، گفتند: مبشرات چیست؟ فرمود: «رؤیای صالحه» (تیسیر ۲۵۴ / ۱).۱۰۹ – می فرمود: «برادر دینی خود را یاری ده، چه ظالم باشد چه مظلوم» گفتند: اگر ظالم بود چگونه یاری دهیم؟ فرمود: «او را از ظلم باز داری، این است یاری او».

(تیسیر ۳۴/۳). ۱۱۰ – امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر اکرم هرگز با کنه عقل خود با مردم سخن نگفت، و می فرمود: به ما معاشر انبیا فرمان داده شده که با مردم به اندازه ی خرد ایشان سخن گوئیم»، آن گاه امام فرمود: «به ما امر شده با مردم مدارا کنیم، همچنان که به واجبات امر شده» (سنن / ۵۷). ۱۱۱ – از او پرسیدند ما از تو حدیث می شنویم، نمی توانیم عینا آن را ادا کنیم، گاهی کم و زیاد می شود، فرمود: «اگر حلالی را حرام یا حرامی را حلال نمی کنید و معنی و مقصود را می رسانید اشکالی ندارد»؛ حسن بصری چون این حدیث را شنید، گفت: اگر چنین نبود نمی توانستیم حدیثی نقل کنیم. (اسد ۱۷۶ / ۳). ۱۱۲ – فرمود: «شش نفرند که روز قیامت معذبند، امرا از ظلم، عرب از عصبیت، علما از حسد، دهاقین از کبر، تجار از خیانت و اهل بازار از جهالت» (اسد ۴۲۶ / ۴). ۱۱۳ – عبس الغفاری طلب مرگ می کرد، گفتند: مگر پیغمبر نفرمود هیچ کس از شما آن گاه که آرزوئی نداشت طلب مرگ نکند، عبس گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: در شش مورد برای مرگ شتاب کنید: امارت سفیهان، بسیاری شرطه ها (پلیسان)، خرید و فروش احکام، سبک گرفتن خونریزی، قطع رحم، جلو انداختن حاکم و مفتی ای که دیگری از او داناترند. (اسد ۷۲ / ۳). ۱۱۴ – جلاس بن عمرو و قومش نزد پیغمبر آمدند، چون خواستند برگردند گفتند: ما را وصیت کن، فرمود: «هر تلاشی پایانی دارد و پایان فرزند آدم مرگ است بر شما باد به یاد خدا، زیرا دنیا را بر شما آسان می کند و به آخرت راغب می سازد» (اسد ۲۹۲ / ۱). ۱۱۵ – به سائل بن عبدالله فرمود: «نظر کن به اخلاق خوبی که در جاهلیت

داشتی آنها را در اسلام به کار بر، مهمان را نوازش کن، یتیم را گرامی بدار، به همسایه خوبی کن»(اسد ۲۵۴ / ۲).۱۱۶ – فرمود: «کسی که رضای خدا را بخواهد و هر چند مردم ناخشنود باشند، خداوند او را از آزار مردم کفایت می کند، و هر کس رضای مردم را با ناخشنودی خدا بخواهد خداوند او را به مردم واگذار می کند» (محاضرات / ۴۰۶).۱۱۷ – فرمود: «از کلمه ی «اگر» بترسید، زیرا «اگر» از اقوال منافقان است» (محاضرات / ۴۰۶).توضیح:مراد، افرادی است که گفتار ایشان ابهام آمیز است و هیچ وقت به طور صریح و منجز سخن نمی گویند و در هر مورد مردم را در بلاتکلیفی قرار می دهند.۱۱۸ – برادرانی نزد او آمدند، کوچکترین ایشان سخن گفت، فرمود: «کبروا کبروا» یعنی: «بزرگ کنید بزرگ کنید» و مرادش جلو انداختن بزرگتران بود. (محاضرات / ۳۶۴).۱۱۹ – فرمود: «اگر کسی به دروغ به غیر ملت اسلام سوگند یاد کند، همان گناه را دارد» (اسد ۲۲۶ / ۱).تنبیه:ملاحظه کنید که پیغمبر اسلام و عقل کل تا چه اندازه برای حفظ اصول کلی انسانی که ریشه ی تمام معارف دینی است اهتمام فرموده، چه بسا احمقانی یا مغرضانی که گمان می کنند آزار و زیان رساندن به غیر مسلمان امری جائز بلکه مرغوب فیه است.۱۲۰ – فرمود: «کسی که برای اصلاح ذات البین دروغ گوید، دروغ نگفته

است» (خلق الکامل ۱۰۶ / ۲).۱۲۱ – ام کلثوم دختر عقبه گفت: نشنیدم پیغمبر رخصت دروغ دهد مگر در سه مورد: برای اصلاح، و هنگام جنگ، و مرد و زن برای خوشدلی همدیگر. (خلق ۱۱۰ / ۲).۱۲۲ – فرمود: «بیشتر چیزی که بر امتم می ترسم، بزرگی شکم و خواب و کسالت است» (خلق ۱۷۲ / ۲).۱۲۳ – فرمود: «سخن چین به بهشت نمی رود» (خلق ۸۱ / ۲).۱۲۴ – از اصحاب پرسید: «قهرمان کشتی کیست؟» گفتند: آن که کسی نتواند او را بر زمین زند، فرمود: «قهرمان کشتی کسی است که در وقت خشم نفس خود را بر زمین زند» (مشکل ۲۵۴ / ۲).۱۲۵ – فرمود:«هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد خود را در محل تهمت قرار ندهد» (محاضرات / ۲۶۶).۱۲۶ – فرمود: «مرضعه (شیرده) از حمقا نگیرید زیرا فرزند به شیر می رود» (محاضرات / ۳۳۱).۱۲۷ – فرمود: «مرد بر دین رفیق خویش است، نظر کند که با چه کسی دوستی می کند» (محاضرات ۷ / ۳).۱۲۸ – فرمود: «نزدیک است که فقر به کفر بکشاند» (محاضرات / ۵۰۴).۱۲۹ – روزی سرپا خطبه خواند، حمد خدا گفت و گروهی از مسلمانان را یاد کرد و بر ایشان ثنا گفت، آن گاه فرمود: «چه شده است گروهی را که همسایه های خود را تعلیم نمی دهند و در فهم دین، ایشان را یاری نمی کنند، و ایشان را آگاه نمی سازند، و ایشان را امر و نهی نمی کنند، و همچنین آنان را که از همسایگان چیزی یاد نمی گیرند، و فهم نمی کنند و کسب آگاهی نمی نمایند، سوگند به آن که جانم در دست اوست، بیاموزانند

ص: ۲۹۸

و تفهیم کنند و آگاه کنند، و آن دیگران یاد بگیرید و در پی فهمیدن و آگاه شدن باشند و گرنه هر آینه ایشان را به کیفر و عقوبت دنیائی تعجیل خواهم کرد»(اسد ۴۴ / ۱).توضیح:نکته ی جالب آن که هر دو طرف موظف و مکلفند یکی به آموزاندن و دیگری به آموختن.۱۳۰ - فرمود: «اگر یکی از شما بر چیزی سوگند یاد کرد و پس از آن چیز بهتری دید آن بهتر را انجام دهد و کفاره ی سوگند ادا کند»(اسد ۸۷ / ۱).۱۳۱ - مردی در حضورش سؤال کرد، کسی چیزی به او نداد، تا آن که یکی پیش دستی کرد و به او چیزی داد و دیگران هم دادند، پیغمبر فرمود: «کسی که روش خوبی انجام دهد که دیگران هم بکار برند، برای اوست اجر او و اجر کسانی که از او پیروی کرده اند، بی آن که از اجر دیگران چیزی کم شود؛ و هر کس روش بدی انجام دهد که دیگران به کار برند بر اوست گناه خودش و گناه آنان که از او پیروی کرده اند بی آن که از گناه آنان که پیروی کرده اند چیزی کم شود» (مجمع ۱۶۷ / ۱).۱۳۲ - چون نماز صبح به جا می آورد رو به طرف اصحاب می نمود، ایشان از او سؤال می کردند، بعضی از قرآن و بعضی از واجبات و بعضی از رؤیا (از تعبیر آن». (مجمع ۱۵۹ / ۱).۱۳۳ - عبدالله بن عمر گفت: قریش به من گفتند: تو از پیغمبر حدیث می نویسی، او هم بشری است مانند دیگران خشم می کند؛ نزد پیغمبر رفتم و به او گفتم به لبان خود اشاره کرد و فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست از میان این ها بیرون نمی آید مگر حق» (مستدرک حاکم ۱۰۴ / ۱).۱۳۴ - وقتی سخن می گفت سه بار تکرار می کرد تا خوب بفهمند. (مجمع ۱۲۹ / ۱).

۱۳۵ - فرمود: «مثل فرستادن خداوند مرا برای هدایت، مانند باران فراوانی است که به زمین برسد؛ بخشی از زمین، آب را قبول کند و سبز شود، سبزه و علف بسیار برویاند؛ و بعضی از آن آب را نگه دارد، مردم از آن سود برند و بیاشامند و آبیاری کنند و زراعت کنند؛ و بعضی از آن آب را نگاه ندارد و سبزه ای نرویاند. این مثلی است برای کسی که دین خدا را بفهمد و سود یابد و آن چه را که خداوند مرا برای آن فرستاده بداند و علم کند و بیاموزاند و همچنین مثلی است برای کسی که از آن سرفرازی نجوید و هدایتی را که خداوند مرا با آن فرستاده قبول نکنند» (جامع ۱۷ / ۱).۱۳۶ - نضر بن حارث با پیغمبر سخن گفت و پیغمبر او را مفخم و در جواب ناتوان ساخت، آن گاه خواند: «انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم» یعنی: «شما و آن چه می پرستید همه هیزم جهنمید». ابن الزبعری گفت: اگر او را دیدم، در سخن مفحم خواهم ساخت، از او بپرسید: آیا هر کس جز خدا پرستیده شود با پرستندگان خود در جهنمند؟ پس ما فرشتگان را پرستش می کنیم و یهود عزیز و نصاری عیسی را، آیا فرشتگان و عزیز و عیسی در جهنمند؟ چون پیغمبر را خبر دادند، فرمود: «وای به حال مادرش، آیا نمی داند که کلمه ی «ما» برای غیر من یعقل است و کلمه ی «من» برای من یعقل و آیه نازل شد «ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون» یعنی: «آنان که خیر و خوبی از جانب ما برای ایشان سبقت گرفته است، از جهنم بدورند»(بحار ۲۲۰ / ۱۸).۱۳۷ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر ندانست که جبرئیل (حامل وحی) از جانب خداوند است مگر به توفیق» (بحار ۲۵۱ / ۱۸).توضیح:اگر سند روایت صحیح باشد، روایت از روایات صعب است که باید

مورد تحقیق قرار بگیرد، اما آن چه به نظر میرسد- و العلم عند الله - این است، یعنی اگر توفیق الهی برای استواری قلب او در مقام حق الیقین نبود، چه بسا در اثر عظمت مطلب یعنی ابلاغ مقام رسالت در تردید بود ناباوری ای که معمولاً در وقت ورود فیوضات اعلاـ دست می دهد مخصوصا چنین مقام محمودی که فراتر از همه ی مقامت است اما توفیق بلا واسطه ی خداوند دل او را استوار ساخت.۱۳۸ - وقتی پیغمر مصعب بن عمیر را همراه اساعد بن زراره برای تبلیغ به مدینه فرستاد، روزها بر مجالس خزرج می گذشت و به اسلام دعوت می کرد و جوانان به او می گرویدند (بحار ۱۰ / ۱۹).۱۳۹ - در راهی می رفتند پیغمبر فرمود: «مردی خواهد آمد که سه روز است ابلیس به او کاری نداشته است» در این وقت اعرابی ای آمد که پوستش به استخوانش چسبیده بود، چشمانش فرورفته، لبها از خوردن سبزه سبز شده تا خدمت پیغمبر رسید گفت: اسلام را بر من عرض کن، فرمود: «شهادت ده به (لاـ اله الاـ الله) و رسالت من» گفت: اقرار کردم، فرمود: «نمازهای پنجگانه را بخوان و ماه رمضان روزه بدار» گفت: اقرار کردم، فرمود: «حج بیت الله کن و زکات را بپردازد و از جنابت غسل کن» گفت: اقرار کردم، شتر اعرابی را نبود و به طرف او رفت، پیغمبر به طلب او فرستاد، در آخر عسکر دیدند پای شتر در سوراخ موشی رفته، گردن شتر و اعرابی شکسته و مرده اند، پیغمبر فرمود تا خیمه ای زدند و او را غسل دادند، پیغمبر بر او داخل شد و بیرون آمد در حالی که پیشانیش عرق کرده بود، فرمود: «این اعرابی مرد در حالی که گرسنه بود و او از کسانی است که ایمان آورد و ایمان او به ظلم آلوده نشد و حورالعین با میوه های بهشتی برای او شتاب کردند» (بحار ۷۶ / ۲۲).

۱۴۰ – وقتی وفد یمن آمدند، در میان ایشان مردی بود پرحرف و ایراد بگیر، پیغمبر خشمناک شد تا صورتش عرق کرد و رویش دژم شد، جبرئیل نازل شد و گفت: پروردگارت به تو سلام می رساند و می گوید این مردی است باسخاوت که اطعام طعام می کند، پیغمبر آرام گرفت و سر بلند کرد و فرمود: «اگر نه آن بود که جبرئیل مرا خبر داد که تو سخاوتمندی و اطعام طعام می کنی، به تو سخت می گرفتم تا عبرتی برای دیگران باشد» آن مرد گفت: آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد؟ فرمود: «بلی»، آن مرد گفت: اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله، سوگند به آن که تو را به حق فرستاده هرگز کسی را از مالم دست خالی بازنگردانده ام. (بحار ۸۴ / ۲۲).۱۴۱ – مردی آمد و گفت: یا رسول الله! مرا تعلیم ده، فرمود: «خشم نکن» مرد نزد اهل خود رفت، دید میان قومش و قوم دیگر جنگ در گرفته، اسلحه برداشت و به راه افتاد، ناگاه دستور پیغمبر را به یاد آورد، اسلحه را انداخت و نزد قوم محارب رفت و گفت: هر چه به شما جراحت یا زیان رسیده تاوان آن به عهده ی من باشد، ایشان گفتند: هر چه رفته برای شما باشد، ما به گذشت اولی هستیم؛ و اصلاح کردند (بحار ۸۵ / ۲۲).۱۴۲ – اکثم بن صیفی حکیم سالمند و مشهور دوران جاهلیت پسر خود را با نامه ای نزد پیغمبر فرستاد، نوشته بود: «به نام خدا، از بنده ای به سوی بنده ای، آن چه به تو ابلاغ شده به ما ابلاغ کن، خبری از تو به ما رسیده که اصلش را نمی دانیم، اگر چیزی دیده ای به ما نشان ده و اگر تعلیم داده شده ای ما را تعلیم کن، و در گنج خود ما را شریک ساز و السلام» پیغمبر به او نوشت: «از محمد رسول الله به اکثم بن صیفی، ستایش تو را به سوی خدا می فرستم، خداوند به من فرمان داده بگویم لا اله الا الله، آن را می گویم و مردم را به گفتن آن فرمان می دهم؛ خلق، خلق خدا است، امر همه اش برای خدا است، ایشان را آفریده و می میراند، و ایشان را برمی انگیزاند، راه به سوی اوست،

شما را به آداب پیغمبران تأدیب می کنم، و به زودی از خبر بزرگ از شما سؤال می شود.»چون نامه ی پیغمبر به او رسید، بنی تمیم را جمع کرد و موعظه نمود و به حرکت با خودش برای دیدار پیغمبر ترغیب کرد و وجوب این سفر را به ایشان شناساند او را اجابت نکردند؛ خودش با پسران و نوادگانش به سوی مدینه حرکت کرد، اما نارسیده به حضور پیغمبر در راه جان سپرد. (بحار ۸۷ / ۲۲).۱۴۳ – مردی از همسایه اش به پیغمبر شکایت برد، پیغمبر فرمود: «صبر کن» دوباره آمد فرمود: «صبر کن» دوباره آمد فرمود:«صبر کن» بار سوم آمد پیغمبر فرمود: «وقتی مردم برای نماز جمعه می روند اثاث خو را در میان راه بگذار که آنها ببینند، وقتی از تو سؤال کردند ایشان را خبر ده، چون چنان کرد آن همسایه ی آزار دهنده آمد و گفت: اثاث را به خانه برگردان پیمان خدا به گردن من که دیگر تو را آزار نمی دهم. (بحار ۱۲۲ / ۲۲).توضیح:فتح بدون شمشیر.۱۴۴ – گروهی از انصار نزد پیغمبر آمدند و سلام دادند، پیغمبر جواب داد، گفتند: یا رسول الله! حاجتی داریم، فرمود: «بگویید»، گفتند: عظیم است، فرمود: «بیاورید، آن چیست؟» گفتند: برای ما بهشت را ضامن شو، پیغمبر لختی سر به زیر انداخت آن گاه سر برداشت و فرمود: «ضامن می شوم بشرط آن که از احدی چیزی نخواهید»، و چنان شد که اگر یکی از ایشان در سفر بود و تازیانه اش از دستش می افتاد به کسی نمی گفت آن را بده، خود پیاده می شد و آن را برمی داشت، سر سفره اگر آب به دیگری نزدیک بود به او نمی گفت آن را بده خودش برمی خاست و می نوشید. (بحار ۱۲۹ / ۲۲).

۱۴۵ - روزی گروهی نزد او بودند که پیغمبر از لحن سخن گفتن ایشان کراهت داشت، گفتند: یا رسول الله! ایشان را نهی نمی کنی؟ فرمود: «اگر ایشـان را از رفتن به بالای کوه حجون نهی کنم بعضـی از ایشان به آن خواهنـد رفت در حالی که نیازی به رفتن نداشته باشند» (مجمع ۱۷۷ / ۱۹).۱۴۶ - وقتی سـخن می گفت بسیار چشم به آسمان می دوخت. (وصول ۲۷۳ / ۴).۱۴۷ - بسـیار ذکر خدا می گفت، بیهوده هرگز سـخن نمی گفت، خطبه را کوتاه می کرد تکبر نمی کرد که با بیوه زنان و مساکین راه رود راه می رفت و حـاجت ایشان را برآورده می کرد (وصول ۲۷۳ / ۴).۱۴۸ - در موسم حج خود را بر طوائف عرضه می کرد و می گفت: «آیـا مردی در میـان شـما هست که مرا نزد قوم خود بـبرد و نگهـداری کنـد؟ زیرا قومش مرا منع کردنـد که سخن پروردگارشـان را به ایشـان تبلیغ کنم» (وصول ۲۸۳ / ۴).۱۴۹ - فرمود: «چیزی را ترک نکرده و نـاگفته نگـذارده ام، آن چه خدا شما را به آن امر کرده شما را به آن امر کرده ام، و آن چه را خداوند شما را از آن نهی کرده شما را از آن نهی کرده ام» (جامع ۲۳۳ / ۲).۱۵۰ - نزد پیغمبر در یک مجلس، هم قرآن قرائت شد، هم شعر خوانده شد، گفتند: یا رسول الله! آیا قرآن و شـعر در یـک مجلس؟ فرمـود: «آری» (مطـالب ۱۳۷ / ۳).توضـیح:تـوجیه مطلب در بخش شـعر از همین کتـاب گفته خواهد شد.۱۵۱ - زیـد بن ثـابت گفت: پیغمبر مرا فرمـان داد که خوانـدن ونوشـتن خـط یهود را یـاد گیرم و فرمود: «من بر یهود ایمن نیسـتم» بر نامه های خودم؛ نصف ماه نگـذشت مگر آن که خوب یاد گرفتم؛ بعـد از آن هر وقت خواست نامه بنویسـد برای او نوشتم و هر

نامه ای رسید می خواندم. (مستدرک ۷۵ / ۱).۱۵۲ – زید بن ثابت گفت: برای پیغمبر وحی را می نوشتم وقتی وحی بر او نازل می شد لرزش شدیدی می گرفت و عرق بسیاری مانند مروارید آن گاه او را رها می کرد، من با کتفی (استخوان شانه ی گوسفند) بر او وارد می شدم، او املا می کرد و من می نوشتم و تمام می کردم، نزدیک بود از سنگینی قرآن پایم بشکند، با خود می گفتم بر پایم راه نتوانم رفت، چون فارغ می شد می فرمود: «بخوان» اگر از آن افتاده بود آن را تمام می کرد و بر مردم عرضه می نمود. (مجمع ۱۵۲ / ۱).۱۵۳ – فرمود: «ما قومی امی هستیم نه می نویسیم، نه حساب می کنیم» (جامع ۸۳ / ۱).۱۵۴ – فرمود: «به درستی که مردم دنباله رو شمایند و به درستی که مردانی از اقطار زمین نزد شما خواهند آمد که در دین تفقه کنند؛ وقتی نزد شما آمدند، درباره ی ایشان سفارش خیر کنید»(بحار ۶۲ / ۲).۱۵۵ – سرآغاز وحی، خواب های خوب بود، هیچ خوابی نمی دید مگر آن که مانند روشنائی صبح تعبیر آن معلوم می گردد؛ تنهائی و خلوت برای او محبوب و دوست داشتنی شده بود، به «غار حرا» عزلت می گزید و در آن جا عبادت می کرد، چند شب چند شب توشه ای برمی داشت و از اهلش جدا می شد و باز نزد خدیجه خاتون باز می گشت و توشه ای می گرفت تا آن که حق بر او ظاهر گشت؛ او در «غار حرا» بود که ناگهان فرشته بر او در آمد و گفت: «اقرأ» «بخوان»، گفت: «خوانا نیستم»، پیغمبر خود فرمود: «در این وقت فرشته مرا گرفت و چنان فشار داد که بی طاقت شدم، آن گاه مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: خوانا نیستم، دوباره مرا گرفت و فشار داد که طاقتم طاق شد، پس مرا رها کرد و گفت: «اقرأ باسم ربک الذی خلق – خلق الانسان من علق

- اقرأ و ربـك الاـكرم - الـذی علم بـالقلم - علم الانسـان مـالم یعلم... الـخ» در این وقت به خـانه بـازگشت دلش می طپیـد به خـدیجه گفت: «مرا بپوشانیـد، مرا بپوشانیـد» او را پوشاندنـد تا آن ترس و قلق از او زائل شـد و به خدیجه گفت: «بر خودم بیم دارم»، خـدیجه گفت: هرگز خداونـد تورا خوار نمی کنـد، تو صـله ی رحم می کنی و راست می گوئی، و بار محتاجان برمی داری، به فقیر می بخشـی و مهمان را می نوازی و دیگران را بر مشـکلات زمان یاری می دهی، آن گاه خـدیجه او را نزد ورقه بن نوفـل برد. (وصـول ۲۸۱ / ۴).۱۵۶ - ورقه بن نوفـل بن اسـد بن عبـد العزی بن قصـی پسـر عمـوی خـدیجه بـود؛ در دوران جـاهلیت، نصـرانیت اختیار کرده بود عبرانی را می دانست و انجیل را به عبرانی نوشـته بود، مردی پیر و کور بود، خـدیجه به او گفت: ای پسـر عم! بـبین عمـوزاده ی تو چه می گویـد، ورقه گفت: ای برادرزاده! چه می بینی؟ پیغمـبر آن چه دیـده بود به او گفت. ورقه گفت: این همان ناموسی (صاحب سر سلطان) است که بر موسی نازل شده است، ایکاش جوان بودم، ایکاش زنده می مانـدم وقتی قوم تو، تو را بیرون می کننـد تو را یاری کنم، پیغمبر فرمود: «آیا مرا بیرون می کننـد؟» ورقه گفت: آری، هیچ مرد بهماننـد تو آمـده ای نمی آید مگر این که مورد دشـمنی قرار می گیرد اگر آن روز تو را ادراک کنم، هر آینه تو را یاری خواهم داد، یاری دادن نیرومنـدی؛ پس از زمان انـدکی ورقه بمرد وحی تا مدتی بر پیغمبر نازل نشد. (وصول ۲۸۲ / ۴).۱۵۷ - چون وحی بر او نـازل می شـد، نزدیـک صورتش زمزمه ایماننـد زمزمه ی زنبور عسـل اطراف کنـدوی خود شـنیده می شـد، روزی آن حال بر او طاری شـد، ساعتی ساکت بود، چون آن حال برطرف شـد خوانـد: «قـد افلح المؤمنون» تا ده آیه و فرمود: «هر کس این ده آیه را برپا داشت، به بهشت داخل شد»، و آن گاه رو به قبله کرد و گفت:

«اللهم زدنـا و لاـ تنقصـنا و اکرمنـا و لاـ تهنـا و اعطنـا و لا تحرمنا و آثرنا و لا تؤثر علینا اللهم ارضـنا و ارض عنا» (وصول ۲۸۳ / ۴).۱۵۸ - وقتی خطبه می خوانـد چشـمانش قرمز می شـد، و آوازش اوج می گرفت و گوئی خشم می کرد همچون فرمانده ی سپاهی، فرمود: «مبعوث شـده ام در حالی که من و قیامت ماننـد این دو (اشاره به دو انگشت ابهام و سبابه) هستیم» می فرمود: «اما بعد، بهترین سـخن، کتاب خداوند تعالی است؛ و بهترین هدایت، هدایت محمد است؛ و بدترین امور، تازه های آنها اسـت و هر بـدعتی گمراهی است» آن گـاه می گفت: «من به هر مؤمنی از نفس خودش، اولی هسـتم؛ هر کس مـالی به جـا گـذارد، برای کسـان اوسـت و هر کس دینی یـا کمبـودی بـه جـا گـذاشت، بـه سـوی مـن است و ادای آن بر من است»(وصـول ۳۲۷ / ۲).توضـیح:مراد از تازه ها، بدعت های ناروا است.۱۵۹ - فرمود: «عظمیترین جرم مسـلمانان در میـان مسـلمانان آن است که از چیزی که خداوند آن را حرام نکرده سـئوال کنند، آن گاه آن چیز بواسطه ی سؤال ایشان حرام شود» (وصول ۲۰۴ / ۲).۱۶۰ - فرمود: «مردم این قـدر از شـما سؤال می کننـد تا بگوییـد خداوند است که خالق همه چیزها است، آن گاه بگویند: خدا را کی خلق کرده؟» و در روایت دیگر آمـده «وقتی چنین گفتنـد، بگوییـد: «قل هو الله احـد الله الصـمد لم یلـد و لـم یولد و لم یکن له کفوا احـد» آن گـاه به طرف چپ سه بـار آن را بخواننـد و به خـدا از شـیطان پنـاه برنـد» و فرمود: «بـدترین مردم آنانـد که از بدترین مسائل سؤال کنند تا عالمان را به غلط اندازند» (وصول ۲۰۴ / ۲).

۱۶۱ - فرمود: «مادام که شـما را رها کرده ام، مرا رها کنید زیرا پیشینیان شما را زیاد سؤال کردن هلاک کرد و اختلاف ایشان بر پیمبرانشـان. هر وقت شـما را از چیزی نهی کردم از آن اجتناب کنیـد و هرگاه شـما را به چیزی امر کردم به قـدر اسـتطاعت خود از آن انجام دهید. (وصول ۲۰۴ / ۲).

ص: ۳۰۹

داوری و صلابت در رای و اجراء

پیغمبر اکرم که به عفو و بخشایش و شفقتش مافوق تصور بود، برای اجرای احکام و حدود الهی در صلابت رأی و خشونت اجراء نظیر نداشت، تا آخرین حد امکان شکیبائی ثمربخش نیست، حکم را قطعی و لازم الاجرا می ساخت.۱ - سمره بن جندب یک درختچه ی خرما داشت که راه آن از داخل خانه ی یکی از انصار بود و گاه و بی گاه سر زده و بی اجازه به بهانه ی آب دادن، آن از میان خانه ی انصاری می گذشت، انصاری به او گفت: ای سمره! گاه و بی گاه به خانه ی ما وارد می شوی و ما چه بسا در حالی هستیم که دوست نداریم ما را ببینی، سمره گفت: هرگز برای رسیدن به درخت خودم اذن نمی گیرم، مرد انصاری به پیغمبر شکایت کرد، پیغمبر سمره را خواست و فرمود: «فلان، چنین و چنان شکایت می کند از او اجازه بگیر»، گفت: اجازه بگیرم برای درخت خودم؟ پیغمبر فرمود: «آن را رها کن و درختی به جای آن در فلان جا بگیر»، سمره قبول نکرد، پیغمبر عوض را به ده درخت رسانید و او قبول نکرد، پیغمبر فرمود: «آن را رها کن و درختی در بهشت به جای آن برای تو باشد»، سمره قبول نکرد،پیغمبر فرمود: «تو مردی زیان رساننده هستی، لا ضرر و لا ضرار» یعنی: «نه ضرر زدن و نه ضرر کشیدن» و فرمان

ص: ۳۱۰

داد تـا آن نخـل را از آن جـا کندنـد و به طرف او پرت کردنـد و فرمودنـد: «هر جـا می خواهی آن را بکار»(کافی - المعیشه / ۲۹۴؛ و دیگر منابع).۲ - سؤال کردند: اگر کسـی قوم خودرا دوست دارد از عصبیت است؟ فرمود: «نه، اما اگر ایشان را بر ظلم کمک کند، از عصبیت است» (اسد ۲۷۲ / ۵).۳ - گروهی از زنان نزد عایشه آمده بودند، پیغمبر برای ایشان خرما و شیر آورد، و فرمود: «بخوریـد و بیاشامید» گفتند: ما روزه ایم، پیغمبر فرمود: «بخورید و بیاشامید و گرسـنگی را با دروغ جمع نکنید»(اسـد ۳۹۵ / ۵).۴- عمر را مـأمور بعضـی از صـدقات کرده بود، به پیغمبر خبر دادنـد که سه تن را محروم کرده: ابوجمیـل و خالـد و عباس را، فرمود: «اما ابن جمیل فقیر بوده و خداونـد او را غنی ساخته اما به خالـد ظلم کرده خالـد زرههای خود را در راه خـدا عاریه داده، اما عباس ای عمر مگر نمی دانی عموی مرد همتای پـدر او است؟» (اسد ۳۲۴ / ۵).۵ - ابوعزه شاعر، در جنگ بدر اسیر شد، به پیغمبر التماس کرد که دختران بسیاری دارم ومالی ندارم و پیغمبر او را بخشید و آزاد ساخت اما او بار دیگر فریب مشرکان را خورد و در جنگ احد شرکت کرد و اسیر شد باز به پیغمبر التماس کرد، پیغمبر فرمود: «هرگز نمی گذارم دست به صـورت بمـالی و بگویی محمـد را دوبـاره گول زدم» و فرمـان داد او را کشـتند. (شـامی ۴۸۵ /۲).۶ - زن ضـمضم بـن خزاعه کودکی سـیاه زائید، ضمضم وحشت کرد و نزد پیغمبر آمد و شکایت نمود، پیغمبر از او پرسید: «آیا شتر داری؟» گفت: داریم، پیغمبر فرمود: «رنـگ آنها چیست؟» ضـمضم گفت: سـرخ و سـیاه و دیگر رنگ ها، پیغمبر فرمود: «از کجا چنین گوناگوننـد؟» ضمضم گفت: رگی است در آن ها اثر کرده، فرمود: «این هم رگی است که اثر کرده»، ضـمضم گفت: زنان پیری از طائفه ی ما (بنی عجل) هم به من گفته اند

این زن جده ای سیاه داشته است. (اسد ۴۶ / ۳).۷ - مسیلمه ی کذاب به پیغمبر نوشت: «از مسیلمه رسول خدا به محمد، در این امر با تو شریکم، و نصف آن از من است» پیغمبر در جواب او نوشت: «از محمد رسول خدا به مسیلمه ی کذاب؛ زمین،ملک خداوند است، به هر کس از بندگانش بخواهد آن را به میراث می دهد و عاقبت از آن پرهیزگاران است» (همه ی مصادر).۸ - با زنی از بنی غفار ازدواج کرد، در بدن او سفیدی برص دید؛ سحرگاه مهریه ی او راپرداخت و فرمود: «به اهل خود ملحق شو» (اسد ۲۷۹ / ۲).۹ - برادر سعد بن اطول مرد و سیصد درهم و عیالاتی به جا گذارد، سعد خواست آنها را بر عیالاتش انفاق کند، پیغمبر فرمود: «برادرت زندانی وام خویش است، اول وام را بپرداز»، گفت: یا رسول الله! پرداختم، پیغمبر فرمود: «به آن زنی که ادعای دو دینار دارد اما بینه ندارد چه؟ او هم راست می گوید، دو دینار او را هم بپرداز» (اسد ۲۶۹ / ۲).۱۰ - وقتی وفد ثقیف آمدند و مسلمان شدند، می خواستند حرمت زنا و ربا از ایشان برداشته شود و به کاتبان گفته بودند در عهدنامه چنین بنویسند تا پیغمبر امضا کند، امیرمؤمنان از نوشتن ابا کرد، اما سعید بن عاص نوشت و گفت: من می نویسم و پیغمبر خود داند، چون نوشتند و نزد پیغمبر بردند فرمود: «بخوانید» چون خواندند و به ربا رسیدند، فرمود: «انگشت من روی آن بگذارید» و آن را محو کرد و آیه ی قرآن را خواند «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین» (بقره / ۲۷۸)یعنی: «ای ایمان آورندگان! از خدا بترسید و باقی مانده ی ربا را رها کنید اگر مؤمن هستید»و چون به کلمه ی زنا رسیدند آن را محو کرد و خواند «و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشه و مقتا و ساء سبیلا» (نساء / ۲۲)یعنی: «به زنا نزدیک نشوید، به

درستی که آن، پلید و منفور و راه بدی است» و آنان از هیبت پیغمبر سخن نیاراستند. (اسد ۲۱۶ / ۱).۱۱ – مجدر بن زیاد در دوران جاهلیت، پدر حارث را کشته بود، بعد هر دو مسلمان شده بودند، اما کینه ی پدر کشتگی از دل حارث بیرون نرفته بود؛ در جنگ احد، حارث مجدر را غافل کرد و او را کشت؛ بعد از واقعه ی احد، پیغمبر به قبا رفت همه تعجب کردند زیرا رفتن او در چنین وقتی معهود نبود، انصار که شنیدند، آن جا رفتند، پیغمبر نماز خواند و لختی سخن گفت و به صورت ها نگاه می کرد تا حارث وارد شد، چون پیغمبر او را دید عویمر بن ساعد را فرمود: حارث را بر در مسجد گردن بزن و خود سوار شد، حارث رکاب او را گرفت و التماس کرد که من از دین برنگشته ام، اما حمیت شیطانی مرا به این کار واداشت و من توبه می کنم و دیه می دهم و دو ماه روزه می گیرم، پیغمبر هیچ نمی گفت تا سخن او تمام شد، فرمود: «ای عویمر؛ او را به در مسجد ببر و گردن بزن» و عویمر گردن او را زد (واقدی / ۳۰۴).۱۲ – رافع بن سنان انصاری مسلمان شده بود، و زنش همچنان کافر بود، دختری داشتند برای داوری نزد پیغمبر آمدند زن می گفت: دخترم، و مرد می گفت: دخترم؛ پیغمبر به ایشان فرمود تا هر یکی جدا در جائی نشستند و دختر را در میان گذارند، دختر لختی به طرف مادر رفت، پیغمبردعا کرد خدا هدایتش کند، رو به طرف پدر رفت و با او همراه شد. (اسد ۱۳۵ / ۲).تنبیه:مغرضانی که بر اسلام به عنوان دین شمشیر تهمت می زنند، از خدا بترسند و از این رویداد عجیب که زنی سال ها آزادانه در خانه ی شوهر می زیسته و الزامی به قبول عقیده ی همسر خود نداشته و امثال آن عبرت گیرند، و باید دانست اگر زن مسلمان بود پیغمبر دختر را به او

تسلیم می نمود، یرا قبلا هم گفتیم هیچ وقت طفل را از مادر جدا نمی کرد.۱۳ - اسعد بن عبدالله گفت: پیغمبر فرمود: «دوست داشته ترین دینها نزد خداوند دین بااخلاص و آسان است، هر وقت دیدی امت من به ظالم نمی گویند: تو ظالمی، از ایشان وداع کن» (اسد ۷۲ / ۱).۱۴ - قرآن مجید پیغمبر را چنان تربیت کرده که در استقامت و صلابت و شکیبائی در راه رسیدن به هدف، نمونه ی کامل باشد و همچنین از پیغمبران و تشکیلات دهندگان کسی به مرتبه ی او نرسد، قوله تعالی: «فاستقم کنما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر» (هود / ۱۱۲)یعنی: «بر خط راست دین استوار باش، آن گونه که به تو فرمان داده شده و همچنین آنان که همراه تو به خدا رو آورده اند واز آن خط بیرون نروید به درستی که او(خداوند) به آن چه می کنید بینا است» مراد از استقامت، پایداری بر خط مستقیم رو به جانب هدف است و آن هدف، توحید است، که معالم و معارف و شرائط و قوانین آن کلاـ دین اسلام را تشکیل می دهد و این استقامت بر خط، چندان دشوار است که وقتی از پیغمبر پرسیدند: پیری به تو زود اثر کرده، فرمود: «مرا سوره ی هود و امثال آن پیر نمود». ابوعلی سری گوید: پیغمبر را در خواب دیدم، پرسیدم: از تو روایت کرده اند که سوره ی هود تو راپیر کرده، آیا مراد احوالات انبیا است که در آن آمده؟ فرمود: آیه ی «فاستقم کما امرت» است. (قرطبی ۱۰۷ / ۹).۱۵ - در آغاز بعثت، روزی عتبه نزد او نشست و گفت: ای برادرزاده! تو در زدن ما چنانی که می دانی از حسب و نسب و نژاد، تو برای قوم خود امر عظیمی آورده ای، جمع ایشان را پریشان کردی، عقل ایشان را خوار شمردی، خدایان ایشان را عیب گفتی، گذشتگان ایشان را کافر خواندی، من پشنهادهائی دارم بگویم، شاید بعضی از آنها را قبول کنی، اگر مال خواهی چندان فراهم کنم تا از همه مالدارتر باشی، اگر مقام

خواهی تو را رئیس خود گردانیم، اگر سلطنت خواهی تو را به شاهی برداریم، اگر بیماری بر تو چیره شد تو را درمان کنیم و از بذل مال دریغ نکنیم، چون عتبه فارغ شد فرمود: «فارغ شدی؟ اکنون بشنو:«بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم» آن گاه سوره ی سجده را تلاوت نمود، تا به سجده رسید و سجده کرد، فرمود: «ای عتبه! همین است که گفتم». عتبه نزد قوم خود رفت و گفت: ای مردم! گفتار او نه کهانت است نه سحر، از من اطاعت کنید واین مرد را رها کنید، به خدا سوگند این چنین سخن واقعه ی عظیمی به بار می آورد، اگر غیر عرب او را از بین ببرد دیگری او را از بین برده،و اگر فائق شود ملک او ملک شما و عزت او عزت شما است، و شما نیک بخت ترین مردم خواهید بود؛ گفتند: ای اباالولید! تو را هم سحر کرده است (نهایه ۲۰۹ / ۱۶).۱۶ – فرمود: «هر کس قاضی شد، به تحقیق ذبح شده است بدون کارد» (تیسیر ۶۲/ ۴).۱۷– سر و صدای دعوایی بیرون خانه شنید، بیرون آمد و فرمود: «من بشری هستم، دو خصم نزد من می آیند شاید یکی از ایشان از دیگری زبان آورتر باشد و من گمان کنم راستگو است، برای هر کس قضاوت کردم که آن مال، مال اوست و واقعا مال او نبود آن مال، پاره ای از آتش است».توضیح:به دلیل آن که شخص بی زبان و قانون ندان ممکن است حقش ضایع شود وکیل گرفتن در محاکمات جائز است.۱۸ – بنی النضیر و بنی قریظه دو طایفه از یهودیان مدینه در میان خود معاهده ای داشتند که اگر از بنی قریظه کسی یک تن از بنی النضیر را بکشد باید هم دیه بدهند هم

قصاص کنـد اما اگر برعکس بود باید قاتل را بر شتری وارونه سوار کنند و نصف دیه را بپردازند و قاتل را قصاص نکنند؛ بدو ورود پیغمبر به مدینه اتفاق افتاد که یکی از بنی قریظه یکی از بنی النضـیر را کشـته بود و طبق آن معاهده می خواستند قصاص کننـد، بنی قریظه زیر بار نرفتنـد و گفتنـد: مخالف حکم تورات است وگرنه داوری را نزد محمـد بریم، قبلا عبـدالله بن ابی که حلیف بنی النضـیر بود نزد پیغمبر آمـد و او را از مخالفت با متن عهـدنامه بیم داد، اما پیغمبر قبول نکرد و مانند تورات حکم به تساوی در قصاص داد که آیات قرآن شاهـد و واقعه اند (مائده / ۴۱ و ۴۲). (بحار ۱۶۶ / ۲۰).۱۹ - مقیس بن صبابه برادر خود هشـام را در محله ی بنی نجـار کشـته یـافت به پیغمبر خبر داد، پیغمبر قیس بن هلال فهری را همراه او نزد بنی نجار فرسـتاد که اگر قاتل را می شناسـید به او بدهیـد تا قصاص کنـد و اگر نمی شناسـید دیه بدهیـد، فهری پیغام را رسانـد و ایشان دیه دادنـد؛ وقت برگشـتن، شـیطان، مقیس را وسـوسه کرد که کـاری نکردی برای برادرت، دیه گرفـتی که بـاعث سرشکسـتگی تو است، همراه خود را بکش تا هم قصاص کرده باشـی هم دیه گرفته باشـی؛ او را با سـنگ زد و کشت و مرتد شد، و به مکه فرار کرد ودر فخریه ی خود شـعر گفت. چون پیغمبر شنید فرمود: «او را امان نمی دهم نه در حرم و نه در حل» و در فتح مکه کشته شد. (بحار ۲۱ / ۲۲).۲۰ - زن و مردی از طبقه ی اشـراف یهـود زنـا کردنـد و هر دو محصـنه بودنـد،: مـدت هـا بـود که یهودیـان برخلاف حکم تورات، زناکاران را اگر از مستضـعفین بودنـد رجم می کردند، اما اگر از اشـراف بودند معاف می داشـتند یا با انـدک کیفری بسـنده می کردنـد؛ در این وقت برای آن که شایـد بهانه ای برای ترک رجم به دست آورنـد، گفتند: از محمد بپرسـیم و او را حکم قرار دهیم، او فرمود: «با شـهادت چهار شاهـد بایـد رجم شونـد»، یهودان قبول نکردند، پیغمبر فرمود: «ابن صوریا که عالم به تورات است و در فدک است حاضر

کنیـد» او را آوردنـد، پیغمـبر او را سوگنـد داد و او اقرار کرد کـه حکم تـورات همین است امـا آن را تحریـف کرده و تبعیض نموده اند که اشراف را بهانه ای از کیفر معاف سازند. (بحار ۲۵ / ۲۲).۲۱ - سه تن بازرگان به نام تمیم داری و برادرش عدی که نصرانی بودند و ابن ابی ماریه که مسلمان بود با هم سفر کردند، ابن ابی ماریه مریض شد، وصیت خود را نوشت و در میان کالاـی خود پنهـان نمود و گفت: این را به اهلم برسانیـد، چون مرد، هر چه دلشـان خوست از کالاـی او برداشـتند و باقی را به ورثه دادنـد، ورثه چون وارسـی کردنـد اشـیائی را که در وصـیتنامه بود ندیدند، از همراهان پرسـیدند گفتند: نمی دانیم خبر به پیغمبر رسـید، پیغمبر چنـد روز ایشان را به حال خود گـذاشت؛ بعد از چندی، ظرفی نقره ای و طلاکوب نزد ایشان پیدا شد، به پیغمبر خبر دادنـد، آیه نـازل شـد «فـانن عثر علی انهما اسـتحقا اثما.... الـخ» (نساء / ۶۹)دو تن از اولیـای متـوقی عمر و عـاص و مطلب بن ابی وداعه سوگنـد یـاد کردنـد که اینان خیانت کرده انـد و قول ایشان که آن را خریـده ایم قبول نشـد، آن ظرف را گرفته و به ایشان دادنـد و بعـدا که تمیم مسـلمان شد به ماوقع اقرار کرد. (بحار ۳۲ / ۲۲).۲۲ - ابوعـارم که پیغمبر او را «فاسق» لقب داد و او سازنـده ی مسجد ضـرار است، در جـاهلیت پشـمینه پوشـیده و راهب شـده بود وقـتی به مـدینه آمـد پیغمبر از او پرسـید: «این چیست که آورده ای؟» گفت: دین حنـف ابراهیم که من بر آن راهم، پیغمـبر فرمـود: «بر آن راه نیست امـا در آن داخـل کرده ای چیزی را کـه در آن نبـوده»(بحـار ۳۶ / ۲۱).توضـیح:دلیل وجه تسـمیه ی«صوفیه» همین پشـمینه پوشی راهبان است.۲۳ - عاصم بن عدی گفت: یا رسول الله! اگر کسی بیگانه ای را با زن خود ببیند

و خبر دهـد، تازیـانه می خورد؛ و اگر از پی چهـار شاهـد برود بیگـانه کار خود را تمام می کنـد، فرمود: «ای عاصم! آیه چنین نازل شـده» عاصم بیرون آمد، شـنید و مطیع بود، هنوز به منزل نرسـیده بود که هلال بن امیه با او برخورد کرد در حالی که «انا اله و انا الیه راجعون» می گفت، و گفت: شـریک بن سـمحا را بر روی شـکم زن خود دیدم و نزد پیغمبر رفت و او را خبر داد؛ پیغمبر فرسـتاد، زن آمد، فرمود: «شوهر تو چه می گوید؟» زن گفت: گاهی شریک می آید و از قرآن به ما یاد می دهد گاهی شوهرم او را نزد من می گـذارد و بیرون می رود، شاید غیرت او را فروگرفته یا بر اطعام من بخیل باشد، در این وقت، آیه لعان نازل شد.نیز سـعد بن عباده گفت: اگر مردی، بیگانه ای را با زن خود دید و او را کشت، او را می کشـند و اگر خبر داد هشتاد تازیـانه می خورد آیا با شمشـیر او را بزنـد؟ پیغمبر فرمود: «کفی بالسـیف شا» خواست بگویـد: شاهـدا، اما توقف کرد و فرمود: «اگر نه چنان بود که در حال مستی یا غیرت باشـد»(بحار ۴۶ / ۲۲).توضیح:البته در کتب فقهی حکم مسئله با شرائط آن کاملا روشن شده و در این جا برای رفع شـبهه از کسانی که اطلاعاتشان کمتر است می گوییم: چون کشـتن زن و مرد در حین انجام عمـل به دست مردی که بـدون غلبه ی احسـاس یـا مستی اگر محقق بود جائز است توقف پیغمبر یا گفته ی ناتمام شاهـد برای همین منظـور است که غلبه ی احساسـات غالبـا چشم واقع بین را کـور می کنـد، و قضـاوت در این مـورد امر آسـانی نیست و بنابراین، چاره ی منحصـر به فرد جز لعان نمی توانـد چیزی دیگری باشـد و جدا شدن از هم و اگر بنا باشد به مجرد تهمت مرد در مورد

زنش ترتیب اثر داده شود چه بسا غرضی در کار باشد و به اندک شبهه ای نظام خانوادگی از بین برود و بنابراین ادامه ی زناشوئی بعد از وقوع چنین رویدادی صلاح نیست و راه چاره، همان لعان و جدا شدن از همدیگر است.

ص: ۳۱۹

سیاست، حکومت

چون اسلام خاتم ادیان است، باید برای ارائه ی طریق و راهنمائی در همه ی نواحی زندگانی خودکفا باشد و می دانیم که اهم مسائل اجتماع حفظ حقوق بین الافراد و حقوق بین الجماعات است که آن را اصطلاحا «سیاست» می گویند از «سائس» یعنی کسی که اسبان را تعلیم می دهد تا آرام و رهوار باشند و سیاست جامعه باید به وسیله ی افرادی اهل این فن انجام گیرد که دستگاه فرمانروائی و حکومت را تشکیل میدهند؛ قرآن مجید و سنت و سیرت پیغمبر اکرم جمیع جوانب سیاست و حکومت را تفهیم و در بخشی از تاریخ خود به مرحله ی اجرا در آورده است، و تتبع تاریخی نشان می دهد که آن همه فتوحات و گسترش اسلام با به کار بردن احکام سیاست نسبت مستقیم داشته با وجود این که همه ی دستورات قرآن و سنت به کار برده نشده، بلکه با بخشی از آن ها نیز مخالفت شده است و همچنین آغاز قهقرائی قدرت مسلمانان و گسترش این قهقرائی هم با به کار نبستن آن احکام و مقدار انحراف از آن ها رابطه ی مستقیم داشته و دارد و نیز معلوم می شود شهرت ناممکن بودن اجرای آن سیاست، زائیده ی افکار جاهلان یا مغرضان

ص: ۳۲۰

است، احکام اسلام کلا سهلترین احکام قوانین دنیا است و اجرای آن ها با شرائطی که در متن فرهنگ معلوم و روشن است، امکان اجرائی دارد و به هر حال شرط مهم امکان اجرای آن احکام اجرای هماهنگ و همه جانبه ی آن احکام است، زیرا هر کلی عبارت است از مجموع افراد و اجزاء متناسب و هماهنگ آن، و ساختن هر بنائی محتاج مصالح ساختمانی و به کار بردن همه ی آن مصالحی در موارد مناسب خویش است، بحث در این مورد هم آسان است، هم کتاب ها لازم دارد، و در این جا به مناسبت عنوان کتاب تنها به ذکر بخشی از روش پیغمبر اسلام در سیاست و حکومت اکتفا می کنیم:۱ - طبق دستور قرآن مجید یکی از مصارف زکوه، برای «مولفه قلوبهم» است، یعنی کسانی که اسلام نیاورده اند اما امید می رود که با به دست آوردن دل ایشان، مسلمان شوند، یا کسانی که تازه مسلمان شده اما هنوز ایمان ایشان استوار نیست، تا دل ایشان به اسلام و خدمت در راه آن مائل گردد، و پیغمبر اکرم تألیف قلوب این گونه افراد را یکی از مهمترین وظائف خود قرار داده بود عمر در زمان خلافت خود گفته بود اکنون که اسلام نیرومند شده احتیاجی به تألیف قلوب نیست و با این تأویل ناروا این قسمت از مصرف زکوه را منع نمود، امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: «هیچ وقت مؤلفه قلوبهم چون امروز زیاد نبوده است» فیض کاشانی در بیان این روایت گوید: زیرا در اکثر زمان ها اکثر مردم دینشان به دنیاشان وابسته است، قوله تعالی: «فان اعطوا منها رضوا و ان لم یعطوا منها اذا هم یسخطون» (توبه / ۵۸)یعنی: «اگر به ایشان از آن اموال داده شد راضیند و اگر داده نشد ناگهان ناراضی می شوند» (وافی -الایمان /۳۵).۲ - فرمود: «کسی که حاکمی را راضی کند، به چیزی که خدا را ناراضی کند به تحقیق از دین اسلام خارج شده» (وافی - مایجب / ۱۶۵).۳ - حکومت پیغمبر و برنامه های اجرائی او مانند ظاهرسازی های حکومت۰

ص: ۳۲۱

دمکراسی نبود که به نام اشتراک هیأت حاکمه در مسئولیت، هر کس بتواند با لطائف الحیل خود را غیرمسئول به حساب آورد، بلکه در عین حالی که هر کس را در محدوده کار و شغل خود مسئول ساخته بود، خودش را که حاکم کل بود مسئول همه می دانست و هیچگاه از قبول مسئولیت ابا نکرد و آن را به گردن دیگری نیانداخت، مگر آن جا که از برنامه و فرمان او تخلف می کردند، مانند عمل خالد بن ولید در روز فتح مکه که بر خلاف اوامر اکید پیغمبر کشت و کشتار راه انداخت، و پیغمبر در حضور جمیع از عمل او بیزاری جست، در حقیقت کار خلافی انجام شده بود و پیغمبر خود را مسئول می دانست که علی رغم مقام لشکری خالد، عمل او را تقبیح کند، می فرمود: «هر کس برای قومی امامت کند که مکروه ایشان باشد نمازش از شانه اش بالاتر نمی رود»(اسد ۲۸۹ / ۱).توضیح:پیغمبر برای هر قومی امام جماعتی معین می کرد که مورد رضایت همان قوم باشد و نیز از نظر قیاس اولویت هر حاکمی که مورد کراهت مردم ناحیه اش باشد، حکومت او ناروا است.۴ – مأمور حکومت باید عالم به احکام و قوانین باشد، وقتی علاء بن زیاد حضرمی را به بحرین فرستاده بود فرمود: «برای هیچ کس روا نیست که به واجبات و سنن، جاهل باشد».(اسد ۳۶۳ / ۴).۵ – برای هر گروهی رئیسی معین می نمود. (اسد ۱۸۳ / ۱).۶ – فرمود: «به زودی پیشوایانی بر شما حکومت می کنند که ارزاق شما را در اختیار می گیرند، و برای شما سخن می گویند و دروغ می گویند، نو عمل می کنند و بد می کنند از شما راضی نمی شوند مگر آن که زشت ایشان را خوب جلوه دهید، و

دروغهای ایشان را تصـدیق کنیـد و حق را به ایشان دهید تا راضـی شوند؛ هرگاه ظلم کردند با ایشان جنگ کنید، هر کس در این راه کشته شـود از من است و من از اویم» (اسـد ۲۱۷ / ۵).توضـیح:در اختیـار گرفتن از طرف حکومت به طور عام و مطلق نـاروا نیسـت چـه بسـا غـائله ای که محتکرین آزاد در جـامعه ایجـاد کرده و قحـط و غلاـ را به بـار آورده انـد، در چنین مـوارد حکومت بایـد کمابیش ارزاق و توزیع آن ها را در اختیار بگیرد، فرموده ی پیغمبر هم اگر به ظاهر اطلاق دارد اما مطلق نیسـت زیرا او حکومتی را پیش بینی می کنـد که همه ی این مفاسـد را به بـار می آورد، و می دانیم حکومتی چنین مفسـد در اختیـار گرفتن ارزاق را برای منـافع خودش می خواهـد، نه جلویگری از قحـط و غلاـ حکومت هـای طـاغوتی بنی امیه و بنی عبـاس و امثال آنها مظاهر این پیش بینی پیغمبر است.۷ – عمرو بن مره گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «هیچ والی یا امامی در به روی حاجتمندان و مسـکینان و دسـتداران نمی بندد مگر آن که خداوند در آسـمان را به روی حاجت و مسـکنت و دوست داشـتنی های او ببندد» (اسد ۱۲۱ / ۴).۸ – زیاد بن حارث صـیدائی نزد پیغمبر بود، پیغمبر خواست نیروئی برای سـرکوب قوم او گسیل دارد، زیاد گفت: یا رسول الله! نیروئی مفرست، من ضامن اطاعت ایشان هستم؛ و به قوم خود پیغام داد آمدند و مسلمان شدند، زیـاد به پیغمبر گفت: مرا بر ایشـان امـارت ده، فرمود: «بلی، امـا برای مؤمن خیری در امـارت نیست»، زیـاد ترک امـارت نمود. (اسد ۲۱۳ / ۱).

۹ – چند تن از بنی سلمه نزد پیغمبر آمدند، پرسید: «رئیس شما کیست؟» گفتند: جد بن قیس اما مردی بخیل است، فرمود: «آیا چه چیزی از بخل بدتر است؟ رئیس شما عمرو بن جموح باشد» (اسد ۹۲ / ۴).۱۰ – فرمود: «هیچ کس فرمانده ی ده روزه ای نمی شود مگر آن که در روز قیامت یا به زنجیر کشیده می شود، یا آمرزیده می گردد» (اسد ۲۸ / ۲).۱۱ – فرمود: «سلطان، سایه ی خدا بر روی زمین است، اگر عدالت کرد پاداش دارد و بر رعیت است شکر او، و اگر ظلم کرد گناه به گردن اوست و بر رعیت است صبر کردن» (اسد ۲۳۳ / ۴).توضیح:ظاهرا میان این روایت و روایت شماره ی (۶)تعارض هست اما چنان نیست، صبر کردن در برابر ظلم حاکم در موردی، و مبارزه کردن با حاکم ظالم در مورد دیگر به لحاظ اندازه ی ظلم اوست که در فقه اسلامی معین شده است، به بهانه ی هر ظلمی نمی توان بر حاکم قیام کرد و نظم جامعه را بر هم زد و به همین مناسبت شاید این روایتی که به پیغمبر اکرم منسوب می کنند که فرموده: «سلطان غشوم خیر من فتنه تدوم» یعنی: «فرمانروائی سختگیر بهتر از فتنه ای طولانی است».یکی از موارد شکر نعمت انقلاب اسلامی رها کردن ملت از یوغ غاصبان لقب ظل الله است.۱۲ – بر بازار مکه سعید بن عاص را ناظر قرار داد، سمراء دختر نهیک اسدیه در در زمان پیغمبر در مدینه راه می رفت امر به معروف و نهی از منکر می نمود، و تازیانه ای

در دست داشت. (نظام ۲۸۵ / ۱).۱۳ - برای لشکریان پیش آهنگ معین می نمود، که ایشان را طلائع می گفتند، برای خبرگیری از نیروی دشمن، در جنگ بدر چنان شد که خودش و یکی از صحابه برای خبر یگری جلوتر رفت، در خارج جاسوس داشت که خبر دشمن را به او می داد، عباس عموی او که مسلمانی خود را پنهان می داشت و در که بود، اخبار قریش را می نوشت و برای او می فرستاد، در شهر نیز خبرگیری می کرد، و این از باب تجسس منهی عنه و ناروا نیست، بلکه از باب نصیحت و خیرخواهی است، زیرا بی خبر بودن از حرکات و مقاصد دشمن مشکلات بیشتری برای اجتماع به بار می آورد.۱۴ - از نیروی دریائی برای آینده مسلمانان خبر داد، فرمود: «بخشی از امت من سوار کشتی خواهند شد و مانند شاهان بر تخت تکیه خواهند زد» ام ملحان آن جا بود گفت: یا رسول الله! دعا کن من از ایشان باشم، فرمود: «تو از اولین ایشانی»؛ و چنان شد که در زمان معاویه ام ملحان با نیروی دریائی اسلام به جزیره ی قبرس رفت و پس از فتح جزیره آن جا بود تا وفات یافت. (نظام ۳۷۰ - ۳۶۰ / ۱).۱۵ - برای عتاب بن اسید حاکم مکه روزی یک درهم حقوق قرار داد وی خطبه خواند وگفت: هر کس شکمش با یک درهم سیر نشود خداوند او را گرسنه نگهداراد، پیغمبر روزی یک درهم به من داده و به هیچ کس محتاج نیستم. (شامی۶۹۸ / ۳).توضیح:یعنی اهل رشوه خواری و زد و بند نیستم.۱۶ - می فرمود: «عریف (کسی که رئیس قوم و مسئول ایشان نزد حاکم است» در اجتماع لازم است و عریف در آتش است» (اسد ۲۸۹ / ۱).

توضیح:یعنی عریف ناچار در آتش آزمایش است، و باید با صحت عمل خود، خود را از آتش نجات دهد زیرا با ظلم و نامساوی رفتار کردن با زیردستان در آتش دوزخ خواهد بود.۱۷ - عتاب بن اسید بیست ساله بود که حکومت مکه را به او داد؛ عمرو بن حزم هفده ساله را امیر نجران نمود؛ اسامه بن زید هیجده ساله بود که نامزد فرماندهی ارتش گردید. (اسد / ذیل اسامی مزبور).۱۸ - در نظر اول نسبت این گفتار به پیغمبر بعید می نماید اما با اندکی تأمل معلوم می شود که گویای یک اصل مسلم اجتماعی است که در هر قومی افراد جسور و کم اندیشه نگهبانان قدرت و کیان آن قومند؛ امیرمؤمنان هم مکرر می فرمود: «ویل لمن لم یکن له جاهل یعضده» یعنی: «وای به حال کسی که افراد نادانی نداشته باشد تا دستیار و کمک او باشند» و این بیان برای توبیخ و تقبیح آن دسته افراد کم دانش و جسور اما فداکار نیست و در همین زمینه است که پیغمبر فرمود:«هر آینه خداوند این دین را به گروهی که ارزشی ندارند تأیید می کنند».۱۹ - اساس عظمت و استواری امت اسلام را در وحدت کلمه و یکپارچگی می دانست، به فرمان خداوند مسجد ضرار را خراب کرد، زیرا پایگاه منافقین جدائی

افکـن و محـل کنکـاش ایشـان بر ضـد اسـلام بـود، نـه تنهـا آن را خراب کرد و آتش زد، بلکـه فرمـان یـافت کـه: «لاـ تقم فیه ابـدا»:«هرگز در آن درنگ نکن» و معلوم است جائی که اگر مسـجد، محل تفرقه اندازی میان مسـلمان بود باید خراب شود، به دلیل فحوی هر مکانی در آن تفرقه اندازی شود باید ویران گردد. (قرطبی ۲۵۸ / ۸).۲۰ – در وقعه ی ذی قرد فرمود: «به شتاب حرکـت کنیــد» در ایـن میـانه ابوعیـاش بر اسـبی سـوار بـود، پیغمـبر بر او گـذر کرد فرمـود: «اسـب را بـه دیگری ده کـه از تو سوارکـارتر است» و آن را به معـاذ داد. (شـامی ۲۸۷ / ۳).۲۱ – قبـول مشـورت می کرد امـا در مواردی خـاص و الزام به قبول نـداشت، دو برادر بودنـد که پیغمبر می خواست یکی از ایشان را امارت دهـد، با ابوبکر و عمر مشورت نمود، رأی ایشان متفق نبود، فرمود: «یا ایها الـذین آمنوا لا تقـدموا بین یـدی الله و رسوله و اتقوا الله ان الله سـمیع علیم» (الحجرات / ۱)یعنی: «ای ایمان آورندگان! از خدا و پیامبرش پیشی مجوئید و از خداوند بترسید به درستی که خداوند شنوا و دانا است» (اسد ۸۰ / ۲).۲۲ – از شـایعه سـازی و سـخن پرانی بی تحقیـق نهی می نمـود قـوله تعـالی: «و اذا جـائهم امر مـن الاـمن او الخـوف اذاعـوا به» (نسـاء / ۸۳)یعنی: «هرگاه خبری به ایشان رسد چه در مورد امن و چه در مورد خوف، نسـنجیده آن را پراکنده می کنند، اما اگر آن را به پیامبر و اولی الامر رجوع دهند هر آینه ایشان که اهل استنباطند موارد حق و باطل را می دانند و هرگز ناروائی را اشاعه نمی دهند».۲۳ – حکومت پیغمبر اسلام حکومتی دینی بود، که بخش مهم نیروی اجرائی آن مبتنی بر عقائد مسلمانان بود، که ایمان داشتند احکام و تصرفات پیغمبر ناشی از وحی

خداوند و فرمان اوست.همچنان که حکمت و سیاست دینی پیغمبر اقتضا می کرد که میان افراد قبائل تساوی برقرار کند، هرگز انگیزه های نفسانی درباره ی میل به امتیاز اهل و عشیره ی خود نمی توانست در او اثر کرد، تا سود بیشتری به ایشان برساند، چه رسد که ایشان را به امتیازی مخصوص کند، پیغمبر عصبیت و خودخواهی عشیره ای را تا آن جا که توانست، محو کرد، و به وحدت دینی و اسلامی بدل نمود و در همه ی این موارد اطاعت عرب از او آسان بود و قبائل مختلف در اثر این روش توانستند زیر پرچم او گرد آیند و به پیشوائی گردن نهند و چنان به او عقیده مند شدند که بعضی مرگ او را باور نمی کردند. (الاسلام ۳۴۴ / ۱).۲۴ - بعضی از مورخین یا از عدم اطلاع یا از غرضمندی سخت در اشتباهند که می گویند پیغمبر اسلام اولین جنگجو به نام دین و در راه دین است در حالی که بیشتر جنگ های تاریخ به نام دین بوده است؛ موسی جنگ مقدس را دو هزار سال قبل از پیغمبر اسلام بنا نهاده بود، محمد هرگز تشنه ی خون نبود، اسیر مخیر بود، مسلمان شود یا جزیه بدهد و از حقوق اجتماعی بهره مند باشد؛ مسلمانان، ممالک مفتوحه را خراب نمی کردند، صلاح الدین ایوبی با صلیبیان، معامله به مثل نکرد، هر جا مسلمانان پا می نهادند وضع اجتماعی بهتر می شد، مانند باران می رویاندند. عصر تمدن در اروپا به جانشینان محمد بازمی گردد، که مشعل تمدن را در اروپای ظلمانی برافروختند، مجد هندسی شهرهای دمشق، بغداد، فاس، اشبیلیه، غرناطه، قرطبه و قاهره نتیجه ی حرکت آغازی محمد در سال ۶۱۲ میلادی بود.محمد می دانست جنگ ضرورتی اجتماعی است، و غنیمت آور است، اما مانند سائر عرب های غارتگر، انتقامجو نبود؛ این خود قریش بودند که بزرگترین سبب برای

آمادگی جنگی محمد شدند؛ در مکه، مسلمانان را آزار می دادند، از مهاجرت ایشان جلوگیری می کردند، اطراف مدینه را غارت می نمودند، به کشت و زرع و درختان آسیب می رساندند، و راه حلی جز جنگ باقی نمی گذارند، اگر قریش نیمه فرصتی برای نشر دین به محمد می دادند هرگز جنگ در خاطرش خطور نمی کرد، او می دانست اگر قریش ناگهان به مدینه هجوم آورند علی الاسلام السلام، اثری از اسلام باقی نخواهد ماند، بنابراین به فرستادن دستجات کوچکی به نام سریه آغاز نمود. («الرسول» بودلی / ۸۰ و بعد).توضیح:در انصاف منطقی و همه جانبه ی «سرلشکر بودلی» تأمل کنید.۲۵ – محمد با تعلیمات خود مرگ را در نظر پیروانش همچون رها کننده ای از محنت های دنیا و رساننده به لذات آخرت جلو داده بود. (مصدر بالا).۲۶ – به زودی همه ی عالم این آواز (الله اکبر) را که از حلقوم اهل بدر بیرون آمد شنیدند، یهود به جای این که از پیروزی محمد عبرت گیرند و با او از نظر سیاسی همداستان شوند، شروع کردند که به او و نمازش استهزاء کنند حتی بر سر او سنگ غلطاندند که او را بکشند؛ با آن که پیمان حسن همجواری با او بسته بودند اما پیمان را شکستند.طایفه ی عضل و قاره از پیغمبر خواستند تنی چند برای تعلیم دین برای ایشان بفرستد و پیغمبر بدون سوء ظن فرستاد؛ مهمانداران، مهمان را کشتند و اسیران ایشان را به مکه فرستادند تا قریش ایشان را بکشند؛ بنی لحیان هم گروه دیگر از مسلمانان را تا نفر آخر کشتند. این بود نمونه ای از ظلم و شقاوت و وحشیگری اقوام عرب در برابر پیغمبر و تعلیمات انسانی او و همین وقایعند که جنگ و دفاع را از الزامات اولیه برای

حفظ اجتماعات نشان می دهند، پیغمبر اسلام نیز خواهی نخواهی با این الزامات مواجه گردید، قرآن مجید جنگ و قتال را چنین تعلیل می کند: «اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصر هم لقدیر» (حج/ ۳۹)یعنی: «به کسانی که به ناچار به جنگ تحمیلی کشانده می شوند، اذن جنگ داده شد زیرا مورد ظلم و ستم واقع شده اند و به درستی که خداوند هر آینه بر یاری ایشان و پیروز ساختن ایشان بسیار توانا است».وقتی شاؤل پادشاه برگزیده ی بنی اسرائیل شهر نوب را گرفت و همه ی مردان و زنان و پسران را گردن زد، یهودیان باید می دانستند که عمل محمد به مراتب آسانتر از تعالیم تورات است؛ در سفر تثنیه اصحاح بیستم رابخوانید که چنین است «وقتی خداوند شهر را به تصرف تو داد، همه ی مردان را با شمشیر بکش، و زنان و اطفال و اموال، غنیمت تو هستند، اما از شهرهای این امت هائی که یهود خدایت تو را به ملکیت می دهد هیچ ذی نفس را (نفس کش را) زنده مگذار» («الرسول» بودلی).۲۷ – محمد دوست نداشت از دشمنان آزار دهنده ی خود انتقام بگیرد هیچ قوت جنگاوران را به طور امر و فرمان به میدان جنگ نمی کشانید و آن را به خواست و حماسه ی خودشان واگذار می نمود عرب هرگز روحش زیر بار قوانین نمی رفت، هر چند مبارزی شجاع بود، اما آن مجاهده از ریشه ی حماسی شخصی مایه می گرفت، نه کیان جماعت و اجتماع پیغمبر در تشکیل عرب و وحدت اجتماعی ایشان معجزه کرد، اما بعد از او مسلمانان به شعوب و اقوام و احزاب پراکنده شدند و با هم جنگ کردند مانند آن که با دشمنان دین جنگ می کنند.قدم اول پیغمبر در راه تشکل عرب و بعدا باقی مسلمانان، ایجاد اخوت میان مهاجر و انصار بود؛ قدم دوم در ترغیب به دادن صدقه و تعمیم آن به مال و اخلاق

احسـان و بشـاشت و سـلام دادن و مهمانـداری و حفـظ پناهنـدگی؛ قـدم سوم ایجـاد قوانین بود اما نه به خشـکی قانون بلکه به موعظه ی اخلاقی. («الرسول» سرلشکر بودلی).۲۸ - بیعت گرفتن، خود بزرگترین سیاست انسانی برای شناخت هدف و توطین نفس و اسـتواری بر خطر و ایجـاد وحـدت بـود، هـدف و محتـوای اسـلام به تنهـائی نه تحقیق عـدالت بود، نه سـلطه و تصـرف زخارف دنیا، هدف اسـلام تحقیق تعالی انسان و انسانیت، در حد سـمت خلیفه الله بود و مردمان جاهل و بی فرهنگ، از درک هـدف متعـالی اسـلام عاجز بودنـد و گمان می کردنـد طمع، مال و جاه، پیغمبر را برانگیخته است زیرا تاریـخ نشان می داد جز معدودی مردان خدا و پیغمبران، دیگران دعوتشان برای سودجوئی بوده است.اما اسـعد بن زراره نقیب النقباء انصار تا پیغمبر را دیـد و سـخن او را شـنید خردمندانه چنین گفت:یا رسول الله! برای هر دعوتی راهی هست، خواه آسان و خواه دشوار، امروز تو مردم را دعـوت کردی به چیزی که ایشـان را برمی انگیزانـد و بر ایشـان دشوار است، مـا را دعوت کردی به ترک دین خود و پیروی از دین تو و این دشوار است ما تو را اجابت کردیم، ما را دعوت کردی تا رابطه ی خود را با همسایگان و خویشاونـدان دور و نزدیـک خود قطع کنیم و این کاری دشوار است، اما تو را اجابت کردیم، ما را دعوت کردی در حالی که در خانه های خود عزیز و در امن بودیم و کسـی جرأت نمی کرد در مـا طمع بنـدد تـا کسـی را غیر از خودمـان که اهلش او را رهـا کرده و عموهـایش او را تسلیم نمـوده انـد بر خـود فرمـانروا کنیم و این کـاری دشـوار بود و مـا تو را اجـابت کردیم (الصـحیح ۲۰۵ / ۲).توضیح:می بینیم که قبول اسلام و بیعت با چه تیزبینی و دقتی انجام گرفته است

و هرگز نسنجیده و به وسیله ی افراد ابله و نادان یا فرصت طلب انجام نگرفته است، پیغمبر اسلام بر خلاف همه ی سیاستمداران که برای پیروزی خود هر وعده ی دروغی می دهند هرگز وعده ای جز رضای خداوند و پاداش اخروی نمی داد آن چه در ملاحم به ندرت وعده ی فتح هست در سال های آخر زندگانی پیغمبر و بعد از نضج و گسترش اسلام بوده است، و هرگز جنبه ی اغراء ندارد، به علاوه از عواقب این فتوحات که حب دنیا و ضعف اسلام است بیم داده است.۲۹ - وقتی برای دعوت به قبیله ی بنی عامر رفت، مردی از ایشان به نام بیحر بن صعصعه به فراست، عظمت آینده ی او را تشخیص داد و گفت: به خدا قسم اگر این مرد را از قریش داشته باشم، همه ی عرب را با او مسخر خواهم نمود، آن گاه به پیغمبر گفت: اگر با تو بیعت کنم و پیروز شوی آیا فرمانروائی بعد از خود را به ما خواهی داد؟ فرمود: «فرمانروائی از آن خداوند است، هر جا بخواهد آن را قرار می دهد»، آن مرد گفت: پس ما گلوهای خود راهدف تیغ قرار دهیم، آن وقت که پیروز شوی امر برای دیگری باشد، نیازی به تو نداریم. (اسد ۴۰۸ / ۲).۳۰۲ - مثنی چون سخن پیغمبر را شنید گفت: سخن تو را شنیدم مرا به شگفت آورد اما از ما پیمانی بر کسری هست که نوآوری نکنیم و نوآوری را مأوی ندهیم، و شاید این کار تو شاهان را مکروه باشد، اگر خواهی تو را یاری دهیم و دشمن را از بلاد عرب بازداریم، پیغمبر فرمود: «بد نکرده اید که صادقانه و صریح سخن گفته اید اما دین خدا را کسی نمی تواند برپا دارد مگر آن که به همه ی جوانب آن قیام کند»، آن گاه از جا برخاست. (شاهی ۱۷۹ / ۱).۳۱ - موارد بیعت عقبه ی اولی چنین بود:

به خـدا شـرک نورزنـد، دزدی نکننـد، زنـا نکننـد، اولاـد خود را نکشـند، بهتـان در مورد عورات نزننـد (کنایه از نسـبت دادن فرزنـدانی به غیر پـدران خود)، پیغمبر را در امر به معروف نافرمانی نکنند، اگر به این تعهد وفا کردند به بهشت خواهند رفت و اگر نافرمـانی و غـل و غش کردنـد حکم ایشـان با خداونـد است، و این بیعت را «بیعت نساء» گوینـد و این اصـطلاح مأخوذ از قرآن مجیـد است قوله تعـالی: «یـا ایها النبی اذا جائک المؤمنات یبایعنک علی الا یشـرکن بالله شـیئا و لا یسـرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یأتین ببهتان یفترینه بین ایـدهین و ارجلهن و لا یعصـینک فی معروف فبایعهن و اسـتغفر لهن الله ان الله غفور رحیـم» (ممتحنه / ۱۲)و بـا آن کـه سـبب نزول آیه در فتـح مکه بـوده امـا این بیعت به همـان نـام است زیرا شامـل مسائـل مهم است.در عقبه ی ثـانی پرسـیدند: به چه بیعت کنیم؟ فرمود: «بر شـنیدن و اطاعت کردن، هم در حال نشاط هم در حال کسالت، انفاق کردن هم در حال سـختی هم در حال آسانی و بر امر به معروف و نهی از منکر در راه خدا، از سـرزنش ملامتگر نترسید، و چون پیغمبر به مـدینه نزد ایشان رود، او را یاری دهند، دشـمنان را از او دفع کنند چنان که از خود و اطفال و زنان خود دفاع می کننـد و پاداش ایشان بهشت است» (شامی۱۹۵ / ۱).۳۲ - یکی نزد پیغمبر آمـد که مسلمان شود پیغمبر فرمود: «گواهی می دهی به یگانگی خداونـد ور سالت محمـد بن عبـدالله؟ باید ماه رمضان را روزه بداری، و به حج روی و زکات مال بپردازی، و در راه خداونـد جهـاد کنی»، گفت: یـا رسول الله من ده شتر شـیرده بیشتر نـدارم که برای غـذای خانواده و سواری ایشاننـد، اما جهـاد شـنیده ام هر کس پشت به میـدان کرد غضب خداونـد را برای خود خریـده، می ترسم اگر به جنگ حاضـر شوم جبن و رزم و از مرگ بترسم، پیغمبر دست خود را عقب کشـید و فرمود: «نه صـدقه، نه جهاد، پس با چه چیز به بهشت روی؟»، آنگاه مرد همه را قبول کرد و بیعت نمود. (اسد ۱۹۴ / ۱).

توضیح:از این روایت و امثال آن به خوبی معلوم می شود که پیغمبر برای گرویدن افراد به اسلام به هیچ نوع از انواع وعده های زرق و برقی و فریبنده متوسل نمی شده و در قدم اول، مراجعه کننده را به هدف مشخص اسلام و فداکاری آشنا ساخته است. ۳۳ - از نظر دیگر، بیعت را دو قسم کرده بودند: بیعت هجرت و بیعت اعرابی؛ بیعت هجرت آن بود که بیعت کننده بیاید مدینه ونزد پیغمبر بماند؛ و بیعت اعرابی آن بود که بیعت کننده به محل خود برگردد. مالك بن حویرث گفت: گروهی جوانان همسن بودیم که بیعت کردیم، و بیست شبانه روز نزد پیغمبر ماندیم، او بسیار مهربان و رحیم دل بود، وقتی دانست به اهل خود مشتاقیم از ماپرسید: در محل خود چه دارید؟ گفتیم چنین و چنان فرمود: «بسوی اهل خود بازگردید و آن جا بمانید و ایشان را تعلیم دهید و چنین و چنان بگویید و نماز بخوانید همچنان که دیدید من نماز خواندم، چون وقت نماز رسد یکی اذان بگوید و بزرگ شما امامت کند» (اسد ۲۹۷ / ۲).۳۴ - بعد از فتح مکه، هجرت صدق نمی کرد زیرا مردم به تعبیر قرآن «یدخلون فی دین الله افواجا» (سوره نصر) یعنی: «فوج فوج در دین خدا وارد می شدند» (شامی ۶۰۶ / ۳).۳۵ - فدیک زبیدی نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! می گویند هر کس هجرت نکرده هلاك شده است، پیغمبر فرمود: «ای فدیك! نماز را برپا دار! زکات را بپرداز، از بدی ها دوری کن، هر جا از زمین خدا خواهی سکونت کن» (اسد ۱۷۵ / ۴).توضیح:این روایت مبین روایت قبل است، که بعد از فتح مکه هجرت صدق

نمی کرد زیرا فداکاری ای در کار نبود، می ماند باقی اعمال خیر که پیغمبر به فدیک دستور داد.۳۶ – می فرماید: «زمان شما حکومت شما است، اگر حکومت شما صالح بود زمان شما صالح است، اگر دو گروه اصلاح شوند، مردم اصلاح می شوند: فقها و امرا» (محاضرات / ۱۶۲).تنبیه:مفهوم روایت این است که اگر فقها امارت یافتند، گروهی که با اصلاح ایشان، جامعه اصلاح می شود همان یک گروهند، امیران فقیه.توضیح:در اسلام یک مرکز پیشوائی بیشتر نیست و آن، فقیه جامع الشرائط است که هم در درس هم در رأس هرم اجتماع حاکم است هم مرجع فتوی و معلم علوم دینی و انسانی.۳۷ – فرمود: «اگر هدیه ای برای حاکم از در وارد شد امانت از پنجره بیرون می رود» (محاضرات / ۱۷۰).۳۸ – فرمود: «به زودی بر امارت حریص می شوید، پس از آن حسرت و ندامت خواهد بود» (محاضرات / ۱۷۲).۳۹ – فرمود: «همیشه گروهی از امت من نگهبان بر امر خداوند خواهند بود که مخالفین، زیانی به ایشان نتوانند رساند» (اسد ۳۹۲ / ۲).۴۰ – فرمود: «هر کس در راه دفع ظلم از خودش کشته شود، شهید است، چه مرگ گوارائی است که شخص در راه احقاق حق خود بمیرد»(مجمع ۲۴۴ / ۶).۴۱ – در هجرت به مدینه وقتی به قبا رسید، به انتظار رسیدن امیرمؤمنان توقف

نمود، گفتنـد: مردم مـدینه منتظرنـد، فرمود: «تـا پسـر عمم و برادرم در راه خـدا و محبوبترین اهل بیتم برسـد» و سه روز آن جا توقف کرد تا علی (علیه السلام) رسید. (بحار ۱۱۶ / ۱۹).۴۲ – سه روز در قبا ماند، روز جمعه به سوی مدینه رهسپار شد، وقت نماز جمعه در محله ی بنی سالم بن عوف رسید، در میان دره ای مسجدی مهیا کرده بودند، یعنی زمینی را هموار کرده بودند، و اولین جمعه بـود که در مـدینه نمـاز جمعه خوانـد و اولین خطبه ای که بـا آیـات قرآن ترکیب شـده بود قرائت نمود:«بسم الله الرحمـن الرحیم سـتایش برای خداونـدی که از او یـاری می جـویم و طلب آمرزش می کنم، از او راهنمـائی می خـواهم، به او ایمان دارم، به او کفر نمی ورزم، و با آن که کفر ورزد، و دشـمنی می کنم و گواهی می دهم که خـدایی نیست مگر خـداوند یکتا، او فرد است و شـریکی ندارد، گواهی می دهم که خدائی نیست مگر خداوند یکتا او فرد است و شـریکی ندارد، گواهی می دهم که محمـد بنـده ی او و فرسـتاده ی اوست، او را با هـدایت و روشـنایی فرسـتاد در وقتی که رسولان دیر کرده بودنـد، دانش کم بود، مردم گمراه بودنـد، زمان رو به تمام شدن بود، قیامت نزدیک بود، اجل نزدیک بود.هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند وارسـته است، و هر کس نافرمانی کند گمراه است و تباه است در گمراهی ژرفی، شما را به پرهیزگاری و ترس از خداوند دعوت می کنم، زیرا بهترین سـفارش مسلمان به مسلمان، همین است، که او را به آخرت ترغیب کند، به تقوی دستور دهـد، پس از آن چه خداونـد شـما را از خودش ترسانـد، بترسـید؛ پرهیزگاری برای کسـی که با ترس از خـدا به آن عمل کند کمک راستینی است، بر آن چه از امر آخرت می خواهد.هر کس آن چه را از سـر و آشکارا میان خود و خدایش اصلاح کند و قصـدی جز رضای خداوند نداشـته باشد هم اسم و آوازه و شـرف دنیائی او خواهد بود هم ذخیره ی بعد از مرگش، آن گاه که آدمی محتاج پیش فرستاده ی خود از اعمال نیک است، و هر چه جز

آن باشد انسان آرزو می کند کاش میان او و آنها فاصله ای دور و دراز می بود، خداوند شما را از خودش بیم می دهد و او به بندگان مهربان است، خداوند که گفتارش راست و وعده اش بی خلاف است و خودش گفته: هرگز قول و قرار نزد من دگرگون نمی شود، و من برای بندگانم بیدادگر نیستم، پس از خداوند در مورد احکامش بترسید، خواه زود و خواه دیر، خواه پنهان و خواه آشکارا، زیرا هر کس از خدا بترسد، از گناهانش گذشت می کند و پاداش او را عظیم می گرداند.هر کس از خدا بترسد، رستگار شده، چه رستگاری عظیمی و به درستی که ترس از خداوند از غضب و عقوبت و نارضائی او جلوگیری می کند. (بحار ۱۲۶ / ۱۹).۴۳ - در پایان جنگ بدر چاهی حفر کردند و اجساد کفار را در میان آن ریختند، و آن را انباشتند، پیغمبر بالای چاه ایستاد، و ایشان را یکایک به نام آواز داد و فرمود: «به درستی که آنچه را خداوند به من وعده داد حق و درست یافتم آیا آن چه را خداوند به شماوعده داده دریافت کردید؟ مرا تکذیب کردید در وقتی که مردم مرا تصدیق کردند، مرا بیرون کردید در حالی که مرا پناه دادند، با من جنگ کردید در حالی که مردم مرا یاری دادند»، گفتند: یا رسول الله! کسانی را ندا می دهی که مرده اند؟ فرمود: «شما از ایشان برای آن چه گفتم شنواتر نیستید، اما نمی توانند جواب دهند» (بحار ۳۴۶ / ۱۹) .۴۴ - چون لشکری را به مأموریت می فرستاد، ایشان را می خواست، جلو رویش می نشستند آنگاه می فرمود: «به نام خدا و استعانت از او در راه او و بر ملت رسول خدا حرکت کنید، در غنیمت خیانت نکنید، مثله نکنید، غدر نکنید، پیرمردان و زنان و اطفال را نکشید، درختی قطع نکنید مگر آن که ناچار شوید هر مسلمانی می تواند هر کافری را در پناه گیرد تا کلام خدا را بشنود، اگر قبول کرد برادر شما در دین است و اگر قبول نکرد او را به مأمن خودش برسانید واز خدا برای تسلط بر او کمک بخواهید، عابدان

در کوهستان را نکشید، زراعتی را نسوزانید». (بحار ۱۷۷ / ۱۹).۴۵ – پیغمبربه دنبال این محبت واقعی بود نه ارادت اصطلاحی خالی از محبت، وقتی بنی نجار از او استقبال کردند و می خواندند و پایکوبی می کردند:نحن جوار من بنی نجار یا حبذا محمد من جاریعنی: «ما دخترکان بنی جاریم، زهازه به محمد که همسایه ما است» پیغمبر بیرون آمد و پرسید: «مرا دوست دارید؟» گفتند: بلی یا رسول الله، فرمود: «من هم – به خدا سوگند– شما را دوست دارم، شما را دوست دارم، شما را دوست دارم» (بحار ۱۱۰ / ۱۹).۴۶ – فرمود: «چه شده است گروهی را که عامل صدقاتند؟ می گویند این از صدقه و این هم هدیه برای خودمان، چرا در خانه های خود نزد همسرانشان نمی نشینند، تا برای ایشان هدیه ببرند؟» (محاضرات / ۴۲۱).تنبیه:فرموده ی پیغمبر اشاره به یکی از مهمترین امور در امارت و قضاوت است، و آن کشف علل است و علت آن است که با وجود آن، معلول، وجود پیدا می کند و با عدم آن، معدوم است، علت آن نوع هدیه ها منحصر است به امارت و تصدی قضاوت که یا از ترس یا از طمع هدیه می آورند و هرگز قصد قربت یا مکارم اخلاقی انسانی در کار نیست، بنابراین همه ی اموال اضافی هر مأمور و حاکم و قاضی مال بیت المال است و مشمول قانون از کجا آورده ای، اما قانونی که اجرای آن تحاکم الی الطاغوت نباشد.۴۷ – می فرمود: «کسی که چهل روز طعامی را احتکار کند به تحقیق خدا و رسول از او بیزارند»، پرسیدند: محتکر کیست؟ فرمود: «آن که اگر گرانی را شنید شاد شود و اگر ارزانی را شنید غمگین گردد» (محاضرات / ۴۶۷).

۴۸ – عبدالله بن ازیهر رئیس قبیله ی «دوس» گفت: یا رسول الله» مرا بر قومم فرمانروا کن، فرمود: «اسلام به غریبی آغاز کرد و به غریبی بازمی گردد هر کس با خدا راست بود نجاتی یافت، وهر کس به دیگری پرداخت هلاك شد، به درستی که بزرگ و رئیس قوم راستگوترین ایشان است و نزدیک است که حق بر باطل غالب شود» (نهایه ۲۷ / ۱۸).توضیح:ظاهرا جواب پیغمبر اکرم طفره ای بوده از امارت دادن او، و در ضمن توجه دادن او به شرائط فرمانروائی، و نیز بی ارزشی آن.۴۹ – وقتی مسلمانان برای غزوه ی تبوک بسیج شدند، قریب نود نفر از ایشان از رفتن تخلف کردند، از آن جمله کعب بن مالك و مراره بن ربیع و هلال بن امیه، اما این سه تن تخلفشان از عدم ایمان نبود اما سهل انگاری کرده بودند تا پیغمبر حرکت نمود؛ چون پیغمبر به مدینه برگشت، هشتاد و چند تن از متخلفین نزد او آمدند و به دروغ، عذرها آوردند و پیغمبر از ایشان پذیرفت و باطن امر را به خدا واگذار نمود،اما کعب و آن دو تن که ایمانشان استوار بود از دروغ پرهیز کردند و از پیغمبر طلب عفو نمودند، پیغمبر فرمود: «صبر کنید تا خداوند درباره شما حکم کند» و فرمان داد کسی با ایشان سخن نگوید، چون به بازار می آمدند با هر کس می خواستند سخن گویند از ایشان رو برمی گرداند و درباره ی ایشان آیه نازل شد، زمین با همه ی گشادگی بر ایشان تنگ آمد و خودشان از خودشان احساس وحشت کردند، پیغمبر به همسران ایشان اطلاع داد تا از ایشان دوری کنند، یکی از ایشان نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! شوهر من پیر و ناتوان است، آیا از او خدمت کنم، فرمود: «خدمت کن اما نزدیک نشو»، چندان بر ایشان سخت آمد که از زندگی سیر شدند، برای کعب دعوتنامه ای از

امیر غسـان رسـید، وی نخوانـده آن را در تنـور انـداخت، در این وقت فرج روی نمود، و صـبح روز پنجـاهم خـبر قبول توبه از اطراف به گوش ایشان رسید، چون حضور پیغمبر رسیدند روی مبارکش از شادی می درخشید که خداوند وحی فرستاد و توبه ی هر سه تن را قبول نمود. (نهـایه ۳۶۱ / ۱۷).تنبیه:داسـتان بسیار جال و آموزنده است، پیغمبر دورویان منافق و دروغ زن را به خدا واگذار می کند اما درباره لغزش مؤمنان واقعی که حاضـر به دروغ پردازی نیسـتند، سـختگیری می نماید نظیر آن که پدر درباره ی تربیت فرزنـد خود دقیق و سـختگیر است، اما برای دیگران بی تفاوت است، و وظیفه ای ندارد؛ نتیجه ی این آزمایش سخت هم بسـیار جـالب و آموزنـده است برای کعب بن مالـک از طرف امیرغسـان که خـود، شـاه منطقه جنـوب سوریه است، دعـوت نـامه می آیـد و کعب از بس در ایمـان خود اسـتوار است حاضـر نیست آن را به هیـچ موهبـتی عوض نمایـد و نـامه را نخوانـده در آتش می اندازد و از بوته ی آزمایش خالص به در می آید و توبه ی او قبول می شود و معنی «من کان لله کان الله لـه» یعنی: «هر کس خـالص برای خداونـد است خداونـد هم برای اوست» ۵۰ - یکی از اسـیران بـدر وهـب بن عمیر بـود، عمیر پدرش که یکی از سـفاکان مشـهور بود در مکه نزد صفوان بن امیه نشسته بود، به او گفت: وامی دارم و عیالی، اگر کسی آنها را متحمل شود، می روم و محمد را می کشم؛ صفوان قبول کرد، عمیر شمشیر خود را تیز کرد و مسموم نمود و به مدینه آمد و بر پیغمبر وارد شـد، عمر او را شـناخت، دست بر قبضه ی شمشـیر گـذارد و گروهی را در اطراف پیغمبر به نگهبـانی گمـاشت، چون نزد پیغمبر رسـید فرمود: «او را رها کنید»، عمیر به رسم جاهلیت گفت: انعم صباحا، پیغمبر فرمود: «خداوند ما را به تحیت اسلام از تحیت جاهلیت بی نیاز ساخته، برای چه

آمده ای؟» عمیر گفت: برای رهائی پسرم، فرمود: «راست بگو با صفوان چه معاهده ای بسته ای؟» و داستان ایشان بگفت، عمیر در دم مسلمان شد، پیغمبر پسر او را رها کرد عمیر اجازه خواست تا به مکه رود و در راه اسلام فداکاری کند، پیغمبر اجازه داد، وی به مکه رفت و بسیاری به دست او مسلمان شدند. (نهایه ۶۲ / ۱۷).توضیح:هر دولت و قدرت جدیدی شعارهائی مناسب خود لازم دارد و شعارهای سابق را که مناسب نیست باید از بین ببرد، تغییر نام ها هم از همین باب است که در بخش مربوط خواهد آمد.۵۱ - به پیغمبر گفتند: کالاها گران شده برای ما نرخ معین کن، فرمود: «نرخ معین کن خداوند است، گیرنده، بازدهنده، روزی دهنده اوست، من امیدوارم که خدا را ملاقات کنم در حالی که هیچ کس از من مظلمه ای در خون و مال طلب نکند». (تیسیر ۹۵ / ۱).توضیح:تجربه نشان داده که گرانی و ارزانی با نرخ گذاری جبری تعدیل نمی شود و تعدیل کننده ی آن، قانون عرضه و تقاضا و منع احتکار است و عوامل عرضه و تقاضا گویی قابل احصا نیست، و گویی از قدرت بشر خارج است.۵۲ - در فتح خیبر، رئیس یکی از قلعه های ایشان که مردی متکبر و پرخاش جو بود نزد پیغمبر آمد و گفت: ای محمد! آیا سزاوار است که دام های ما را سر ببرند و میوه های ما را بخورند و زن ها ما را بزنند؟! پیغمبر در خشم شد و به عبدالرحمن فرمود: «ای پسر عوف! سوار شو و ندا در ده که بهشت جز برای مؤمنان حلال نیست، و

برای نماز فراهم شوند»، چون نماز گزاردند پیغمبر برپا ایستاد و فرمود: «آی یکی از شما در حالی که بر پشتی خود تکیه داده گمان می کند که خداوند چیزی را جز آن چه در قرآن نام برده حرام نکرده است؟ آگاه باشید - به خدا سوگند- من موعظه کردم و امر کردم واز چیزهائی نهی کردم و آن ها مانند قرآنند یا بیشتر و خداوند برای شما حلال نکرده که در خانه های اهل کتاب بی اذن ایشان داخل شوید و نه زدن زنان ایشان و نه خوردن میوه های ایشان را، وقتی به وظیفه خود عمل کرده باشند» (تیسیر ۲۸۶ / ۱).توضیح:به رغم انف کسانی که برای گمراه کردن می گویند قرآن برای ما کافی است، البته قرآن خودکفا است اما بیان آن با پیغمبر اکرم است، بنابراین بسیاری از احکام را سنت بیان می کند، آیا تعداد رکعات نماز در کجای قرآن است؟۵۳ - فرمود: «هر کس به همعهدی ظلم روا دارد یا حقی از او کم کند یا تکلیفی فوق طاقت او بر او بار کند، یا چیزی جز به رضای او از او بگیرد روز قیامت من با او محاجه خواهم نمود و او را مورد بازخواست قرار خواهم داد» (تیسیر ۲۸۸ / ۱).۵۴ - روزی در میان اصحاب نشسته بود، جاسوسی از مشرکان آمد و قدری نشست و سخن گفت و شنید، و غیبش زد، پیغمبر فرمود: «او را پیدا کنید و بکشید» و چنان کردند. (تیسیر ۲۹۴ / ۱).۵۵ - ابوذر گفت: یا رسول الله! مرا امارت نمی دهی؟ یغمبر بر شانه ی او زد و فرمود: «ای اباذر! تو ضعیفی واین کار امانتی است و در روز قیامت باعث خواری و پشیمانی است مگر برای کسی که حق آن ادا کند و وظیفه ی خود را انجام دهد» (تیسیر ۴۵ / ۲).

توضیح:ابوذر چون مردی سخت اصولی بود از عهده ی حکومت برنمی آمد.۵۶ - ابوموسی و یکی از خویشاوندان او نزد پیغمبر آمدند، و گفتند: ما را بر بعضی نواحی امارت ده، فرمود: «به خدا که ما هرگز کسی را که امارت را بخواهد یا بر آن حریص باشد، امارت نمی دهیم» (تیسیر ۴۶ / ۲).اگر درباره ی سیاست و مملکت داری هیچ سخنی از پیغمبر اسلام جز این سخن باقی نمی ماند همین یکی برای قرار دادن چرخ حکومت بر محور خود، کفایت می کرد، تاریخ نشان می دهد که همه ی ارقام بدبختی جامعه ها در اثر طمع و مال اندوزی فرمانروایان طاغوتی است و وقتی کسی مشتاق امارت بود، مکنونات نهادی خود را آشکار ساخته و پیدا است که فریبندگی امارت برای او از ناحیه ی تحصیل قدرت، و تحصیل قدرت برای مال اندوزی، و مال اندوزی از ظلم و بیداد و حیف و میل کردن بیت المال به عمل می آید؛ دو شغلند که هر مؤمن پرهیزکار از تصدی آن ها طفره می رود: حکومت و قضاوت، زیرا مهالك انحراف از تقوی را در آن ها می داند. و در اغلب جوامع بشری اگر نگوئیم همه، شبکه ای برای حیف و میل کردن مال مردم وبیت المال هست که پاره کردن آن از محالات تجربی است.۵۷ - فرمود: «آیا خبر دهم شما را از بهترین امیران شما و بدترین ایشان؟ بهترین ایشان کسانیند که ایشان رادوست دارید و ایشان شما را دوست دارند و برای ایشان دعای خیر می کنید و ایشان برای شما دعای خیر می کنند؛ و بدترین امیران شما کسانیند که ایشان را دشمن می دارید و ایشان شما را دشمن می دارند و ایشان را ناسزا می گویید و ایشان به شما ناسزا می گویند» (تیسیر ۴۷ / ۲).۵۸ - فرمود: «خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نگرداینده و هیچ خلیفه ای را بر مردم نگماشت مگر آن که برای او دو گروه درباری قرار داد: گروهی که او را به خوبی ها

توصـیه می کننـد و به خیرات تشوق می نماینـد و گروه دیگری او را به شـرور و بدی ها توصـیه می کنند و به زشتی ها تشویق می نماینـد و در این میانه معصوم کسـی است که خداوند او را از پلیدی ها محفوظ و معصوم بدارد» (تیسـیر ۴۸ / ۲).۵۹ - ابن رواحه را برای ارزیـابی محصول خیبر مـأمور کرد، یهودیـان از زیورهـای زنانشان به او رشوه دادنـد که کمتر بگیرد، ابن رواحه گفت: ای گروه یهودیان! شـما را دشمن دارم اما این دشمنی مرا وادار نخواهد کرد که به شما ظلم کنم، اما چیزی که به من از رشوه پیشنهاد کردید، حرام است و آن را نخواهم گرفت؛ یهودان گفتند: با این روش عادلانه، زمین و آسمان برپا است. (تیسیر ۱۵۴ / ۲).۶۰ - مردی را بر صدقات بنی سلیم عامل ساخت، وقتی به مدینه آمد مال را تقسیم کرد و گفت: این برای شما و این برای من که به من هـدیه داده انـد، پیغمبر به منبر رفت و حمـد و ثنـای الهی به جا آورد آن گاه فرمود: «من یکی از شـما را در جـائی که خداونـد به من ولایت داده به کار می گمارم او می آیـد و می گویـد این برای شـما و این برای من که به من هـدیه داده اند، چرا در خانه ی پدرش یا مادرش نمی نشـیند تا برای او هدیه بیاورند، اگر راسـتگو است؛ بخدا سوگند کسـی از شـما چیزی را به ناحق نمی زگیرد مگر آن که روز قیامت بر گردنش بار است، اگر شتری است یا گاوی یا گوسفندی همان آواز را می دهد» آن گاه دست ها را چندان بلند کرد که زیر بغلش نمایان شد و سه بار گفت: «خداوندا! آیا تبلیغ کردم؟» (تیسیر ۱۶۰ / ۲).۶۱ - فرمود: «هر کس عامـل مـاست همسری اختیـاری کنـد، و اگر خـادمی نـدارد خـادمی بگیرد، و اگر مسـکنی نـدارد مسـکنی به دست آورد، و هر کس جز این است یـا دزد است یـا خائن» (تیسـیر ۱۶۸ / ۴).۶۲ - هنیـد بن عارض اموال دحیه ی کلبی را غارت کرده بود، چون پیغمبر شنید،

زید بن حارثه را با پانصد مرد جنگی به سرعت فرستاد تا هیند و پسرش را کشتند و هزار شتر و پنج هزار گوسفند و صد اسیر گرفتند اما پیغمبر از پی او فرستاد تا اموال و اسیران را پس دادند. (نهایه ۲۰۸ / ۱۷).توضیح:کیفر ایشان، کیفر مفسد فی الارض بوده است.۶۳ – ابوسفیان یک تروریست از اعراب را اجیر کرد و به مدینه فرستاد تا پیغمبر را بکشد، پیغمبر در مسجد بنی عبدالاشهل بود که وارد شد، چون پیغمبر او را دید فرمود: «این مرد اراده ی شرارت دارد»، اسید بن حضیر گریبان او را گرفت و خنجری از میان لباس او بیرون آورد، وی اقرار کرد؛ پیغمبر هم به تلافی، عمرو بن امیه ضمری را برای کشتن ابوسفیان به مکه فرستاد، او را شناختند اما سه نفر را کشت و یک نفر را اسیر کرد و با خود به مدینه آورد. (نهایه ۲۱۴ / ۱۷).۶۴ – در راه فتح مکه چون به «مرالظهران» رسیدند، شب هنگام دستور داد تا ده هزار آتش روشن کردند و دشمن را سخت مرعوب ساخت. (نهایه ۲۹۶ / ۱۷)توضیح:کارهای پیغمبر در حد اعلای خردمندی و مصلحت بود؛ مادام که راه آسانتری برای رسیدن به هدف بود به راه سختتری اقدام نمی نمود؛ ترساندن دشمن که بدون جنگ تسلیم شود، یکی از هدف های مهم پیغمبر بود، قرآن مجید هم دستور داده بود برای دشمن چندان مسلح شوید که از ترس، خیال جنگ نکند قوله تعالی: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم» (انفال / ۶۰)یعنی: «آن چه توانستید از هر گونه نیروها و از آن جمله اسبان

دونده، برای ایشان (دشمنان) آماده سازید تا دشمن خدا و دشمن خودتان را بترسانید» و معلوم است که این ترساندن در حد اعلای خودش جرأت حمله را از دشمن سلب می کند.۶۵ - در فتح مکه، مشرکان را به قبول اسلام الزام نکرد و برای جنگ حنین از صفوان بن امیه که مشرک بود، مقداری اسلحه به عاریت گرفت و بعد به او مسترد ساخت. (نهایه ۳۲۶ / ۱۷).توضیح:این عمل پیغمبر که بعد از آن فتح شایان، دشمنان شکست خورده ی خود را به قبول اسلام ملزم نساخت اعجاب انگیز است زیرا می دانست اگر قبول اسلام را به اراده ی آزاد ایشان واگذار کند استوارتر است و به زودی خودشان اسلام خواهند آورد، اما در حجه الوداع فرمان داد و اعلام نمود که در شبه جزیره العرب نباید دو دین باشد و مقصود از دو دین، اسلام و شرک بود، و اهل کتاب مستثنی بودند زیرا در جامعه ای که همه مسلمان بودند، وجود یک در هزار مشرک آن هم مشرکانی فاقد هر نوع فرهنگ و نظامات انسانی، باعث از هم گسیختگی ملت و اجتماع بود که در درجه ی اول نیازمند هماهنگی و اتحاد کلمه بودند، دیگر آن که شرک و بت پرستی تنها با اسلام مخالفت و دشمنی نداشت بلکه دهن کجی به اصول فرهنگ انسانی بود، و بایستی از صفحه ی روزگار محو و نابود گردد.۶۶ - می فرمود: «هر کس به خانه ی دیگری نظر اندازد و کور شود، هدر است و دیه ندارد» (محاضرات / ۲۰۹).

۶۷ - «هر کس به ظالمی کمک کند، خداوند آن ظالم را بر او مسلط خواهد ساخت» (محاضرات / ۲۱۸).۶ ۸- می فرمود: «مردم را بگذارید از همدیگر سودمند شوند» (تیسیر ۸۱ / ۱).توضیح:و العلم عند الله، مقصود پیغمبر آن است که در داد و ستد تا اندازه ای آزاد باشند و مقررات دست و پا گیر ابتکار ایشان را از بین نبرد.۶۹ - وقتی وفد بصره نزد عمر آمد، احنف بن قس همراه ایشان بود، عمر چون آثار خردمندی در او دید، او را یک سال نزد خود نگاهداشت آن گاه از او پرسید: می دانی چرا یک سال نگه داشتم؟ احنف گفت: نه، عمر گفت: پیغمبر مارا از منافق دانا بر حذر داشته است من تو را نگه داشتم تا امتحان کنم مبادا منافق باشی، آن گاه فرمانی برای او نوشت که او سرور بصره است. (اسد ۵۵ / ۱)۷۰ - خالد بن اسید گفت: پیغمبر از ناتوانان مهاجرین و کم نام و نشان ایشان کمک می گرفت. (اسد ۱۷ / ۱).توضیح:این هم یکی از مهمات ریاست و سروری است که ارزش هیچ زیردستی را از یاد نمی برد. در ساختمان هائی نظر کنید که با سنگ های ناهموار که دارای اشکال هندسی نیستند، ساخته شده اند و به صورت یک دیوار کامل و هماهنگ در آمده اند، اگر در وقت ساختن به استاد بنا نگاه کنید خواهید دید که هر سنگی به دست او می دهند بر پهلوئی کار می گذارد که هم استقرار یابد هم با سطح دیوار هماهنگ باشد ودر نظر او هیچ سنگی غیرقابل استفاده نیست؛ فرمانروا هم

باید چنین باشد، هم همه ی زیردستان خود را بشناسد همان آنها را در ساختن اجتماع مانند آن سنگ های ناهموار به کار برد، دیگر آن که همان افراد بی نام و نشان برای اطاعت و پـذیرفتن،آماده ترنـد.۷۱ - اعرابی ای نزد پیغمبر آمـد که جبه ای زربفت به تن داشت، بالای سر پیغمبر ایستاد آن گاه گفت: این صاحب شما هر چوپان چوپان زاده ای را بالا می برد و هر سوارکار سوارکارزاده ای را فرود می آورد؛ پیغمبر جبه ی او را گرفت و فرمود: «بنشین، من بر تو رخت کسی را می بینم که عقل ندارد، خداوند قبل از من هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آن که چوپانی کرده بود»، آن مرد گفت: و تو را یا رسول الله با مزدی ناچیز قیراطی و نصف قیراط. (مطالب ۲۶ / ۴).۷۲ - فرمود: «هرگاه سفیری را به سفارت می فرستید، خوب روی، خوب نام باشد» (مطالب ۴۲۲ / ۲).توضیح:در این جا مراد از خوب روی، قیافه های محتشم متناسب با مرد است نه به معنی متداول آن و هر چند شامل آن هم باشد.۷۳ -فرمود: «برای مرد مؤمن خیری در سفارت نیست» (مطالب ۲۲۰ / ۲).توضیح:شاید از آ جهت باشد که کاری پر مسئولیت است.۷۴ - خواست مردی را امارت دهد او گفت: از خودت طلب خیر و مشورت می کنم، «پس من برای تو اختیار می کنم، که به جای خود بنشینی (و به امارت بیرون نروی) زیرا هیچ کس بر ده تن امارت نمی کند مگر آن که در روز قیامت در زنجیر کشیده می شود تا آن که عملش او را رها کند» (مطالب ۲۲۰ / ۲).

۷۵ – فرمود: «به درستی که خداوند اسـلام را به مردانی تأیید می کند که از اهل آن نیستند» (مطالب ۲۰۹ / ۲).۷۶ – در روایت دیگر: خداونـد این دین را به مردانی فاجر تأیید می کند.۷۷ – خواست سـریه ای بفرستد، ایشان را به قرائت قرآن امتحان کرد، پیرمردی خوانـد، آن گـاه جوانی، پیغمـبر جوان را امـارت داد، پیر گفت: جوان را امـارت دادی و حـال آن که سن من زیـادتر است، فرمود: «او از تو بیشتر قرآن می داند» (مطالب ۲۰۸ / ۲).۷۸ – فرمود: «نزد خداوند گنجینه های خیر وشر هست، کلیدهای آنها مردانند» (مطالب ۱۵۰ / ۳).۷۹ – فرمود: «چون بزرگوار قومی نزد شما بیاید، او را اکرام کنید» (مطالب ۳۶ / ۳).۸۰ – وقتی یهودیان را از مـدینه بیرون کرد، گفتند: مطالباتی داریم، فرمود: «بگیرید و کم کنید (از ربا)»۸۱ – فرمود: «بدترین مردم کسانی هستند که با مضطرین معامله کنند، آگاه باشید بیع مضطرین حرام است، مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ظلم می کند نه او را خـوار می کنـد، اگر چیزی نزد تـو هست آن را به برادرت برسـان، و گرنه هلاـکتی به هلاـکت خود میفزای» و در این مورد تأکیـد نمود. (مطالب ۴۰۴ / ۱).۸۲ – فرمود: «همه مالـک مـال خود هستیـد و من امیـدوارم خـدا را ملاقـات کنم، در حالی که احـدی از من در چیزی که ظلم کرده باشم مطالبه نکنـد، نه در مال نه در خون و نه در عرض مگر به حق خودش، خدا بیامرزد مرد آسان خریـد، آسان گیرنـده، آسان عطاکننـده و آسان تقاضاکننـده را» (مطالب ۳۸۴ / ۱).۸۳ – عاملاـن صـدقه بر چوپانی گذشتند، گوسفندی برای ایشان کشت گفتند:

لاغر است تا سه تا کشت، چون ظهر شد سایبانی نبود مگر آغل گوسفندان، گفتند: گوسفندان را خارج کن که ما سزاوارتریم، گفت: از گرما بچه می اندزاند او را مجبور کردند و در سایه نشستند و گوسفندان بچه انداختند، چوپان نزد پیغمبر شکایت برد، فرمود: «بنشین تا بیایند»، چون آمدند چوپان را تکذیب کردند، پیغمبر رو به یکی از ایشان کرد و فرمود: «اگر خیری هست، در تو هست، راست بگو» او چوپان را تصدیق کرد پیغمبر خشمناک شد فرمود: «چه شده است شما را که در دروغ داخل می شوید مانند پروانه در آتش؟ دروغ دروغ نوشته می شود، مگر در جنگ که «الحرب خدعه» و دروغ میان دو تن که اصلاح کنند و دروغ برای همسر که راضی شود» (مطالب ۴۱۲ / ۲).توضیح:دروغ برای ارضاء همسر در موردی است که یا امکان برآوردن حاجت او برای همسرش نباشد و یا درخواست او غیرمنطقی باشد.۸۴ – فرمود: «هرگاه یکی از شما به قضاوت میان مسلمان گرفتار شود، در حالی که خشمناک است قضاوت نکند در ملجس میان دو خصم مساوات کند در نظر کردن و اشاره کردن و آواز خود را بر یکی از دو خصم بلند نکند» (مطالب ۲۴۸ / ۲).و در روایت دیگر: قضاوت نکند در حالی که گرسنه و تشنه باشد.۸۵ – فرمود: «رشوه دهنده و رشوه گیرنده هر دو در آتشند» (مطالب ۲۴۹ / ۲)۸۶ – فرمود: «عدل فرمانروا در رعیت خود در یک روز فاضلتر است از عبادت صد ساله یا پنجاه ساله ی عابد. (مطالب ۲۳۲ / ۲).۸۷ – فرمود: «افضل خلق خدا نزد خدا در روز قیامت امام عادل و با رفق است؛ و بدترین بندگان خدا نزد خدا در روز قیامت، امام ستمگر و دژم خوی است» (مطالب ۲۳۹ / ۲).

۸۸ – فرمود: «به درستی که خداوند یاور قاضی است مادام که تعمدا و دانسته حیف ومیل نکند؛ و او را برای شناخت حق موفق می کنـد، مادام که غیر حق را اراده نکنـد» (مطالب ۲۴۷ / ۲).۸۹ – فرمود: «کـدام یک از شـما به مدینه می رود در آن، بتی را رها نکنـد مگر آن که آن را بشـکن و صورتی را رها نکنـد مگر آن که آن را آلوده کنـد و محو کند و قبری را رها نکند مگر آن که آن را با زمین مساوی کنـد؟»،یکی رفت و برگشت گویی ترسـیده بود، علی رفت و برگشت و گفت: «یا رسول الله! نزد تو نیامدم مگر آن که بتی را رها نکردم مگر آن که آن را شکستم و صورتی را مگر آن که آلوده و محو کردم و قبری را مگر آن که آن را با زمین مساوی کردم» ودرباره ی هر کس که به یکی از این سه کار دست زنـد تأکید بلیغ فرمود. (مطالب ۴۰۹ / ۱).۹۰ – فرمـود: «کسـی که سـوار است و پشت سـر او کسـی می دود برای او از خداونـد چیزی افزوده نمی شود، مگر دوری» (مطالب ۴۱۸/ ۲).۹۱ – وقـتی شـتر پیغمبر در زمین مربـد (زمینی که در آن خرمـا خشـک می کننـد) روبروی خـانه ی ابوایوب انصاری خوابیـد، و مادر او آمـد و بار شتر را گرفت و به خانه برد، چون همه به الحاح از پیغمبر دعوت می کردنـد، فرمود: «بار شتر چه شـد؟» گفتنـد: مـادر ابوایوب به خانه برد، پیغمبر فرمود: «المرء مع رحله» یعنی: «مرد همراه بار و بنه اش می باشـد» و به خانه ی ابوایوب رفت. (بحار ۱۰۹ / ۱۹).توضیح:عمل پیغمبر هم نوازشی از مستضعفین بود، هم حسن تخلصی از رقابت اشراف که همه توقع داشـتند پیغمبر بر ایشـان وارد شود.۹۲ – صـلح بـا یهودیـان خیبر چنان بود که نصف محصول را بدهنـد؛ در موقع خرمن،

عبدالله بن رواحه برای خرص و تخمین می رفت، از او شکایت کردند، پیغمبر از عبدالله پرسید: «چه کرده ای؟» عبدالله گفت: من آنها را به دو نصف تقسیم کرده و ایشان را در انتخاب هر یک، آزاد گذارده ام (این قسم عمل مورد تصویب پیغمبر بود). (بحار ۳۱/ ۲۱).توضیح:بهترین طرز تقسیم همین است، که هم اکنون در میان عشائر معمول است یکی تقسیم می کند دیگری حق انتخاب دارد.۹۳ - وقتی جعفرطیار شهید شد پیغمبر به فاطمه ی زهرا (ع) دستور داد که تا سه روز برای خانواده ی او غذا ببرند و نزد ایشان بروند و از آن وقت سنت شد که برای خانواده ی متوفی تا سه روز غذا ببرند. (بحار ۵۴ / ۲۱).توضیح:برعکس رسم کنونی که همه بر سر ماتم زدگان می ریزند.۹۴ - وقتی ارتش اسلام از جنگ موته برگشت، مردم مدینه به پیشواز رفتند و خاک بر ایشان پاشیدند، و گفتند: ای فرارکنندگان! در راه خدا فرار کردید، پیغمبر فرمود: «فرار نیستند بلکه کرارند انشاءالله» (بحار ۵۷ / ۲۱).۹۵ - بیعت با زنان چنان بود که کاسه ی آبی می گذاشتند، اول پیغمبر در آن دست می برد و بیرون می آورد آن گاه زنان دست می بردند و پیمان می بستند. در فتح مکه هند زن ابوسفیان در میان ایشان بود، پیغمبر فرمود: «با شما بیعت می کنم که به خدا شرکت نورزید ودزدی نکنید» هند گفت: ابوسفیان مردی ممسک است، و من گاهی از مال او برمی دارم، آیا حلال است؟ ابوسفیان حاضر بود، گفت: هر چه گذشته حلال است، پیغمبر خندید و هند را شناخت، فرمود: «تو هند دختر عتبه ای؟» گفت: بله یا رسول الله از گذشته عفو کن؛ فرمود:«زنا نکنید» هند گفت: آیا زن آزاد زنا می کند؟ عمر حاضر

بود، خندید؛ پیغمبر فرمود: «و اولاد خود را نکشید» هند گفت: ما آنها را بزرگ کنیم و شما در بزرگی ایشان را کشتید، خود می دانید، عمر سخت خندید، و پیغمبر تبسم کرد و وقتی فرمود: «بهتان نزنید (که طفل دیگری را به دیگری نسبت دهید)» هند گفت: به خدا سوگند بهتان قبیح است و تو ما را امر نمی کنی مگر به رشد و مکارم اخلاق و وقتی فرمود: «درباره ی معروف (چیزهای به خوبی شناخته شده) نافرمانی نکنند، هند گفت: در این مجلس ننشسته ایم که در دل نیت نافرمانی داشته باشیم. (بحار ۹۸ / ۲۱).۹۶ - در مدینه دو مخنث بود به نام هیت ومانع، برای مردی حکایت می کردند و پیغمبر شنید که به او می گفتند: وقتی طائف را فتح کردید، دختر غیلان ثقفی را به دست آر که او خنده رو و مزاح است، شهلا چشم، فربه و کمر باریک، سفید دندان است، چون بنشیند گوشتهایش روی هم می افتد و چون سخن گوید آوازش غنا است، چون روآورد چشم و ابرو و بینی و دهن او دیدنی است، و چون پشت کند با گیسوان و باسن و دیگر اوصاف او؛ پیغمبر ایشان را به جائی به نام «غرابا» تبعید نمود، فقط می توانستند هر جمعه برای خرید به بازار بیایند. (بحار ۸۸ / ۲۲).۹۷ - روزی ابوذر نزد عثمان بود که صد هزار درهم آورند، عثمان گفت: باید صد هزار دیگر بیاورند تا هر گونه خواهم عمل کنم، ابوذر گفت: چهار درهم بیشتر است یا صد هزار؟ عثمان گفت: صد هزار، ابوذر گفت: به یاد داری که من و تو بر پیغمبر وارد شدیم غمناک بود و با ما سخن نگفت، فردا که خدمتش رسیدم بشاش بود، گفتیم: دیروز غمناک بودی و امروز شاد، فرمود: «چهار درهم از مال فقرا نزد من بود ترسیدم که بمیرم و آن ها را به مستحق نداده باشم، امروز آن ها را تقسیم کردم» عثمان نظری به کعب الاحبار انداخت وی گفت: اگر کسی زکات مال خود داده باشد اگر خواهد خانه ای بسازد خشتی از طلا و خشتی از نقره روا باشد، ابوذر چوبدستی خود بر سر او

زد و گفت: ای یهودی زاده ی کافر! تو کجا و نظر در احکام مسلمانان کجا؟ قول خداوند اصدق است از قول تو، آن جا که فرماید: «و الذین یکنزون الذهب و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» عثمان گفت: ای ابوذر! تو پیرمردی هستی که خرف شده ای و عقلت رفته، اگر حق صحبت تو با رسول خدا نبود تو را می کشتم، ابوذر گفت: ای عثمان! دروغ گفتی، من از دوستم پیغمبر شنیدم که فرمود: «نه تو را مفتون می کنند و نه تو را می کشند» اما عقل من به تحقیق از آن، آن اندازه باقی است که حدیثی را که از رسول خدا درباره ی تو و کسانت شنیده ام در یاد داشته باشم، عثمان گفت: درباره ی من و کسان من از پیغمبر چه شنیده ای؟ ابوذر گفت: از او شنیدم که فرمود: «هرگاه مردان آل ابی العاص به سی نفر رسیدند، مال خدا را در میان خود دست به دست می دهند، و کتاب خدا را بهانه ی دغل کاری خود می کنند، و بندگان خدا را بنده و برده ی خود می کنند و فساق را حزب و یار خود و صلحا را دشمنانی که با آن ها می جنگند»، عثمان گفت: ای گروه اصحاب پیغمبر! آیا از شما کسی این را از پیغمبر شنیده است؟ گفتند: نه، ما این را نشنیده ایم، عثمان گفت: علی را بخواهید او آمد، عثمان گفت: یا ابوالحسن! ببین این پیرمرد کذاب چه می گوید: امیرمؤمنان فرمود: «ای عثمان! مگو کذاب زیرا من از پیغمبر شنیدم که فرمود: «آسمان سایه نیانداخته و زمین چیزی نرویانده بر زبانداری که رساتگوتر از ابوذر باشد»»، اصحاب گفتند: علی راست گفت، ما این را از پیغمبر شنیده ایم، ابوذر گریست و گفت: وای بر شما، همه ی شما گردن ها به سوی این مال کشیده اید و گمان می کنید که من بر پیغمبر دروغ می بندم... تا آخر خبر، که عثمان امر به تبعید ابوذر می کند. (بحار ۴۲۶ / ۲۲). توضیح:حدیث آل ابو العاص و همچنین حدیث اصدق من ابی ذر هر دو از

طرق عامه هم روایت شده.۹۸ – هرگاه تشییع جنازه می کرد نمی نشست تا مرده را در لحد بگذارند، یکی از احبار یهود دید، گفت: ما هم چنان می کنیم، پیغمبر فرمود: «با ایشان مخالفت کنید و بنشینید» (وصول ۲۴۸ / ۲).توضیح:این گونه آداب برای ادای احترام است و شکل خاصی ندارد و چون یهودیان و امثال ایشان در پیروی از خوشان بر مسلمانان فخر و استطاله می کردند، پیغمبر شکل آن را عوض کرد نه اداء احترام را.۹۹ – در اولین حج بعد از عام حدیبیه، پیغمبر به اصحاب فرمود: «در سعی و طواف، چابک حرکت کنید تا مشرکان در شما ضعف و سستی نبینند» (وصول ۳۴۲ / ۱).توضیح:این رویداد یکی از موارد اندکی است که پیغمبر اکرم تظاهر را لازم و مصلحت می داند.۱۰۰ – در مکه مردم برای دیدن پیغمبر بیرون می آمدند و می گفتند: این محمد است، این محمد است، حتی زنان و در سر راه پیغمبر ایشان را مانع نمی شدند، و پس و پیش نمی کردند بناچار از هجوم جمعیت پیغمبر سوار شد. (وصول ۳۴۳ / ۱).۱۰۱ – اسبان را برای مسابقه سوغانی می کرد (تعلیم می داد) شتری داشت به نام «عضبا» که شتری بر آن سبقت نمی گرفت، اما چنان شد که در مسابقه ای اعرابی ای آمد و شترش بر «عضبا» سقت گرفت، پیغمبر فرمود: «حق است بر خداوند که هیچ چیز را از دنیا بالا ـ نبرد، مگر آن که او را پایین بیاورد» (وصول ۲۲۰ / ۲).۱۰۲ – پیغمبر به بازار رفت که گروهی از طائفه ی اسلم تیراندازی داشتند، فرمود:

«ای بنی اسـماعیل! تیرانـدازی کنیـد، که پدر شـما تیرانداز بود، تیراندازی کنید، من با بنی فلان هسـتم»، گروه دیگر دست نگه داشـتند، فرمود: «چرا؟»، گفتنـد: چون تو با آنهایی برنـده خواهند بود، فرمود: «تیراندزای کنید و من با همه ی شـمایم» (وصول ۲۰۲ / ۲).۱۰۳ – فرمود: «در موی پیشانی اسبان خیر جا گرفته است تا روز قیامت، هم اجر، هم غنیمت». (وصول ۲۰۲ / ۲).۱۰۴ – فرمود: «موی دم و گردن و پیشانی اسب را نگیرید، موی دم برای مگس پرانی و موی گردن برای گرمی، و پیشانی جای خیر است»؛ دیدنـد بـا ردای خـود صـورت اسب را می مالـد گفتنـد: چگونه؟ فرمود: «دیشب دربـاره ی اسب مورد عتـاب شـده ام» (وصول ۲۰۲ / ۲).توضـیح:مورد عتاب شدن اعم است از ناحیه ی وحی، و ناحیه ی محاسن نفس، چه بسا پیغمبر دیده باشد که در اثر مشاغل زیاد درباره ی رعایت اسب کوتاهی شـده باشد؛ اسب حیوانی است که قطعا محبت ونفرت را احساس می کند و حـدیث بعدی دال بر آن است، فرمود: «هیچ اسب عربی ای (خوب نژاد) نیست مگر آن که هر سـحرگاه دعا می کند: خداوندا مرا به هر کس از بنی آدم خواستی دادی پس مرا برای او چنـان قرار ده که از اهـل و عیـال او در نزد او محبوبتر باشم» (وصول ۲۰۲ / ۲).تحول اسـلحه ها، ارزش اسب را که در میـدان جنگ و ارتباط نقش عمـده ای داشـته از بین برده و چه بسا نسل او از بین برود اما اگر بشر تشخیص داد که وجود اسلحه های جهنمی و تکامل آنها مایه ی

انهدام بشریت است، چه بسا خلع سلاح را تا سر حد شمشیر و سپر و سواری اسب تنزل دهد، زیرا همان ها هم برای دستاویز جنگ و بهانه ی این مسابقه الزامی کافی است.۱۰۵ - رایت رسول الله سیاه بود و لواء او سفید. (مطالب ۱۵۱ / ۲).توضیح:رایت، پرچم بزرگ است؛ و لواء، پرچم کوچک برای مرکز میدان جنگ.۱۰۶ - به عایشه فرمود: «قوم تو وقتی کعبه را بنا کردند از پیهائی که ابراهیم قرا داده بود کمتر ساختند» عایشه گفت: آیا آن را به قواعد ابراهیم برنمی گردانی؟ فرمود: «اگر قوم تو قریب العهد به کفر نبودند هر آینه چنین می کردم» (وصول ۳۶۹ / ۳).توضیح:دلیل است بر این که بسیاری از اموری که انجام شده، و هر چند بیجا و غلط بود، اما برای رعایت افکار عمومی که به ظواهر پایبندند و عقلشان در چشمشان است، باید به حال خود باقی بمانند مگر آن که معارف عمومی به قدری تفهیم و گسترش یافته باشد که آن تغییر زیانی به بار نیاورد، دیگر آن که به عایشه فرمود: «قوم تو» و مراد آن است که طائفه ی دیگر از عرب ها غیر از اجداد پیغمبر این کار نابجا را انجام داده اند.۱۰۷ - فرمود: «صلح میان مسلمانان روا است، مگر صلحی که حلالی را حرام کند یا حرامی را حلال»، فرمود: «مسلمانان باید بر عهود و شروط خود استوار باشند مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند»(وصول ۲۸۶ / ۱).

ص: ۳۵۷

۱۰۸ – فرمود: «هر کس به معاهـدی سـتم کنـد یا از حق او کم کنـد یا فوق طاقت بر او تکلیف کند یا از او چیزی بی رضایش بگیرد من روز قیـامت بر او احتجـاج خـواهم کرد» (وصول ۲۸۸ / ۱).۱۰۹ – چون پیغمبر از غـدر یهود آگاه شـد فرمود: «به هر کس از سـران ایشان دست یافتید او را بکشید» محیصه نامی مردی از تجار یهود را کشت، عموی او که هنوز مسلمان نشده بود گفت: ای دشـمن خدا! هنوز شـکم تو از مال او پیه دارد، محیصه گفت: من او را کشـتم زیرا کسی مرا به قتل او فرمان داده که اگر به قتل تو فرمان دهـد تو را خواهم کشت و رهایت نخواهم کرد؛ عمویش مسـلمان شد. (وصول ۲۳۷ / ۳).توضیح:فرمان به قتل سران مأخوذ از قرآن مجید است قوله تعالی: «فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون» (التوبه / ۱۲)یعنی: «با سران کفر قتـال کنیـد، به درستی که ایشان پیمان و سوگنـد نگه نمی دارنـد، ریشه ی کفرنـد، شایـد دست بردارنـد (ازکفر)».۱۱۰ – چون پیغمبر به مدینه آمد، یهودیان مخصوصا کعب بن اشـرف او را آزار می دادند، پیغمبر اکرم به سـعد بن معاذ فرمان داد که بفرسـتد کعب بن اشـرف را بکشـند، و محمد بن مسلمه او را کشت، پس از آن یهودیان ترسیدند و پیغمبر ایشان را بخواست و پیمان همزیستی مسالمت آمیز با ایشان بست. (وصول ۲۸۵ / ۱).توضیح:به احمقان یا مغرضانی که بر اینگونه ترورها ایراد دارند می گوییم: صـرف نظر از همه ی جواب هـا آیـا برای آثـار وجودی اشـخاص در میـان اجتماعات بشـری اولویت ها حکم فرما نیست؟ آثار وجودی پیغمبر

اسلام در میان جوامع بشری مشهود است، آیا آثار وجودی کعب بن اشرف مزاحم پیغمبر اسلام و یکی از موانع رهبری او بیش از آثار وجودی آیشمن و بگین تواند بود، با وجود آنکه این دو تن می توانند از خود دفاع کنند وبگویند که به هر حال ما برای جامعه و وطن خود خدمتی انجام داده ایم.۱۱۱ - در غزوه ی خیبر خطبه خواند و فرمود: «آیا یکی از شما بر متکای خود تکیه می زند و می گوید که خداوند چیزی را حرام نکرده مگر آن چه در قرآن از آن یاد شده است؟ آگاه باشید به درستی که من موعظه کردم و امر کردم و نهی کردم از چیزهایی که ظاهرا در قرآن نیست و خداوند آ ن را برای شما حلال نکرده است، که در خانه ی اهل کتاب وارد نشوید مگر به اذن ایشان و حلال نکرده زدن زنان ایشان را هرگاه آن چه را از جزیه باید بدهند داده باشند» (وصول ۲۸۶ / ۱).۱۱۲ - فرمود: «به زودی یهود و نصاری را از جزیره العرب بیرون می کنم، و در آن نمی گذارم مگر مسلمانان را» (وصول ۳۷۹ / ۳)۱۱۳ - فرمود: «در جزیره العرب دو دین با هم جمع نمی شود» (وصول ۳۷۹ / ۳).۱۱۴ - یکی گفت: یا رسول الله! نذر کرده ام در همان مکانی که در دوران جاهلیت قربانی می کردند، قربانی کنم. فرمود: «آیا در آن جا بتی هست که پرستیده شود؟» گفت: نیست، فرمود: «در آن جا عیدی از اعیاد ایشان هست؟» گفت: نه، فرمود: «به نذر خود وفا کن» (وصول ۳۳۶ / ۴).۱۱۵ - مردی را به امامت معین کرد، چون نماز گزارد رو به قبله تف کرد، پیغمبر برای نماز عصر، دیگری را فرستاد اولی ناراحت شد و گفت: یا رسول الله! مگر در باره ی من چیزی نازل شده؟ فرمود: «نه، اما تو پیش روی خود تف کردی در حالی که

امامت می کردی و خدا و فرشتگان را آزار دادی»(مجمع ۲۰ / ۲).۱۱۶ - ابن عباس گفت: پیغمبر فرمود: «هر مصوری در آتش است، خداونـد به هر صورتی که تصویر کرده نفسـی را در دوزخ قرار می دهـد که او را آزار دهـد»، آنگاه به مصوری فرمود: «اگر می خـواهی تصـویر کنی چیزی را تصویر کن که جـان نـدارد» (وصول ۱۸۸ / ۲).۱۱۷ - فرمود: «فرشـته در خـانه ای وارد نمی شود که در آن سـگی یا تمثالهائی باشـد» (وصول / ۱۸۸ / ۲).۱۱۸ - به خـانه ای که در که در آن صـورت بود وارد نمی شد تا آن ها را محو کنند؛ در کعبه صورتی از ابراهیم و اسـماعیل دید که در دست ایشان تیرهای قرعه کشـی بود فرمود: «خدا ایشان را (مصورین) بکشد، هرگز ایشان با ازلام قرعه نزده اند» (وصول ۱۸۹ / ۲).توضیح:«ازلام» جمع «زلم» پاره هایی بود غالبا از چوب که روی بعضـی نوشـته بود «بکن» و روی بعضـی «نکن»و برای شـروع کاری مانند سـفر با آن ها فال می زدند، وعمل می کردنـد اگر کـار مهم بود به دست یکی از متولیان بت ها انجام می دادنـد.۱۱۹ - عایشه گفت: رسول الله از سـفری باز می آمـد، مـن پرده ی صـورت داری بر دری زده بـودم، چـون آن را دیـد پـاره کرد و رنگش برافروختـه شـد فرمـود: «ای عـایشه! شدیـدترین عـذاب ها در روز قیامت برای کسانی است که ماننـدگانی برای آفریـدگان خـدا قرار می دهنـد»، ما هم آن را تکه تکه کردیم و بـا آن پشتی درست کردیم. (وصول ۱۸۷ / ۴).۱۲۰ - فرمود: «در روز قیامت سـتونی از آتش بیرون می آید با دو چشم که می بینند

و دو گوش که می شنوند و زبانی که با آن سخن می گوید آن گاه می گوید: من به سه تن موکلم: کسی که با خداوند، خدای دیگری بخواند؛ و به هر جبار سخت دل؛ و به صورت سازان» (وصول ۱۵۰ / ۴).۱۲۱ - در فتح مکه وارد بیت نشد تا همه ی صورت ها را در آن محو کردند. (وصول ۲۷۴ / ۳).۱۲۲ - «مجاعه» نامی نزد پیغمبر آمد و دیه ی برادرش را که بنی ذهل او را کشته بودند مطالبه کرد، پیغمبر فرمود: «اگر برای مشرکی دیه قرار می دادم برای برادرت هم قرار می دادم اما تو را از آن می دهم تا راضی شوی»، آن گاه برای او نامه ای نوشت که اولین خمسی که از بنی ذهل گرفته می شود صد شتر به او بدهند و قسمتی را دادند اما چون بنی ذهل مسلمان شدند باقی را نمی دادند، مجاعه نزد ابوبکر رفت و نامه را نشان داد، ابوبکر دوازده هزار صاع از صدقه ی یمامه به او داد از گندم و جو و خرما. (وصول ۱۱۹ / ۲).۱۲۳ - پیغمبر اباجهم را برای اخذ صدقات فرستاد، یکی با او لجاج کرد، اباجهم او را زد و زخمی کرد قوم او نزد پیغمبر آمدند و قصاص خواستند فرمود: «چنین و چنان دیه بگیرید، قبول نکردند، تا سه بار زیاد کرد تا قبول کردند، فرمود: «آیا مردم را از رضایت شما خبر دهم؟» گفتند: آری، پیغمبر خطبه خواند و قصه بگفت و از ایشان پرسید: «راضی شدید؟» گفتند: نه، گروهی از اصحاب خواستند ایشان را آزار دهند، پیغمبر مانع شد، از نو ایشان را بخواست و زیاد کرد و فرمود: «آیا راضی شدید؟» گفتند: آری، فرمود: «مردم را خبر دهم؟» گفتند: آری، پیغمبر خطبه خواند و از ایشان پرسید، «راضی شدید؟» گفتند: آری (وصول ۱۱۸ / ۲).۱۲۴ - مردی را در اثر تهمتی زندانی کرد، بعد او را رها کرد. (وصول ۷۲ / ۴).

۱۲۵ – فرمود: «هر مردی که مردی را بر ده تن امیر کند و بداند که در میان آن ده تن کسی افضل از آن امیر هست، به تحقیق با خدا و رسولش غدر کرده»؛ و در روایتی خیانت کرده. (مطالب ۲۳۳ / ۲).توضیح:مهمترین علت بقای قدرت جامعه ها تقدیم فاضل بر مفضول نه تقدیم مفضول بر فاضل، آیا هشداری از این بالاتر هست؟

هجرت، جهاد، جنگ، صلح

اساس وصول به هر هدفی چهار چیز است:اول: هجرت، یعنی دوری گزیدن از هر چیزی که در راه رسیدن به هدف مانع است.دوم: تلاش و فداکاری برای رسیدن به هدف و تهیه وسائل و شرایط.سوم: جنگ و نبرد با موانع رسیدن به هدف به عنوان یک ضرورت.چهارم: صلح و آرامش پس از تسلط بر موانع برای فراغت در تنظیم برنامه و پیاده کرده آنها.و این چهار اصل و اساس در فرهنگ اسلام مشخص و مورد تأکید بلیغ است.۱ - فرمود: «ثواب کمترین ترس ودلهره ی مجاهدان، معادل یک سال روزه است»، گفتند: کمترین آن چیست؟ فرمود: «آن که چرت بزند و تازیانه از دست او بیفتد» (اسد ۲۲۷ / ۱).

ص: ۳۶۴

توضیح: زپیغمبر اکرم که صاحب جوامع کلم است، همیشه در ذیل یک کلمه ی کوتاه، دفتری از مسائل مهم اجتماعی را بیان می کند؛ می دانیم که در مقررات نظامی حفظ اسلحه ی سرباز ولو به جان دادن در این راه از وظائف مؤکد اوست، و در آن زمان تازیانه از اسلحه ی سرباز سوار بود که اسب را با آن براند و احیانا به صورت اسب دشمن بزند تا او را منحرف سازد.۲ – در راه بدر هر سه تن از سربازان یک شتر داشتند که به نوبت یا ردیفی سوار می شدند، به پیغمبر گفتند: تو راه نرو، و همیشه سوار باش، فرمود: «نه شما از من قویترید و نه من از شما به اجر و ثواب بی نیازتر» (شامی ۳۸۹ / ۲).توضیح:روزگاری که نیروی جنگی وابسته به نفرات و شجاعت بود، وجود فرمانده ی کل در میان افرادش به ایشان روحیه و شجاعت و فداکاری می بخشید اما در روزگاری که نیروی جنگی، بیشتر وابسته به اسلحه و تاکتیک است، آن اثر را از دست داده و فرماندهان کل خود را در پناهگاه ها محفوظ می دارند و در میان سربازان خود ظاهر نمی شوند.۳ – از اصحاب پرسید: «چه کسی را شهید می دانید؟»، گفتند: یا رسول الله! کسی که در راه خدا کشته شود، فرمود: «در این صورت، شهیدان امت من کم خواهند بود، بدانید کسی که در راه خدا کشته شود شهید است، کسی که با مرض اسهال بمیرد شهید است، کسی که از پرتگاه بیفتد شهید است، زنی که در اثر زاییدن بمیرد شهید

است، غریب شهید است، مسلول شهید است، محرق شهید است» (اسد ۴. (۲۵۲ / ۴ - پیغمبر مأمور بود و هر چند یک تنه در برابر مشرکان مبارزه کند، قوله تعالی: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک» (نساء / ۸۴)یعنی: «در راه خدا نبرد کن، کسی تکلیف داده نمی شود مگر تو» مفسرین می گویند: اگر کسی با او همراهی نمی کرد خودش مأمور بود یک تنه جنگ کند، و می فرمود: «به خدا سوگند با کفار قتال خواهم کرد تا رگ گردنم». (قرطبی ۲۹۳ / ۵).توضیح:مقصود از یک تنه جنگ کردن غایه الامر است، نه آن که دیگران مکلف نباشند و این مطلب از امتیازات عظیم پیغمبر است که اگر هیچ کس به او یاری نمی داد خودش یک تنه مکلف بود.۵ - وقتی چنین شد که مشرکین برای غارت مدینه آمدند، چون فریادها برخاست، پیغمبر قبل از همه سواره بیرون رفت و اولین کسی که به او رسید ابوقتاده بود، مشرکین فرار کردند و به ایشان نرسیدند، چون برمی گشتند ابوقتاده گفت: اگر مایل باشی مسابقه دهیم، فرمود: «بلی»، و مسابقه دادند و پیغمبر سابق شد، فرمود: «من فرزند عاتکه های قریشم و این اسب هم اسب بحر است؛ در جده های من سه تن به نام عاتکه بوده» و عاتکه به معنی پر عطر است. (بحار ۱۷۱ / ۱۹).توضیح:فرموده ی پیغمبر که سه تن در جده های من عاتکه نام داشته اند از نظر فخریه نبود بلکه برای مباسطه و دلداری ابوقتاده بود، و معلوم است وقتی کسی بخواهد دیگری از امتیاز او دل شکسته نشود آن امتیاز را به دیگری نسبت می دهد نه به خودش.

۶ - چون نزدیک میدانگاه بدر رسیدند فرمود: «ای مردم! رأی و نظر بدهید» و قصدش انصار بود که تحمیلی بر ایشان نباشد و البته ایشان هم رأی به جنگ دادنـد و در حد اعلی فداکاری نمودند. (شامی ۳۹۲ / ۲).۷ - در بـدر در جائی که توقف کردند، حبـاب بن منـذر گفت: یـا رسول الله! این جـا که منزل کرده ایم فرمـان خداونـد است، یا رأی و مکیـده و جنگ است؟ و رأی حبـاب را در انتخاب محل قبول نمود. (شامی ۴۰۲ / ۲).۸ - شب بـدر همه در خواب بودند جز پیغمبر که بیدار بود و گریه می کرد، بسیار می گفت: «یـا حی یا قیوم» (شامی ۴۰۲ / ۲)توضـیح:پیغمبران اولوالعزم بهتر از همه می داننـد که همیشه حق وتوی خداونـد محفوظ است، به همین جهت در عین امیـدواری و اتصار به وحی، بیمناکنـد.۹ - چون صـفوف جنگ بدر آماده شد، طبق معمول اول دلاـوران به میـدان آمدنـد و هماورد طلبیدنـد، از لشـکر کفار عتبه بن ربیعه و برادرش شـیبه و پسـرش ولیـد به میـدان آمدنـد و مبـارز طلبیدنـد، از صف انصـار عوف و معـاذ و عبـدالله بن رواحه با ایشان روبرو شدنـد، چون دلاوران قریش ایشان را شـناختند از جنگیـدن با ایشان عار داشـتند و فریاد زدند: یا محمد! اخرج الینا اکفائنا یعنی: ای محمد! همشأنان ما را به میـدان ما فرست؛ پیغمبر قبول کرد و سه تن از نخبگان خویشان خود را که عمویش حمزه و عموزادگانش علی بن ابی طالب و عبیده بن حارث را به میدان ایشان فرسـتاد و در این هماوردی هر سه تن دلاوران قریش کشـته وعبیده شهید شد. (شامی ۴۱۴ / ۲).

توضیح:با کشته شدن آن سه تن از قریش، کفار از خواب غفلت بیدار شدند، و به اشتباه خود که خود را تسخیرناپذیر می دانستند پی بردند.۱۰ - می فرمود: «مادامی که مجهاد هست هجرت هست» (اسد ۲۹۷ / ۱).توضیح:مراد آن است که هجرت بدون مجاهده و تحمل مشقت صدق نمی کند، به همین جهت کسانی را که بعد از فتح مکه هجرت می کردند «مهاجره الفتح» لقب داده بودند. هجرت، از مجاهدات دشوار است که انسان از خانه و زندگی مأنوس خود و احیانا از خانواده ی خود برای رضای خدا دل می کند، و آواره می شود، ادعای هجرت هنگام صلح و صفا و فتح آسان است، پیغمبر اکرم خواسته بفهماند فضیلت مهاجرت در وقتی حاصل می شود که مجاهده ای یا جهادی در کار باشد، بنابراین مادامی که جهادی با کفار در کار هست، مفهوم هجرت صدق می کند و هر چند وقت آن از هجرت اولیه ی مسلمانان از مکه به مدینه تأخیر داشته باشد.۱۱ - نظم وترتیب را دوست داشت حتی در نصب خیام و می فرمود: «هر کس منزلی را تنگ کند یا راهی را ببندد، جهادی برای او نیست» (نظام ۲۸۲ / ۱).۱۲ - وقتی گروهی را به جائی می فرستاد، می فرمود: «با مردم الفت گیرید و با ایشان شکیبا باشید، ناگهان بر ایشان متازید، اول ایشارن را دعوت کنید، من دوست تر دارم که مردم را مسلمان بیاورید تا ایشان را بکشید یا اسیر کنید»(اسد ۳۰۳ / ۳).۱۳ - حسنین در حضور پیغمبر کشتی می گرفتند وایشان را تشویق می نمود.

ص: ۳۶۸

(اسد ۱۹ / ۲).۱۴ – در غنائم بدر، سعد وقاص گفت: یا رسول الله! سوارکار را که حامی گروه بوده مانند افراد ضعیف بهره می دهی؟ فرمود: «مادرت به عزایت نشیناد، آیا پیروزی شما جز به همیاری ضعیفان انجام گرفته است؟» (بحار ۲۷۰ / ۱۹).توضیح:اولا ـ مقصود سعد، سهم سوارکار بدون اسبش بوده و گمان کرده سوارکار غیر از سهم اسبش خودش هم به تنهائی باید از سرباز پیاده بیشتر سهم ببرد؛ ثانیا بزرگترین علت فتوحات اسلام همیاری نیروی عظیم ضعفا و ایمان استوار ایشان بود که بعدا رعایت ایشان نادیده گرفته شد. اما به حمد الله در عهد جمهوری اسلامی ایران با تعلیمات و مراقبت دائمی رهبر عظیم الشأن انقلاب شخصیت دادن به ضعفا و در صحنه آوردن ایشان تجدید شده، خداوند متعال متصدیان و خدمتگزاران انقلاب را به فهم منویات امام و اجرای آنها موفق بداراد.۱۵ – بعد از فتح مکه هنوز صفوان بن امیه مسلمان نشده بود، پیغمبر برای جنگ حنین مقداری اسلحه از او به عاریت گرفت و بعد به او مسترد نمود و او با اراده ی آزاد خود مسلمان شد. (تاریخ الاسلام ۱۴۰ / ۱).۱۶ – بعضی از اسیران بدر به قدر فدیه ی خود کار کردند، و گروهی از ایشان که نوشتن می دانستند و مالی نداشتند پیغمبر فرمود تا اولاد انصار را نوشتن یاد دهند و آزاد شوند. (شامی ۵۱۲ / ۲).۱۷ – می فرمود: «تیراندازی یاد گیرید، زیرا میان دو هدف، باغی از باغ های

بهشت است» (نظام ۳۱۵ / ۲).توضیح:تأکید بلیغ پیغمبر برای تیراندازی و اسب دوانی که خود مستند به قرآن مجید است، هشدار عظیمی است بر این که نیرومندترین نیروها در جنگ ها تا به امروز دو چیز است: اول سلاح های پرتابی از تیر و کمان تا موشک های قاره پیما، دوم سرعت مواصلات و این خود از اعجاز پیغمبر است در شکافتن پرده های قرون و اعصار و اخبار به غیب.۱۸ - دو طایفه ی «عضل» و «قاره» گروهی از مسلمانان را به عنوان معلم قرآن با خود بردند و ایشان را اسیر کرده به مکه فرستادند که یا فروخته یا کشته شدند؛ بنی لحیان هفتاد تن از مسلمانان را که قاری قرآن بودند در «بئر معونه» ناجوانمردانه شهید کردند و همین وقائع و امثال آن ها بود که پیغمبر را ناچار نمود طوایف متجاوز و وحشی را یکی بعد از دیگری سرکوب دهد و با وجود این دشمنان داخلی پا برجا بودند: یهودیان و منافقان.توضیح:معنی اطلاع بر غیب درباره ی پیغمبر اسلام به طور صحیح تفهیم نشده است، به همین جهت فرستادن پیغمبر مسلمانان را به همراه عضل و قاره و بنی لحیان مستبعد و شگفتی زا به نظر می آید در صورتی که در زمان وقع شگفتی زا نبوده و کسی از پیغمبر نپرسیده تو که از عاقبت کار آگاه بودی چرا ایشان را فرستادی، زیرا اطلاع بر غیب به نص قرآن مجید موهبتی الهی است که باید افاضه شود، البته به رسولان خاص، قوله تعالی: «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من

ارتضی من رسول» (جن / ۲۶)یعنی: «خداوند دانای غیب است، هیچ کس را بر ظهور و کشف او راهی نیست مگر آن که را از رسولان که خود خواسته است» در وقتی که بخواخد و به اندازه ای که بخواهد، بنابراین بر طبق مصالحی چه بسا غیب از نظر پیغمبران مستور بماند و حجاب برداشته نشود، سعدی علیه الرحمه این نکته را خوب بیان کرده:یکی پرسید از آن گمگشته فرزند که ای روشن روان پیر خردمندز مصرش بوی پیراهن شنیدی چرا در چاه کنعکانش ندیدی به گفت احوال ما برق جهان است گهی پیدا و دیگر دم نهان است گهی بر طارق اعلی نشینیم گهی تا پشت پای خود نبینیم ۱۹ - وقتی با هزار جنگاور برای جنگ احد از مدینه بیرون آمد فرمود: «از غیر مسلمان کمک نمی گیرم»، به ناچار سیصد نفر یهودی که همراه ایشان آمده بودند برگشتند و هفتصد مسلمان باقی ماندند.توضیح:این هم یکی از سیاست های مهم پیغمبر بود که همیشه تصفیه را بر امور مقدم می نمود و نیز مأخوذ از قرآن مجید، قوله تعالی: «لو خرجوا فیکم ما زادوکم الاـ خبالاـ و لاـ وضعوا خلالکم» (توبه / ۴۷)یعنی: «اگر در میان شما بیرون می آمدند چیزی چیزی جز سستی و بی ارادگی بر شما نمی افزودند و هر آینه در میان شما تفرقه می انداختند».۲۰ - مکه پر زرق و برق، پر آوازه و آکنده از زندگی پر از شهوات در اثر شکست بدر مقام خود را در نزد ملت عرب از دست داده بود و بر کیان و حیثیت خود می ترسید،

و برای اعاده ی وضع می بایستی اگر بتوانـد مصادر این ترس را از بین ببرد و همین فکر باعث مهیا شـدن برای جنگ احد بود، البته انتقام هم یکی از وسائل اعاده ی حیثیت ایشان بود. (الرسول بودلی / ۲۱۱).۲۱ - پیغمبر برای ترور چند نفر اجازه داد؛ اول «عصـماء» زنی شاعره و هجاگوی پیغمبر؛ دوم؛ «ابوعفک» مردی شاعر وهجاگو؛ سوم: مردی یهودی که دامن لباس زن مسلمان را بر لباسـش سـنجاق کرده بود تـا در ملأ عام چون از جا برخاست بعضـی از عوراتش پیـدا شـد و مورد تمسـخر یهودیان واقع گردیـد؛ چهـارم: کعب بن اشـرف یکی از رؤسـای یهود که هم پیغمبر را شـکست و هم به مکه رفت و کفار را بر ضـد پیغمبر تحریـک نمـود؛ پنجم: عبـد العزی بن خطـل بـود که فرمـوده بـود: «اگر او را به پرده ی کعبه آویزان دیدیـد، بکشـید» (همه ی مصادر).۲۲ - گروهی از طایفه «عکل» و «عرینه» نزد پیغمبر آمدند و گفتند: ما اهل پستان و شیر هستیم، اهل شهر نیستیم، هوای مدینه برای ما ناسازگار است؛ پیغمبر برای ایشان چند شتر شـیرده معین نمود که بیرون مدینه باشند و از شیر آنها بخورند، چون به ناحیه ی «حره» رسیدند شتربان را کشتند و شتران را بردند؛ چون خبر به پیغمبر رسید، کرز بن جابر را با بیست سوار به دنبال ایشان فرسـتاد، ایشان را گرفتنـد و به مـدینه آوردنـد، فرمان داد ایشان را به میخهای گـداخته داغ کردنـد دست و پای ایشان را بریدنـد وبه ایشان آب ندادند تا مردند (شامی ۵۶۶ / ۳).تنبیه:شایـد قلیل العلمی گمان کنـد که کیفر ایشان بیش از حد اعتدال است، بنابراین ایشان را متوجه می سازیم که زیان بعضـی گناهان به جامعه در حـد تباهی اخلاق جامعه است، قتل مفهوم عامی است شامل همه ی انواع قتل ها، اما میان آن ها گاهی از زمین تا آسمان تفاوت هست، مثلا

قتـل در اثر نزاع وخشم، قتـل زنی که از عفت خود دفـاع کرده است، قتل بچه ی دزدیـده شـده ای برای امحاء علائم جرم، قتل مـادری به دست فرزنـد نـاخلف خود، قتـل مهمانـدار به دست مهمان برای تاراج مال او؛ این ها مراتبی دارد و قتل مهمانـدار به دست مهمـان از شـنیعترین آنهـا است که بـاعث شـکست اعمال خیر و خوب است و افکار عمومی را منحرف می کنـد و نباید کیفر آن در حد یک اعدام متعارف باشد بلکه بر طبق آیه ی قرآن «انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسـادا ان یقتلوا او یصـلبوا او تقطع ایـدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الـدنیا و لهم فی الآخره عـذاب عظیم» (مائده / ۳۳)یعنی: «این است و جز این نیست کیفر کسـانی که بـا خـدا و پیامبرش جنگ می کننـد و برای ایجاد فساد در زمین می کوشـند، این است که به سختی کشته شوند، یا به زجر به صلیب کشیده شوند یا (با تشخیص شدت و ضعف آن جنگ و فساد،) دست ها و پاهای ایشان یک در میان بریـده شود، یا نفی بلـد (تبعیـد) شوند، این است کیفر پست کننده ی ایشـان در دنیـا و برای ایشان است در آخرت عـذاب بزرگ» بردن صـیغه ی مجرد قتل و صـلب به مزیـد فیه قتل و صـلب برای تعـدیه نیست بلکه برای تشدید عمل قتل و صـلب است و این خود یکی از دلائل منطقی بودن قوانین کیفری اسـلام است.۲۳ - دو تن از اهل مـدینه که هنوز مسـلمان نشـده بودنـد، به دنبال لشـکر بـدر بیرون رفتنـد و به پیغمبر گفتند: همراه شـما می آییم، پیغمبر فرمود: «مسـلمان شـده ایـد؟» گفتنـد: نه، فرمود: «از مشـرکین کمک نمی گیرم» ایشان مسـلمان شدنـد، یکی از ایشان از مشـرکی ضـربت خـورد امـا ضـارب خود را کشت، و اثری از آن ضـربت بر گردن او بـاقی بود، بعـدا چنـان شـد که دختـر آن مشرک را به زنی گرفت، از مشاجرات ایشان یکی این بود که زن به مرد می گفت: زنده باد آن که گردنبندی به گردنت نهاد و مرد می گفت: زنده باد آن که پدرت را به دوزخ فرستاد. (شامی ۴۳۱ / ۳).

ص: ۳۷۳

۲۴ – نزدیک به وفات خود وصیت کرده بود که دو دین در عربستان نباید باشد و بعد از پیغمبر یهودان را از آن جا بیرون کردند. (شامی ۴۱۵ / ۲).تنبیه:در طول تاریخ عربستان حتی در داخل خودش هرگز حکومت واحد مستقلی نداشت، و این پیغمبر اسلام بود که فتح دنیا را نصیب ایشان ساخت، و اسلام دارای امپراطوری ای از کنار اقیانوس اطلس تا سر حد چین تشکیل داده که همه ی عربستان یکی از ایالات کوچک آن بود، با وجود این باید تحقیق بلیغ شود که آیا آن امپراطوری هایی که در رأس هرم آن ولید بن عبدالملك وهارون الرشید بودند که مورد تصویب و قبول پیغمبر بودند یا نه، زیرا خودش درایام حیات از این نوع حکومت ها که مخل فرهنگ اسلام بودند مسلمانان را بیم داده بود.۲۵ – پیغمبر اکرم همه وقت برای جنگ ها خبرگیری می کرد و هیچگاه این کار را سهل و آسان نمی شمرد، در یکی از شب های جنگ احزاب فرمود: «کی می تواند خبری از دشمن بیاورد، که روز قیامت با ما باشد؟» تا سه بار حذیفه برخاست و گفت: من؛ و به راه افتاد و در میان دشمن رفت تاریک بود و از سرما آتش روشن کرده بودند و ابوسفیان به آتش پناه برده بود، حذیفه خواست او را با تیر بزنند، اما یادش آمد که پیغمبر به او فرموده بود حادثه ای انجام ندهی؛ باد شدید و سردی می وزید که هیمه ها را از جا می کند او خود را میان اطرافیان ابوسفیان جا زده بود، ابوسفیان می گفت: جاسوسی در میان شما نباشد، هر کس پهلو دستی خود را بشناسد، دست همدیگر را می گرفتند می پرسیدند: تو کیستی؟ حذیفه پیش دستی کرد و اول از پهلودستی خود پرسید: تو که هستی؟ و او نام خود را گفت، و از حذیفه کسی جویا نشد. حذیفه شنید که ابوسفیان می گفت: ماندن ما به زیان ماست، زود حرکت کنید و ایشان با ترس و شتاب حرکت می کردند، ابوسفیان از غایب دهشت و شتاب بی آن که عقال را از دست شتر باز کند بر او سوار شده ومی زد، چون شتر برنخاست ان وقت متوجه شد که بسته است؛ حذیفه

برگشت و به پیغمبر گزارش داد. (شامی ۲۲۰ / ۳).۲۶ – طوایف غطفان خواستند در جنگ احزاب به قریش کمک کنند، پیغمبر به ایشان خواست نامه بنویسد که ثلث خرمای مدینه را به ایشان بدهد تا به قریش یاری ندهند، آن وقت با سعد بن معاذ و سعد بن عباده سران اوس و خزرج مشورت نمود، گفتند: یا رسول الله! امری از جانب خداوند است، یا نظر و مشورت در آن راه دارد؟ فرمود: «دیدم همه ی عرب در برابر شما به جنگ برخاسته و چاره جوئی کردم»، آنان گفتند: یا رسول الله! آن وقتی که مسلمان نبودیم و همه بت پرست بودیم اینان یارای طمع در یک دانه خرما از ما نداشتند مگر به خریدن یا بخشیدن، اکنون که خداوند ما را به تو و اسلام معزز داشته چگونه مال خودرا به ایشان دهیم؟ به خدا سوگند جز شمشیر چیزی به ایشان نخواهیم داد، پیغمبر در حق ایشان دعا کرد و فرمود: «همین است که گفتید» (شامی ۲۰۱ / ۳).۲۷ – در جنگ بدر در زیر سایبان بود و مسلمانان در میدان، جنگ می کردند، جبرئیل نازل شد و گفت: تو در سایه ای و اصحاب تو در آفتاب؟ پیغمبر از سایبان بیرون رفت. (اسد ۱۶۶ / ۵).توضیح:تعارضی با حدیث روایت شده از امیرمؤمنان (همیشه پیغمبر نزدیکترین فرد ما به دشمن بود) ندارد و تنها این مورد است که زیر سایبان بوده و به فرمان خدا از سایبان خارج شده.۲۸ – از پیغمبر روایت می کنند که فرموده: «الحرب خدعه» یعنی جنگ فریب دادن است هر چند این مطلب صحیح است، اما در مجمع الزوائد هیثمی جمیع روایاتی را که در این باره گفته اند تضعیف کرده است. (مجمع ۳۲۰ / ۵).

۲۹ – رافع بن خدیج خواست در جنگ احد شرکت کند، پیغمبر فرمود: «او کودک صغیری است» و خواست او را برگرداند، عمویش گفت: یا رسول الله! این مردی تیرانداز است، پیغمبر او را اجازه داد.توضیح:معلوم می شود در آن وقت مردم جنگ را از کارهای معمولی و روزمره ی خود می دانستند و همیشه از طفولیت خود را برای آن آماده می ساختند.۳۰ – صلح حدیبیه در حقیقت بزرگترین فتوحات اسلام بود زیرا زیربنای فتح مکه بود و در اثر آن هر خردمندی که در باره ی اسلام تردید داشت از تردید بیرون آمد و مسلان شد، مانند عمرو بن عاص و خالد بن ولید و بسیاری از سران قریش، در صلح حدیبیه پیغمبر فرموده بود: «قریش هر پیشنهادی دارند که در آن حرمات خداوند متعال محفوظ و صله ی رحم منظور باشد قبول می کنم» (واقدی / ۶۲۴).۳۱ – عمیر بن ابی وقاص در جنگ بدر چهارده ساله بود و چون کم سن و سال بود پیغمبر او را نپذیرفت، وی چندان گریه کرد تا پیغمبر او را پذیرفت و حمائل شمشیر او را بست و او جنگ کرد تا شهید شد. (اسد ۱۴۸ / ۴).توضیح:شهادت کودک نورس و آلودگی او به خون در راه هدف نجات انسان ها زیباترین و عظیمترین منظره ها است.۳۲ – در محاصره ی «طائف» تانک به کار برد، تانک را «دبابه» می گفتند یعنی بسیار چرنده بر روی شکم و آن را با پوست گاو می پوشاندند تا از آتش محفوظ باشد. (فتوح البلدان / ۶۷).

۳۳- می فرمود: «بترسید از گردانی که اگر روبرو شد فرار می کند و اگر غنیمت به دست آورد خیانت می کند» (اسد ۳۳۷ / ۵).۳۴ - نعیم بن مسعود در جنگ احزاب نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! هنوز قریش و یهود از مسلمانی من خبر ندارند، مرا به هر چه خواهی فرمان ده، پیغمبر فرمود: «تو یکتن مردی، اگر بتوانی دشمنان ما را پراکنده کن، زیرا جنگ خدعه است»، نعیم به راه افتاد و نزد یهودان بنی قریظه رفت که همعهد ابوسفیان بودند، و گفت: مرا می شناسید و دوستی مرا با خود می دانید؟ گفتند: تو نزد ما متهم نیستی، نعیم گفت: قریش و غطفان غیر از شمایند از این جا می روند و شما را در دست محمد تنها رها می کنند، به ایشان کمک نکنید مگر آن که به شما گروگان بدهند، که شما را تنها رها نکنند؛ بنی قریظه قبول کردند. نعیم از آن جا نزد ابوسفیان رفت و گفت: بر من حقی دارید که باید ادا کنم، یهود از مخالفت پیغمبر پشیمان شده اند و برای جلب رضایت او قرار داده اند گروهی از شما را گروگان بگیرد و به او دهند تا ایشان را بکشند اگر از شما گروگان خواستند به ایشان ندهید؛ به طایفه ی غطفان هم همین را گفت. ابوسفیان سخن او را عاقلانه وخیرخواهانه دید و به یهودیان خبر داد که ماندن ما به درازا کشید باید کار را یکسره کنیم فردا برای جنگ آماده باشید، چون یهودیان شنیدند گفتند: فردا شنبه است و ما به کاری دست نمی زنیم و با محمد جنگ نخواهیم کرد مگر آن که به ما گروگان بدهید مبادا ما را تنها بگذارید؛ چون قریش شنیدند گفتند: به خدا سوگند نعیم راست گفت، وبه یهودان گفتند: ما گروگان نمی دهیم، یهودیان هم سخن نعیم را راست پنداشتند و پیوند ایشان گسسته شد و همین امر باعث آمادگی قریش برای فرار شد که با شتاب فرار کردند و یهودان بنی قریظه به کیفر خود رسیدند. (شامی ۲۱۵ / ۳).۳۵ - گروهی از منافقان شناخته شده به مسجد می آمدند و دور هم می نشستند و

در گوشی با هم سخن می گفتند، پیغمبر ایشان را دید، و فرمود: «ایشان را از مسجد بیرون کنید» مسلمانان با ایشان در آویختند و با ضرب و شتم از مسجد بیرون کردند. (شامی ۳۵۰ / ۲).۳۶ - پیغمبر، خود شجاعترین مردان جنگاور بود، در میدان جنگ همیشه نزدیکترین افراد به دشمن بود، امیرمؤمنان می گفت: «کنا اذا اشتد الحرب اتقینا برسول الله» یعنی: «ما چنان بودیم که هرگاه جنگ شدت می گرفت به پیغمبر خدا پناه می بردیم» (شامی ۴۲۵ / ۲).۳۷ - قرآن به پیغمبر دستور داده بود که هیچ وقت تقاضای راستین صلح را رد نکنند قوله تعالی: «و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله» (انفال / ۶۱)یعنی: «اگر دشمنان به صلح و مسالمت میل کردند به آن گرایش کن و بر خدا توکل نما» (بحار ۲۵۲ / ۱۹).توضیح:لطف تعبیر و بیان در کلمه ی «جنحوا» چنان است که باید آن را گرایش به صلح واقعی باشد و خدعه ای نباشد و نشانه ی آن مانند بال گستردن مرغ است برای جوجه هایش که غایت میل و علاقه ی او را نشان می دهد و گرنه چه بسا تقاضای صلح خدعه ای باشد برای اغفال مسلمانان و آماده شدن دشمنان برای جنگ.۳۸ - پیغمبر به جهال قریش می فرمود: «مرا به اعراب واگذارید» و مقصود از اعراب، طوایف بادیه نشین که پیغمبر می فرمود: «اگر بر آنها غلبه کردم باعث شرف و افتخار برای شما است، و اگر مرا تضعیف کنید خود را تضعیف کرده اید» (بحار ۲۵۲ / ۱۹).

۳۹ – در جنگ احد ابودجانه انصاری دستمال سرخی به سر بسته و شمشیری از پیغمبر گرفته با تبختر و خودنمائی میان صفوف راه می رفت، پیغمبر فرمود: «این راه رفتنی است که خداوند آن را دوست ندارد مگر در چنین موارد» (همه ی مصادر). ۴۰ – در عمره القضا که قریش شهر مکه را تخلیه کرده و بالای کوه ها رفته بودند تا با مسلمانان روبرو نشوند و طوایف ایشان را ناظره می کردند، پیغمبر فرمود: «در طواف کردن سرعت و چالاکی از خود نشان دهید تا مشرکان شما را ضعیف تصور نکنند» (شامی ۴۳۰ / ۳).توضیح:دستور پیغمبر مطلب مهمی را برای ما روشن نموده و آن جائز بودن تظاهر برای ارعاب و ترساندن دشمن است؛ واقعه ی ابودجانه چنان چه گفته شد و همچنین رژه ی نیروی اسلام و زرق و برق ایشان در روز فتح مکه و روشن کردن ده هزار آتش نزدیک مکه از همین باب است تا آنجا که اگر برای ارعاب دشمن مفید بود و همچنین برای تقویت روحیه ی خودیها، از نیروهائی است که تهیه و اعداد آن به مضمون آیه ی شریفه: «و اعدوا لهم ما استعطتم من قوه» واجب است. ۴۱ – پیغمبر می دانست واجبترین وقتی مکه فرمانده باید قدرت خود را نشان دهد همان وقتی است که در او گمان ضعفی می برند، که از آن جمله در پایان جنگ احد بود که کفار، فتح نیمه تمامی کرده و به مکه بازمی گشتند، پیغمبر آن را با چند کار جبران نمود: «اول تعقیب سریع قوای دشمن و روشن کردن آتش بر سر کوه ها؛ دوم نزول آیه ی «و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین» (آل

عمران / ۱۴۴)یعنی: «نیست محمد مگر فرستاده ای که از او رسولان بوده اند، آیا اگر محمد مرد یا کشته شد شما (از اسلام) رو می گردانید؟ و هر کس رو گرداند و پشت کند، هرگز به خدا زیانی نخواهد رساند و خداوند شکرگزاران (نعمت اسلامه را که پا برجا می مانند) به زودی پاداش می دهد» با نزول این آیه دانستند که باید به دین و ایمان و جهاد ایشان متکی به خداوند ایمان و وظیفه شناسی و عرفان هدف اسلام باشد نه به زنده بودن پیغمبر؛ سوم اعدام حرث که در غلوای جنگ قاتل پدر را که در دوران جاهلیت کشته شده بود اما اکنون مسلمان شده بود کشته بود و قبلا آن را مفصلا در بخش داوری، آورده ایم.۴۲ –در عمره القضا وقتی کفار، انبوهی مسلمانان و شوکت ایشان را دیدند، ترسیدند که مبادا با ایشان جنگ کنند و نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا محمد! تو چه در کودکی و چه در بزرگی به غدر شناخته نشده ای، پیغمبر فرمود: «هرگز با اسلحه بر شما وارد نخواهد شد» و طبق پیمان سه روز بیشتر در مکه نماند، حتی وقتی برا توقف روز چهارم از کفار اجازه خواست و ندادند، پیغمبر برای حفظ عهد فرمان مراجعت داد با آن که کاملا قدرت بر توقف داشت. (شامی۴۳۶ / ۳).توضیح:از همین رفتار عادلانه کاملا واضح بود که فتح و ظفر نهائی با اوست، و دشمنان او دانستند، امروز و فردا کردن برای تسلیم، چاره کار نخواهد بود.۴۳– در فتح مکه فرستاد تا کلید خانه ی کعبه رااز بنی عبد الدار که هنوز مسلمان نشده و از دشمنان سر سخت او بودند بگیرند تا به داخل خانه رود و بت ها را سرنگون کند، و ایشان نتوانستند تمرد کنند و کلید را دادند، چون پیغمبر از آن کار فارغ شد، فرمود تا

کلید را به ایشان مسترد کنند، عباس عموی پیغمبر به او گفت: کلید را به ما ده تا منصب پرده داری کعبه (سدانت) هم برای ما باشد، پیامبر قبول نکرد و فرمود: «من برای کسانم دوست تر دارم که مظلوم باشند تا ظالم» و عثمان بن طلحه را خواست و کلید را به او داد و فرمود: «تا پایان دنیا در دست شما باشد، در بان کعبه باش و حلال بخور» (واقدی / ۸۳۳).توضیح:همه ی اجزاء سیرت پیغمبر آموزنده و اعجازانگیز است و این یکی از اعجاب انگیزترین آنها است، و در خور فهم هر کس آموزنده است اولا: امانت را رد می کند و هر چند به دشمن نامسلمان خود؛ دوم: ترجیح می دهد که کسان نزدیک ایثار کنند و حق کسی را سلب ننمایند؛ سوم: به منظور آن که ایمان و عمل صالح و حب رب البیت بالاتر از مقام پرده داری و سدانت است، تعلیم می دهد که منازل راه را باید رها کرد و به مقصد رسید؛ چهارم، پیغمبر می داند که متولیان پرده داران هر مقام مقدسی غالبا بی ایمان و طماعند که به عثمان می فرماید: حلال بخور زیرا خواهی نخواهی حب دنیا که سر همه ی گناهان است ایشان را به حیف و میل اموال آن مکان مقدس را وادار می کند، املاک موقوفه ای را که در طول تاریخ، خانواده های متولیان برده و خورده اند و خود را مالک آن ها ساخته اند، کم نیست، و داستان غم انگیزی دارد.۴۴ - عمل یهودان بنی قریظه نه تنها عهدشکنی ساده ای نبود، بلکه توطئه ای بود برای برانداختن دولت قانونی و الهی وقت، آن ها چون مار در آستین بودند، در پناه اسلام

می زیستند، زمام امور اقتصادی و سودهای کلان رباخواری در دست ایشان بود، مالیاتی نمی دادند، برای قبول اسلام الزامی نداشتند، در انجام مراسم دینی خود آزاد بودند، از همه ی مزایای جامعه ی اسلام برخوردار بودند، امنیت را مسلمانان مجاهد تأمین می کردند و ایشان را به سربازی نمی گرفتند؛ با وجود این، بدترین جنایات را مرتکب شدند و خواستند با آن همه عهد و پیمان مسلمانان را بی خبر از پشت خنجر بزنند، توطئه بر علیه پیغمبر آن هم در زمان جنگ و محاصره ی مدینه به وسیله ی کفار، اگر پیغمبر به سرعت و شدت عمل نکرده بود، اسلام از میان رفته بود، کسانی که گمان می کنند کشته شدن مردان جنگی یهود به فرمان پیغمبر عملی شدید بوده، عمل یهود را در کتاب صموئل اول اصحاح پانزدهم آیه ۳ تورات را بخوانند تا بدانند پیغمبر اسلام تا چه اندازه به عطوفت رفتار نموده:خطاب از جانب خداوند به شاؤل: «پس الآن برو و عمالیق را شکست بده، و جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل شیرخوار و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش» (دست مریزاد) عجب آن که شاؤل همه را می کشد اما گاوان و دیگر دام های پرواری و فربه را نمی کشد و برای خود نگه می دارد و خداوند ناراضی می شود که همه را نکشته است و کلام خداوند (البته خدای بنی اسرائیل) بر صموئل چنین نازل می شود:آیه ی یازدهم: «پشیمان شدم که شاؤل را پادشاه ساختم، زیرا از پیروی من برگشته و کلام مرا به جا نیاورد است» و به دنبال آن در اصحاح پانزدهم مشروحا نارضائی خود را از این که شاؤل همه را نکشته است، بیان می کند تا آن جا که خداوند شاؤل را به کیفر این نافرمانی از سلطنت اسرائیل خلع می نماید.

توضیح:تعالی فرهنگ اسلام و خلوص آن از یاوه سرائی های سخیفی که در متن کتب مقدس موجود ادیان دیگر هست، ما را هشدار می دهد که اسلام دین خودکفا و جهانی و همیشگی است؛ ملاحظه کنید این یاوه سرائی هایی که در تورات تحریف شده هست؛ نه تنها مخالف اسلام است بلکه دهن کجی به معارف عالیه ی انسانی است، جلادی خدا در اوج، قهر او، پشیمانی او،انتقام او (تعالی الله عما یقول الظالمون).۴۵ - وقتی پیغمبر به میدان احد رسید، پشت لشکر خود را به کوه داد، در آن جا دره ای بود به نام «عینین» که ممکن بود دشمن از آن جا به پشت لشکر مسلمانان حمله کند ومسلمانان را محاصره نمایند، پیغمبر در آن جا پنجاه نفر تیرانداز به فرماندهی عبدالله بن جبیر قرار دارد و فرمود: «اگر دشمن همه ی ما را بکشند این سنگر را از دست ندهید و اگر ما دشمنان را شکست بدهیم و تا مکه برانیم این سنگر را از دست ندهید، زیرا شکست ما از این موضع است»، چون جنگ در گرفت در حملات اول کفار شکست خوردند و عقب نشینی کردند و مسلمانان مشغول گرفتن غنیمت شدند، تیراندازان به فرمانده گفتند: ما از غنیمت محروم خواهیم شد، عبدالله گفت: فرمان پیغمبر است نباید از جای خود حرکت کنیم، آنان قبول نکردند و جز معدودی که با عبدالله برجای ماندند، باقی به طمع غنیمت سنگر را رها کردند در این وقت خالد بن ولید سردار کفار که با دویست سوار مراقب و منتظر فرصت بود حمله کرد؛ عبدالله و یارانش تا آخرین نفس دفاع کردند تا شهید شدند و مسلمانان از دو طرف محاصره شدند و رو به فرار نهادند، فراریان کفار وقتی چنین دیدند برگشتند، فریادی هم برخاست که محمد کشته شد، پیغمبر در بدنه ی کوه احد پا برجا ماند، علی بن ابی طالب و ابودجانه نصاری تنها با او بودند و از او دفاع

می کردند، در این وقت کفار دستبردی زده و هفتاد تن از مسلمانان از آن جمله حمزه عموی پیغمبر را شهید کردند به همین اندازه اکتفا کرده و راه مکه را در پیش گرفتند. (بحار ۸۱ / ۲۰).۴۶ - عمرو بن قیس مسلمان نبود اما چون شنید پیغمبر به جنگ احد بیرون رفته، اسلحه برداشت و خود را به لشکر کفار زد تا شهید شد، مردی انصاری بر او که نیمه جانی داشت گذر کرد و گفت: ای عمرو! بر دین اول خود باقی هستی؟ گفت: نه به خدا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، و جان داد؛ انصاری نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! عمر بن ثابت مسلمان گشت و شهید شد، پیغمبر فرمود: «آری به خدا سوگند کسی که هرگز نماز نخوانده باشد جز او به بهشت داخل نمی شود» (بحار ۵۶ / ۲۰).۴۷ - پیغمبر، خالد بن ولید را به دنبال بنی حذیفه فرستاد، اما مأمور جنگ نبود، چون به ایشان رسید دید همه اسلام آورده اند اما احتیاطا مسلح مانده اند خالد بن ایشان گفت اسلحه بر زمین نهند و ایشان چنان کردند جز یک تن از ایشان به نام «جحدم» که مسلح باقی ماند و گفت: به خدا سوگند خالد شما را می کشد او را نصیحت کردند تا او هم اسلحه را بر زمین نهاد، آن وقت خالد فرمان داد تا ایشان را بستند و چند تن از ایشان را کشت، چون خبر به پیغمبر رسید، دست ها به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا! از کار خالد بیزارم»، آن گاه امیرمؤمنان را فرستاد تا دیه ی کشتگان و تاوان اموال تلف شده را بدهد حتی ظرفی که سگ در آن آب خورده و هر چه از مالی که همراه داشت و اضافه مانده بود به ایشان بخشید و گفت: «احتیاط برای پیغمبر مبادا حقی باقی مانده و چیزی تلف شده و از یاد رفته باشد»، چون بازگشت پیغمبر فرمود: «نیکو کردی، آفرین بر تو باد»، سه مرتبه فرمود: «خداوندا! از کار خالد بیزارم» (شامی / ۵۹۱).

توضیح:طرز کار خالد با وجود شهرت غلط اندازش چنین بود؛ در فتح مکه هم برخلاف فرمان پیغمبر چند نفر را کشت و در زمان خلافت ابوبکر داستان کشتن مالك بن نویره به خاطر همخوابه شدن با زن زیبایش یکی از لکه های تاریخ اسلام است، ما به حال کسانی که در اثر تلقینات غلط خود را ملزم می دانـد به امثال این افراد احترام گذارند دقت می کنیم.۴۸ – وقتی وفد ثقیف آمدند و مسلمان شدند و عهدنامه بستند، از پیغمبر تقاضا کرد سه سال انهدام «لات» بت ایشان را به تعویق اندازد، پیغمبر قبول نکرد، دو سال و یک سال خواستند، قبول نکرد، از او خواستند صدقه و جهاد را از ایشان بردارد، قبول کرد، از او سؤال کردنـد: چرا؟ فرمود: «به زودی هم صدقه خواهنـد داد هم جهاد خواهنـد کرد». (شامی ۵۶ / ۴).۴۹ – به لشکریان می فرمود: «اگر زمین سرسبز است شتاب نکنید تا چارپایان بهره من شوند و اگر خشك است شتاب کنید و در شب آن را قطع کنید، در کنار راه ها بار نیندازید که جایگاه ماران و گذرگاه درندگان است» (مجمع ۲۵۷ / ۵) ۵۰ – می فرمود: «اموال عمومی را غارت نکنیـد»؛ چنـد شتر قربانی کرده بود، مردم ریختند و گوشت ها را غارت کردند، ایشان را نهی فرمود، گوشت ها را برگرداندند و پیغمبر میان ایشان بالسویه تقسیم نمود. (مجمع ۳۳۸ / ۵).۵۱ – در تقسیم غنائم «حنین» پیغمبر نومسلمانان را برای تألیف قلوب ایشان سهیم نمود، از آن جمله عباس بن مرداس که به او صد شتر بخشید در میان انصار زمزمه افتاد که هنوز شمشیر ما از خون دشمنان می چکد، پیغمبر به ایشان بیشتر از ما

بخشید، پیغمبر ایشان را خواست و برای ایشان سخنرانی نمود و گفت: «شما چون لباس تن پوش منید، باقی مردم چون بالاپوش منند، آیا راضـی نیستید که ایشان مال می برند و شـما پیغمبر را با خود می برید؟ آیا خداوند شما را هدایت نکرد در حالی که گمراه بودید؟ آیا پراکنده نبودید تا آن گاه که من آمدم خداوند شـما را متحد ساخت؟ با هم دشمن بودید، خداوند میان شما الفت داد» گفتند: بلی یا رسول الله، آن گاه پیغمبر به ایشان دل داد و سخن در دهن ایشان گذارد و فرمود: «چرا نمی گویید: تو ترسناک بودی، تو را امـان دادیم؟ فراری بودی تو را پنـاه دادیم، ناتوان بودی تو را یاری دادیم»، گفتنـد: بلکه منت از خـدا و رسول او بر مـاست. آن وقت پیغمبر حکمت آن که دل «مؤلفه قلوبهم» را به فرمـان خداونـد به دست آورده برای ایشـان بازگو کرد. (شـامی ۶۷۶ / ۳).توضـیح:سـخن در دهـان مـدعی گـذاردن به سود او، از صـفات عـالیه ی پیغمـبری است که نـدرتا در اشـخاص عارف دیـده می شود، اکثریت قریب به اتفاق مدعیان دین و ایمان و پیروان پیغمبر همیشه ارقام طلبکاری خودشان را به رخ مردم می کشـند و ارقام بـدهکاری خود را نادیـده می گیرند و اگر احیانا به یادشان بیاورند با زبان بازی خود را از ربقه ی شـکرگزاری خارج می کنند.۵۲ – هنگـام تقسـیم غنـائم «حنین» تقاضاکننـدگان چنان بر پیغمبر فشار آوردنـد که ردایش از دوشـش افتاد، فرمود: «ای مردم! ردای مرا به من برگردانید اگر باندزاه ی درختان «تهامه» شتر نزد من داشـته باشید همه را میان شما تقسـیم خواهم نمود و مرا هرگز ترسو و درغگو وبخیل نخواهیـد یافت»، آن گاه انـدکی از پشم شتری برکند و در میان دو انگشت گرفت و بلند کرد و فرمود: «ای مردم! هرگز از غنائم حتی این پشم چیزی جز

ص: ۳۸۶

خمس نخواهم گرفت، و آن هم به خودتان بازمی گردد و میان خودتان تقسیم می شود، اگر سوزنی یا پارچه ای برداشته اید برگردانید زیرا غلول (کش رفتن) عار و نار و شنار و بدنامی است در روز قیامت» (شامی ۳۱۹ / ۳).۵۳ - در شب جنگ بدر به اصحاب فرمود: «چگونه جنگ می کنید؟»، عاصم بن ثابت بپاخاست و گفت: یا رسول الله! وقتی دشمنان ما دویست ذراع فاصله دارند با پرتاب تیر و وقتی نزدیکتر شدند با پرتاب سنگ و وقتی نزدیکتر شدند با نیزه، و وقتی نیزه ها شکسته شد شمشیرها را از نیام می کشیم؛ پیغمبر فرمود: «هر کس جنگ کند، مانند عاصم جنگ کند» (اسد ۱۷ / ۲).توضیح:پرتاب سنگ را «مراضخه» و حمله با نیزه را «مداعسه» و با شمشیر را «مجالده» گویند.۵۴ - در فتح خیبر، پیغمبر، زبیر را دستور داد تا کنانه بن الحقیق را شکنجه دهد تا اموالی را که پنهان کرده نشان دهد و نشان داد. (واقدی / ۶۷۲).۵۵ - به امیرمؤمنان فرمود: «وقتی با دشمن روبرو شدی آغاز به جنگ مکن تا ایشان آغاز کنند و یکی از شما را بکشند آن گاه هم کمی صبر کن که در تو شتاب نبینند، به ایشان بگو آیا لا اله الا الله می گویید؟ اگر گفتند آری بگو: نماز می خوانید؟ اگر گفتند آری بگو: از اموالتان صدقه خارج می کنید تا به فقرای خود بدهید؟ اگر گفتند آری چیز دیگر از ایشان مخواه» (واقدی / ۱۰۹۷).۵۶ - در جنگ احد خودش چندان تیراندازی کرد که تیرهایش تمام شد و دو طرف کمان او و همچنین زه آن بریده شد، عکاشه زه آن را درست کرد. (واقدی / ۲۴۳).۵۷ - ابی بن خلف او را تهدید کرد، پیغمبر به اصحاب فرمود: «اگر از پشت سر

آمد مرا خبر کنید» چون خواست حمله کند پیغمبر را خبر کرد، وی شمشیری از حراث بن صمه گرفت و به ابی حمله کرد، از صولت او اصحاب از اطرافش پراکنده شدند، وقتی پیغمبر تصمیم می گرفت هیچ کس چون او با صولت نبود، شمشیر را بر گردن ابی فرود آورد که از زخم آن مانند شتر خرخر کرد، و در بازگشت در بین راه مرد. (واقدی / ۲۵۱).۵۸ – سه نفر را برای خبر گرفتن به خیبر فرستاد، ایشان رفتند و در میان مردم پراکنده شدند و اخباری از وضع ایشان برای پیغمبر آوردند. (واقدی / ۵۶۶).۵۹ – وقتی ارتش اسلام به چاهی از دشمن رسید، گفتند: یا رسول الله! آن را مسموم کنیم؟ فرمود: «نه، اما یکی از شما آن را از صاحبش بخرد و برای مردم صدقه جاریه بگذارد» (واقدی / ۵۴۷).۶۰ – سلام بن مشکم یهودی گفته بود: به خدا سوگند این محمد مردی است که جنگ نمی کند مرگ آن که گلوگاه او را بگیرند. (واقدی / ۵۳۱).۶۱ – بنی مزخوم فرستادند که مرده ی نوفل را از او خریداری کنند، فرمود: «این چون خر مرده است»، و فدیه نگرفت. (واقدی / ۴۷۴).۶۲ – وقتی شنید بنی قریظه عهدشکنی کرده اند، یکی را فرستاد تا خبری بیاورد، به او فرمود: «اگر دروغ بود وقتی آمدی در حضور جمع بگو و اگر راست بود با اشاره و لحن القول بگو مبادا مسلمانان سستی گیرند» (واقدی / ۴۵۸).۶۳ – به لشکریان سفارش می کرد به راهبان خلوت نشین تعرض نکنند، اما آنان را که پیرو شیطانند بر شمشیر عرضه کنند، زنان و پیران و طفلان را نکشند، نخلی و درختی را قطع نکنند. (واقدی / ۷۵۸).۶۴ – نام های شمشیرهایش: «ذوالفقار»، «فخذم»، «رسوب»، «قضیب»؛

زرهها: «ذات الفضول»، «ذات الوشاح»، «بتراء»، «دوالحواشر»، «خرنق»؛ نیزه اش «مثوی»؛ حربه ی کوچکی داشت به نام «عنزه» که در اعیاد با او حمل می کردند، و وقت نماز آن را پیش روی خود می گذارد؛ حربه ی بزرگی به نام «بیضاء»؛ کمربندی از چرم که سه حلقه ی نقره ای داشت؛ عصای او «عرجون» نام داشت؛ عصای سرکجی داشت به بلندی یک ذراع؛ نام کمانش «کتوم» و تیردان آن«کافور» و تیرها «موتصله»؛ سپرش «زلوق»؛ کلاه خودش «ذوالسبوع»؛ اسبانش به نام های: «مرتجز»، «ذوالعثال»، «سکب»، «شحا»، «بحر»، «لحیف»، «لزار»، «طرب» و «سبحه»؛ استری داشت به نام «دلدل» که حسنین سوار آن می شدند؛ الاغی به نام «یعفور»؛ شتری به نام «عضباء» و دیگری به نام «قصوی»؛ گوسفندی به نام «غوثه» و بزی به نام «یمن». (اسد ۳۰ / ۱).۶۵ - پرچمش «عقاب» نام داشت، غالبا سفید بود و گاهی سیاه. (نظام ۳۲۲ / ۱).۶۶ - در خانه ی کعبه بت ها آویزان بودند، روز فتح مکه با عصای خود به آن ها اشاره کرد و فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا» (اسراء / ۸۱). یعنی: «حق آمد و باطل محو شد به درستی که باطل محو شدنی است»، به هر کدام اشاره نمود به رو در افتاد. (شامی ۳).۶۷ - به سلمان بن ابی سلیمان فرمود: «به زودی دارای ارتش هایی خواهید شد، به زودی برای شما مالیات و سرانه و زمین ها که در آن ها شهرها و کاخ ها باشد به دست می آید هر کس از شما توانست خود را از آن کاخ ها بازدارد و در مدینه خود را زندانی کن تا بمیرد، چنین کند» (اسد ۵۷۲ / ۲).۶۸ - هر سال جوانان را سان می دید تا به ایشان اجازه ی جهاد دهد، سمره بن حندی را دید او را رد کرد سمره گفت: یا رسول الله! اگر کشتی بگیرم می توانم اینها را که اجازه یافته اند به زمین بزنم، و با یک تن از ایشان کشتی گرفت و او را به زمین زد؛

پیغمبر او را اجازه داد. (اسد ۳۵۴ / ۲).۶۹ – قاطعانه شهدا را وعده ی بهشت می داد، عمرو بن جموح پیرمردی از انصار که شل بود، پیغمبر او را از جنگ بدر معاف کرده بود، در جنگ احد خواست شرکت کند فرزندانش گفتند: پیغمبر تو را معاف داشته، گفت: در بدر مرا از بهشت بازداشتید می خواهید مرا از احد هم بازدارید؟ و خود با غلامش بیرون آمدند به پیغمبر گفت: اگر در جنگ کشته شدم با این پای شل به بهشت می روم؟ فرمود: «البته می روی»، به غلامش گفت: تو برگرد و من جهاد می کنم، غلام گفت: چه زیان دارد که من همراه تو باشم و محروم نشوم؟ هر دو جنگیدند تا شهید شدند. (اسد ۳۴۹/ ۲).توضیح:علت اجازه ی پیغمبر بار دوم، یکی اصرار عمرو بن جموح بوده، دوم وضع جنگ احد که سخت دفاعی بوده و در جنگهای دفاعی تکالیف دفاع کننده سنگین تر است.۷۰ – می فرمود: «کوچکترین فرد مسلمان میتواند هر که را بخواهد پناه دهد که او در امان خواهد بود، چنان چه دخترش زینب، ابوالعاص، شوهر مشرک خود را پناه داد و او مسلمان شد. (اسد ۲۳۷ / ۵).۷۱ – در جنگ، ابوالعاص، داماد او اسیر شده بود، زینب گردن بند خود را که از مادرش خدیجه خاتون به او رسیده بود برای فدیه ی او فرستاد، چون پیغمبر آن را دید رقت کرد و فرمود: «اگر راضی باشید گردن بند را به زینب برگردانید و اسیر را رها کنید»، و چنین کردند. (بحار ۳۴۹ / ۱۹).۷۲ – مسابقه ی اسب دوانی ترتیب می داد،به برنده نقره عطا می کرد، گاهی به دو نفر اول و دوم نخلچه ی خرما می داد. (بحار ۱۸۴ / ۱۹).

۷۳ – سه تن از طایفه ی بنی عبس نزد او آمدند وگفتند: شنیده ایم هر کس هجرت نکرده مسلمان نیست، ما اموال و دام هایی داریم اگر فرمائی آنهارا بفروشیم و هجرت کنیم، فرمود: «هر جا باشید پرهیزگار باشید، از اعمال شما چیزی هدر نمی رود و هر چند در «صغد» و «جانان» (نام دو نقطه ی بسیار دور از مدینه) باشید. (نهایه ۱۷ / ۱۸).۷۴ – به وفد «مزینه» که چهارصد نفر بودند فرمود: «شما مهاجرید، در سرزمین و اموال خود بمانید» (نهایه ۱۹ / ۱۸).۷۵ – قدد بن عمار وافد بنی سلیم نزد پیغمبر آمد و گفت: می روم و هزار سوار برای یاری تو از قوم خود می آورم، رفت و نهصد تن بسیج کرد در بین راه مرگش فرا رسید، به امیران سپاه گفت: نزد پیغمبر روید و عهد مرا وفا کنید، وقتی نزد پیغمبر رسیدند فرمود: «پس آن مرد خوش روی زبان آور کجا است؟» گفتند: مرده، فرمود: «پس صد تن دیگر؟» گفتند: از بیم بنی کنانه ایشان را در میان قوم خود گذاردیم، فرمود: «ایشان هم بیایند، امسال باکی بر شما نیست»، ایشان آمدند و هر هزار تن در فتح مکه و حنین همراه پیغمبر بودند. (نهایه ۲۵ / ۱۸).۷۶ – مردی ایرانی در جنگ احد به مشرکی ضربت زد و گفت: بگیر از من و من غلام فارسیم، پیغمبر به او متوجه شد و فرمود: «چرا نگفتی من غلام انصاریم، خواهرزاده ی هر قومی از ایشان است، و هم عهد هر قومی از ایشان است» (تیسیر ۲۷۴ / ۱).۷۷ – می فرمود: «سوارکار و تیرانداز باشید، تیرانداز باشید دوست تر دارم تا سوارکار؛ هیچ لهوی پسندیده نیست مگر در سه مورد: تربیت اسب و شوخی با همسر و تیراندازی، اینها حقند؛ هر کس تیراندازی را پس از فراگرفتن، رها کند و به آن بی رغبت شود چونان است که نعمتی را رها کرده یا شکر آن نکرده باشد».۷۸ – یکی پرسید: یا رسول الله! اگر در جنگ یکی از کفار دست مرا قطع کند

آن گاه در پشت درختی پناه گیرد و بگوید من مسلمان شدم می توانم او را بکشم؟ فرمود: «نباید او را بکشی، اگر او را کشتی او به منزله ی تو می باشد پیش از آن که او را کشته باشی (یعنی مسلمان است) و تو به منزله ی او هستی پیش از آن که کلمه ی شهادت را بگوید (یعنی کافری)» (تیسیر ۷۰ / ۴).۷۹ – می فرمود: «خون مسلمان که شهادتین بگوید مباح نمی شود مگر در سه مورد: اول زنای محصنه (همسردار)، دوم قاتل عمد، سوم مرتد که مسلمانی خود را رها کند و از جماعت جدا شود» (تیسیر ۷۶ / ۴).۸۰ – قاتلی را نزد پیغمبر آوردند او را به دست ولی مقتول داد تا قصاص کند، قاتل گفت: یا رسول الله! من اراده ی قتل او نداشتم، پیغمبر به ولی مقتول فرمود: «اگر راست می گوید و تو او را بکشی در آتش داخل می شوی»، ولی مقتول او را رها کرد. (تیسیر ۸۳ / ۴).۸۱ – غلامی متعلق به مردمان فقیر گوش غلامی متعلق به مردمانی دولتمند را بریده بود، کسانش آمدند و گفتند: یا رسول الله! صاحبان او مردمانی فقیرند، پیغمبر او را رها کرد. (تیسیر ۸۹ / ۴).توضیح:بنا بر صحت روایت حتما علل دیگر در کار بود زیرا فقیر بودن صاحبان غلام مجوز منع قصاص نیست.۸۲ – فرمود: «عفیفترین و دست نگهدارترین مردمان از کشتن، مؤمنانند» (تیسیر ۸۹ / ۴).۸۳ – هر بار که امری در مورد قصاص نزد او می آوردند، اول به عفو سفارش می نمود. (تیسیر ۹۰ / ۴).

ص: ۳۹۲

۸۴ – در یکی از سفرها گرسنگی به همراهان پیغمبر فشار آورد، گوسفندانی دیدند آنها را غارت کردند و در دیگ های جوشان نهادند که پیغمبر سر رسید، با کمان خود دیگ ها را وارونه کرد و گوشت ها را با رمل و ماسه آلوده ساخت، فرمود: «نهب و غارت از خوردن مردار حلالتر نیست» (تیسیر ۳۰۰ / ۱).توضیح:در چنین مواردی پیغمبر تاوان مال تلف شده را و بیشتر از آن به صاحبان مال رد می کرد.۸۵ – می فرمود: «وقتی بار می اندازید در دره ها و بیغله ها پراکنده نشوید که از شیطان است، بعد از آن نزدیک به هم منزل می کردند که ممکن بود فرشی بر روی ایشان بگسترانند» (تیسیر ۱۹۴ / ۲).۸۶ – در یکی از جنگ ها جا را تنگ کردند و راه های میان خیمه ها را قطع نمودند، فرمود: «هر کس جا را تنگ کند یا راهی قطع نماید جهاد ندارد» (تیسیر ۱۹۴ / ۲).توضیح مهم:بیشتر موردی که معاندان اسلام و جاهلان کم علم بر اسلام خرده می گیرند، جنگ های پیغمبر اسلام است و ما برای جواب این غرض ورزی یا جهالت مقدمتا می گوییم ذلیلترین انواع بردگی بت پرستی و احترام گزاری به متولیان بتخانه ها و صرف مال و آبرو و جان در راه آن ها است و عرب قبل از اسلام مهد بت پرستی آن همه در پست ترین انواع آن و بالنتیجه مهد جاهلیت جهلاء و عقب افتاده ترین ملت ها از حیث فرهنگ و مال و زندگی و قدرت بود.به طور کلی بشر ناگزیر از جنگ است تا لقمه ای از لقمه ی دیگر

لذیذتر و بستری از بستر دیگر نرمتر و زنی از زن دیگر زیباتر است و به طور خلاصه تا چشم حریص و حسرت زده ای به دنبال امتیازی می دود، جنگ میان افراد بشر برقرار خواهد بود.پست ترین جنگ ها به دنبال ارضای خودخواهی ها، سبیل تاب دادن ها، گرفتن بازارها، به دست آوردن ثروت ها، چپاول ملت ها و برده ساختن انسانها است.آیا روا است بشری بشر دیگر را به جنگ با بشر دیگر وادار کند تا این گونه مقاصد پلید را به دست آورد؟ و آن همه دروغ بافی ها تا آن مقاصد را مشروع جلوه دهد.اکنون که باید جنگ کرد چه بهتر که در راه برانداختن بت و متولی بت و ظالم و جاهل و فرصت طلب واستعمارگر و جنگ افروز باشد تا انسان آرمان ویژه ی خود را که آزادی است و آن آزادی جز در سایه ی یکتاپرستی به دست نمی آید، تحصیل کند.بنابراین اسلام برای جنگ های بت برانداز و انسان ساز خود که همه جنبه ی دفاعی داشت نیازمند دلیل مشروعیت نیست، بلکه با صدای رسا باید اعلام کند که بزرگترین دلیل حقانیت او دفاع از حقوق انسانی و جنگ و ستیز با عوامل بردگی و جهالت است همان طوری که قرآن مجید تعلیم می دهد: «و لا ـ یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله» (آل عمران) یعنی: «تا آن جا که کسی، کسی را آقا بالا سر نگیرد جز خدا را»مضافا به آن که پیغمبر اسلام تا سر حد امکان از جنگ طفره

می رفت و به قول سلام بن مشکم یهودی دشمن سرسخت و معاصر او: تا گلویش را نگیرد جنگ نمی کند. توضیح مفصلتر را در کتاب «جاء الحق» تالیف مؤلف این کتاب بخوانید.۸۷ - امیه بن ابی عبیده بعد از فتح مکه نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! با ما بر هجرت بیعت کن، فرمود: «بعد از فتح، هجرتی نیست، اما جهاد و نیت هست» (اسد ۱۷۱ / ۱).توضیح:پس از فتح مکه و دیدن قدرت اسلام، آن فداکاری و از خودگذشتگی مهاجرین اولیه به عمل نمی آمد اما نیت خالص و جهاد برای کسب ثواب و منزلت باقی بود.۸۸ - لشکریان را سان می دید و بررسی می کرد، مردی را دید که کمان عربی در دست داشت، فرمود: «بر تو باد حفظ این کمان و مانندگان آن، و نیزه های راست نوک تیز، به درستی که با اینهاست که خداوند شما را در شهرها تمکین می دهد و پیروزی را برای شما زیاد می کند» (مطالب ۱۶۱ / ۲).۸۹ - از خصائص پیغمبر است مأمور بودن به جهاد، و هر چند تنها باشد، قوله تعالی: «فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک» (نساء / ۸۴)یعنی: «در راه خدا قتال کن، کسی غیر از خودت تکلیف کرده نمی شود» امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ کس قبل از او و بعد از او چنین تکلیفی نداشته است» (بحار ۳۷۷ / ۱۶).توضیح:مراد آن نیست که هرگز دیگری به جهاد مکلف نخواهد شد بلکه مراد آن است که بر فرض دیگری مکلف نشود یا اقدام نکند، تو به تنهائی

بـه جهـاد کردن مکلفی.۹۰ - فرمـود: «فرمـانروای قـوم بایـد دارای رهوارترین رهواران باشـد». (بحـار ۱۶۷ / ۱۹).۹۱ - هر گز شـبیخون نزد؛ از ریختـن زهر در آب دشـمن نهی کرد. (بحـار ۱۷۸ / ۱۹).۹۲ - سـعد وقاص در جنگ بـدر سـعید بن عاص را کشـته بود، شمشـیر او را نزد پیغمبر برد و آن را از او خواست، پیغمبر فرمود: «مال من نیست، آن را در غنائم بگذار»، بعد از پی او فرسـتاد و شمشـیر را به او داد، و فرمود: «در سـهم من افتـاد و مـال من شـد، برای تو باشـد» (بحار ۲۱۳ / ۱۶).۹۳ - وقـتی در جنگ بـدر لشـکر اسـلام را سان دیـد، به ایشان فرمان داد: «ساکت بمانیـد، چشـمها را ببندید، ابتدا به قتال نکنید» (بحار ۲۵۱ / ۱۹).توضـیح:زیاد به دشـمن نظر نکنند تا ارده ی ایشان متزلزل نشود و سـکوت برای تمرکز نیرو و اراده است، چنان چه دشمن در توصـیف ایشان گفته بود افعیانی هستند لال و بی زبان.۹۴ - در روایت دیگر: «دنـدان ها را روی هم فشار دهید» (بحار ۹۵. (۲۵۵ / ۱۹ - چون در جنگ بـدر عباس بن عبد المطلب و عقیل بن ابی طالب اسـیر شدند پیغمبر به عباس فرمود: «خود و عقیل را خریـداری کن»، گفت: یا رسول الله! من مسـلمان بودم مرا به زور آوردند، فرمود: «اگر راست است خداوند پاداش تو را می دهـد، اما ظاهرا امر آن است که به جنگ ما آمـده ای، باید فدیه دهی»، عباس گفت: آن طلاها که همراه داشـته ام برده اند، از آن هـا حسـاب کن، فرمود: «آنهـا غنیمتی است که خداونـد به مـا عطـا فرموده فـدیه خود و عقیـل را بـده»، گفت: دیگر چیزی ندارم، فرمود: «از آن طلاها که نزد

ام الفضل (همسر عباس) به جا گذارده ای» (بحار ۲۵۸ / ۱۹).۹۶ – در جنگ بدر همه شب خوابیدند غیر از پیغمبر که در پای درختی تا صبح به نماز و دعا مشغول بود. (بحار ۲۷۹ / ۱۹).۹۷ – خبیب یکی از مسلمانان را اسیر گرفته و به قریش فروخته بودند و آن ها او را دار زده بودند، پیغمبر فرمود: «کی می رود و جسد او را از دار پائین بیاورد و این جا بیاورد؟» زبیر بن عوام و مقداد داوطلب شدند و رفتند، با وجود آن که شب ها چهل تن اطراف دار نگهبانی می کردند، تا خواب بودند او را آورده بر شتر بار کردند، چون نگهبانان بیدار شدند ایشان را دنبال کردند، زبیر جسد را انداخت و زمین او را بلعید، و او به «بلع الارض» ملقب شد، زبیر شمشیر کشید که به ایشان حمله کند، برگشتند. (بحار ۱۵۴ / ۲۰).۹۸ – پیغمبر برای انتقام خون عاصم و خبیب، عمرو بن امیه ضمری و یک تن دیگر را به مکه فرستاد تا ابوسفیان را بکشند، موفق نشدند اما در برگشت چندین نفر از آنان را که در تعقیب ایشان بودند کشته و به مدینه بازگشتند، و پیغمبر را خبر کردند، پیغمبر خندید و برای ایشان دعا کرد. (بحار ۱۵۶ / ۲۰).۹۹ – مجموع نخلهایی که از بنی النضیر بریده شد، شش نخل بود و معلوم است که این کار که به اذن خداوند صورت گرفت، مصلحت و برای سرعت در تسلیم دشمن بود نه به قصد خرابکاری و امحای نخلستان، و هر چند اگر برای فتح نهائی بریدن نخلستان و امثال آن متقضی باشد واجب است که انجام شود زیرا مانع کشتار و خرابی بیشتر خواهد بود. (بحار ۱۶۵ / ۲۰).۱۰۰ – در سفری جنگی اصحاب گفتند: بنی ضمره در راه ما هستند مبادا راه ما را به مدینه ناامن کنند، اول با ایشان بجنگیم، پیغمبر فرمود: «هرگز، ایشان نیکوکارترین

عربنـد به والـدین خود و وصل کننـده ترین به ارحام خود و وفادارترین به عهد خود» (بحار ۳۰۵ / ۲۰).۱۰۱ – اشجع، طایفه ی کوچکی بودنـد نزدیک مدینه می ترسـیدند مبادا پیغمبر برای جنگ به سـر وقت ایشان بیاید، پیغمبر اکرم احتیاط می کرد مبادا ایشان به اطراف مدینه دست اندازی کنند، خواست به طرف ایشان برود در این وقت هفتصد نفر از طائفه ی اشـجع با رئیسـشان مسـعود بن رحیله آمدند، و در دره ی «سـلع» توقف کردند، پیغمبر اسـید بن حصین را فرستاد تا خبری آورد که اشجع برای چه آن جا آمـده انـد، چون آن جا رسـید مسـعود بر او سـلام داد و گفت: آمده ایم که با محمد قرارداد عدم تعرض ببندیم، اسـید برگشت و پیغمبر را خبر داد، پیغمبر فرمود: «از ما بیم داشتند و طالب صلحند»، برای ایشان ده بار خرما فرستاد، فرمود: «هدیه در جلو حاجت و مقصود خوب چیزی است»، و نزد ایشان رفت و فرمود: «برای چه آمـده یـد؟»، گفتند: ما نزدیک و همسایه ی تو هستیم و در میـان اقوام کم نفرتر از ما نیست، هم از جنگ با تو ترسـیدیم هم از جنگ با دیگران آمـدیم که با تو قرارداد عـدم تعرض ببندیم، پیغمبر از ایشان قبول کرد و ایشان به محل خود بازگشتند و آیه درباره ی ایشان نازل شد: «الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق اوجاء و کم حصرت صدورهم ان یقاتلو کم او یقاتلوا قومهم» (نساء / ۹۰)مفاد آیه ی مبارکه درباره ی کسانی است از مسلمانان منافق که به مدینه هجرت نمی کردند و میل داشتند مسلمانان هم به کفر بازگردند حکم ایشان غیر از حکم منافقـان مـدینه بود زیرا از ایشان احساس خطری نمی شـد اما چه بسا آن ها با کفار همکاری می کردنـد حکم درباره ی ایشان چنـدان بود که هر جا ایشان را ببیننـد، بکشـند؛ پس از آن در آیه ی مبارکه از این حکم درباره ی دو گروه دیگر اسـتثنا شده اما اسـتثناء منقطع و یکی از آن دو گروه کسانیند که با گروه های معاهد با اسـلام پیوسته اند و محارب اسلام نیستند، دوم کسانی که نمی توانند با

مسلمانان بجنگند و نمی توانند با قوم خود اگر محارب با اسلام بودند بجنگند، و با اسلام معاهده ی ترک مخاصمه می بندند و همین طائفه ی اشجع یکی از مصادیق قسم دوم است. (بحار ۳۰۶ / ۲۰).۱۰۲ - وقتی صلح حدیبیه انجام گرفت، پیغمبر دستور داد شتران را قربانی کنند، کسی اطاعت نکرد، پیغمبر غمناک به خیمه ی ام سلمه داخل شد ام سلمه گفت: یا رسول الله! تو خود نحر کن و موی بتراش، چون چنین کرد، اصحاب همه خواه ناخواه متابعت کردند. (بحار ۳۵۳ / ۲۰).۱۰۳ - وقتی ارتش اسلام برای جنگ «موته» از مدینه خارج شد ایشان را بدرقه کرد و در «ثنیه الوداع» توقف نمود، همه در اطرافش بودند فرمود: «به یاری خدا بجنگید، دشمن خدا و دشمن خود را در شام بکشید، در آن جا مردانی خواهید یافت که در صومعه ها عزلت گزیده اند، متعرض ایشان نشوید، و مردان دیگری خواهید یافت که شیطان در سرهای ایشان لانه ساخته، با شمشیرها آن سرها را بکنید؛ هرگز زنی و صغیری را نکشید و نه پیرمردی فرتوت را؛ نخلی و درختی را از جا نکنید؛ بنائی را خراب نکنید» وقت وداع، عبدالله بن رواحه گفت: مرا به چیزی فرمان ده که آن را حفظ کنم، فرمود: «فردا شما به شهری می رسید که سجود در آن کم است، سجده را زیاد کن»، عبدالله گفت: یا رسول الله! برای من زیاد کن، فرمود: «خدا را به یاد بیاور که او در هر چه می خواهی یاور توست»، عبدالله برخاست اندکی رفت و برگشت و گفت: یا رسول الله! خداوند طاق است و طاق را دوست دارد (یعنی سومی)، فرمود: «ای پسر رواحه! اگر احساس عجز کردی، عاجز مباش اگر ده بدی کردی که یک نیکی به جای آوردی»، عبدالله گفت: بعد از این ها سؤال از تو ندارم. (بحار ۶۰ / ۲۱).۱۰۴ - در تقسیم غنائم «حنین» عباس بن مرداس (شاعر یاوه سرای از بیم،

مسلمان شده را) چهار شتر دادند، وی شعر گفت که چرا فلان و فلان چنین و من چنان؟ پیغمبر به امیرمؤمنان فرمود: «او را ببر و زبان او را قطع کن»، امیرمؤمنان او را برد، عباس گفت: آیا زبان مرا می بری؟ امیر فرمود: «آن چه پیغمبر فرمان داده اجرا می کنم»، او را در میان شتران برد، امیر به او فرمود: «از چهار شتر تا صد شتر هر چه خواهی انتخاب کن»، عباس به سخن پیغمبر متوجه شد و گفت: پدر و مادرم به فدای شما چقدر کریم و حلیم و زیبا و دانائید، امیر به او فرمود: «پیغمبر به تو چهار تا داده بود تا در شمار مهاجرین باشی، حال اگر خواهی صد تا بردار و در شمار ایشان مباش، عباس گفت: یا علی! با خودت مشورت می کنم، علی (علیه السلام) فرمود: «من می گویم چهار تا بگیرد و به عطای پیغمبر راضی باش» و عباس قبول کرد. (بحار ۱۷۱ / ۲۱).۱۰۵ - خواهر رضاعی پیغمبر جزو اسیران «حنین» بود، برای او ردای خود را گسترد، خواهرش از ماکل بن عوف رئیس طائفه ی هوازن شفاعت کرد، پیغمبر فرمود: «اگر آمد، بخشوده است»، مالك نزد پیغمبر آمد و پیغمبر صد شتر به او بخشید. (بحار ۱۷۳ / ۲۱).۱۰۶ - وقتی غنایم «حنین» را تقسیم می کرد یکی گفت: این چه تقسیمی است؟ خدا این جور تقسیم را نخواسته است، یکی گفت: ای دشمن خدا! درباره ی پیغمبر چنین می گویی؟ و پیغمبر را خبر داد فرمود: «برادرم موسی را بیش از این آزار دادند و او صبر کرد». (بحار ۱۷۸ / ۲۱).۱۰۷ - در وقت برگشت از جنگ «تبوك» در گردنه ی سختی دوازده تن از منافقان توطئه کرده بودند که شتر او را رم دهند تا او را بیاندازد، مهار شتر پیغمبر به دست عمار یاسر بود و حذیفه بن یمان آن را می راند، پیغمبر به حذیفه فرمود: «بروی شتران ایشان بزن»، حذیفه آنها را زد و از راه پیغمبر دور کرد، چون فرود آمدند به حذیفه فرمود:

«ایشان را شناختی؟» گفت: نشناختم، پیغمر هم ایشان را نام برد، حذیفه گفت: نمی فرستی ایشان را بکشند؟ فرمود: «کراهت دارم که عرب گوید حال که بواسطه ی اصحابش ظفر یافته، ایشان را می کشد» (بحار ۱۹۶ / ۲۱).توضیح:در منابع عامه هم این مطلب یاد شده از آن جمله ابن عبد البر در استیعاب ذیل حذیفه بن الیمان می گوید: او را صاحب سر پیغمبر می دانستند، اسامی آن اشخاص را می دانست اما نمی گفت ولی وقتی می مردند بر آن ها نماز نمی گزارد، و عمر از او متابعت می کرد.۱۰۸ - چون به منزلی ورود می کرد از آن جا کوچ نمی کرد مگر آن که با دو رکعت نماز با آن وداع می کرد (مطالب ۱۵۳ / ۲).۱۱۰ - دوست داشت آغاز سفرش روز پنجشنبه باشد. (مطالب ۱۵۳ / ۲).۱۱۱ - گروهی از غزوه ای برگشته بودند در میان ایشان افرادی دید که از کثرت عبادت ناتوان شده بودند فرمود: «چه کسی از ایشان خدمت می کرد؟» گفتند: یا رسول الله! ما، فرمود: «شما از ایشان فاضلترید» (مطالب ۱۵۴ / ۲).۱۱۲ - به اکثم بن جون فرمود: «با گروهی غیر از قوم خود برای جنگ بیرون رو هم خلق تو نیکو می شود هم نزد رفقای خود گرامی هستی» (مطالب ۱۵۴ / ۲).۱۱۳ - فرمود: «خداوندا! سحرگاه زود را برای امت من مبارك فرما» و چون سریه ای یا ارتشی می فرستاد، اول روز می فرستاد؛ و این صخر خود تاجر بود، اول روز

برای کار بیرون می آمد و مال او بسیار گردید. (وصول ۱۹۲ / ۲).۱۱۴ - فرمود: «آن چه را من از تنهائی می دانم اگر مردم بدانند هرگز سواری به تنهائی بیرون نمی رود»(وصول ۱۹۲ / ۲).۱۱۵ - فرمود: «یک سوار، شیطان است؛ و دو سوار، شیطان، و سه سوار، کاروان» (وصول ۱۹۲ / ۲).۱۱۶ - فرمود: «چون سه نفر با هم سفر کنند، یکی را امیر سازند» (وصول ۱۹۲/ ۲)توضیح:برای همداستانی و رفع اختلافات احتمالی و عدم تردید در تصمیم.۱۱۷ - چون ارتشی می فرستاد می فرمود: «اگر مسجدی دیدید یا اذانی شنیدید هیچ کس را نکشید» (وصول ۲۷۷ / ۱).۱۱۸ - در جنگ، زنان را فقط برای پرستاری و مداوای مجروحین و این گونه اعمال به همراه می برد، و از غنیمت به ایشان می داد اما نه به عنوان سهمیه مانند مردان. (وصول ۲۷۸ / ۱).۱۱۹ - چون از حدیبیه بازگشتند، سوره ی «انا فتحنا» نازل شد، یکی گفت: آیا این فتح بود؟ پیغمبر فرمود: «سوگند به آن که جان محمد در دست اوست هر آینه آن فتح بود» (وصول ۲۹۳ / ۱)توضیح:واقعا صلح حدیبیه بزرگترین فتح اسلام بود، زیرا بعد از آن سران کفر دانستد که دیگر نمی توانند با قدرت اسلام ستیزه کنند و در مقاومت مردد شدند، رجال مهم کفر مانند خالد بن الولید و عمرو بن العاص بعد از

حدیبیه، مسلمان شدند.۱۲۰ – فرمان داد جاسوس دشمن را بکشند. (وصول ۲۹۴ / ۱).۱۲۱ – پیغمبر به زید بن حارثه که فرمانده ی سریه ای بود فرمود: «چون سریه ای را می فرستی به ایشان شتاب مکن، ایشان را فرود آور (که آسایش کنند» به درستی که خداوند گروه را نصرت می دهد به ضعیفترین ایشان» (مطالب ۱۵۴ / ۲).توضیح:بزرگترین ادعا وعده های تاریخی که صددرصد وقوع یافته است.۱۲۳ – فرمود: «مصر را فتح خواهید کرد، برای اهل آن سفارش خیر کنید زیرا ایشان هم ذمه ای دارند هم رحمی» (وصول ۲۸۹ / ۴).توضیح:مراد از رحم، ماریه ی قبطیه همسر پیغمبر و مادر ابراهیم است که «مقوقس» به پیغمبر هدیه کرده بود.۱۲۴ – اصحاب پیغمبر به سفارش او از فریاد زدن در جنگ کراهت داشتند (وصول ۲۷۳ / ۱).۱۲۵ – از پیغمبر پرسیدند درباره ی کسی که از روی شجاعت می جنگد یا از روی حمیت یا از روی ریا، کدام در راه خداوند است؟ فرمود: «کسی که بجنگد تا کلمه ی الله بالا دست باشد آن در راه خداوند است» (وصول ۲۷۴ / ۱).۱۲۶ – فرمود: «کسی که بمیرد و حال آن که نه جنگ و جهاد کرده باشد و نه نیت

جنگ در راه خدا کرده باشد، بر شعبه ای از نفاق مرده» و در روایت دیگر، «تجهیز یک سرباز یا خوبی کردن به خانواده ی او در حکم جهاد آمده» (وصول ۲۷۱ / ۱).۱۲۷ - فرمود: «بدانید بهشت زیر سایه ی شمشیرها است» (وصول ۲۷۲).۱۲۸ - وقتی می خواست به جنی رود پنهان می داشت و می فرمود: «جنگ نیرنگ است» (وصول ۲۷۲ / ۱).۱۲۹ - اعرابی ای گفت: یا رسول الله! مرا از هجرت خبر ده، فرمود: «وای بر تو بدرستی که شأن آن شدید است، آیا شتران داری؟» گفت: آری، فرمود: «صدقه ی آن را می دهی؟» گفت: آری، فرمود: «از آن چیزی می بخشی؟» گفت: آری، فرمود: «آن ها را می دوشی؟» گفت: آری، فرمود: «حال که چنین است، هر چند از آن طرف دریاها باشی عمل کن که خداند عمل تو را بی پاداش نمی گذارد» (وصول ۵ / ۳).توضیح:مراد آن است که هجرت برای کسب اعمال صالحه است.۱۳۰ - براء گفت: شما فتح مکه را فتح می نامیدید و ما بیعت رضوان را (در حدیبیه) فتح می نامیدیم، در روز حدیبیه ما هزار و چهارصد نفر با پیغمبر بودیم، حدیبیه چاهی بود، آب آن را کشیدیم تمام شد و قطره ای در آن نبود، پیغمبر شنید به لب چاه نشست ظرفی از آب خواست وضو گرفت و مضمضه کرد و دعا کرد و آن را در چاه ریخت، اندکی گذشت که هر چه خواستیم برای خود و رهواران آب کشیدیم. (وصول ۲۹۴ / ۴).۱۳۱ - در یکی از سفرها که خوراکی های تمام شده بود و هسته های خرما را در دهان می لیسیدند، فرمود: «هر کس هر چه دارد بیاورد»، آوردند، دعا خواند به طوری که همه، سفره های خود را پر کردند، آنگاه گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله»

هیچ بنده ای که بدون شک آنها را بگوید خدا را ملاقات نمی کند مگر آن که به بهشت داخل می شود» (وصول ۲۹۴ / ۴).۱۳۲ - با هیچ قومی قتال نمی کرد مگر آن که اول ایشان را دعوت می نمود. (مستدرک ۱۵ / ۱).۱۳۳ - وقتی خواست برای جنگ بدر بیرون آید مردی نیرومند و شجاع خواست با او بیرون بیاید، فرمود: «آیا تو مسلمانی؟» گفت: نه، فرمود: «از مشرکی یاری نمی خواهم»، بار دوم اجازه خواست و همان را شنید بار سوم مسلمان شد. (وصول ۲۵۳ / ۳).۱۳۴ - حذیفه و پدرش را کفار قریش در راه اسیر کردند و گفتند: به کجا می رفتید؟ گفتند: به مدینه، از ایشان پیمان گرفتند که با پیغمبر بیرون نروند و ایشان را رها کردند، چون نزد پیغمبر رسیدند به پیغمبر گفتند، فرمود: «به عهد خود وفا کنید و با ما (به جنگ بدر) نیایید، ما هم از خدا یاری خواهیم خواست» (وصول ۲۳۵ / ۳).۱۳۵ - خباب بن ارت گفت: به پیغمبر شکایت کردیم و او بردی به تن داشت و در سایه ی کعبه نشسته بود، گفتیم: آیا طلب نصرت برای ما نمی کنی؟ آیا برای ما دعا نمی کنی؟ فرمود: «قبل از شما مردی را می گرفتید او را چال می کردند و اره می گذاردند بر سر او و او را دو نیم می کردند و با شانه های آهنین گوشت او را از استخوان جدا می کردند، و همه ی این ها او را از دینش باز نمی داشت، به خدا سوگند هر آینه خداوند این امر را تمام می کند، تا آن جا که سواری از صنعا تا حضر موت می رود و از کسی جز خدا نمی ترسد و کسی از گرگ بر گوسفندش نمی ترسد اما شما شتاب می کنید» (وصول ۴۰۸ / ۲).۱۳۶ - جابر گفت: پیغمبر ما را برای یافتن کاروان قریش فرستاد، ما سیصد نفر بودیم و امیر ما ابوعبیده بود، همیانهائی از خرما توشه ی ما بود، ابوعبیده دانه دانه به ما

می داد در دهن می گذاردیم و می گرداندیم مانند اطفال و روی آن آب می نوشیدیم، برای آن روز ما بس بود، تا توشه تمام شـد، نصف ماه کنار دریا مانـدیم که از ماهی ای به نام «عنبر» تغذیه کردیم، ابوعبیده یکی از دنده های او را به پا داشت آنگاه درازترین مرد را سوار بلنـدترین شتران کرد و او سواره از زیر طاق مانند دنده ماهی گشت و چهار نفر در کاسه ی چشم او می نشسـتند، از گوشت آن زیادی ماند، به مدینه آوردند. (وصول ۵۹ / ۳).۱۳۷ - از انس سـئوال کردند قصه چگونه است، گفت: پیغمبر به قتال مبعوث شـد نه به قصه. (مطالب ۱۷۴ / ۲).۱۳۸ - میان اسـبان مسابقه داد، و به دست خود برنـدگان را جائزه داد. (وسائل ۳۵۱ / ۱۳).۱۳۹ - مردی اعرابی نزد پیغمـبر آمـد و گفت: بـا نـاقه ی خود بـا من مسـابقه ده، مسـابقه داد و اعرابی برد، پیغمبر فرمود: «شـما نـاقه ی مرا بالا بردیـد، خداونـد دوست داشت او را پایین بیاورد» (وسائل ۳۴۹ / ۱۳).۱۴۰ - زید بن حارثه گفت: پیغمبر مرا و براء بن عازب و زیـد بن ارقم و سـعد و ابو سـعید خدری و عبدالله عمر و جابر بن عبدالله را برای جنگ کم سن و سال دانست. (مستدرک ۵۹ / ۲).۱۴۱ - فرمود: «مؤمن صـبح کند و شب کند بر مصیبت فرزند بهتر است تا صبح کند و شب کنـد بر جنگ» (وسائل ۱۸ / ۱۲).۱۴۲ - امیرمؤمنان گفت: اسـیرانی را به مـدینه آورده بودنـد، دو برابر در میان ایشان بود که پیغمبر دستور داد آن ها را بفروشم، فروختم و میان ایشان جدایی افتاد، چون نزد پیغمبر آمدم و خبر دادم فرمود: «خود را به ایشان برسان و ایشان را پس بگیر و یک جا بفروش و میان ایشان تفرقه مینداز» (مستدرک ۵۴ / ۲).

و در روایت دیگر این دو تن، مادری و فرزندش بودند و در روایت دیگر فرمود: «هر کس تفرقه اندازد، ملعون است» و در روایت دیگر نهی فرمود که میان مادر و فرزند جدایی اندازند. (مستدرک ۵۵ / ۲).۱۴۳ - فرمود: «کشته ی به خاطر اهلش، شهید است و به خاطر همسایه، شهید است و هر کشته ای در راه خدا، شهید است» (مطالب ۱۲۶ / ۲).

ص: ۴۰۷

تبرک، تفأل، تغییر نام

تبرک جستن به چیزهایی منسوب به پیغمبر اسلام در عهد خودش چنان رایج و معمول بود که مسلمانان پاک اعتقاد بر همدیگر سبقت می جستند، پیغمبر اکرم از هر چیزی فال نیکی استخراج می نمود و می فرمود: «فال خوب بزنید، آن را خواهید یافت» هر جا نام نامناسبی چه در اشیاء و چه در اشخاص می دید آن را به نام مناسبی تغییر می داد این مسئله یعنی تعویض نام ها یکی از مسائل مهم تشکیلات اجتماعی است که هر قدرتی باید آن را انجام دهد، مخصوصا در نظامات پیغمبری که باید نسل جدید نسبت به نام های طاغوتی تداعی نداشته باشد.۱ - وقتی در حدیبیه سر را تراشید، موی او را بر درختی گذاردند، مسلمانان هجوم آوردند و آن موها را برای ترک میان خود تقسیم نمودند، ام عماره گفت: من چند موی برداشتم آنها را در آب می شستم و آب را به مریض می دادم، شفا می یافت. (واقدی / ۶۱۵).۲ - صلوات کامل و تحیت و برکت برای پیغمبر چنین است: (اللهم صل علی

ص: ۴۰۸

محمـد و آله کما صـلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمیـد مجیـد و بارک علی محمـد و آله کما برکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید) (بحار ۲۹ / ۱۷).۳ – فرمود: «هر کس برایش چهار پسر زائیـده شد و یکی را به نام من ننامید، به من جفا کرده است» (بحار ۲۹ / ۱۷).۴ – هر کس یکبار بر پیغمبر صـلوات فرسـتاد، خداوند با هزار صف از ملائکه، هزار بار بر او صلوات می فرستد» (بحار ۳۰ / ۱۷).۵ – وقتی عروه بن مسـعود به سفارت از طرف کفار مکه به حدیبیه نزد پیغمبر آمد دید که آب وضو وآب دهان پیغمبر را برای تبرک از هم می ربایند، چون نزد قوم خود برگشت، گفت: ای مردم! من دسـتگاه قیصر و کسـری و نجاشـی را دیـده ام، هرگز کسانی مطیع و فداکار مانند اصـحاب محمد ندارند. (بحار ۲۲ / ۱۷).۶ – وقتی در محضر امـام صـادق نام محمـد برده می شـد، چنان سر خود خم می نمود که نزدیک بود سـرش به زمین برسـد. (بحار ۳۰ / ۱۷).۷ – «حنین» غلام پیغمبر آب وضوی او را به مردم می داد، به صورت می مالیدنـد و از آن می آشامیدنـد و چنـان شـد که به ایشان نـداد، به پیغمبر شـکایت کردند، پیغمبر فرمود: «آیا غلامی چنین حسابگر دیده اید؟» (اسد ۶۲ / ۲).۸ – خالـد بن ولید یک تار مو از پیشانی پیغمبر به دست آورده بود و در جنگ ها در جلو کلاه خود نصب می نمود و به آن تبرک می جست. (اسـد ۹۵ / ۲).۹ – همیشه فـال خوب می زد در راهی می گـذشت شـترانی دیـد پرسـید: «از کی هسـتند؟» گفتنـد: از سـالم، فرمود: «سـالم شدیم»؛ از کسی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: مسعود، فرمود: «خوشبخت شدیم انشاء الله» (اسد ۲۷۳ / ۴).

۱۰ – یعیش غفاری گفت: شتری آوردند، پیغمبر فرمود: «کی آن را می دوشد»، یکی گفت: من، فرمود: «چه نام داری؟» گفت: مره، فرمود: «بنشین»، دیگری برخاست فرمود: «چه نام داری؟» گفت: جمره، فرمود: «بنشین»، من برخاستم، فرمود: «چه نام داری؟» گفتم:یعیش، فرمود: «بدوش» (اسد ۱۲۱ / ۵).۱۱ – چند تن از بنی غفار و بنی اسلم در مکه به حضور او آمدند و مسلمان شدند، پیغمبر فرمود: «غفار غفر الله لها و اسلم سالمها الله» یعنی: «طایفه ی غفار خداوند ایشان را بیامرزاد و طایفه ی اسلم خداوند ایشان را سلامت بداراد» (شامی ۴۵۷ / ۱).۱۲ – فرمود: «وقتی کسی را محمد نام گذاردید از او عیبجویی نکنید، بر او نهیب نزنید او را مزنید، خانه ای که در آن محمد نامی هست برکت دارد همچنین همسفرانی که در ایشان محمد نامی هست» (بحار ۲۴۰ / ۱۶).۱۳ – از یکی پرسید: «نام تو چیست؟» گفت: اکبر، فرمود: «نام تو بشیر است» (اسد ۱۹۳ / ۱).۱۴ – در زمان جاهلیت شتران را نشانه گذاری می کردند مانند بریدن گوش که آن را خضرمه می گفتند، پیغمبر دستور داد تا جای دیگر از شتر را نشانه گذاری کنند که با رسم جاهلیت فرق داشته باشد. (اسد ۱۹۶ / ۲).۱۵ – به خلده انصاریه فرمود: «کسی بیاور شترم را بدوشد»، یکی آورد، فرمود: «نامت چیست؟» گفت: حرب، فرمود: «برو دیگری بیاور»، چون آورد فرمود: «نامت چیست؟» گفت: یعیش، فرمود: «تو بدوش» (اسد ۱۲۲ / ۲).۱۶ – از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: عبد الشر، فرمود: «تو عبد الخیری» (اسد ۶۳ / ۲).۱۷ – ابن کلیب اولین مسلمان از یمن را عبدالله نامید. (اسد ۱۴۸ / ۲).

ص: ۴۱۰

۱۸ – جـد سـعد بن وهب در جـاهلیت «غیـان» نام داشت، و محل او «غوا»، وقتی پیغمبر در بلاد جهینه بیعت می گرفت، از نام و محـل او پرسـید گفت: نـامم «غیـان» و محلم «غوا» است، پیغمبر فرمود: «بلکه نامت رشـدان و محل تو رشاد است» (اسـد ۳۰۱ / ۲)۱۹ – ربیع بن قارب را عبـد الرحمن نامیـد. (اسـد ۱۶۵ / ۲).۲۰ – یکی را پرسـید: «نـامت چیست؟» گفت: فرامـوش کرده ام، فرمود: «نامت سـلیم است» (اسد ۳۴۸ / ۲).۲۱ – ظرف عسـلی آوردند پرسـید: «از کجاست؟» گفتند: از ذی الضلاله، فرمود: «از ذی الهدی است» (اسد ۳۸۷ / ۲).۲۲ – یکی سواره نزد او آمد و گفت: یا رسول الله! نه روز راه آمده ام و رهوار خود را خسـته کرده ام، شـبها بیـدار و روزها تشـنه بوده ام تا از دو خصـلت از تو سؤال کنم، پیغمبر فرمود: «چه نام داری؟» گفت: زید الخیل، فرمود: «نام تو زیـد الخیر است» (اسـد ۲۴۲ / ۲).۲۳ – سـائب غفاری را عبـدالله نام نهاد. (اسـد ۲۵۶ / ۲).۲۴ – می فرمـود: «در قیامت شـما را به نام خود و نام پدر می خوانند، نام خوب بر خود بگذارید» (تیسیر ۴۶ / ۱).۲۵ – مسجد پیغمبر را با سعف نخل افروخته روشن می کردند، غلامی به نام فتح اول بار آن را با روغن زیتون روشن نمود، پیغمبر پرسـید: «مسجد ما را کی روشن کرده؟» تمیم گفت: غلام من، فرمود: «چه نام دارد؟» گفت: فتح، فرمود: «نام او سـراج است» (اسد ۲۶۲ / ۲).۲۶ – «عقربه» نامی که پدرش در جنگ احد کشـته شده بود نزد پیغمبر رفت و گریه می کرد، پیغمبر پرسید: «نامت چیست؟» گفت: عقربه، فرمود: «نام تو بشیر است، آیا راضی نیستی که من در تو باشم و عایشه مادرت؟»، وی آرام گرفت. (اسد ۴۲۲ / ۳).

۲۷ – می فرمود: «شخص را به نامی که بیشتر دوست دارد، بنامید» (اسد ۶۱ / ۲).۲۸ – فرمود: «با کسی که آشنا می شوید از نام او و پدرش و قبیله اش سؤال کنید زیرا از حقوق واجبه ی دوستی راستین این است که این ها بپرسی و گرنه شناسائی احمقانه ای است» (وافی – الایمان / ۱۰۶).۲۹ – عبد العزی بن بدر بر پیغمبر وارد شد، فرمود: «نامت چیست؟» گفت: عبد العزی، پیغمبر او را عبد العزیز نامید، همچنین عبد العزی بن سخیر را، عزیز نامی را عبد العزیز نامید. (اسد ۳۲۹ / ۳).۳۰ – عثله بن منذر را عتبه نامید. (اسد ۳۶۷ / ۳).۳۱ – حزن بن ابی وهب را پرسید «چه نام داری؟» گفت: حزن، فرمود: «نه بلکه تو سهل هستی» اما او گفت: نام خود را عوض نمی کنم. گویند در نسل او حزونت و سوء خلق باقی مانده بود. (اسد ۳ / ۲).۳۲ – وقتی امام حسن متولد شد، امیرمؤمنان او را «حرب» نامید پیغمبر فرمود: «بلکه نام او حسن است»، بعدا امام حسن و امام حسین را به نام های فرزندان هارون و شبر و شبیر نامید. (اسد ۱۸ / ۲).۳۳ – حکم بن سعید را پرسید: «چه نام داری؟» گفت: حکم، فرمود: «نام تو عبد الله است» (اسد ۳۲ / ۲).۳۴ – عزیز با پدرش نزد پیغمبر رفته بود، فرمود: «پسرت چه نام دارد؟» گفت: عزیز فرمود: «او را عزیز ننامید، او را عبد الرحمن بنامید» و فرمود: «عبدالله و عبدد الرحمن و حارث سه نام خوبند» (اسد ۲۹۷ / ۳).۳۵ – سعید بن یربوع اول نامش صرم بود او را سعید نامید؛ عبدالرحمن بن سبره اول نامش عبدالکعبه بود او را عبد الرحمن نامید. (اسد ۲۹۷ / ۲).

۳۶ – تیره ای به نام بنی الصمه را بنی سمعیه نام نهاد. (اسد ۱۰۰ / ۳).۳۷ – عبدالرحمن بن عبدالله اول نامش عبدالعزی بود او را عبدالرحمن نامید. (اسد ۳۰۴ / ۳).۳۸ – عیسی بن عقیل فرزندش را که عارم نام داشت نزد پیغمبر آورد او را عبدالرحمن نامید. (اسد ۳۱۸ / ۳).۳۹ – ابوعبس انصاری اول نامش عبدالعزی بود، پیغمبر او را عبدالرحمن نامید. (اسد ۲۸۳ / ۳).۴۰ – ابوراشد ازدی نزد پیغمبر آمد فرمود: «نامت چیست؟» گفت: عبدالعزی، فرمود: «پدر کی؟» گفت: ابومعاویه، فرمود: «هرگز، بلکه تو عبدالرحمن ابوراشد هستی»، آن گاه از نام غلامش پرسید گفت: قیوم، فرمود: «بلکه او عبدالقیوم است» (اسد ۲۹۲ / ۳).۴۱ – محبوبترین نام ها نزد پیغمبر، عبدالله و عبدالرحمن بود. (اسد ۲۹۶ / ۳).توضیح:این انتخاب مأخوذ از قرآن مجید است، قوله تعالی: «قل ادعو الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (اسراء / ۱۱۰)یعنی: «بگو (ای محمد)! خدا را بخوانید (الله را) یا رحمن را بخوانید هر یک را بخوانید (خوب است) پس ویژه ی اوست اسماء الحسنی (نام های نیکو».۴۲ – مردی نزد او آمد فرمود: «چند پسر داری» گفت: سه پسر: شریح و عبدالله و مسلم، فرمود: «کدام بزرگتر است؟» گفت: شریح، فرمود: «تو ابوشریحی» (اسد ۲۷۰ / ۳).

ص: ۴۱۳

۴۳ – ولید بن ولید را نزد پیغمبر آوردند از او پرسید: «چه نام داری؟» گفت ولید بن ولید بن مغیره فرمود: «بنی مخزوم نزدیک است که ولید را خدای خویش کنند، اما تو عبداللهی» (اسد ۲۷۲ / ۳).۴۴ – جبار بن حراث گوید: بر پیغمبر وارد شدم گفتم: انعم صباحا فرمود: «خداوند محمد و امتش را تحیت دیگر داده، سلام دادن بعضی بر بعضی» گفتم: السلام علیکم یا رسول الله، فرمود: «و علیک السلام، نامت چیست؟» گفتم: جبار، فرمود: «تو عبدالجباری»، اسلام آوردم و بیعت کردم. (اسد ۴۷۶ / ۳).۴۵ – وقتی عبدالله ذو البجادین مسلمان شد، عمویش هر چه به او داده بود پس گرفت و او را لخت کرد، مادر عبدالله ردای خشنی داشت آن را دو تیکه کرد با یک تیکه ی آن شلوار پوشید و تیکه ی دیگر را بر دوش انداخت و به مسجد آمد، پیغمبر از مردم رسیدگی و تصفح می کرد او را دید فرمودش: «کی باشی؟» گفت: من عبدالعزی نام دارم فرمود: «تو عبدالله ذوالبجادین هستی»، او در زمان پیغمبر وفات کرد، پیغمبر در دفن او شرکت نمود و چون دفن شد پیغمبر دست ها را بلند کرد و گفت: «خداوندا! من از او راضیم، از او راضی باش» (اسد ۱۲۲ / ۳).۴۶ – نام های عبدالحجر، عبدالعزی، عبدالکعبه، عبدالشمس و شیطان، همه را به عبدالله تبدیل نمود. (اسد ۲۴۳ – ۲۲۰ / ۳).۴۷ – ابوهند بن عبدالله وقتی با برادرانش نزد پیغمبر رسید او را عبدالرحمن نامید. (اسد ۶۹ / ۲).۴۸ – از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: شهاب بن خرقه، فرمود: «تو مسلم بن عبداللهی» (اسد ۵ / ۳).۴۹ – نعیم بن نحام را صالح نامید. (اسد ۱۰ / ۳).

۵۰ – نام امکنه را هم تغییر می داد؛ وقتی وفد ازد آمدند از مکان ایشان پرسید گفتند: کوهی داریم که «کشر» نام دارد فرمود: «نامش شکر است» (اسد ۱۷ / ۳)۵۱ – صهیب رومی را به ابویحیی کنیه داد. (اسد ۳۰ / ۳).۵۲ – مزاحم نامی را بشیر نامید. (اسد ۴۱۲ / ۵).۵۳ – از یکی پرسید: «چه نام داری؟» گفت: بغیض، فرمود: «نام تو حبیب است» (اسد ۳۷۴ / ۱).۵۴ – میسم نامی را مسلم؛ عاصی نام را مطیع؛ و مهران نامی را مکرم نامید. (اسد ۳۶۲ / ۴ و ۳۷۴).۵۵ – حکم بن سعید بن عاص را عبدالله و عبد نهم نامی را عبدالرحمن نامید. (اسد ۱۸۶ / ۳).۵۶ – عبدالحارث بن حکیم ضبی نزد پیغمبر آمد، از او پرسید: «نام تو چیست؟» گفت: عبدالحارث بن حکیم، فرمود: «تو عبدالله هستی» و او را مأمور وصول صدقات قوم خود نمود. (اسد ۱۴۴ / ۳).۵۷ – عبدالحجر بن دیان را عبدالله نامید. (اسد ۱۵۲ / ۳).۵۸ – ابوعبدالرحمن در جاهلیت «بحیر» نام داشت، پیغمبر او را عبدالله نامید. (اسد ۱۵۲ / ۳).۵۹ – قاطع بن سارق مکنی به ابی صفره نزد پیغمبر آمد از نام او پرسید و او گفت: پیغمبر فرمود: «قاطع و سارق را رها کن، تو ابوصفره ای» (اسد ۱۸۹ / ۴).۶۰ – فروشندگان را سمسار می نامیدند، پیغمبر ایشان را تجار نامید و فرمود: «فروش شما با سوگند مخلوط است، آن را با صدقه دادن بیامیزید» (اسد ۲۳۳ / ۴).۶۱ – قلیل نامی را کثیر نامید. (اسد ۲۳۱ / ۴).

۶۲ – عاصی نامی را مطی نامید و عاصیه نامی را جمیله. (اسد ۲۳۲ / ۴).توضیح:چون نام مطعیه برای زن موهم است، از این جهت پیغمبر به جای مطیعه او را جمیله نامیده است.۶۳ – در بازار یکی گفت: یا اباالقاسم! پیغمبر رو برگردانید، آن مرد گفت: با دیگری بودم، پیغمبر فرمود: «به نام من بنامید اما به کنیه ی من ننامید» (مناقب ۲۳۳ / ۱).توضیح:اکنون هم کسی حق ندارد بدون اجازه، فامیلی را انتخاب کند، زیرا باعث اشتباه و عدم تعیین است اما با رفع این التباس و محظور چنان چه در دو حوزه یا در دو زمان دور از هم، منعی ندارد؛ و بنابراین اکنون نامگذاری به ابوالقاسم منعی ندارد.۶۴ – بفودان از اهل هرات را که مسلمان شد محمد نامید. (اسد ۳۳۲ / ۴).۶۵ – مخشی بن حمیر اشجعی که منافق بود، توبه کرد و از پیغمبر خواست که نام او را عوض کند، پیغمبر او را عبدالله بن عبدالرحمن نامید. (اسد ۳۳۸ / ۴).۶۶ – ذکوان نامی را ناجیه نامید (اسد ۴ / ۵).۶۷ – ناشره را به سریه ای فرستاده بود، زنش حامله بود، پسری آورد، نزد پیغمبر آورد که نامگذاری کند، پیغمبر نام او را «سریع» گذارد و فرمود: «چون در اسلام شتاب کرده است» (اسد ۶ / ۵).۶۸ – هشام نامی را شهاب نامید (اسد ۶۵ / ۵).۶۹ – به مردی گفت: «نامت چیست؟» گفت: نعم، فرمود: «نامت عبدالله است» (اسد ۲۲ / ۵).

۷۰ – می فرمود: «فال بد زدن شرک است، و ما آن را با توکل دفع می دهیم». از فال خوب سخت خوشش می آمد و فرمود: «وقتی فال بد زدید در آن کار اقدام کنید». می فرمود: «سه چیزند که مؤمن از آنها رهائی ندارد: فال بد و بد گمانی و حسادت»، آن گاه چاره ی آن ها را چنین فرمود: «هرگاه فال بد زدید اقدام کنید (آن فال مانع انجام کار نباشد) و چون بدگمان شدید آن را محقق ندانید (تا تحقیق کنید)، و چون حسادت ورزیدید ظلم نکنید» (اغلب منابع).توضیح:عوض کردن نام های نامناسب به نام های مناسب از غایت حکمت است، که عقل کل بر آن و بر فلال خوب زدن اهتمام داشت، زیرا نام، نزدیکترین وجه ادراک شی ء است که با شنیدن آن متبادرا صورتی از آن در ذهن نقش می بندد، و آن صورت متناسب با نام است نام بد یا بدمحتوی یا بی محتوی خود یکی از وجوه سریال فال بد است، و هر چند استفاده از نام بلند اما بی محتوی هم فریب دهنده و باعث ناشناس ماندن امتیازات انسانی است چنان چه از آیه ی مبارکه ی «و لا ـ تنابزوا بالالقاب» (حجرات / ۱۱)یعنی: «همدیگر را با لقب ها نکوبید و عیب جوئی نکنید» مستفاد می شود که شامل هر دو قسم است: هم القاب پستی که مایه ی سرشکستگی مؤمن است، هم القاب بلندی که از رتبه ی او بالاتر و مایه ی غرور او و اغراء و اشتباه دیگران است؛ تأثیر اسم در مسمی تا آن جا کارگر است که گاهی یک اسم بی تناسب مانع رسیدن صاحب هنری به مقامات عالیه ی رشته ی خویش است، مثلا در میان طوائف معمول است که به نام روزها، حیوانات و صفات بد

نامگـذاری می کننـد در این صورت مثلا کربلائی پنجشـنبه با هر درجه از معلومات نمی تواند مجتهد مورد قبول عامه گردد؛ و مشـهدی نـادان به عنوان پزشـک متخصـص، پـذیرفته نمی شود؛ و حاج سـگول، بازرگان مورد احترامی نخواهـد بود؛ نام های معمـول در دوران جـاهلیت نماینــده ی خـوی و منش غیرانسـانی آن دوران بـود و هرگز بـا کرامـت دوران اســلامی مناســب نبود.متأسـفانه با آن که همه ی امتیازات جامعه ی عرب از برکت پیغمبر اسلام است که هم خاتم پیغمبران است هم ایشان را به آب و نـان تـا مقـام امپراطوری رسانـده است، هنوز که هنوز است رقم نامگـذاری به نـام او (محمـد) در صـدانه نام های ایشان انـدک است،ماننـد آن که سالنمـای اغلب ممالـک عربی سالنمـای میلادی است نه هجری و این خود اعجب عجائب است و سکـوت علمـای ایشـان در برابر این شـناعت، شـگفت آور است.بـا شسـتشویی که اسـلام به عرب داده است، هنـوز بقایـایی از خشونت و عصبیت جـاهلی در میـان ایشـان دیـده می شود و هنوز در میان افکار اعتقادی خود جایی همشأن خانواده ی پیغمبر، آمـاده نکرده انـد.به نظر مـا رقم چشـمگیر سوءنیت طـاغوت ایران همانـا تغییر سالنمای هجری به سالنمای شاهنشاهی بود و این مطلب بر اهل سـیاست پوشـیده نبود که اولین اقـدام شـریف امامی در تصـدی مقام نخست وزیر صـدور اعلامیه ی بازگرداندن سال شاهنشامی به سال هجری بود «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون».

۷۱ – ابوالملیح از پدرش نقل کرد که گفت: ردیف پیغمبر بودم، شتر سکندری رفت، من گفتم: دور باد شیطان، پیغمبر فرمود: «نـام شـیطان مبر و گرنه چون خانه ای بزرگ می شود و می گویـد از نیروی من بود، اما بگو بسم الله که تاماننـد پشه کوچک شود» (اسد ۶۷ / ۱).توضـیح:بردن نام شیطان در مورد استعاذه، مستحب است و تعارضی با این مورد ندارد؛ مراد پیغبر چنان چه از خود روایت برمی آید آن است که هر جا گوینده گمان برد آن ضرر و زیان از نیروی شیطان است نباید نام او را ببرد و باید بداند به قوله تعالی: «ان کید الشیطان کان ضعیفا» یعنی: «حیله و دشمنی شیطان، ناچیز است» و هر جا از شر او استعاذه می کند باید بداند که آلتی است در دست مشیت الهی مانند همه ی مخلوقات و خود بذاته لا یضر و لا ینفع است.۷۲ – پسر بچه ای را نزد پیغمبر بردنـد فرمود: «آیا او را نامگـذاری کرده ایـد؟» گفتنـد: آری ولیـد، فرمود: «بس است، بس است، نام او عبدالرحمن است، او را به نام فراعنه ی خود نامگـذاری کرده بودیـد» (مطالب ۴۱ / ۳).۷۳ – فرمود: «هر کس برای او سه پسر زائیده شد و یکی از ایشان را محمـد ننامید، به تحقیق جاهل است» (مطالب ۳۱ / ۳).۷۴ – امـام صادق فرمود: «یس، نام پیغمبر است به دلیل انک لمن المرسلین سلام علی آل یس، یس محمد است و آل محمد امامانند» (بحار ۸۷ / ۱۶).توضیح:در «انک لمن المرسلن» که خطاب است، باید مخاطبی ذکر شده

باشـد و آن یاسـین است بـا یاء نـدا و سـین رمز، یعنی ای محمـد! سوگنـد به کتاب مبین (قرآن) که به درستی که تو از پیمبران مرسلی.۷۵ – انگشتر او از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله. (بحار ۹۵ / ۱۶).۷۶ – فرمود: «هرگاه کسی را محمد نامیدند او را عیب نکنیـد؛ بـدون برآوردن حاجت، او را بازنگردانیـد؛ او را نزنیـد؛ برای خانه ای که محمد نامی در آن هست برکت داده شـده و همچنین برای مجلسـی و رفقـائی که محمـد نـامی در آنهـا باشـد»(بحار ۲۴۰ / ۱۶).۷۷ – عیینـه بـن الحصـن الفزاری را «الاـحمق المطاع فی قومه» لقب داده بود. (بحار ۱۴۷ / ۱۹)یعنی: احمقی که در میـان قوم خود اطاعت میشود و معلوم است که چنین قومی خود حمقا خواهنـد بود.۷۸ – چون سـهیل بن عمرو از جانب قریش برای اصـلاح با پیغمبر در حـدیبیه آمـد فرمود: «کار ما سـهل و آسان شد» (وصول ۲۵۲ / ۳).۷۹ – گروهی از طایفه ی «مزینه» نزد پیغمبر آمدند فرمود: «شـعار شـما چیست؟» گفتند: حرام، فرمود: «نه، بلکه شـعار شما حلال است» (بحار ۱۶۴ / ۱۹).۸۰ – چون کلمه ی خوبی می شـنید می فرمود: «آن را از دهانت گرفتم»؛ چون عاملی می فرستاد و از نامش می پرسید اگر نام او خوب بود اثرش در صورت پیغمبر نمایان می شود و همچنین چون به شـهری یا دهی وارد می شد فرمود: «چون چیز بدی بشنوید، بگویید: اللهم لا یأتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السـیئات الا انت و لا حول و لا قوه الا بک» فرمود: «فال بد زدن، شـرک است و از ما نیست اما با توکل بر خداوند، بدی آن از بین می رود» پرسـیدند: فال چیست؟ فرمود: «کلمه ای نیکو» (وصول ۱۹۳ / ۳).۸۱ – در روز گرمی آب آوردند، وضو گرفت، مردم از اضافه ی آب وضویش برای

تبرک می گرفتند، هر کس چیزی می گرفت به صرت می مالید و هر کس به دست نمی آورد از ترس دست رفیقش می گرفت (وصول ۶۶ / ۳).۸۲ - در حدیبیه پیغمبر از مردی قرشی خواست از آب زمزم برای او بیاورد، چون آورد آن را همراه خود به مدینه برد. (وصول ۳۹۱ / ۱).۸۳ - فرمود: «فال بد از شرک است و از ما نیست اما آن را خداوند با توکل از بین می برد» (مستدرک ۱۸/ ۱).توضیح:چون مؤثر دانستن چیزی جز خدا، خلاف توحید است، پیغمبر آن را به شرک نسبت داده، و آن در مواردی است که تأثیر شناخته شده نباشد مانند اثر ناشناخته ی عطسه زدن که اگر یکی بود بد است و اگر دو تا بود خوب است اما در جائی که اثر شناخته شده باشد وظیفه ی انسان چه از عمل یا ترک باید طبق آن اثراث شناخته شده ی تکوینی باشد مانند احتراز از آتش و عمل به دارو و درمان.۸۴ - فرمود: «اعراب از نامگذاری نمازها بر شما غلبه نکنند، نماز آخرین عشاء است در کتاب خداوند، و عتمه که ایشان نامگذاری کرده اند وقت دوشیدن شیر است» (وصول ۳۸۱ / ۲).۸۵ - مهمانانی نزد پیغمبر آمدند و شنید یکی از ایشان ابوالحکم نام دارد فرمود: «حکم و داور، خداوند است، کنیه به ابوالحکم نگذارید»، آن مرد گفت: چون قوم من اختلافی داشته باشند مرا به داوری قرار می دهند، حکم می دهم و دو طرف راضی می شوند.فرمود: «پسر داری؟» گفت: آری، شریح و عبدالله و مسلم، فرمود: «بزرگ

ایشان کیست؟» گفت: شریح، فرمود: «تو ابوشریحی» و برای او و پسرش دعا کرد. (مستدرک ۲۴ / ۱).۸۶ - فرمود: «پست ترین نام ها نزد خداونـد مالك الملك (شاهنشاه) است، مالکی جز خداونـد نیست» (وصول ۴۶ / ۱).۸۷ - فرمود: «نام خوب به خود بگذارید» (وصول ۴۶ / ۱).۸۸ - «حرب» نامی را «سلم» نامید؛ و «مضطجع» را «منبعث»؛ «شهاب» را «هشام»؛ زمینی «عفره» نام را «خضـره» نامید؛ «شعب الضلاله» را «شعب الهدی»، «بنی المزینه» را «بنی الرشده»، «بنی معویه» را «بنی رشد» (وصول ۵۰ / ۱).۸۹ - فرمود: «روز هفتم ولادت را نامگـذاری کنیـد»؛ وقتی حسن بن علی متولـد شد در گوش او اذان گفت. (وصول ۵۱ / ۱).توضیح:راوی قبل از تولد امام حسین این حدیث را نقل کرده و گرنه مستحب است در گوش هر مولودی اذان گفته شود و معلوم است که چیزی از مستحبات از پیغمبر فوت نشـده چه رسد اذان گفتن در گوش امام حسین.۹۰ - «ریطه» دختر مسلم از پدرش نقل کرد که می گفت: در «حنین» حاضـر بودم، پیغمبر پرسید: «نام تو چیست؟» گفتم: غراب، فرمود: «بلکه تو مسلمی»؛ یکی آمـد از او پرسید: «نام تو چیست؟» گفت: اصـرم، فرمود: «بلکه تو زرعه ای». و این نام ها را تغییر داد: عاص، عزیز، عقله، شیاطن، حکم، حباب و شهاب؛ نام زمینی عفره بود آن را خضره نامید. (حیاهالحیوان ۱۷۵ / ۲).

رعایت مستضعفان: زن، یتیم، بردگان و...

پیغمبر اسلام در رعایت حال زنان و احترام گزاردن به ایشان سخت کوشا بود، در حقیقت پیغمبر اسلام برای اولین بار عامه ی زنان را در جامعه عضویت داد وقتی مسلمان می شدند از ایشان مانند مردان بیعت می گرفت، داستان بدبختی زن در جوامع قبل از اسلام و نجات یافتن ایشان به دست پیغمبر اسلام خود جداگانه کتاب های مفصلی می خواهد که ما به نوبه ی خود و باندازه ی توانایی در کتاب «قرآن و مقام زن» آورده ایم و در این باره کتاب ها باید پرداخت.در رعایت حال یتیمان و بردگان نیز اهتمام شدید می فرمود.اساس فرهنگ اسلام برای هر فرد مسلمانی حقی در محدوده ی خاصی می شناسد که باید از طرف افراد جامعه به او اعطا گردد و چون نماینده ی هر اجتماع، حکومت آن اجتماع است، ضامن و مسئول اعطای آن حقوق است و پیغمبر اسلام خود نمونه ی کامل اعطای حقوق بود از حق والدین گرفته تا حق یک فرد رهگذر.۱ – وقتی عهدنامه ی حدیبیه انجام گرفت و صلحنامه امضا شد، پیغمبر به همراهان

فرمود: «برخیزید و شتران خود را نحر کنید» و چون ایشان به صلح راضی نبودند هیچ کس از جای خود برنخاست، پیغمبر سه بار تکرار کرد و هیچ کس اجابت ننمود،پیغمبر به خیمه ی ام سلمه رفت و در حالی که خشمناک بود دراز کشید ام سلمه گفت: یا رسول الله! چه شده؟ و پیغمبر جواب نمی داد، بعد از سه بار سؤال پیغمبر فرمود: «ایشان را فرمان دادم که نحر کنند و تقصیر کنند و محل شوند، شنیدند و به رویم نگاه کردند و کسی جواب نداد»، ام سلمه گفت: تو خود برو و هدی خود را پیش روی ایشان نحر کن، به زودی از تو پیروی می کنند؛ پیغمبر برخاست و دامن به کمر زد، حربه برداشت و شتر خود را نحر کرد و گفت: «بسم الله و الله اکبر»، همراهان چون چنان دیدند به شتاب شتران خود را نحر کردند چنان چه نزدیک بود درهم افتند. (واقدی / ۶۱۳)و (بحار ۳۵۳ / ۲۰).توضیح:پیغمبر وعده داده بود که به زیارت خانه ی خدا خواهند رسید و البته مقصود سال بعد به نام «عمره القضا» بود و چون در سفر حدیبیه اگر صلح نمی شد جنگ بد فرجامی روی می داد، مصلحت اسلام ایجاب می کرد با کفار صلح کند و زیارت خانه ی خدا را به سال دیگر موکول نماید و چنان کرد، مسلمانان که از زیارت خانه خدا محروم شده بودند در ناراحتی به سر می بردند، اما چون پیغمبر شتر خود را نحر کرد و آماده ی بازگشت به مدینه شد، دانستند که کار او وحی الهی است و هرگز به میل و هوای خود کاری انجام نمی دهد، بعدا هم وقایع نشان داد که صلح حدیبیه فتح بزرگی در سیاست بود و در فاصله ی حدیبیه و فتح مکه مسلمانان نیرومند شدند و بسیاری از سران کفار موقعیت

پیغمبر و قدرت آینده ی او را پیش بینی کردند و مسلمان شدند، مسلمانی ایشان هم تضعیفی برای سائر مشرکین بود، از این ها گذشته شایسته نبود حرم امن خداوندی یعنی مکه بوسیله ی کشت و کشتار فتح شود، نیرو و استعداد اسلام چندان بالا گرفت که در فتح مکه بدون جنگ و خونریزی کفار تسلیم شدند و پیغمبر، فاتحانه وارد مکه شد.روایت حدیبیه در بعضی مصادر اضافاتی دارد که ما از آن جهت که حدیبیه نقطه ی عطف مهمی در تاریخ اسلام است آن را نقل می کنیم:چون ام سلمه جواب پیغمبر را شنید با خردمندی و وقار و ادب گفت: یا رسول الله! عذر ایشان را بپذیر، امر عظیمی بر ایشان وارد گردیده اینان برگردند، نه حجی به جا آورده باشند، نه فتحی کرده باشند از این جهت بد حالند، رأی آن است که خود بیرون روی و کاری به ایشان نداشته باشی، و به آن چه می خواهی خود آغاز کنی، چون تو را دیدند از تو پیروی می کنند و می دانند کار قطعی است، و تجدیدنظری در آن نخواهد بود اینان به تو ایمان دارند و تو را دوست دارند و خیرخواه تو هستند؛ پیغمبر آرام شد و به رأی ام سلمه مطمئن گشت که خردمندانه و واقع بینانه بود و خود به نحر شتر آغاز کرد. (من توجیهات الاسلام / ۲۱۸).۲ - از ناگهانی به خانه رفتن در شب نهی می کرد، در یکی از اسفار هنگام بازگشت دستور داد در خارج مدینه شب را بمانند و فرمود فردا به خانه روند، یکی از صحابه نافرمانی کرد، شب هنگام به مدینه وارد شد و بی خبر به خانه ی خود رفت، چراغی در خانه روشن دید و آدم دراز قدی خوابیده، غیرت او بجنبید و سخت خشمناک وارد خانه شد و با پا به زنش که خوابیده بود زد و گفت: این کیست؟ زنش گفت: این «رحیله»

مشاطه است، چون شنیدم می آیید او را برای آرایش آوردم، و همینجا خوابید؛ صحابی از خلاف و شتاب خود سخت پشیمان شد و راز فرمان پیغمبر آشکار گردید. (واقدی / ۴۳۶ و ۱۱۱۵).توضیح:در بعضی روایات آمده که تصادفا مردی غریب را دید و راز منع پیغمبر آشکار شده است، زیرا جستجوگری در کشف عیوب و عورات حرام است مگر آن جا که استثناء برای مصلحتی به کار می رود، چنان چه از پیغمبر اکرم روایت شده که فرمود: «من القی جلبات الحیاء فلا غیبه له» یعنی: «هر کس پرده ی حیا و شرم را برانداخت، غیبتی ندارد» یعنی غیبت کردن او ناروا نیست و همچنین فرمود: «اذکروا الفاجر بما فیه کی یحذره الناس» یعنی: «بدکاره را به آن چه در اوست یاد کنید تا مردم از او حذر کنند و مواظب خود باشند». (مستند احادیث تفسیر قرطبی ۳۳۹ / ۱۸).۳ - حمل بن مالک از طائفه ی هذیل از راه می گذشت، «اثیله» دختر راشد را دید که گوسفندان را می چرانید، چون برقعش به کنار رفت دید بسیار زیبا است، شتر خود را بست و خواست بر او دست درازی کند، اثیله گفت: مرا از پدرم خواستگاری کن، حمل به طرف او رفت، اثیله به او حمله کرد و او را بر زمین زد و بر سینه ی او نشست و از او پیمان گرفت که متعرض او نشود، اما بار دیگر حمل خواست با او درآمیزد، اثیله دوم بار و سوم بار او را بر زمین زد و در بار سوم سر او را با سنگی کوبید و به راه خود رفت؛ پس از چندی قوم او رسیدند و گفتند: کی به تو چنین کرد؟ گفت: از شتر افتاده ام، گفتند: شترت بسته است، و این سنگ خونین چیست؟ گفت: مرا به خانه برید، چون

مرگ او نزدیک شد گفت: خون من به گردن اثیله است، طائفه هذیل به پیغمبر شکایت کردند، پیغمبر راشد را بخواست و فرمود چنین می گویند راشد گفت: من خبر ندارم، و چون از اثیله سؤال کرد گفت: آیا زنی می تواند مردی را بکشد؟ اما با پیغمبر دروغ نخواهم گفت و نزد او آمد واقعه را بگفت، پیغمبر فرمود: «خداوند تو را مبارک کند» و خون حمل را هدر نمود. (اسد ۹۵ / ۳).۴ – عکافه بن وداعه نزد پیغمبر آمد، پیغمبر به او فرمود: «همسر داری؟» گفت: نه فرمود: «و نه کنیزی؟» گفت: ندارم، پیغمبر فرمود: «با آن که سالم و مالداری؟» گفت: آری، پیغمبر فرمود: «در این صورت تو از برادران شیطانی؛ اگر از راهبان نصارایی، از ایشانی؛ و اگر از مایی چنان کن که ما می کنیم»، عکافه گفت: یا رسول الله! ازدواج نکنم تا تو کسی را به من تزویج کنی، پیغمبر فرمود: «به نام خدا و برکت او دختر کلثوم حمیری را به تو تزویج نمودم» (اسد ۳ / ۴).۵ – روزی در میان اصحاب نشسته بود، زنی زیبا از راه گذشت، پیغمبر فرمود: «هرگاه زنی به نظر شما زیبا آید، نزد زنان خود روید، زیرا زن به صورت شیطان می آید و به صورت شیطان می رود» (اسد ۲۶۹ / ۳).توضیح:به صورت شیطام آمدن و رفتن به عنوان نقص منزلت زن نیست و مراد پیغمبر آن است که تحریکات غریزه ی حیوانی در غیر مورد خود، همچنین فرونشستن آن ها از صور شیطانی نفس انسان است نه صور رحمانی آن، زیرا نفس به معنی مطلق خود معرض ورود هر دو صورت است، دیگر آن که چون پوشیدن صورت واجب نیست، چه بسا ناگهانی و بدون قصد چشم به نامحرم بیفتد که اگر محرک بود باید از نظرم دوم

اجتناب کنـد و نظر اول بخشوده خواهـد بود.در حـدیثی که از امیرمؤمنان روایت شده اضافه دارد که فرمود: «هر کس تحریک شـده، نزد زن خـود رود زیرا او هم زنی استماننـد زن دیگر» و مراد اطفـاء شـهوت از راه حلال است.۶ - به غـالب بن ابیحر فرمود: «اهل بیت خود را از فربهی مال خود بخوران، یعنی از بهترین آن» (اسد ۲۳۶ / ۳).۷ - در زناشوئی تأکید داشت، فرمود: «مسـکین است مسکین مردی که همسـری نـدارد و هر چند مالدار باشد»، بعد فرمود: «مسـکینه است مسـکینه زنی که شوهری نداشته باشد» (اسد ۳۱۲ / ۵).توضیـح:در مورد زن نفرمود اگر چه مالدار باشد زیرا زن بی شوهر اگر مالدار بود بیچاره نیست.۸ - معـاویه سـملی نزد پیغمبر آمـد و گفت: قصـد جهاد دارم برای رضای خداونـد و آخرت پیغمبر فرمود: «مادرت زنـده است؟» گفت: بلی، فرمود: «برو و به او نیکی کن» (اسـد ۳۸۳ / ۲).۹ - قتیله، زین سوداگر بود، از پیغمبر پرسـید: در معـامله چانه بزنم؟ فرمود: «نه، آن چه را می خواهی بفروشی یک کلام بگو، بخرند یا نخرند» (نظام ۱۱۷ / ۲).۱۰ - پیغمبر اکرم در محل «عسفان» بود، یکی گفت: آیا در زنان بنی مدلـج و شتران ایشان نیازی هست؟ یکی از بنی مدلـج که حاضـر بود از غیرت و ناراحتی اثر آن در صورتش نمایـان شـد، پیغبر فرمود: «بهترین شـما دفاع کننـده ترین از قوم و تبار خویش است مادام که به گناه نکشانـد» (اسد ۸۶ / ۲).

۱۱ - ابوطلحه انصاری قبل از مسلمان شدن از ام سلیم خواستگاری نمود، او گفت: مانند توئی را نباید رد کرد، اما تو مردی کافر و من مسلمانم، اگر مسلمان شدی مهریه ی من اسلام تو باشد، ابوطلحه مسلمان شد و همان مسلمانی مهریه ی ام سلیم بود وی مردی جهیرالصوت بود پیغمبر فرمود: «ابوطلحه در ارتش از یک گروهان بهتر است» (اسد ۲۳۲ / ۲).۱۲ - قتیله، خواهر نضر بن حارث در مرگ برادرش که در راه بدر به امر پیغبر کشته شده بود مرثیه ای جانگداز گفته بود از آن جمله:ای محمد! ای بهترین ریشه ی کریم، در قوم خود! ای نیرومند بزرگوار چه زیان داشت اگر با بخشودن او منت می گزاردی، چه بسا جوانمرد منت می گزارد در حالی که غیظآلود است و کینه ور است چون پیغمبر شنید فرمود: «اگر قبلا می شنیدم او را رها می کردم» (شامی ۴۷۴ / ۲).توضیح:زیرا کشتن و رها کردن هر دو از اختیارات پیغمبر بود.۱۳ - وقتی هند زن ابوسفیان مسلمان شد و بیعت کرد گفت: یا رسول الله! ابوسفیان مردی خسیس است، به قدر کفایت من و فرزندانم خرج نمی دهد، آیا می توانم از مال او برداشت کنم بی خبر او؟ پیغمبر فرمود: «از مالش به قدر معروف و کفایت خود و فرزندانت بردار» (شامی ۶۰۴ / ۳).۱۴- پیغمبر بر جنازه ی زنی که در حال نفاس مرده بود و آبستنی او از زنا بود، نماز گزارد. (مطالبه العالیه ۲۰۸ / ۱).۱۵ - بر قبر تازه ای گذر کرد، پرسید: «از کیست؟» گفتند: از فلان زن، فرمود: «چرا مرا خبر نکردید؟» گفتند: در خواب بودی، فرمود: «برای حضور در جنازه هایتان

مرا خبر کنید» (مطالب ۲۰۹ / ۱).۱۶ – فرمود: «هر کس عامل ماست باید همسری داشته باشد، اگر ندارد بگیرد، اگر خادمی یا مسکنی ندارد باید به دست آورد» (اسد ۳۵۴ / ۴).۱۷ – یاسر بن سوید به جنگ رفته بود، زنش پسری زائید، نزد پیغمبر آمد و گفت: پسری زائیده ام، پدرش در جبهه است، او را نامگذاری کن، پیغمبر او را گرفت و دست بر سر او کشید و گفت: «خداوندا! مردان ایشان را زیاد کن و زنان ایشان را کم، ایشان را محتاج نکن، هیچ کس از ایشان نیازمندی را مبیند»، نام پسرش را مسرع نهاد که در اسلام شتاب کرده. (اسد ۹۸ / ۵).توضیح:دعا متضمن رعایت حال زنان است، زیرا در همه ی جوامع بشری زن باید چشم به راه خواستگاری از طرف مرد باشد و در این صورت به قاعده ی عرضه و تقاضا وقتی تعداد زن کم و مرد زیاد بود خواستگار زن زیاد و ارزش او بیشتر است.۱۸ – در جنگ احد، نسیبه دختر کعب مشکی آب برداشت و مجاهدان را آب داد، وقتی جنگ مغلوبه شد و پیغمبر را تنها گذاردند، شمشیر گرفت و از پیغمبر دفاع کرد تا دوازده زخم برداشت، جای زخم عمیقی بر شانه ی او مانده بود که می گفت: جای شمشیر ابن قمیئه است، وی می گفت: من دو ضربه به او زدم اما کاری نشد زیرا دو زره بر تن داشت، نسیبه هم در جنگ با مسیلمه ی کذاب با مردان مجاهده همراه بود در «حدیقهالموت» که حجنگ به اوج رسید و مسیلمه کشته شد دست او هم قطع گردید. (بحار ۱۱۲ / ۲۰).

توضیح:مجاهدات این گونه زنان مسلمان و شرکت ایشان در جنگ های سخت در صدر اسلام دلیل آن است که اسلام دین تقدم و زندگی است، و همه ی افراد را در بوته ی سعی و عمل ذوب کرده جامعه ای فولادین می سازد.۱۹ - در جنگ احد دو زن روسبی همراه کفار بودند که خوانندگی می کردند و هجای پیغمبر می گفتند، در فتح که خون ایشان را هدر کرد. (بحار ۱۱۲ / ۲۰).توضیح:پیغمبر تقریبا هیچ شاعر کافر هجاگوی را عفو نکرد در حالی که بسیاری از جنگاوران کافر را بخشیده است و این رویه درس مهمی را می آموزاند که در هر حال افراد پرکار و فداکار در جامعه ارزشی دارند و هر چند کافر باشند اما همج رعاعها و دلقکها و طفیلیها هیچ ارزشی ندارند.۲۰ - سبیعه دختر حارث که شوهرش کافر بود در حدیبیه نزد پیغمبر آمد که بیعت کند و شوهرش به دنبال او آمد که او را برگرداند، آیه نازل شد «یا ایها الذین آمنوا اذا جائکم المؤمنات مهاجرات فامتحنوهن» (ممتحنه / ۱۰)یعنی: «ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه زنان مؤمنه مهاجر نزد شما بیایند ایشان را آزمایش کنید» و آزمایش چنان بود که باید سوگند یاد کنند که مهاجرت ایشان از بغض شوهر نیست، از رغبت به سرزمین هجرت نیست، از دوستی دنیا نیست، بلکه صرفا از محبت خدا و رسول اوست؛ پیغمبر سبیعه را سوگند داد و چون صدق او معلوم شد مهر او را به شوهرش داد و او را دست خالی بازگردانید. (بحار ۲۳۸ / ۲۰).

می کشید و زنان به طرف دیگر. (بحار ۳۸۵ / ۲۰).۲۲ - هنگام رفتن به خیبر گروهی از زنان آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما می خواهیم همراه شما بیائیم، مجروحین را مداوا کنیم، و هر چه از دست ما برمی آید به مسلمانان کمک کنیم، فرمود: «علی برکه الله بیائید» و از غنائم ایشان را سهمیه داد مانند گردن بند و امثال آن، نه زمین. (شامی ۳۸۷ / ۳).۲۳ - بعضی از صحابه که می خواستند ازدواج کنند، از پیغمبر برای مهریه کمک می گرفتند، و اگر چیزی داشت به ایشان می داد. (شامی ۴۲۲ / ۳).۲۴ - در یکی از سریه ها دختری سهم ایاس بن سلمه شده بود، چون به مدینه آمدند پیغمبر به او فرمود: «این دختر را به من ببخش»، ایاس گفت: یا رسول الله! برای من جالب است، اما لباس از تن او دور نکرده ام، پیغمبر ساکت شد؛ فردا او را در بازار دید فرمود: «دختر را به من ببخش» و همان جواب را شنید، روز سوم هم ایاس را دید و فرمود: «به جان پدرت دختر را به من ببخش» ایاس گفت: پیراهن از تن او دور نکرده ام، اما برای تو باشد؛ پیغمبر آن دختر را با چند تن از مسلمانان که در مکه اسیر بودند معاوضه نمود و راز اصرار پیغمبر آشکار گردید. (شامی ۴۱۷ / ۳).۲۵ - در سفرها یکی از همسران خود همراه می برد اما سوده و زینب به سفر نمی رفتند. (نظام / ۳۵۵).۲۶ - در ماه رمضان معتکف می شد، چنان شد که در محل اعتکاف سه خیمه برپا دید، فرمود: «این ها مال کی هستند؟» گفتند: عایشه و حفصه و زینب، فرمود: «گمان کرده اند کاری نیکو کرده اند»، برگشت و آن سال در ماه رمضان اعتکاف نکرد و در ماه شوال اعتکاف نمود. (جامع ۲۳۹ / ۱).

توضیح:چه بسا به علت نامعلومی پیغمبر به اعتکاف ایشان راضی نبوده یا آن را در اثر چشم و همچشمی و ریاکاری می دانسته است.۲۷ - از خانه بیرون نمی رفت مگر آن که خدیجه خاتون را یاد می کرد. (اسد ۴۳۸ / ۵).۲۸ - ریحانه یهودیه از اسیران بنی قریظه سهم پیغمبر شد، خواست او را آزاد کند و با او ازدواج نماید، ریحانه گفت: اگر مرا در ملکیت خود بگذاری بر من و تو سبکتر خواهد بود، پیغمبر او را به حال خود باقی گذارد و او در یهودیت خود باقی بود، و پیغمبر از او جدا بود تا روزی که صدای پایی آمد، پیغمبر فرمود: «ثعلبه است و آمده است مرا به اسلام ریحانه بشارت دهد» و چنان بود. (بحار ۲۷۸ / ۲۰).۲۹ - در غزوه ی بنی المصطلق، امیرمؤمنان جویریه را اسیر کرده بود، پیغمبر آن را برای خود اختیار نمود، پدرش آمد و گفت: یا رسول الله! دختر من اسیر نیست، زیرا از بزرگ زادگان است، پیغمبر فرمود: «نزد او برو من به او اختیار دادم»، پدرش گفت: نیکو و برازنده حکم کردی و نزد دختر خود رفت و گفت: ای دخترک! قوم خود را رسوا مکن با من بیا، جویریه گفت: من خدا و پیغمبر را اختیار کردم، پیغمبر او را آزاد کرد و با او ازدواج نمود. (بحار ۲۹۰ / ۲۰).۳۰ - حوات بن جبیر در خدمت پیغمبر بود، چون به «مرالظهران» رسیدند توقف کردند، حوات از خیمه بیرون آمد چند زن دید به دور هم نشسته، پیغمبر بر ایشان گذر کرد، وی ترسید و به دنبال او به راه افتاد، و به پیغمبر گفت: شترم فرار کرده و به دنبال آنم، پیغمبر عبای خود را به دست او داد و به میان درختان اراک رفت و برگشت، و عبا را

گرفت، و گفت: ای بنده ی خدا! آن شتر چه شد؟، و در آن سفر هر بار که حوات را می دید می فرمود: «آن شتر چه شد؟»، حوات چون چنین دید مدتی در مدینه پنهان شد، و از حضور در مسجد دوری نمود، بعد با خود گفت: می روم و صادقانه معذرت می خواهم، به مسجد رفت و به نماز ایستاد، چون پیغمبر از راه گذشت، او نماز را طول داد تا پیغمبر برود، اما پیغمبر فرمود: «ای بنده ی خدا! هر چه خواهی نماز را طول بده من نمی روم تا تو بروی»، حوات با خود گفت: اکنون معذرت بخواهم، پیغمبر فرمود: «ای بنده ی خدا! شترت چه شد؟» حوات گفت: سوگند به آن که تو را به حق فرستاده از دمی که مسلمان شده ام شتر مهار را نبریده، پیغمبر سه بار فرمود: «خداوند بر تو ببخشاید» و به روی او نیاورد. (اسد ۱۲۶ / ۲).۳۱ - فرمود: «مرد را سفارش می کنم درباره ی مادرش، مرد را سفارش می کنم درباره ی مادرش، مرد را سفارش می کنم درباره ی مادرش، مرد را سفارش می کنم در باره ی پدرش، مرد را سفارش می کنم درباره ی غلامش» (اسد ۱۰۶ / ۲).۳۲ - بشیر بن سعد با یکی از فرزندان خود نزد پیغمبر آمد و گفت: یا رسول الله! غلامی به این پسر بخشیده ام می خواهم شاهد باشی، فرمود: «فرزندان دیگر داری؟» گفت: دارم، فرمود: «به ایشان هم چیزی داده ای؟» گفت: نه، فرمود: «بر این کار شهادت نمی دهم» (اسد ۱۹۵ / ۱).توضیح:این قسم بخشش شرعا حرام نیست اما چون خلاف انصاف و انسانیت بوده پیغمبر آن را مکروه داشته در مواردی که این قسم بخشش برای جبران ضعفی باشد هم مکروه نیست.۳۳ - حسن بن علی (علیه السلام) آب خواست، پیغمبر برخاست و برای او آب

آورد، چون حسین (علیه السلام) دید، او هم آب خواست، فرمود: «اول حسن» گفتند: گویی حسن را بیشتر دوست داری، فرمود: «نه، اما او اول آب خواسته بود» (اسد ۲۶۹ / ۲).۳۴ - چون می خواست یکی از دختران خود را به خواستگاری تزویج کند نزد او می رفت و می نشست و می گفت: «فلان(نام خواستگار) از فلانه(نام دختر) یاد کرده است، اگر ساکت می ماند نشانه ی قبول بود و اگر سخنی می گفت که نشانه ی ناقبولی بود، انجام نمی گرفت. (اسد ۲۷۱ / ۱).۳۵ - می فرمود: «همسایه به خریدن خانه احق است» (اسد ۱۵۲ / ۲).۳۶ - می فرمود: «کسی همسایه اش را منع نکند اگر چوبی در دیوار خانه اش فروکند» (اسد ۳۰۴ / ۴).۳۷ - پیغمبر شنید که یکی گفته: اگر کاسه ی غذائی برای من بیاورند خوشتر دارم تا مرا به دختری بشارت دهند،پیغمبر از او پرسید: «چنین گفته ای؟» گفت: آری، فرمود: «آنان میوه ی دل و روشنی چشمند، آنان مایه ی اندوه و بخل و ترسند» (اسد ۲۹۲ / ۱).توضیح:وجود دختر در جوامع فقیر مایه ی اندوه و بخل در خرج برای آنها و ترس از ضایع شدن آنهاست، اما انسان موظف است که ایشان را بیشتر رعایت نماید و همچنین هر ضعیفی را.۳۸ - دستور می داد بر سر عروس نثار کنند. (نظام ۱۵۶ / ۲).۳۹ - می فرمود: «اگر طفلان شیرخوار و بندگان رکوع کننده (نمازگزاران) و چارپایان چرنده در میان شما نبود هر آینه عذاب بر شما باریده می شد» (اسد ۹ / ۴).۴۰ - می فرمود: «هرکس خواهد که روز قیامت خداوند بر او سایه افکند، صله ی

رحم به جا آورد و به سلام دادن بخل نورزد»(اسد ۴۲۵ / ۴).۴۱ - فرمود: «بهترین صدقه آن است که به خویشاوند کینه توز دهی» (اسد ۱۶۲ / ۱).توضیح:چون نفس انسان ابا دارد که به شخص منفور و مبغوضی احسان نماید و انسان باید برخلاف میل نفسانی خود، رضای خدا را بخواهد؛ دادن صدقه به خویشاوندی که کینه توز است، افضل است.۴۲ - وضع پیغمبر در برابر برده ای چنان بود که برای او امکان نداشت برده داری را به کلی منع کند، زیرا امری متداول در همه ی دنیا بود، و گردش کارها بیشتر بوسیله ی آن ها انجام می گرفت، و بایستی متدرجا در زمان بسیار درازی انجام گیرد، اما تا آن جا که امکان داشت قوانین برده داری را به نفع بردگان وضع نمود، هدف پیغمبر آن بود که هیچ برده نباشد، اما عملا در آن عهد قابل انجام نبود اما مقام برده را در اجتماع اسلام تا نزدیک آزاد مردان بالا برد. (الرسول بودلی).۴۴ - پیغمبر دختر عمه ی خود را به زید بن حارثه آزاد کرده ی خود ازدواج نمود به این قصد که یکی از قوانین اشرافیت دوران جاهلی را براندازد، زیرا زینب از والا-ترین تیره های قریش و زید یک برده ی معمولی بود و افکار جامعه این ازدواج را نمی پذیرفت، زینب زید را دوست نداشت و بر او سرگرانی می کرد، زید هم در عذاب بود و به هر حال این ازدواج ناموفق بود، زید چند بار خواست زینب را طلاق گوید، پیغمبر مانع می شد، اما زید زینب را طلاق داد، از طرفی در دوران جاهلیت معتقد بودند که فرزند خوانده مانند فرزند است، پیغمبر هم از نظر شکستن این قانون جاهلی، هم از نظر صیانت مقام عمه زاده ی خود و جبران نارضائی او، با زینب ازدواج نمود و این واقعه دستاویزی

برای معانـدان صـدر اسـلام و قرون بعدی در جامعه ی یهود و نصاری گردید اما هرگز دوستی زنان چنان نبود که محمد را در وقت عزیمت و اقدام سـست کند و صلابت او همچنان باقی و برقرار بود. (الرسول بودلی).۴۵ – می فرمود: «هر چیزی جز ذکر خداونـد، بـازیچه است، مگر در چهـار مورد: نوازش کردن مرد همسـر خود را، تعلی دادن مرد اسب خود را، راه رفتن میان دو صف جنگ و یاد گرفتن شـنا» (اسـد ۲۵۹ / ۱).۴۶ – زنی از مردش جـدا شـد، مرد او را دوست داشت، در کوچه هـای مـدینه گریه می کرد، پیغمـبر اکرم در این بـاره بـا زنش سـخن گفت: زن گفت: آیـا به من فرمـان می دهی؟ فرمود: «نه، شـفاعت می کنـم»، زن گفـت: ان را نمی خـواهم. (اسـد ۴۱۰ / ۵).۴۷ – فرمود: دربـاره ی بردگان از خـدا بترسـید، که ایشان هماننـد شـما هسـتند، نه از کوه بریده شده اند نه از چوب تراشـیده شده، از آن چه می خورید به ایشان بخورانید، و از آن چه می پوشـید به ایشـان بپوشانیـد، در کارهایتـان از ایشان کمک بگیریـد و اگر ناتوان بودنـد کمکشان کنیـد، اگر خوشـتان نمی آمـد ایشان را بفروشید، بندگان خدا را آزار ندهید. (محاضرات / ۲۱۰).۴۸ – وقتی خریت بن حسان شیبانی نزد پیغمبر آمد و بیعت کرد، قتله دختر مخرمه تمیمه همراه او بود که چون پیغمبر را دیـد از مهـابتش به لرزه افتـاد، پیغمبر فرمود: «یـا مسـکینه! علیک بالسـکینه» یعنی: «ای ناتوان! آرام باش»، خریت از پیغمبر خواست که سـرزمین «دهنا» اقطاع و تیول او باشد، جز مسافری و مجاوری از آن جـا گـذر نکنـد، پیغمـبر دسـتور داد تـا برایش بنویسـند، در این وقت قتیله به کـاتب گفت: درنـگ کن، یـا رسول الله! این مرد مسـاوات را از تو نخواست، این «دهنـا» چراگـاه شـتران و گوسـفندان است، زنـان بنی تمیم و فرزنـدانشان پهلوی آننـد، پیغمـبر فرمود: «راست می گوید، ننویس،

مسلم برادر مسلم است، آب و درخت و گیاه برای همه ی ایشان است و همه ی ایشان معاون همدیگر بر علیه باطلند»، چون خریت چنین دید دست بر دست زد و گفت: مرگ خودم را همراه خود آوردم، قتیله گفت: نه چنین است تو دلیل در تاریکی و بخشنده به مسافران و عفیف در همراهان هستی، اما مرا ملامت مکن، تو بهره ی خود خواستی و من بهره ی خود، خریت گفت: بهره تو چیست؟ گفت: چراگاه شترم که تو آن را برای همسرت خواستی، خریت گفت: یا رسول الله را گواه می گیرم که تا زنده ام همچون برادر تو هستم، قتیله گفت: من هم برادری تو را ضایع نخواهم کرد. (نهایه ۷۴ / ۱۸).۴۹ - میان همسران، عدالت کامل به کار می برد، زمان را تقسیم می نمود، می فرمود: «خداوندا! این است تقسیم من در چیزی که می توانم، مرا در چیزی که در اختیار من نیست بازخواست مکن» و مقصودش خواست دل بود. (تیسیر ۳۲۸ / ۴).توضیح:یکی از دلائل حقانیت اسلام، واقع بینی و صراحت پیغمبر اسلام است، پیغمبر یکی از مسائل مهم و روانی انسانی را که میل قلبی است، و تقریبا امری تکوینی است، واقع بینانه بیان کرده تا غالیان نادان یا مغرضان، حقائق را مخدوش نسازند، در قرآن مجید هم در این باره آمده قوله تعالی: «فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه» یعنی: «عدالت میان زنان دشوار است، پس همه ی میل و علاقه را به یکی از ایشان ندهید که دیگران را چون معلقه و بلاتکلیف رها کنید» و مراد آن است که با مجاهده برای حفظ عدالت در برابر میل نفسانی باید تمام حرکات ظاهری از سخن گفتن، نوازش، خرج کردن، نوبت داشتن همبستری، احترام درباره ی همه ی مساوی باشد، می ماند میل

قلبی که امری باطنی است و چاره ندارد و باید مرد سعی کند اثر آن در ظواهر مشهود نگردد.۵۰ - وقتی زائیده شدن دختری را خبر می دادند، می فرمود: «گلی است و روزی او بر خداوند است» (سنن / ۸۰).توضیح:پیغمبر اکرم با چنین بیانات می خواست افکار عمومی زمان را که سخت با دختر داشتن مخالف بود و تا سر حد زنده بگور کردن دختران می رسید، تصفیه و تعدیل کند، گذشته از آن که از نظر عقاید مذهبی و عواطف انسانی دختر مقام والایی دارد.۵۱ - روز هفتم ولادت حسنین، هموزن موهای سرشان نقره تصدق نمود. (سنن / ۱۴۹).۵۲ - وقتی همسران پیغمبر درباره ی زندگانی محقر خود با او بگو مگو داشتند و پیغمبر از ناراحتی از ایشان جدا زندگی نمود، خواست ایشان را طلاق دهد، برای تعیین تکلیف او آیه نازل شد: «ای پیغمبر! به همسران خود بگو اگر چنانید که زندگانی دنیا و زیور آن را می خواهید بیائید تا به شما خواسته و مال بدهم آن گاه شما را رها کنم، رها کردن زیبنده و محترمانه ای و اگر چنانید که خداوند و رسول او و خانه ی آخرت را می خواهید بدانید که خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی مهیا نموده است، ای همسران پیغمبر! هر کس از شما به زشتی آشکاری دست زند برای او عذاب دو برابر است، و چنین چیزی بر خداوند آسان است، و هر کس از شما که برای خداوند و پیامبرش فرمانبردار باشد و عمل صالح به جا آورد، پاداش او را دو برابر می دهیم، و برای او رزق و روزی ارزنده ای آماده کرده ایم، ای همسران پیامبر اگر پرهیزگار باشید، شما

مانند زنان دیگر نیستید (پس در وقت سخن گفتن با بیگانه) با نرمش سخن نگویید، مبادا آن که دلش بیمار است طمع ورزد، و نیکو سخن گویید و در خانه ی خود بنشینید، مانند دوران جاهلیت خود را نشان ندهید و نماز را برپا دارید و زکوه را بپردازید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید. این است و جز این نیست خداوند می خواهد که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و مطهر کند، چه پاک کردنی و به یاد آورید آن چه را در خانه های شما از آیات و حکمت خوانده میشود به درستی که خداوند لطیف و آگاه است»(الاحزاب / ۲۷ تا ۳۲).توضیح:بیشتر روایات تفسیری عامه و خاصه سبب نزول قسمت اخیر یعنی آیه ی تطهیر را درباره ی اصحاب کسا و پنج تن می دانند یعنی فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها فاطمه و پدرش و همسرش و پسرانش.۵۳ - وقتی رقیه دختر او وفات کرد، زنان گریه کردند، عمر با تازیانه ایشان را زد، پیغمبر دست او را گرفت و فرمود: «ایشان را رها کن» و به زنان فرمود: «از نعیق شیطان پرهیز کنید، زیرا هرگاه از چشم و دل باشد از خداست و اگر از زبان و دست باشد از شیطان است»، فاطمه ی زهراء علیهاالسلام در کنار قبر گریست، و پیغمبر با لباس خود اشک او را پاک نمود. (محاضرات / ۴۰۲).۵۴ - فرمود: «هر کس دست کوری را بگیرد و چهل ذراع ببرد مانند آزاد کردن بنده است» (مجمع ۱۳۸ / ۳).۵۵ - مردی نادان جوجه ی پرنده ای برای پیغمبر آورد، مادرش به دنبال او پر می زد تا خود را در دامن آن مرد انداخت، حاضران تعجب کردند، پیغمبر فرمود: «از این پرنده تعجب کردید که به خاطر جوجه اش خود را در دامن این مرد انداخت، به خدا

سوگند پروردگار شما به شما مهربانتر است از این پرنده به جوجه ی خود» (واقدی / ۳۹۸).۵۶ - هفت برادر بودند که یک غلام داشتند، یکی از ایشان به او سیلی زده بود، پیغمبر فرمان داد او را آزاد کنند. (اسد ۳۸۱ / ۲).۵۷ - فرمود: «هر کس خدا و روز جزا ایمان دارد همسایه اش را آزار ندهد» (محاضرات / ۲۶۶).۵۸ - بر منبر خطبه می خواند امام حسن کودک بود، آمد پایش در پیراهن پیچید و افتاد، پیغمبر از منبر به زیر آمد او را گرفت و بالای منبر برد و فرمود: صدق الله: «و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه و ان الله عنده اجر عظیم» (انفال / ۲۸)یعنی: خداوند راست فرمود: «بدانید این است و جز این نیست مال ها و فرزندان شما برای شما فتنه و آزمایشند و به درستی که نزد خداوند است پاداش عظیم» (محاضرات / ۳۲۱).۵۹ - در مراجعت از خیبر فرمود: «بر زنان وارد نشوید» (مطالب ۴۲۰ / ۲).۶۰ - مردی مستکبر نخل کجی داشت که شاخه های آن در خانه ی مستضعفی کشیده شده بود، اگر میوه ای آن می افتاد فوری می آمد و از دست و دهان اطفال آن مرد فقیر بیرون می کشید؛ آن فقیر به پیغمبر شکایت برد، پیغمبر صاحب نخل را دید و فرمود: «آن را به من بده که در بهشت نخلی به جای آن به تو بدهم»، آن مرد قبول نکرد، ابودحداح، شنید به پیغمبر گفت: اگر من آن را خریداری کنم و به تو دهم نخل بهشت را به من می دهی؟ فرمود: «بلی»، ابودحداح نزد صاحب نخل رفت و گفت: آن را به من بفروش، گفت: در برابر چهل نخل می فروشم، و ابودحداح راضی شد و آن را با چهل نخل عوض کرد و پیغمبر آن را به مرد فقیر و اطفالش بخشید. (بحار ۶۰ / ۲۲).۶۱ - یکی از اصحاب صفه پهلوی پیغمبر نشسته و خود را به او چسبانده بود،

مردی از انصار وارد شد به او فرمود: جلو بیا، او نیامد، پیغمبر فرمود: «گویا ترسیدی که فقر او به تو بچسبد» (بحار ۶۶ / ۲۲).۶۲ – فرمود: «برای زنی که به خدا و روز جزا ایمان داشته باشد حلال نیست که شبانه روزی سفر کند، در حالی که محرمی با او نباشد» (وصول ۱۹۵ / ۲).۶۳ – فرمود: «هیچ مردی با زنی خلوت نکند مگر آن که محرمی با آن زن باشد،» یکی گفت: یا رسول الله! زنم برای حج بیرون شده و من برای جنگ نام نویسی کرده ام، فرمود: «مرو و با زنت حج گزار» (وصول ۱۹۵ / ۲).۶۴ – فرمود: «در بازگشت از سفر شب هنگام به خانه وارد نشوید تا زنان، خود را شستشو دهند، موی بسترند، شانه بزنند، و مبادا عیبی آشکار شود» (مستخرج از چهار حدیث) (وصول ۱۹۶ / ۲).۶۵– فرمود: «هرکس دست کوری را تا چهل پنجاه ذراع بگیرد برای او ثواب آزاد کردن بنده ای نوشته می شود» (مطالب ۴۰۵ / ۲).۶۶ – فرمود: «من و نگهدارنده ی یتیم در بهشت مانند این دوتائیم» و اشاره به دو انگشت سبابه و وسطی کرد. (مطالب ۳۸۵ / ۲).۶۷ – فرمود: «من اول کسی هستم که در بهشت به روی من باز می شود، مگر زنی که بیاید و ندا دهد و من گویم کیستی؟ او گوید: من زنی هستم که برای یتیمان خود نشستم و شوهر نکردم» (مطالب ۳۸۶ / ۲).۶۸ – فرمود: «آگاه باشید کسی که ولی یتیم مالداری باشد باید در مال او تجارت کند و آن را متروک نسازد تا هزینه ی زندگی آن را بخورد» (وصول ۱۵۷ / ۲).توضیح:دلیل است بر این که مال باید نمائی و سودی داشته باشد اما نه از راه

ربا خواری.۶۹ – فرمود: «آن چه را بر بنده آسان گیری، برای تو اجری است در میزان تو» (مطالب ۲۷ / ۳).۷۰ – فرمود: «از خدا از خدا بترسید درباره ی آنهایی که زیردست شما هستند شکمهایشان را سیر کنید، پشت ایشان را بپوشانید، با ایشان به نرمی سخن گویید» (مطالب ۲۶ / ۳).۷۱ – علی و فاطمه را بنده ای بخشید و فرمود: «به او احسان کنید، زیرا او را دیده ام نماز می خواند» (مطالب ۲۷ / ۳).۷۲ – فرمود: «از بدترین غلامان شما، سیاهانند، اگر گرسنه شوند دزدی می کنند و اگر سیر شوند زنا می کنند» (مطالب ۴۳۶ / ۳).۷۳ – فرمود: «صدقه در مالی مخلوط نشد مگر آن که آن مال را تباه کرد» (مطالب ۲۴۶ / ۱).توضیح:چون صدقه مال مستضعفان است از این جهت این حدیث در این عنوان نوشته شد.۷۴ – زنی گفت: یا رسول الله! این فرزند من است که شکم من ظرف او بود و پستان من سقای او، و دامن من پناهگاه او، پدرش مرا طلاق داده و می خواهد او را از من بگیرد و جدا کند، پیغمبر فرمود: «مادام که ازدواج نکرده ای تو به او سزاوارتری» (مستدرک ۲۰۷ / ۲).۷۵ – پیغمبر فرمود: «خداوند لعنت کناد زنانی را که خود را شبیه مردان کنند یا مردانی را که خود را شبیه زنان کنند» (وسائل ۲۱۱ / ۱۲).

۷۶ – زنی مجنونه را نزد عمر آوردنـد که زنا کرده بود، عمر خواست او را رجم کنـد، او را بر امیرالمؤمنین گذر دادند، به عمر فرمود: «آیا به رجم این زن فرمان داده ای؟» عمر گفت: آری، امیر فرمود: «مگر به یاد نداری که رسول الله فرمود: قلم از سه تن برداشـته شـده: مجنونی که عقلش مغلوب است و خوابیده تا بیدار شود، و کودک تا بالغ گردد» عمر گفت: راست گفتی؛ و او را رها کرد. (مسـتدرک ۵۹ / ۲).۷۷ – در غنـائم لبـاس سـیاه کوچکی بود فرمود: «کی این را می پوشـد؟» کسـی جواب نـداد فرمود: «ام خالـد بیایـد» آمـد، ام خالد گفت:؟ آن را به من پوشاند و دوبار فرمود: «کهنه شو، پاره شو»، آنگاه به خطهای زرد و سرخ آن نظر کرد و به زبان حبشـی فرمود: «هذا سـنا سنا» یعنی این خوب است این خوب است. (مستدرک ۶۳ / ۲).۷۸ – وقتی با آمنه دختر ابوسـفیان ازدواج کرد، مهمانی داد و فرمود: «اطعام هنگام تزویج از سـنن مرسـلین است»، و همچنین در ازدواج به میمونه بنت حرث. (وسائل ۶۵ / ۷).۷۹ – فرمود: «اگر چنان بود که کسـی را فرمان می دادم تا به کسـی سجده کند، هر آینه به زن فرمان می دادم تا به شویش سـجده کنـد» (وصول ۱۴ / ۳).توضـیح:اگر مرد شـناسای حقوق حقه ی همسر خود باشد و آن طوری که پیغمبر به رعایت او توصـیه کرده، رعایت کند، سـجده کردن به او به عنوان احترام و حق شناسی به کرامت زن لطمه نمی زنـد، بلکه انسـجام زناشوئی را محکمتر می کند.۸۰ – فرمـود: «هر زنی بمیرد و شـویش از او راضـی باشـد، به بهشت می رود»(وصول ۱۴ / ۳).

۸۱ – فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، نیست مردی که زن خود را به فراش دعوت کند و او ابا کند، مگر آن که آنان که در آسمانند از او ناراضی باشند، تا شوهرش از او راضی شود.» (وصول ۱۴ / ۳).۸۲ – فرمود: «مرد مؤمن مبغض زن خود نیست، اگر خلقی از او را دوست ندارد از خلق دیگر راضی می شود» (وصول ۲۴ / ۳).۸۳ – فرمود: «بعد از خودم فتنه ای برای مردان مانند فتنه ی زنان به جا نگذاشتم» (وصول ۲۵ / ۳).۸۴ – فرمود: «از عظیمترین امانات نزد خداوند متعال در روز قیامت، رازی است که مرد برای همسرش گوید، یا زن برای همسرش، آن گاه یکی از ایشان آن را فاش کند» (وصول ۲۵ / ۳).۸۵ – فرمود: «هر کس را دعوت کنند، اجابت نکند، خدا را نافرمانی کرده، و هر کس بی وعده به مهمانی رود چون دزد وارد شده و چون غارتگر بیرون آمده است» (وصول ۱۶۴ / ۳).۸۶ – ام عطیه گفت: پیغمبر به ما زنان فرمان داد تا برای نماز عید بیرون رویم، حتی آنان که در حیض بودند، و فرمود: «آنان در دعا شرکت کنند و در نماز جدا شوند» (وصول ۳۶۹ / ۲).توضیح:برای اطلاع بر مسائل مستضعفان و زنان و جواب ایرادها به دو کتاب «جاء الحق» و کتاب «قرآن و مقام زن» تألیف مؤلف این کتاب مراجعه شود.

بهداشت، درمان، زیبایی

پیغمبر اسلام به رعایت بهداشت سخت علاقمند بود و مسلمانان را به اصول آن آگاه می ساخت، می فرمود: «شکم، خانه ی همه دردها است و پرهیز کردن سر همه ی داروها است» و همین طور که بیماری را قضائی تکوینی از جانب خداوند می دانست، درمان را هم از مشیت الهی می دانست و به مراجعه به پزشک و درمان توصیه می فرمود، اما خاطر نشان می ساخت که با بروز اندک کسالتی نباید برای درمان شتاب کرد و می فرمود: «تا درد تو با تو راه می رود تو با او راه برو»، یعنی اندکی به انتظار تلاش طبیعت و جبرانی که خودش به طور خودکار انجام می دهد درنگ کن، اگر آن بیماری در دو سه روز اول رو به بهبودی نرفت، برای درمان اقدام کن و البته این در مواردی است که بیماری های سخت و قاطع مانند آپاندیست و انفارکتوس ناگهان بروز نکرده باشند که در آن جا باید در مراجعه به پزشک شتاب کرد، زیبایی و آرایش و نظافت را در محدوده ی حفظ عفت و کرامت نفس تأکید می نمود، و آن را یکی از اصول بهداشت به حساب می آورد، اینک نمونه ها:

ص: ۴۴۸

۱ – سعد بن هذیل از پیغمبر پرسید: دواهائی که با آن ها درمان می کنیم یا منترهائی که آن ها را به کار می بریم آیا از تقدیر الهی سود می دهد؟ فرمود: «اینها هم از تقدیر خدایند» (اسد ۳۰۰ / ۲).۲ – کژدمی طلق بن علی را زد، پیغمبر بر او دعا خواند و دست مالید. (اسد ۲۰۹ / ۴).۳ – عقربی پیغمبر را زد فرمود: «خدایت لعنت کناد، نه مؤمن را رها می کنی نه کافر را» آن گاه محل نیش را زیاد با نمک مالش داد و فرمود: «اگر مردم بدانند در نمک چه خاصیتی هست به تریاقی محتاج نمی شوند» (بحار ۲۹۱ / ۱۶).۴ – سوختگی را با مالش دادن خرفه به محل آن درمان نمود. (بحار ۲۹۱ / ۱۶).۵ – فرمود: «هر کس صحتش بر مرضش غالب است، مداوا نکند» (اسد ۲۳۳ / ۵).۶ – بدیل بن عمرو منتر مال را بر پیغمبر عرضه نمود و از او اذن خواست، پیغمبر به او اذن داد و برای او دعای برکت نمود. (اسد ۱۶۹ / ۱).۷ – عامر بن مالک دوایی یا شفایی برای بیماری خود از پیغمبر خواست، پیغمبر خمره ی عسلی برای او فرستاد. (اسد ۹۳ / ۳).۸ – برای رعایت بهداشت، چشم را سرمه می کشید، نماز ظهر را در وقت گرما عقب می انداخت تا هوا ملایمتر شود. (نظام ۴۵۵ / ۱).۹ – دستور می داد به پزشک مراجعه کنند، به قرنطینه و جدا کردن بعضی بیماران فرمان می داد، از مبتلا به رمد (سرخی چشم) دوری می کرد، می فرمود: «از جایی که وبا هست بیرون نروید و کسی از بیرون به آن جا نرود»؛ برای مسواک کردن تأکید فراوان داشت و می فرمود: «اگر نه چنان بود که بر امت من دشوار باشد هر آینه ایشان را به

مسواک کردن امر می کردم» (نظام ۳۴۴ / ۲).۱۰ – می فرمود: «اگر بر امتم دشوار نبود، ایشان را به مسواک کردن برای هر نماز فرمان می دادم، شب که برمی خاست اول مسواک می زد، آب وضو و مسواکش را شب آماده می کردند، و نزدیک خوابگاهش می نهادند، می فرمود: «مسواک کردن طهارت دهن و باعث رضای خداوند است» (تیسیر ۹۲ / ۳).۱۱ – از بوی عرق نهی می کرد، می فرمود: «بشوئید، روغن مالی کنید (تدهین)، شانه زنید؛ به نظافت لباس، استعمال عطر، نخوردن غذای بدبو، شستشو بعد از غذا سفارش می نمود. (نظام ۳۲۰ / ۲).۱۲ – مردی از احوال آسمان از او پرسید، فرمود: «تو از آسمان می پرسی و حال آن که ناخن خود را مانند چنگال پرندگان رها کرده ای، چرک و کثافت در بند انگشتان داری» (مطالب ۱۵ / ۱).۱۳ – می فرمود: «ظرف آب را بپوشانید» ظرف شیری آوردند فرمود: «چرا سر آن را نپوشانده اید؟» (مطالب ۱۵ / ۱).۱۴ – اگر در بیابان به قضای حاجت می رفت چنان دور می شد که از نظرها غایب بود. (مطالب ۳۰ / ۱).۱۵ – می فرمود: «شستشوی کامل نشیمنگاه، مانع ابتلاء به بواسیر است» (المنصف ۹ / ۱۱).۱۶ – در آخرین بیماری معوذتین (سوره ی فلق و سوره ناس) را می خواند و به دست های خود می دمید و به صورت خود می مالید. (المصنف ۱۹ / ۱۱).۱۷ – گاهی برای بیماران چنین دعا می کرد: «پناه به عزت خداوند و توانایی او بر هر چه بخواهد، از شر آن چه در تو هست» (المصنف ۱۷ / ۱۱).

۱۸- می فرمود: «چشم زدن و اثر آن، حق است» (المیزان ۳۹۰ / ۱۹).۱۹ – ابوامامه گفت: عامر بن ربیعه، پدرم را دید که غسل می کرد، گفت: تا امروز چنین بدنی را در پرده ندیده ام، حال پدرم بهم خورد به طوری که سر راست نمی کرد، به پیغمبر خبر دادند، فرمود: «آیا نزد شما متهم نیست؟» گفتند: نه مگر آن که عامر او را دید و چنین گفت، پیغمبر عامر را بخواست و فرمود: «سبحان الله یکی از شما برادر خود را می کشد، وقتی از برادر خود چیزی دیدید که شما را به عجب آورد برای او به برکت دعا کنید» آن گاه آب خواست روی او و کف دست ها و آرنج ها و سینه و زانوها و اطراف پاهای او را شست، آن گاه فرمان داد کفی آب بر سرش ریختند و کاسه ی آب را پشت سر او ریخت، چنان خوب شد که می توانست با سواره راه برود. (المصنف ۱۴ / ۱۱).توضیح:داستان اینکه پیغمبر را چشم زدند در آخر سوره ی قلم آمده قوله تعالی: «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا لذکر و یقولون انه لمجنون» یعنی: «و اگر چه نزدیک بود آنان که کفر ورزیدند هر آینه با چشمان خود تو را بلغزانند آن گاه که ذکر (قرآن را) شنیدند و می گفتند به درستی که او دیوانه است».و این پدیده که از اسرار طبیعت است، نیروئی است که قابل انکار نیست.۲۰ – همیشه چه در حال سلامت چه در حال بیماری بهداشت را رعایت می کرد، در حال صحت با ورزش و کم خوری، خوردن رطب با خیار و رطب با خربزه، و سرمه کشیدن با اثمد و تأخیر نماز ظهر در وقت گرمای شدید. (نظام ۴۵۵ / ۱).

۲۱ – بیشتر اصحاب در خیبر تب کردند و به پیغمبر شکایت نمودند دستور داد آب ها را در مشک سرد کنند و در اول فجر نام خدا ببرند و بر روی تب دار بریزند، چنان کردند و شفا یافتند. (شامی ۳۶۹ / ۳).۲۲ – در برخی از اخبار، دخول پیغمبر به حمام یاد شده اما آن چه مسلم است استحمال او با آب گرم شده به آتش، بوده، نه به آفتاب. (نظام ۲۳. (۵۹ / ۱ – از انبوهی موی پشت سر بدش می آمد. (نظام ۹۷ / ۱).۲۴ – می فرمود: «چرا با دندان های زرد و کثیف می آئید؟ مسواک کنید، اگر بر امتم دشوار نبود مسواک را بر ایشان واجب می کردم، همچنان که وضو را واجب کردم» (اسد ۱۱۳ / ۱).۲۵ – وقتی وفد عبدالقیس آمدند مقداری چوب اراک به ایشان داد و فرمود: «مسواک کنید» (اسد ۱۸۳ / ۵).۲۶ – می فرمود: «چوب زیتون خوب مسواکی است، از شجره ی مبارکه است، دهن را خوش بو می کند در اثر آن لثه ها خورده نمی شوند، زیتون مسواک من و مسواک انبیا است» (مجمع ۱۰۰ / ۲).توضیح:بعضی مؤمنین گمان کرده اند که مسواک کردن با چوب زیتون یا چوب اراک به این وضع است که چوب را مانند انگشت به روی دندان ها بکشند در صورتی که باید مقطع چوب را (سر آن را) که کاملا افقی بریده شده نرم کند و اندکی بکوبند تا مانند مسواک های امروزی رشته رشته شود، آن وقت با سر آن که رشته رشته است مسواک کنند.۲۷ – به یکی فرمود: «تسمه ی تازیانه ی خود را نیکو کن، زیرا خداوند زیبا است و

زیبـایی را دوست دارد» (اسـد ۲۲۵ / ۴).۲۸ – می فرمود: «خیر را نزد زیبارویان بجوییـد»، وقتی سـفیری می فرسـتاد خردمنـدی زیباروی را انتخاب می کرد. (اسد ۱۸۱ / ۵).توضیـح:مراد از زیباروی، قیافه ی خوب و متناسب با هر سن و سالی است نه فقط زیبـایی خاص دوره ی جوانی که چه بسا انگیزه بخش است.۲۹ – روزی از خـانه بیرون می رفت، آینه آماده نبود، در کاسه ی آب نگـاه کرد و شانه زد و فرمود: «خداونـد دوست دارد وقتی بنـده اش بیرون می رود برای یارانش، خود را مهیا و زیبا کنـد» (بحار ۱۷۷ / ۱۶).۳۰ – فراس بن عمرو سر درد شدیدی گرفت، پدرش او را نزد پیغمبر برد، پیغمبر او را روی زانوی خود نشاند و پوست ما بین دو چشم او را گرفت و کشید، جای انگشت پیغمبر مویی درآمد و درد ساکن شد. (اسد ۱۷۷ / ۴).۳۱ – عرفجه بن اسـعد در جنگ کلاب بینیش زخم برداشـته بود، بنیی ای از نقره برای او درست کرده بودنـد، بو گرفت، پیغمبر دسـتور داد تابینی ای از طلا برای او درست کردند (اسد ۴۰۰ / ۳).توضیح:نمونه ای از جراحی پلاستیک.۳۲ – ابوهاشم بن عبته را به سریه ای فرسـتاد، وقتی می خواست برود پیغمبر دست بر سبیلش کشـید، و فرمود: «از آن مگیر تـا مرا ملاقات کنی»، و قبل از آن که بازگردد پیغمبر وفات نمود، ابوهاشم گفت: از آن نمی گیرم تا پیغمبر را ملاقات کنم. (اسد ۹۶/ ۲).

توضیح:درباره ی کوتاه کردن سبیل روایات بسیار هست، که مستحب مؤکد است، بنابراین اگر سند این روایت صحیح باشد باید مصلحتی در کار باشد که از نظر ما پوشیده است.۳۳ – خود و اصحابش موی سر را می گذاردند، اما موی قفا را می ستردند و می فرمود: «ازاله ی قفا، غم را دفع می کند» (وافی – کتاب الطهاره /۳۴. (۹۸ – می فرمود: «ریش ها را بگذارید و سبیل ها را کم کنید و به یهود شبیه نشوید» (مصدر بالا).۳۵ – می فرمود: «شارب را (سبیل را) دراز نکنید، شیطان آن را پناهگاه خود قرار می دهد»۳۶ – موی سر را زیاد شانه می کرد و می فرمود: «وبا را طرد می کند» (وافی – الطهاره / ۹۸).۳۷ – می فرمود: «بوی خوش، قلب را استوار می کند، روز جمعه عطر بزنید و هر چند از مال همسرتان باشد»؛ هزینه ی او برای عطر بیش از هزینه ی او برای خوراک بود، عطر را که هدیه می دادند رد نمی کرد. (وافی – الطهاره / ۱۰۳).۳۸ – فرمود: «وقتی برای شما گل آوردند بو کنید و بر چشم گذارید» (وافی – الطهاره / ۱۰۷).۳۹ – برای هر نماز به مسواک سفارش می نمود، می فرمود: «جبرائیل چنان به مسواک سفارش کرد که بیم داشتم لثه هایم از بین برود». می فرمود: «چرا دندان هایتان بد رنگ است؟ چرا مسواک نمی زنید؟»(وافی –الطهاره / ۱۰۰).۴۰ – می فرمود: «بعد از استعمال نوره، حنا بمالید، که امان از جنون و جذام

است»؛ مردی را دید که خضاب سیاه بسته بود، فرمود: «نور و ایمان است، و جلب دوستی همسرانتان و هیبت در دل های دشمنانتان» (وافی - قضاء التفث / ۹۵).توضیح:در مورد آرایش مرد به خاطر رضایت همسرش احادیث بسیار هست و نیز از مفاد قوله تعالی: «و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف» (بقره / ۲۸۸)یعنی: «برای ایشان (زنان) است مانند همان چیزی که بر ایشان است» و چون مرد از زن می خواهد که برای او خود را آرایش کند، همین حق را هم زن بر همسر خود دارد.۴۱ - به عیادت سعد بن ابی رافع رفت و دست میان دو پستانش گذارد، چنانچه سردی دست پیغمبر بر روی دلش احساس شد و فرمود: «تو بیمار دلی، نزد حارث بن کلده برو که مردی طبیب است، هفت دانه ی خرما از خرمای عجوه ی مدینه بگیر و آنها را با هسته شان بکوب و مالش بده» (اسد ۲۷۶ / ۲).۴۲ - در فتح خیبر از او پرسیدند: در ظروف یهودیان غذا بخوریم؟ فرمود: «اول آب را در آن ها بجوشانید بعد در آن ها طبخ کنید» (واقدی / ۶۶۴).توضیح:فرموده ی پیغمبر جالب و چشمگیر است در امکانات آن زمان بهترین وسیله برای ضد عفونی کردن، همین بوده است.۴۳ - فرمود: «گرفتن ناخن، بیماری بزرگ را برطرف می کند، و رزق را زیاد می نماید»؛ یکبار چنین شد که وحی دیر کرده بود، فرمود: «چگونه وحی دیر نکند و حال آن که شما ناخن ها را نمی گیرید»؛ به زنان می فرمود ناخن ها را رها کنند (کوتاه نکنند) زیرا زیباتر است. (وافی - الطهاره / ۱۰۰).

توضیح:کاملاـ واضح است که از تمام اعضاء بدن نوک انگشتان و ما بین آنها بیشتر از سائر اعضا آلوده به همه چیز و از آن جمله کثافات و میکرب می شود، و همین انگشتان بیش از سائر اعضاء بدن با اندام های انسان و از آن جمله مخاط چشم و دهان تماس دارد و ناقل امراض است، بنابراین تأکید پیغمبر اکرم در نظافت آن ها این امر را واجب می کند، زیرا ناخن ها و بین انگشتان که جای توقف و چسبیدن است لانه ی میکروب ها و امراض است.۴۴ - به مردان می فرمود: «ناخن ها را کوتاه کنید» و به زنان می فرمود: «قسمتی از آن ها را رها کنید زیرا برای شما زیباتر است» (وافی - التزین / ۱۰۲)(وسائل ۴۳۵ / ۱) (بحار ۱۲۳ / ۷۶).توضیح:چه بسا در نظر اول برای قلیل العلمی این شبهه پیش آید که پیغمبر چگونه راه زیبا بودن را به زنان یاد داده است، اما با مراجعه به اخبار مستفیضه معلوم می شود که این گونه راهنمایی نه تنها برای این مورد است، بلکه پیغمبر اسلام که دین و احکام او برای همه ی زمان ها و مکان ها تا پایان جهان خودکفا است در همه ی موارد افراد مسلان را چه مرد و چه زن به حفظ نظافت و زیبایی راهنمایی فرموده و برای آن محدوده ای معین نموده، که دو قسم زیبایی هست:اول زیبایی هایی که معرف شخصیت و برانگیزاننده ی حس احترام است و برازنده ی شخص است که باید رعایت شود، دوم زیبایی های انگیزه بخش که باید فقط در مورد خود انجام شود، زیبایی مرد برای

همسـرش و زیبایی زن برای همسرش.۴۵ – مردی ژولیـده را دیـد فرمود: «آیا مالی داری؟» گفت: از همه قسم مال دارم.فرمود: «چرا نشـانه ی آن بر تـو دیــده نمی شـود؟ زیرا خداونـد دوسـت دارد اثر نعمـت را بر بنـده اش ببینـد، ژولیـدگی و خـود را به ژولیـدگی زدن را دوست نـدارد» (اسد ۲۱۰ / ۲).۴۶ – می فرمـود: «تـب از آتش است، آن را بـا آب خـاموش کنیـد» (نظـام / ۳۴۶).۴۷ – زکام را درمان نمی کرد، می فرمود: «هیـچ کس نیست مگر آن که رگی از جـذام در او هست، چون زکام شود از بین می رود» (بحـار ۱۸۳ / ۱۷).۴۸ – اسـعد بن زراره به مرض ذبحه (مرضـی در حلق) مبتلاـ شـد، پیغمبر دسـتور داد او را داغ کردند خوب شد. (لسان ۴۳۸ / ۲).۴۹ – به حجامت علاقمنـد بود و آن را از لوازم بهداشت می دانست. (نهایه ۲۹۵ / ۱۸)۵۰ – نزدیـک به وقت ارتحال با اشاره، مسواک خواست و مسواک نمود. (نهایه ۳۸۱ / ۱۸).۵۱ – فرمـود: «هر کس موی خوبی دارد آن را گرامی بدارد با نظافت و شانه زدن و تدهین و معطر ساختن» (تیسیر ۱۷۸ / ۲).۵۲ – مردی ژولیده موی سر و ریش نزد او آمـد به او اشـاره کرد، او مقصود پیغمبر را فهمیـد، رفت اصالـح کرد و برگشت، پیغمبر فرمود: «آیا این طور بهتر نیست؟ تا این که یکی از شما ژولیده مو بیاید؟» (تیسیر ۵۳. (۱۷۸ / ۲ – می فرمود: «سبیلها را از ته بزنید و ریش ها را رها کنید، ستردن موی نشیمنگاه و گرفتن ناخن و کوتاه کردن سبیل از فطرت است» (تیسیر ۱۸۰ / ۲).

ص: ۴۵۷

۵۴ – دربـاره ی سـیاه دانه (شونیز) می فرمود: «درمان هر دردی است جز مرگ» (تیسـیر ۱۷۷ / ۳).۵۵ – موی سـر را با سدر می شست. (سنن ۲۱۸).۵۶ – مضـمضه (آب را در دهن بسـته حرکت دادن) و استنشاق (آب را در بینی بالا کشیدن) از سنن پیغمبر است که قبل از وضو هر یک را سه بار انجام می داد و دعا می خواند در وقت مضـمضه، «اللهم لقنی حجتی یوم القاک و اطلق لسانی بـذکرک و شـکرک) یعنی: (خداونـدا در روزی که تو را ملاقات می کنم حجتم را به من تلقین کن و زبانم را بیاد تو و شکر تو بـاز و رسا ساز؛ و دعای اسـتنشاق: (اللهم لا تحرمنی ریـح طیبات الجنه و اجعلنی ممن یشم ریحها و روحها و ریحانها و طیبها) یعنی: (خداونـدا مرا از بوی خوش پاکیزگیهای بهشت محروم مدار و مرا قرار ده از آنهایی که بو می کند بوی بهشت را و نسیم آن را و گل آن را و عطر آن را). (وسائل ۲۸۲ / ۱).۵۷ – هر جمعه نوره می کشید و موی زیر بغل را می سترد. (سنن / ۹۴).۵۸ – برای زدودن تار عنکبوت و مطلق نظافت و جاروب کردن سفارش بلیغ می فرمود. (وافی – مسکن / ۱۱۰).۵۹ – موی سر را شانه می کرد اول فرومی هشت بعد آن را فرق می کرد، گاهی موی سـرش روی شانه اش ریخته بود. (شـمائل / ۲۳).۶۰ – گفته اند وقت رحلت بیست موی سـفید در سـر و روی او کمتر بود. (مشکل ۳۸۸ / ۲).۶۱ – فرمود: «هر کس شارب خود را نگیرد از ما نیست» (مشـکل ۱۳۸ / ۲).۶۲ – ارطـاه بن ارقم نخعی و دو برادرش بر پیغمـبر وارد شدنـد، از زیبـاترین و نظیفترین مردم بودند، پیغمبر ایشان را به اسلام خواند، مسلمان شدند و از رفتار ایشان

تکریم نمود، و فرمود: «مانند خود در قوم خود دارید؟» گفتند: هفتاد نفر به جای گذارده ایم که همتای ما نیستند، پیغمبر درباره ی ایشان دعای خیر فرمود و پرچمی برای ایشان بست که در روز قادسیه ارطاه در نگهداری آن کوشید تا شهید شد، آن گاه برادرش قابس آن را برداشت (اسد ۶۱ / ۱).۶۳ – در ضمن حدیث «ایتونی بدواه» که پیغمبر نزدیک به رحلت فرمود: «دواتی بیاورید تا برای شما چیزی نویسم که هرگز گمراه نشوید»، چون تعلل کردند زنان از پشت پرده گفتند: مگر نمی شنوید پیغمبر خدا چه می گوید؟ عمر گفت: شما یاران یوسفید وقتی پیغمبر بیمار شود چشمان خود را از اشک می فشارید و چون صحت یابد بر گردنش سوار می شوید، پیغمبر فرمود: «ایشان را رها کن زیرا به تحقیق ایشان از شما بهترند» (کنز العمال ۱۳۸ / ۳).توضیح:روایت «ایتونی بدواه» که حدیثی مستفیضه و مورد قبول عامه و خاصه است و اگر اختلافی هست، در تأویل آن است، نه در صحت صدور آن از ناحیه ی پیغمبر اکرم و از زبان مبارک او، به زنگاه مهم و نقطه ی عطف انحراف و خدشه در فرهنگ اسلام است.۶۴ – اسماه بن شریک گفت: نزد پیغمبر رفتم، اصحاب در خدمت او بودند، گویی پرنده بر سر ایشان نشسته بود، سلام دادم نشستم، اعرابیانی آمدند و از چیزهائی پرسیدند، تا آن که گفتند: آیا دارو به کار ببریم؟ فرمود: «به کار برید زیرا خداوند دردی قرار نداده مگر آن که برای آن دارویی قرار داده»، باز سئوال کردند، فرمود: «ای بندگان خدا! خداوند حرج و دشواری را برداشته، هر کس به دیگری ظلم کند، این حرج و هلاکت است» گفتند: یا رسول الله! بهترین چیزی که به مردم عطا شده چیست؟ فرمود: «خلقی

نیکو» (مستدرک / ۱۲۱).۶۵ - قیس بن عاصم گفت: خواستم غسل کنم پیغمبر فرمود: «با آب و سدر غسل کن» (وصول ۱۳۳ / ۳).۶۶ - چون می خواست در زمینی بول کند، با چوبی زمین را به هم می زد که خاک پراکنده شود و ترشح ایجاد نگردد. (مطالب ۱۵ / ۱).۶۷ - رو به وزش باد بول نمی کرد. (مطالب ۱۶ / ۱).۶۸ - هیچ وقت سر پا ادرار نکرد مگر یک بار روی پشته ای از ماسه نرم. (مطالب ۱۶ / ۱).توضیح:چون پا در ماسه ی نرم فرو می رود، سرپا بودن مانند نشستن است و نشستن در میان آن چه بسا سبب تماس بدن با زمین گردد.۶۹ - می فرمود: «بیشتر عذاب قبر از اصابت بول است، از بول اجتناب کنید» (مطالب ۸ / ۱).۷۰ - می فرمود: «مسواک کردن، نظافت بدن و رضای پروردگار است» (مطالب ۲۳ / ۱).۷۱ - فرمود: «یکی از شما از من از اخبار آسمان می پرسد در حالی که ناخنهایش را مانند چنگال پرندگان رها می کند در آن جنابت و کثافت جمع می شود»(مطالب ۲۳ / ۱).توضیح:در اخبار آمده که منی از همه ی بدن مانند عرق خارج می شود، که باید با غسل شستشو گردد و مراد پیغمبر از جمع شدن جنابت زیر ناخن

همان است.۷۲ – فرمود: «هیچ چیز آب را نجس نمی کند» (مطالب ۶ / ۱).توضیح:مراد آب مطلق است مادام که تغییر نکند.۷۳ – برای او آب آوردند، وضو گرتف و فرمود تا آن آب را بر حاضران پاشیدند، به هر کس از آن آب رسید خود را خوشبخت می دانست، و به همه رسید، آن گاه نماز صبح خواند. (مطالب ۸۶/ ۱).۷۴ – زینب بنت جحش (همسر پیغمبر) گفت: حسین بن علی در خانه ام بود، کودك بود و بر روی شکم پیغمبر نشسته بود و در محل ناف او شاشید، پیغمبر فرمود: «آب بیاور» آوردم بر جای آن ریخت و فرمود: «از بول دختر بچه شسته می شود و از بول پسر بچه آب ریخته می شود» (مطالب ۱۹ / ۱).۷۵ – در روایت دیگر زینب گفت: خواستم او را از روی شکم پیغمبر بردارم فرمود: «او را بگذار»، آن گاه برخاست نماز خواند، چون قیام می کرد او را در بغل می گرفت و در حال رکوع و سجود بر زمین می گذارد بعد از نماز گریه کرد، گفتم: امروز کاری کردی که من ندیده بودم، فرمود: «جبرئیل آمد مرا خبر داد که این پسرم را امتم می کشند» من گفتم: «خاك او را نشانم ده»، و خاك سرخی به من نشان داد. (مطالب).۷۶ – بر دو قبر گذر کرد، فرمود: «برای چیز بزرگی معذب نیستند» آن گاه فرمود: «بلی، اما یکی از ایشان مردم را غیبت می کرد و دیگری از بول احتراز نمی کرد» (مطالب ۱۰ / ۱).۷۷ – فرمود: «مخرج غائط را خوب شستشو دهید که بواسیر را از بین می برد» (مطالب ۱۹ / ۱).

۷۸ – فرمود: «پاک کننـدگان چهارنـد: کوتاه کردن موی سبیل، ستردن موی زهار، گرفتن ناخن، مسواک کردن» (مطالب ۲۵ / ۱).۷۹ – بر فاطمه وارد شـد، او گوشت آورد از آن خورد و برخاست، فاطمه گفت: «آیا وضو نمی گیری برای چیزی که آتش آن را تغییر داده؟» فرمـود: «آیـا پـاکترین طعـام مـا آن چیزی نیسـت که آتش آن را تغییر داده باشـد؟» (مطـالب ۴۰ / ۱).۸۰ – فرمود: «هرگاه یکی از شـما با اهلش در آمیزد و خواهد دوباره چنان کند باید عضو جنسـی خود را شستشو دهد» (مطالب ۵۲ / ۱).۸۱ – فرمود: «حمـام، خوب خانه ای است کثافت را می زدایـد و آتش را به یاد می آورد» (مطالب ۵۰ / ۱).۸۲ – امیرمؤمنان فرمود: «پیغمبر ما را به خوردن سـیر فرمان داد و فرمود: اگر نه آن بود که فرشته بر من نازل می شود هر آینه از آن می خوردم» (مطالب ۱۰۲ / ۱).۸۳ – قرحه ای در پـا داشت، بـا مـالش دادن خرفه آن را درمـان کرد و خـوب شـد، فرمـود: «خداونـد تو را مبـارک کنـد هر جـا خواهی بروی تو درمـان هفتـاد دردی که کمترین آنهـا دردسـر است». (مطالب ۲۴۵ / ۲).۸۴ – طفلی را آوردنـد که از گلوی او خون می آمـد، فرمود: «چه شده؟» گفتند: مبتلا به عذره (زخمی است در گلو شاید همان دیفتری) می باشـد فرمود: «چرا اولاد خود را آزار می دهید؟ بس است، قسط (کاشـنه هندی) بگیرید و هفت بار آن را با آب مالش دهید و به او بخوارنیـد تـا قی آورد»، چنان کردنـد، خوب شـد. (مطالب ۳۴۳ / ۳).توضیح:در سال ۱۳۴۳ قمری در شوشتر خودم نـاظر بودم حاج آقا محمدی پسر دائیم حاج سید علی محمد مبتلا به این مرض بود تا حدی که

نزدیـک بود خفه شود، حـاج ملاـ علی طـبیب قـدیمی شوشـتری دسـتور داد لاـک پشت بزرگی آوردنـد و آن را برابر صورت مریض طـوری قرار دادنـد که دهن لاـک پشت محـاذی دهن مریض باشـد تـا نفس آن بـا نفس مریض مخلوط شود، دو دقیقه بیشتر نگـذشت که سـرفه ی سـخت و قی به مریض دست داد و در لگنی که آمـاده بود مقـدار زیادی خون و چرک از حلق او بیرون ریخت و مریض بهبود یافت.۸۵ – می فرمود: «ای مردم! درمان کنید، خداوند هیچ دردی را نیافریده مگر آن که درمانی برای آن آفریده مگر مرگ» (مطالب ۱۲/ ۳).۸۶ – از پیغمبر پرسیدند: مردی که ختنه نشده به حج برود؟ فرمود: «به حج نرود تا ختنه کند» (مطالب ۱۲ / ۳).۸۷ – فرمود: «آشغال را در حجره ی خود باقی نگذارید که آن نشیمن شیطان است، سفره ی غذا را در خانه هاتان نگذاریـد که جایگاه اوست، پالانهایی که چهارپایان شـما است فرش نکنید، در خانه ای که در آن بسـته نیسـت شب نخوابیـد؛ بر بامهـایی که دیوار نـدارد نخوابیـد؛ چون هفهف سـگ و زارزار خر را شـنیدید به خـدا پناه بریـد، زیرا سـگی هفهف نمی کند و خری زارزار نمی کند مگر آن که شیطان را می بیند» (مطالب ۴۱۸ / ۲).توضیح:مراد از سفره ی غذا، سفره ای است که آن را بعـد از صـرف غـذا نظیف نکرده باشـند، دیگر آن که خـانه غالبـا عبـارت بود از یـک اطاق گلی که فرمود بیرون از آن بگذارید.۸۸ – به شانه زدن سـر و ریش اهتمام بسیار داشت، گاهی همسران او متصدی شانه زدن بودند؛ روغن به موی سر و ریش و ابرو می مالید، و بهترین روغن را روغن

بنفشه می دانست، بـا مشـک یـا عنبر خوشـبو می سـاخت، هزینه ی بوی خوش را بیشـتر از هزینه ی خوراک مصـرف می نمود (بحار ۲۴۸ / ۱۶).۸۹ – سـرمه می کشـید، در چشم راست سه بار و در چشم چپ دو بار؛ سرمه دانی داشت؛ بهترین سرمه ی او اثمد بود؛ در آینه نگاه می کرد؛ برای اصـحاب خود را می آراست و همچنین برای همسـران خود، به عایشه فرمود: «خداوند از بنـده اش دوست دارد چون نزد برادران خود رود خود را آماده و زیبا سازد» (بحار ۲۴۹ / ۱۶).۹۰ – اگر سرش درد می گرفت با روغن کنجـد می مالیـد و مداوا می کرد، (بحار ۲۹۰ / ۱۶).۹۱ – بر تن یکی از اصـحاب لباسـی پاره دید، فرمود: «آیا جز آن ندارد؟» گفتند: دو تا دارد در جنته اش، به او فرمود: «آن ها را بگیر» او گرفت و پوشید، به او فرمود: «آیا این گونه بهتر نیست؟ خـدا گردنش را بزنـد» آن مرد شـنید و گفت: در راه خـدا، پیغمبر هم فرمود: «در راه خـدا»، بعـد از آن در جنگی که به جهـاد رفت گردن او در راه خـدا زده شـد. (بحـار / پاورقی ۱۸۱).۹۲ – وقتی بـانویه و خرخسـک فرسـتادگان باذان از یمن نزد پیغمبر آمدند، ریش ها تراشیده و سبیلها آویزان بود، پیغمبر از نظر کردن به ایشان کراهت داشت فرمود: «وای بر شما! کی به شما این چنین فرمان داده؟» گفتند: پروردگار ما کسری؛ پیغمبر فرمود: «اما پروردگار به من امر نموده ریش را بگذارم و سبیل را بچینم» (بحار ۳۹۰ / ۲۰).۹۳ – در حجه الوداع وقت احرام بسـتن از آن جمله به ستردن وی زیر بغـل فرمان داد. (بحار ۳۴۰ / ۲۱).۹۴ – ام حبی که زن ها را ختنه می کرد مهاجرت نمود و نزد پیغمبر آمـد، به او فرمود: «آن کار را می کنی؟» گفت: اگر حرام است نکنم، فرمود: «نه و نزدیکتر بیا تا به

تو یـاد دهم، وقتی ختنه می کنی از بیـخ مبر، و انـدکی از آن به جا گـذار که هم برای رونق صورت بهتر است هم برای همسـر لـذت بخشتر» ام حبیب خواهری داشت که مشاطه بود او را خبر داد او هم نزد پیغمبر آمد و گفت: خواهرم چنین گفت، فرمود: «نزدیک بیا ای ام عطیه، وقتی آرایش می دهی، صورت را با پارچه مالش نـده، زیرا با پارچه مالش دادن درخشـندگی صورت را از بیـن می برد.» (بحـار ۱۳۲ / ۲۲).۹۵ – فرمود: «از مواضع لعن اجتنـاب کنیـد»، گفتنـد: کجاینـد؟ فرمود: «قضای حاجت در محـل بارانـدازی، و کنـاره ی راه هـا، و جاهای سایه دار» (وصول ۷۴/ ۳).۹۶ – از بـول کردن در سـوراخ جـانوران نهی کرد و فرمود: «مسـاکن جن است» (وصول ۷۴ / ۳).۹۷ – مشـرکین به مسـلمانان گفتند: می بینیم صاحب شـما (پیغمبر) شما را در همه چیز تعلیم می دهد حتی قضای حاجت. (وصول ۷۸ / ۳).۹۸ – چیزهایی را که پیغمبر مکروه می داشت اما نه در حد حرمت ده تا بود: عطرهای زعفرانی، تغییر موی سفید با رنگ، دامن کشیده با لباس دراز، انگشتر طلا به کار بردن، نشان دادن زیور، قمار کردن (بی مراهنه)، دعای حفظ خوانـدن بغیر معوذتین، دعا و تعویذ به خدا بسـتن، بیرون ریختن آب (به اسـراف)، فاسد کردن کودک شـیرخوار به همخوابگی با مادرش و آبسـتن شدن او. (وصول ۱۸۵ / ۲).۹۹ – مردی ژولیـده موی دید فرمود: «آیا این مرد چیزی نیافت تا موی خود را با آن آرام کند؟».مردی دیگر را با لباسی کثیف دید فرمود: «آی این مرد چیزی نیافت تا جامه ی خود را با آن بشوید؟» (وصول ۱۸۶ / ۲).۱۰۰ – انس گفت: پیغمبر برای ما وقت معین کرد در کوتاه کردن سبیل و ستردن

موی زیربغل و گرفتن ناخن و ستردن موی عورت، که از چهل شبانه روز تجاوز نکند. (وصول ۱۸۳ / ۲).۱۰۱ – فرمود: «خداوند لعن کند سازنده ی موی عاریه و به کار برنده ی آن را و نازک کننده ی بی حد ابرو را، زنی را که ابروی خود را نازک کند، خال گذاران در صورت، و زنی را که به صورت خال می گذارد» (وصول ۱۸۴ / ۲).۱۰۲ – فرمود: «عطر مردان بویش ظاهر و رنگش پنهان است،و عطر زنان رنگش ظاهر و بویش پنهان است» (وصول ۱۸۲ / ۲).توضیح:یعنی باید چنین باشد.۱۰۳ – با مشک و عنبر خود را خوشبو می کرد و می فرمود: «بهترین عطرها مشک است» (وصول ۱۸۲ / ۲).۱۰۴ – فرمود: «هر چشمی زناکار است اگر زنی عطر زد آن گاه به مجلسی در آمد، زناکار است» (وصول ۱۸۲ / ۲).توضیح:مراد مجلسی است که در آن نامحرم باشد.۱۰۵ – فرمود: «هر زنی بخور کرد (بوی خوش)، برای نماز عشا با ما حاضر نشود» (وصول ۱۸۲ / ۲).۱۰۶ – فرمود: «برای من دوست داشتنی شده است بوی خوش و زن و نور چشم من نماز» (وصول ۱۸۱ / ۲)۱۰۷ – فرمود: «خداوند تعالی پاکیزه است پاکیزگی را دوست دارد؛ نظیف است نظافت را دوست دارد؛ بخشنده است بخشندگی را دوست دارد؛ کریم و بزرگوار است

ص: ۴۶۶

کرم را دوست دارد، پس خانه های خود را نظیف کنید و به یهودیان شبیه نشوید» (وصول ۱۸۱ / ۲).توضیح:مفهوم پاکیزگی و نظافت از نظر تشبیه نیست «تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا» اما برای تقریب ذهن و تفهیم چاره ای جز به کار بردن این الفاظ نیست، مفهوم کرم اخص است از مفهوم بخشندگی، زیرا کرم نوعی از بخشندگی است که بزرگوارانه باشد.۱۰۸ – فرمود: «هر کس مویی دارد باید آن را گرامی بدارد» (وصول ۱۷۸ / ۲).۱۰۹ – مردی ژولیده مو نزد او آمد، به او اشاره کرد، او فهمید، رفت و موی خود را اصلاح کرد و آمد، به او فرمود: «آیا این بهتر از آن نیست که یکی از شما ژولیده مو بیاید گوئی شیطان است؟» (وصول ۱۱۸ / ۲).۱۱۰ – پیغمبر نهی کرد که زن، سر خود را بتراشد. (وصول ۱۷۹ / ۲).۱۱۱ – فرمود: «سبیلها را کم کنید و ریش ها را رها کنید» (وصول ۱۸۰ / ۲).۱۱۲– فرمود: «ستردن موی عورت و گرتفن ناخن و کوتاه کردن سبیل از فطرت است»؛ از ریش خود هم از پهنا و هم از درازای آن می گرفت. (وصول ۱۸۰ / ۲).۱۱۳ – فرمود: «اگر زن برای شوهرش زینت نکند در نظر او خوار می شود» (وصول ۷۳ / ۲).۱۱۴ – پیغمبر خضاب نبست و سفیدی مو در او کم ظاهر شد، اگر می خواستند موهای سفید سر او را می شمردند. (وصول ۱۷۶ / ۲).۱۱۵ – فرمود: «هر کسی به طبابت بپردازد و طبی از او معلوم نباشد، ضامن است» (وصول ۸۷ / ۴).

توضیح:مراد از معلوم بودن یا شهادتنامه یا آزمایش حذاقت است هر چند ایشان هم در مواردی ضامنند و آن وابسته به تشخیص کارشناس است.۱۱۶ - فرمود: «با آبی که با آتش، گرم شده،وضو بگیرید» (وصول ۱۹۵ / ۵).توضیح:وضوء در این جا به معنی مطلق شستشو و زدودن کثافت است که با آب گرم بهتر به عمل می آید.۱۱۷ - فرمود: «اگر بر امتم دشوار نمی آمد هر آینه ایشان را امر می کردم که برای هر نماز وضو بکنند و برای هر وضو مسواک کنند» (مجمع ۲۲۱ / ۱).توضیح:مراد آن است که بر فرض در وقت نماز بر وضوی سابق باقی باشند، از نو وضو بگیرند.۱۱۸ - فرمود: «پاکترین خوراک شما آن است که آتش به آن رسیده باشد» (مجمع ۲۵۲ / ۱).۱۱۹ - برای بول کردن، جای مناسبی پیدا می کرد (مستور و بی ترشح).۱۲۰ - مردی مشرک به عبدالله گفت: من گمان دارم صاحبش شما (پیغمبر) همه چیز را به شما یاد می دهد، عبدالله گفت: بر فرض آن که قصد تو استهزاء باشد او به ما یاد داده رو به قبله نباشیم (در وقت قضای حاجت)، با دست راست استنجا نکنیم، با استخوان و پلیدی خشک استنجا نکنیم، و به کمتر از سه سنگ خود را از آلودگی پاک نکنیم. (مجمع ۲۰۵ / ۱).

ص: ۴۶۸

۱۲۱ – فرمود: «این بـدن هـا را پاکیزه سازیـد، خداونـد شـما را پاکیزه کناد، هر آینه بنـده ای نیست که در حال طهارت بخوابد مگر آن که فرشته ای با او باشـد با دعایش که آن بنـده ساعتی از شب پهلو به پهلو نشود مگر آن که فرشـته گویـد: خداونـدا! بنـده ات را بیامرز زیرا به طهارت خوابیده» (مجمع ۲۲۶ / ۱).۱۲۲ – از شاشیدن در آب جاری نهی کرد. (مجمع ۲۰۴ / ۱).۱۲۳ – هر وقت از قضای حاجت فارغ می شـد، وضو می گرفت. (مجمع ۲۴۱ / ۱).۱۲۴ – هرگز در حال جنابت غذا نخورد. (مجمع ۲۷۴ / ۱).۱۲۵ – فرمـود: «چـوب زیتون خوب مسواکی است،دهن را خوشـبو می کنـد و حفره هـای لثه را از بین می برد و آن مسواک من و پیامبران است» (مجمع ۱۰۰ / ۲).۱۲۶ – مردی را دید در مسجد بول کرد، مردم خواستند مانع شوند فرمود: «بر او قطع نکنیـد»، آن گاه او را خواست فرمود: «چرا در مسـجد بول کردی مگر مسـلمان نیستی؟» گفت: گمان کردم این هم زمینیماننـد دیگر زمینها است، پیغمبر دلوی آب خواست و بر آن مکان ریخت. (مجمع ۱۰ / ۲).۱۲۷ – یکی پرسید: اگر لباس خوب بپوشم، از تکبر است؟ فرمود: «به درستی خداوند زیبا است زیبایی را دوست دارد» (مستدرک ۲۶ / ۱).۱۲۸ – به غسل کردن و اسـتعمال بوی خوش و مسواک کردن در روز جمعه سـفارش می نمود. (وصول ۱۳۰ / ۳).۱۲۹ – فرمود: «جبرئیل به من دوایی آموخت که هر دردی را شفا می دهد» و گفت: «نسخه ی آن از لوح محفوظ است؛ آب باران را که بر سقفی جریان نکرده در ظرفی جمع می کنی، و بر آن از این هـا هر یک هفت بار میخوانی فاتحه، آیه الکرسـی، اخلاص، قل اعوذ برب الفلق، قل اعوذ برب الناس، و این دعا: (لا اله الا الله وحده لا شریک له

له الملک و له الحمـد یحیی و یمیت و هو حی لا ـ یموت بیـده الخیر و هو علی کـل شـی ء قـدیر) آن گـاه هفت روز روزه می گیری و بـا آن آب افطار می کنی»(وصول ۱۷۳ / ۳).توضـیح:مراد آن است که اول به آن آب افطار می کنـد نه آن که به آب تنها اکتفا می کنی.۱۳۰ – از منترها از او پرسیدند، فرمود: «بر من عرضه کنید» چون عرضه کردند، فرمود: «هر چیزی که در آن شرک نیست، زیانی ندارد» (وصول ۱۷۸ / ۳).۱۳۱ – گاهی نزد او مریضـی می آوردند و او بر او دعا می خواند. (وصول ۱ ۷۸ / ۳).۱۳۲ – چون صورت پیغمبر در جنگ احـد زخمی شـده بود، امیرالمؤمنین آب می ریخت و فاطمه می شـست، چون خون زیادتی کرد فرمود قطعه حصـیری را سوختنـد، از خاکستر آن بر زخم نهاد، خون بنـد شد. (وصول ۱۷۵ / ۳).۱۳۳ – می فرمود: «قارچ از اقسام من است (من و سـلوی) و آب آن، شـفای چشم است» (وصول ۱۷۱ / ۳).۱۳۴ – سـفارش می کرد روی دل حنا بگذارنـد (وصول ۱۷۱ / ۳).۱۳۵ – در وفـد ثقیـف مجـذومی بـود، پیغمـبر فرسـتاد به او گفتنـد: مـا بـا تو بیعت کردیم، برگرد. (وصول ۱۵۲ / ۳).۱۳۶ –عامر الرام یکی از اهل شام گفت: در شـهرمان بودیم که پرچم هایی دیدم برافراشـته، گفتم: چیستند؟ گفتنـد: پرچم رسول الله است نزد او رفتم، در سـایه ی درختی نشسـته بود و اصـحابش فراهم بودنـد، نزد ایشان نشسـتم، پیغمبر امراض را یـاد می کرد و فرمـود: «به درسـتی که مؤمن هرگـاه دردی به او رو دهـد، پس از آن خداونـد او را شـفا دهـد، برای گناهان گذشته ی او کفاره باشد و برای آینده ی او موعظه، و به درستی که منافق چون

مریض شود و بعد شفا یابد، مانند شتری است که او را بسته باشند، بعد او را باز کند نمی داند برای چه بسته اند، و برای چه باز کرده انـد»، یکی از اطرافیان گفت: یا رسول الله! اقسام چیست؟ به خدا سوگند من هیچگاه بیمار نشده ام؛ پیغمبر فرمود: «برخیز که تو از مـا نیستی» (وصول ۱۴۰ / ۲).۱۳۷ – به زنی که بر جهـاز شتر حـائض شـده بود فرمود: «نمـک در آب بریز و محـل را شسـتشو کن» (وصول ۱۲۹ / ۳).۱۳۸ – فرمود: «شـیطان سـخت جسـتجوگر و سـخت لیسنده است اگر یکی از شما خوابید و در دست او بـوی گـوشت بـاقی بود و زیـانی به او رسـید، سـرزنش نکنـد مگر خود را» (وصول ۱۵۰ / ۳).توضـیح:چه بسا مراد از شیطان در این جا میکروب باشد.۱۳۹ – فرمود: «اگر یکی از شـما خشم کرد، بنشیند؛و اگر خشمش فرووننشست، دراز بکشد» و روایت دیگر وضو بگیرد. (وصول ۱۸۷ / ۳).

ص: ۴۷۱

کار، کوشش، کشاورزی

اسلام دین سعی و عمل است، قوله تعالی: «و ان لیس للانسان الا ما سعی» (النجم / ۳۹)یعنی: «و این که نیست برای انسان (چیزی) مگر آن چه را با کوشش سعی خود به دست می آورد»، و همین آیه ی مبارکه مهمترین دلیلی است بر این که اسلام دین کار و کوشش و تلاش در جستجو و پیجوئی برای استخدام است.۱ - پیغمبر اکرم فرمود: «بهترین کسب ها، کسب یدی و کار دستی به معنی اعم است»؛ از میان کسب ها بزازی و عطرفروشی را می ستود. (نظام ۳۲ / ۲).۲ - مردی انصاری از فقر نزد او شکایت نمود و گفت: تا برگردم شاید بعضی از اهلم از گرسنگی تلف شده باشند، به او فرمود: «برو ببین چیزی در خانه ات هست؟» رفت فرش پاره و قدحی آورد، پیغمبر به اصحاب فرمود: «کی آن ها را می خرد؟» یکی آن ها را بیک درهم خریدار بود، فرمود: «آیا کسی بیشتر می خرد» یکی به دو درهم خرید، پیغمبر فرمود: «با یک درهم غذائی برای اهل خانه ات فراهم کن و با یک درهم دیگر تبری بخر و نزد من بیا»، و او چنان کرد پیغمبر فرمود: «حال به فلان دره برو و هیچ

ص: ۴۷۲

خـار و هیزمی را رهـا مکن آن هـا را جمع کن و بفروش، و تـا ده روز نزدد من نیا» و او رفت و پس از ده روز آمـد و گفت: یا رسول الله! در این فرمـان که دادی برکـت نهـاده شـد، پیغمبر فرمود: «این برای تو بهتر است تا آن که روز قیامت بیایی و لکه ی سئوال در روی تو باشـد». (نظام ۵۷ / ۲).توضـیح:درسـهایی که از این روایت می توان یاد گرفت:الف - اگر کسی جویای کار باشـد، حتما پیدا خواهد نمود.ب - هیچ کار مشـروعی که انسان را از سؤال باز دارد، عار نیست.ج - انسان بایداز نظر اولویت، همیشه از نگهـداری اشـیاء زائـد در خـانه احتراز کنـد و از اسـراف بپرهیزد، وقتی برای راه انـداختن چرخ زنـدگی حتی فروش پلاس ژنـده ای روا باشـد، به طریق اولی چیزهـائی زائـد بر احتیاجـات واقعی همیشه بایـد سپر بلاـگردان ضـرورتهای زنـدگی باشد.د- در خرید و فروش باید دقت کرد تا هر یک از خریدار و فروشـنده مغبون نشوند.ه - فرموده ی پیغمبر که تا ده روز نزد او نیایـد، برای توطین نفس و انس گرفتن با کار و اسـتواری تصـمیم اوست، زیرا هر کس یقین داشت که کار او چیست؟ برای خوب انجـام دادن آن تلاـش می کنـد و دلیل بر آن این است که ضـعیفترین مشاغلماننـد پینه دوزی در پیله ترین جاها در اثر پشت کار و امانت، زنـدگی خوبی ببار می آورد.و- تقبیـح سؤال و تکـدی که مایه ی تنبلی و بیکاری و مزاحمت با مسـتمندان واقعی است و بیشتر مشـکلات و بدبختی جوامع از آن است. و چه بسا درسهای آموزنده ی دیگر، زیرا حدیث پیغمبر هم مانند قرآن مجید عجائب تدبریش پایان ندارد.

۳ – می فرمود: «خداونـد از کـارگر دوست دارد که چون کاری انجام دهـد، خوب انجام دهـد (اسـد ۲۵۲ / ۴).۴ – در سفرها گـاهی زودتر از دیگران به چـاهی می رسـید و بر طبـق معمول حوضـی درست می کرد و آن را پر از آب می نمود تـا دیگران برسند (اسد ۳۶۵ / ۱).۵ – در حفر خندق کار را بین مردم تقسیم کرد و خودش هم کار کرد. (اسد ۲۹۰ / ۱)۶ – چون از غزوه ی تبوک بـازگشت، سـعد انصار از او پیشواز نمود، پیغمبر با او مصافحه کرد و فرمود: «دست تو را چه شـده؟» گفت: یا رسول الله! بیـل و کلنـگ می زنم که بر عیالات انفـاق کنم، پیغمبر دست او را بوسـید و فرمود: «این دست است که آتش به آن نمی رسد» (اسد ۲۶۹ / ۲).۷ – به خانه وارد شد، دیدند به کاری مشـغول است که او را خسته می کند چون کار را تمام کرد فرمود: «از روزی مأیوس نشوید، تا سـر شـما می جنبد، زیرا انسان مادرش او را می زاید چنانچه پوست بر بدنش نیست (از بس نازک است) آن گاه خداونـد او را روزی می دهـد»(اسد ۳۷۳ / ۲).۸ – اهـل حرفه را دوست داشت می فرمود: «خداونـد، مؤمن اهل حرفه را دوست دارد». در جای دیگر فرمود: «خداوند، اهل حرفه ی امین را دوست دارد» (مجمع ۶۲ / ۴).۹ – می فرمود: «رزق را در پنهانیهای زمین بجوییـد، به زودی در آینـده معادنی یافت می شود که بـدترین خلق عهـده دار آنند» (مجمع الزوائد ۶۵ / ۴). تنبیه:انصاف دهیـد آیا این فرموده پیغمبر اکرم اخبار از غیب نیست که بعـد از هزار و سـیصد سال معلوم و مشـهود گردیده است؟

۱۰ – می فرمود: «پیش از آن که عرق کـارگر خشـک شود، مزد او را بدهیـد» (مجمع ۱۹۸ / ۴).۱۱ – از فروش زمیـن نهی می کرد ومی فرمود: «هر کس زمین دارد، بکارد یا آن را به برادر دینی واگـذار کنـد که او بکارد» (اسـد ۱۵۱ / ۲).توضیح:پیغمبر اسلام از هزار و سیصد سال قبل اشـتباه امت خود را در فروش زمین به یهودیان می دید، یعنی بعضـی از مسلمانان فلسطین که چون دیدنـد یهودیـان زمین را به قیمـتی گرانـتر از عـادله ی وقت خریـداری می کننـد قسـمتی از زمین هـای خود را به ایشـان فروختند و این کار بعد از پایان جنگ اول انجام گرفت و مقدمه ی تشکیل دولت یهود گردید.۱۲ – یکی از اصحاب فقیر بود، زنش گفت: نزد پیغمبر برو و چیزی بخواه، وقتی نزد پیغمبر رفت و درخواست کرد، پیغمبر فرمود: «کسی که بخواهد، به او می بخشـیم، و کسـی از سؤال پرهیز کند، خداوند او را بی نیاز می سازد»؛ مرد به خانه برگشت، بار دیگر زنش اصـرار کرد که نزد پیغمبر برود، تـا سه بـار، وی رفت و همان را شـنید، به خانه آمـد تیشه ای به عاریه گرفت و به صـحرا رفت و قـدری هیزم جمع کرد و بـا بهـای آنهـا غـذائی برای عیال خود فراهم ساخت، کم کم خودش از فروش هیزم تیشه ای خریـد و از همان راه بساط زنـدگی را از هر جهت فراهم سـاخت. (وافی – الایمان / ۷۹).۱۳ – در حفر خنـدق، خودش با ظرف خاک کشـی، خاک جابه جا می کرد (واقدی / ۴۴۶).۱۴ – براء بن عازب گفت: پیغمبر بر پشت خود خاک می کشید چندان که میان من

و او را غبار گرفته بود. (واقدی / ۴۴۹).۱۵ – شب هنگام در کنار شکافی که در خندق بود پاس می داد. (واقدی / ۱۶. (۴۶۳ – برای کار، مزد می داد. (نظام ۲۶۵ / ۱).۱۷ – فرمود: «هر کس درخت سـدری را برای زراعت قطع کند، خدا خانه ای از آتش برای او بنا می کنـد» (اسد ۱۸۳ / ۳).توضیح:اختصاص درخت سـدر و تأکید بر بقای آن جالب توجه است، کسانی که مناطق گرم و بی درخت و بی آب عربسـتان و امثال آن را دیـده انـد می دانند که زیر اشعه ی سوزان آفتاب تنها سایبانی که پناهگاه است سایبان درخت سـدر است که در آن بیابانهای خشک و سوزان می روید و رشد می کند و شاداب است و نیز میوه ی آن می تواند اسـنان را تغذیه نماید.۱۸ – بعـد از فتـح خیبر، مردم آن جـا گفتنـد: مـا اهل زراعت و درختیم، پیغمبر ایشان را به کار گمارد و سـهمیه داد. (فتوح / ۳۶).۱۹ – وقتی نیروی اسـلام از غزوه ی بنی قرد بـازگشت، در بیشه ی بنی حارثه بار انداختنـد، ایشان نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! این بیشه چراگاه دام های ماست، پیغمبر فرمان داد هر درختی از آن بریده شده، نهال خرمائی به جای آن کاشـتند و آن بیشه باغ خرمایی شـد (فتوح / ۲۳۲).۲۰ – زیر نخلسـتان بنی نضیر جو می کاشت، قوت سال عیال را نگه می داشت، مازاد را برای تجهیز ارتش مصـرف می کرد. (فتوح / ۳۱).۲۱ – از نشستن در بوستان خوشش می آمد و می فرمود: «هرگاه به یاد بیابان بیفتم

قلبم آرام می شود» (نظام / ۴۷).توضیح:فرموده ی پیغمبر توصیه ای به انس گرفتن با مظاهر طبیعت است از وقتی که بشر به جای هم آغوشی با باغ و بوستان به سالنهای پرزرق و برق و دم کرده بدون چشم انداز، پناه بره، هم جسم خود را فرسوده ساخته، هم فکر خود را، هم نشاط خود را، هم لذت یابی بی شائبه را؛ در آغوش طبیعت است و اضطراب، در سالن های مجلل.۲۲ – می فرمود: «هر کس درخت بکارد و برای تربیت آن شکیبا باشد تا به ثمر برسد، در هر چه از آن بهره مند شود ثواب صدقه ای نزد خداوند دارد» (مجمع ۶۸ / ۴).۲۳ – قطع کننده ی درخت سدر را لعنت کرد. (مجمع ۶۹ / ۴).۲۴ – به «هرقل» امپراطور روم شرقی نوشت: «سلام بر کسی باد که از هدایت پیروی کرد، اما بعد، مسلمان شو سالم می شوی، خداوند پاداش تو را ده بار می دهد، اگر مسلمان نشدی گناه کشاورزان به گردن تو» (شامی ۴۹۸ / ۴).توضیح:مراد از گناه کشاورزان گناه کسی است که حقوق ایشان را پایمال می کند، زیرا بیشترین حقوق پایمال شده در اجتماعات حقوق کشاورزان بود، که از روایت ذیل معلوم میشود.۲۵ – به علی (علیه السلام) وصیت فرمود: «یا علی! مبادا با حضور تو بر کشاورزان، ظلم شود، یا بر مالیات ایشان افزوده گردد یا ایشان را برای کار به سخره گیرند» (وسائل ۲۱۶ / ۶).

ص: ۴۷۷

۲۶ - در فتح خیبر پس از پیمان بستن با یهود، که قسمتی از زمین ها در دست خودشان مانده بود، یهودیان به پیغمبر شکایت کردند که بعضی از مسلمانان از ایشان چیزی بدون پرداخت بهای آن می گیرند، پیغمبر فرمود: «الصلاه جامعه» و این شعار در وقت ابلاغیه های مهم داده می شد؛ چون مسلمانان فراهم شدند فرمود: «یهودیان شکایت کرده اند که در حصارهای ایشان می روید، ما ایشان را بر مالشان و جانشان تأمین داده ایم تصرف در مال ایشان جز به حکم قانون روا نیست»؛ بعد از آن مسلمانان بهای سبزیجات و دیگر محصولات ایشان را می پرداختند، و اگر یهودیان چیزی مفت می دادند قبول نمی کردند. (واقدی / ۶۹۱).۲۷ - «جبه» و «سوار» پسران خالد بر پیغمبر وارد شدند، دیدند مشغول بنائی است، فرمود: «بیائید جلو کمک کنید» آمدند، چون کار تمام شد، پیغمبر به ایشان مزد داد و فرمود: «مادامی که سر شما می جنبد از رزق مأیوس نشوید، هیچ مولودی از مادر نمی زاید، مگر آن که هنوز پوست نبسته خداوند روزی او را می رساند»(اسد / ۳۹۸).۲۸ - بر قبری گذر کرد آن را اصلاح نمود و فرمود: «خداوند، بنده ای را دوست دارد که چون کاری انجام دهد، آن را استوار کند» (اسد ۸۲ / ۲).۲۹ - گاهی در خانه، خیاطی می نمود. (نظام ۶۰ / ۲).۳۰ - زمینی را به اندازه ی تاخت اسب به شخصی بخشید و فرمود: «هر وقت آن را آباد کردی دوباره به قدر تاخت اسبی به تو خواهم داد» (واقدی / ۶۵۸).توضیح:همه ی مسائل اصلاحات ارضی و بهره برداری از زمین در این بیان مختصر پیغمبر مندرج است، اصل اساسی آن است که زمین باید آباد شود و بنابراین در دست کسی باید باشد که بتواند آن را آباد کند و

ص: ۴۷۸

بیش از توانایی نباید در دست کسی بماند که باطل و عاطل گردد، انحطاط کشاورزی در هر منطقه، با متصرف بودن افراد بیکاره در اراضی کشاورزی رابطه ی مستقیم دارد، پیغمبر فرمود: «زمین را آباد کن تا باز به تو واگذار شود».۳۱ - فرمود: «برادرم عیسی به شهری گذر کرد، دید میوه های ایشان کرم زده است، مردمش هم به او شکایت کردند که این مشکل را برای ایشان حل کند، عیسی گفت: علاج این کار پیش خودتان است، شما وقتی درختی می کارید، روی ریشه ی آن خاک می ریزید و آن درست نیست و سزاوار آن است که اول بر ریشه ی آن آب بریزید و بعد خاک، تا کرم نزدند و چنین کردند کرم زدگی برطرف شد» (وسائل ۹۲ / ۶).توضیح:امروز هم بهترین طرز غرس نهال آن است که در روی اطراف ریشه قدری آب باشد، آن وقت خاک بریزند تا خلل و فرج با آب و خاک پر شود و جای خالی نماند.۳۲ - کسب و تجارت را دوست داشت، می فرمود: «بهترین کسب، کار درست است، خداوندا! به سحرگاهان امت من برکت ده» (نظام ۲۲ / ۲).۳۳ - فرمود: «هفت چیزند که اجر آن ها به انسان می رسد و حال آن که انسان در قبر است: کسی که چیزی بیاموزاند، یا نهری جاری کند، یا چاهی حفر کند، یا نخلی غرس کند، یا مسجدی بسازد، یا مصحفی بجا گذارد، یا فرزندی که برای او تحصیل آمرزش کند» (خلق الکامل ۱۸۶ / ۲).۳۴ - روزی پیغمبر با اصحاب نشسته بود، جوانی سخت کوش را دیدند گفتند: وای بر او اگر این سخت کوشی در راه خدا بود، پیغمبر فرمود: «چنین مگوئید، اگر

تلاش او برای فرزندان کوچکی است، تلاشش در راه خدا است؛ اگر برای پدر و مادر است در راه خدا است؛ اگر تلاش می کند تا نفس خود را عفیف نگهدارد، در راه خدا است؛ و اگر برای فخریه است در راه شیطان است»(خلق ۱۷۲ / ۲).۳۵ - فرمود: «چون صبح کردید نخوابید و طلب روزی کنید، صبح زود به دنبال کار و روزی بروید، زیرا سحرخیزی برکت و کامیابی است» (خلق ۱۷۸ / ۲).۳۶ - از فروش باغ و نخل نهی می کرد و می فرمود: «نخل خوب چیزی است، هر کس آن را بفروشد، بهای آن همچون خاکستری است بر قله ی کوه در معرض طوفان مگر آن که با بهای آن ملک دیگر بخرند» (مکاتیب / ۵۰۵).۳۷ - می فرمود: «زمین های خود را بکارید و اجاره ندهید» (تیسیر ۲۲۷ / ۴).توضیح:اعراب غالبا جاهل به زراعت و درختکاری بودند و علت آن در درجه ی اول کمبود آب جز در یمن و عدم امنیت و شیوع قتل و غارت و تصرف موقت سرزمین های سبز شده از باران بود، پیغمبر اکرم در تقسیم اراضی و واگذار نمودن هر قسمت معین به فردی معین یا به قومی معین ایشان را از خواب سنگینی بیدار کرد، که مجدا به درختکاری و دامداری و نگهداری زنبورعسل بپردازند و فرمود: «کونوا من عمار الارض» یعنی: «از آباد کنندگان زمین باشید»؛ و از فروش باغ و زمین و نخل که نشانه ی بی علاقگی به امور کشاورزی بود نهی می فرمود.۳۸ - وقتی پیغمبر مردی را می دید و هیأت او به نظرش عالی بود می فرمود: «آیا حرفه ای دارد؟» اگر نداشت از چشم او می افتاد، می گفتند: چرا؟ می فرمود: «اگر مؤمن

حرفه ای نداشت با دینش زنگانی می کند»(سنن / ۸۸).توضیح:مراد پیغمبر آن است که هر کس حرفه ای ندارد به ناچار برای معیشت خود از راه غیرمشروع ارتزاق خواهد نمود خواه سؤال کردن، خواه فروختن آبروی خود برای کاری ناروا و در این صورت با فروختن دین خود زندگی کرده و آن را در معرض انحراف و تلف قرار داده است.۳۹ - نزد پیغمبر گفتند: فلانی بسیار نماز می خواند و روزه می گیرد فرمود: «کی او را آب و نان می دهد؟» گفتند: همه ی ما، فرمود: «همه ی شما از او بهترید» (خلق ۱۷۵ / ۲).۴۰ - فرمود: «در اسلام نه زمامی هست، نه خزامی، نه رهبانیتی، نه عزوبتی، نه ساحتی» (غریب الحدیث ۴۴۴ / ۱).توضیح:اینها کارهای ریاضت کشان بنی اسرائیل و نیز هندوها بود؛ زمام: گذراندن حلقه از وسط بینی؛ خزام: گذراندن بند پشمی از میان یکی از سوراخ های بینی، رهبانیت: گوشه گیری و افراط در ریاضات؛ تبتل: عزوبت و همسر اختیار نکردن؛ سیاحت: سر به بیابان نهادن و خانه را رها کردن.۴۱ - به حکیم بن حزام عطیه ای کمتر از دیگران داد، گفت: یا رسول الله! گمان نمی کردم مرا کمتر از دیگران بدهی، پیغمبر آن را زیاد کرد، او باز سؤال نمود، پیغمبر زیاد کرد تا راضی شد، گفت: یا رسول الله! کدام عطیه ی تو افضل است؟ فرمود: «اولی» (مطالب ۲۴۰ / ۱).

۴۲ – فرمود: «اگر یکی از شما بندهای خود را بگیرد و به کوه رود و پشته ای هیزم ببندد وبه بازار ببرد و آن را بفروشد و بهای آن را بخورد بهتر از آن است که نزد کسی برود و از او بخواهد او را عطا کند یا منع نماید» (مطالب ۲۴۸ / ۱).۴۳ – فرمود: «مزد کارگر را بدهید پیش از آن که عرقش خشک شود» (مطالب ۴۲۸ / ۱)۴۴ – فرمود: «هر کس بر مزد کارگر ظلم کند، عمل او پوچ است و بوی بهشت بر او حرام است و حال آن که بوی آن از پانصد ساله راه استشمام می شود» (مطالب ۴۳۴ / ۱).۴۵ – فرمود: «هر کس زمین مرده ای را که مسلمانی در آن حقی نداشته باشد، آباد کند، آن زمین برای اوست، و رگ و ریشه ی ظالمی در آن حقی ندارد» (مطالب ۴۳۳ / ۱).توضیح:تفصیل و حدود آن مربوط به فقه احکام است.۴۶ – فرمود: «هر کس درخت سدری را که رهگذر و بهائم در سایه ی آن می نشینند، بیهوده و ظلما برید و حقی در آن نداشت، خداوند سر او را در آتش فرومی برد» (مطالب).۴۷ – دید که در میان کارگران یکی گل را بهتر بهم می زند، فرمود: «بیل را به او بدهید» (مجمع ۷ / ۲).۴۸ – فرمود: «نیست مؤمنی که درختی بکارد یا زراعتی که از آن پرنده یا انسان یا حیوانی بخورد مگر آن که برای او صدقه باشد» (وصول ۳۹۸ / ۳).

ص: ۴۸۳

حمایت حیوانات

برای توجه به حیوانات و پرستاری و مراقبت از آن ها تأکید بلیغ می فرمود، اینک نمونه ها:۱ - می فرمود: «در هر صاحب جگر گرمی اجری هست، حمایت از هر جانداری پاداشی نزد خداوند دارد»؛ سفارش می کرد زیاد ندوشند، پالان را در جای خود قرار دهند، دهنه تیز نزنند، زیاد بار نکنند، جای رهوار و زیر پایشان تر نباشد. مردی از تنهایی شکایت کرد فرمود: «یک جفت کبوتر نگهدار» (نظام ۱۵۵ / ۲).۲ - وضو می گرفت، گربه ای پهلوی او آمد، پیغمبر دانست که تشنه است، ظرف آب را به طرف او برد، گربه آشامید، بعد وضو گرفت. (بحار ۲۹۳ / ۱۶).۳ - در راه مکه سگی دید که بچه هایش به دورش بودند و شیر می خوردند، جعیل بن سراقه را فرمود تا جلو او بایستد مبادا سواران که می گذرند به او آسیب برسانند، (واقدی / ۸۰۴).۴ - در یکی از جنگ ها همسر ابوذر فرار کرد و بر شتری از شتران پیغمبر سوار

شـد و به شـتاب به مـدینه آمـد و به پیغمبر گفت: نـذر کرده ام اگر نجـات یافتم شتر را قربانی کنم و از جگرش بخورم، پیغمبر فرمود: «چه بد پاداشـی به او داده ای تو را حمل کرده و نجات داده آن گاه نحرش کنی؟ بدان که نذر در آن جا که معصـیبت خداونـد است یا مالکش نیستی منعقـد نمی شود» (واقدی / ۵۴۸).۵ - حکم بن حـارث شترش از جـا برنمی خاست و او را می زد، پیغمبر به او فرمود: «شترت را مزن» و به شتر گفت: «حـل حـل» شتر از جـا برخـاست. اسـد ۳۱ / ۲).۶ - سـواده بن ربیع نزد پیغمبر آمد، شترانی به او بخشـید و فرمود: «وقتی نزد اهل خود رفتی، به ایشان امر کن غذای چارپایان را خوب کنند و ناخن ها بگیرند تا وقت دوشـیدن، پستان آن ها را خراش ندهند» (اسد ۳۷۶ / ۲).۷ - در حصاری از انصار وارد شـد، شتری آن جا بود، چون پیغمبر را دید حرحر کرد و اشک از چشـمانش جاری شد، پیغمبر نزد او رفت و دست بر سـر و گردنش کشـید، شتر آرام شـد پرسـید: «این شـتر از کیست؟» جوانی از انصـار گفت: از من است، فرمود: «از خـدا نمی ترسـی این شتر را گرسـنه نگه می داری؟ و برای کار او را خسـته می کنی؟ به من شـکایت کرد» (اسد ۱۳۴ / ۳).۸ - فرمود: «هیـچ خانه ای نیست که شب هنگام گوسـفندان در آن وارد شوند مگر آن که فرشتگان بر ایشان شب و روز صلوات فرستند» (اسد ۹۷ / ۲).۹ - در راهی دید یکی گوسـفندی را خوابانده و پا بر گلوی او نهاده کارد را تیز می کند و گوسفند به او نگاه می کند، فرمود: «می خواهی او را ذبح کنی یـا دوبار او را بمیرانی؟» (مجمع ۳۳ / ۴).۱۰ - تمیم داری را دیدنـد که خودش جوهای اسـبش را پاک می کنـد، گفتند: دیگر این کار را انجام دهد، گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «مردی نیست که

خودش برای اسبش جوها را پاک کند مگر آن که خداوند به هر حبه ای حسنه ای برای او بنویسد» (اسد ۲۱۵ / ۱).۱۱ – می فرمود: «موی پیشانی اسبان را مچینید، زیرا خیر در آن ها است؛ موی یال آن ها را مچینید که آن ها را گرم می کند؛ دم آن ها را مچینید که مگس پران آنها است» (اسد ۳۶۳ / ۳).۱۲ – به عبدالجبار بن حارث اسبی بخشید، چنان شد که صدای شیهه ی اسب را نشنید، فرمود: «چرا صدای شیهه ی اسب را نمی شنوم؟» گفت: فکر کردم صدای شیهه ی آن، تو را آزار می دهد، او را اخته کردم؛ پیغمبر از اخته کردن اسب نهی فرمود. (اسد ۲۷۶ / ۳).۱۳ – فرمود: «زنی بدکاره بر سگی تشنه گذر کرد، کفش خود را به روسری خود بست و از چاه آب کشید و سگ را سیراب کرد، خداوند او را آمرزید» (الرسول / ۲۹۵).۱۴ – صورت اسب خود را می مالید و نوازش می کرد از او پرسیدند: چرا؟ فرمود: «جبرئیل درباره ی اسب سفارش بلیغ نمود. می فرمود: از اسبان کمیت (رنگی میانه سرخی و سیاهی) و اسبان اغر (سفید پیشانی) و محجل (که بالای سمش سفید است) انتخاب کنید یا اشقر (میانه سرخی و زردی) یا اغر محجل را یا ادهم (سیاه) اغر محجل را (اسد ۳۲۷ / ۵).توضیح:سه رنگ را انتخاب فرمود: کمیت و اشقر و ادهم را که در هر سه اغر بودن و محجل بودن شرط است.۱۵ – فرمود: کسی که در گردنه از رهوار خود پیاده شود چونان کسی باشد که

بنـده ای در راه خـدا آزاد کرده باشـد» (حیـاه الحیوان راحله).۱۶ - اعرابی ای را دیـد که بـا عصـا گوسـفندان خـود را می زد، فرمود: «او را بیاورید اما مترسانید»، چون آوردند به او فرمود: «گوسـفندان را با عصا مزن، بلکه به رفق و نرمی آن ها را پیش و پس کن» (اسـد ۳۳۶ / ۱).۱۷ - از شـکار کردن در ایـام مخصوص (وقت تولیـد نسـل) نهی می کرد؛ خود پیغمبر هرگز شـکار نکرد. (اسد ۹۲ / ۲).۱۸ - می فرمود: «برای چارپایـان بر صاحبانشـان حقوقی هست: وقتی پیاده شـد برای او علف بگـذارد، هر وقت از آبی عبور کرد درنـگ کنـد و آب را به او نشان دهـد، به صورتش نزنـد زیرا تسبیـح پروردگار می گویـد، پشت او را چون مجلس (برای سـخن گفتن) نکنـد مگر در راه خدا، بیش از طاقت بارش نکند، بیش از طاقت از او سواری نگیرد» (فصول المهمه / ۵۲۰).۱۹ - به کشـتن مـار و وزغ سـفارش می نمود. (مجمع ۴۵ / ۲).۲۰ - فرمود: «مردی از راهی می گـذشت، تشـنه بود، چاهی دید، در آن داخل شد آب نوشید و بیرون آمد، سگی دید که از تشنگی له له می زد و خاک زمین را می خورد، با خود گفت: حال این سگ چون حال من است، در چاه رفت کفش خود را پر آب کرد و به دهن سگ گرفت تا سـیراب شـد، خداونـد به پاداش این عمل او را آمرزیـد». گفتنـد: یا رسول الله! در خوبی کردن به حیوانات برای ما اجری هست؟ فرمود: «در هر صـاحب جگرتری اجری هست» (تیسـیر ۱۳۷ / ۲).۲۱ - می فرمـود: «پشت رهواران را همچون منـبر سـخنرانی قرار ندهیـد، خداوند آن ها را برای شـما تسـخیر کرده تا شما را در راه های سخت به منزل برساند، بر روی زمین با هم سخن گویید» (تیسیر ۱۳۸ / ۲).

۲۲ – الاغی دید که صورتش را داغ کرده بودند، پیغمبر بر آن ها انکار کرد و دستور داد داغ نشانه را بر پشت کپل بزنند. (تیسیر ۳۸۷ / ۴).۲۳ – در حجه الوداع همسران پیغمبر همراه بودند، اثاث عایشه سبک بود و بر شتر رهواری بار بود، اثاث صفیه سنگین بود بر شتری کندرو که عقب می ماند، پیغمبر فرمود: «اثاث عایشه را بر شتر صفیه بار کنید و اثاث صفیه را بر شتر عایشه تا عقب نماند» (مطالب ۱۵۷ / ۲).۲۴ – ابوزرعه گفت: پیغمبر را دیدم اسب خود را با آستین خود مالش می داد. (مطالب ۱۵۹ / ۲).۲۵ – یکی را کک گزید او را لعن کرد پیغمبر فرمود: «او را لعن مکن زیرا پیغمبری را برای نماز از خواب بیدار کرده»(مطالب ۴۴۴ / ۲).۲۶ – یکی گفت: یا رسول الله بودیم پرنده ای دیدیم با دو جوجه اش، جوجه ها را گرفتیم، پرنده آمد و به دور ما پر می زد وبال می نهاد، چون پیغمبر دید فرمود: «کی این پرنده را درباره ی جوجه هایش آزار داده؟ جوجه ها را به او رد کنید»؛ و لانه ی موری را دید که آتش زده ایم، فرمود: «کی این را آتش زده؟ سزاوار نیست که به آتش عذاب دهد مگر پروردگار آتش» (وصول ۱۳۹ / ۲).۲۷ – فرمود: «چون در سرزمین سبز سفر کنید، شتران را از زمین بهره دهید و چون در سرزمین بی آب و علف سفر کنید سرعت کنید، وخود را به زمین خوب برسانید، و چون بار اندازید، از کناره ی راه ها دور شوید، زیرا جایگاه جانوارن است». ودر روایت دیگر جای مارها. (وصول ۱۹۳ / ۲).۲۸ – فرمود: «چون پاسی از شب بگذرد کمتر بیرون روید، زیرا برای خداوند چرندگانی هست که در آن ساعت آنها را در زمین پراکنده می کند» (وصول ۳۸۸ / ۴).

ص: ۴۸۸

۲۹ – امیرمؤمنان گفت: از جمله وصایای پیغمبر به من فرمود: «یا علی! سه چیزند که دل را سخت می کنند: شنیدن لهو و بیهوده گویی و به دنبال شکار رفتن، و به درب خانه ی سلطان و حاکم رفتن» (بحار ۳۷۰ / ۷۵). ۳۰ – فرمود: «هر کس به دنبال شکار نرود غافل می شود» (بحار ۳۱. (۳۷۱ / ۷۵ – مردی را دید که به دنبال کبوتری بود و با او بازی می کرد فرمود: «شیطانی دنبال می کند شیطان خود را». از به جنگ انداختن حیوانات هم نهی نمود. (وصول ۲۱۳ / ۳).۳۲ – فرمود: «اگر کسی گنجشکی را بیهوده بکشد روز قیامت در پیشگاه خدا فریاد زند و بگوید: فلانی مرا بیهوده کشت و برای سودی مرا نکشت» (وصول ۲۱۳ / ۴).۳۳ – به قتل مارمولک فرمان داد و او را فاسق کوچکه نامید. (وصول ۸۰ / ۴).۳۴ – فرمود: «کسی که مارمولک را با ضربه ی اول بکشد صد حسنه برای او نوشته می شود و با ضربه ی دوم کمتر، و با ضربه ی سوم کمتر»، از کشتن چهار حیوان نهی فرمود: مورچه، زنبورعسل، هدهد و صرد (پرنده کوچکی است). (وصول ۸۱ / ۴)توضیح:ثواب بیشتر ضربه ی اول برای آن است که ضارب دقت کند مبادا در برود.۳۵ – فرمود: «هیچ اهل بیتی نیست که سگی را ببندد و نگهدارد، مگر آن که هر روز از عمل ایشان قیراط کم شود مگر سگ شکاری و سگ حافظ زراعت یا حافظ گوسفند» (وصول ۸۱ / ۴).توضیح:در روایات دیگر حافظ خانه هم استثنا شده، بنابراین مراد بیهوده

نگه داشتن است.۳۶ - فرمود: «خداونـد احسان را بر همه چیز نوشـته است، چون ذبـح کنیـد نیکو ذبـح کنید، کارد را تیز کنید وذبیحه را زود راحت کنید» (وصول ۳۷. (۱۲۷ / ۲ - نهی فرمود که آن چه را مورچه با دست و دهن حمل می کنـد، بخورید. (وسایل ۲۲۵ / ۱۲).۳۸ - امیرمؤمنـان گفت: پیغمبر فرمـان داد شتری برای قربـانی آمـاده کنم و گوشت و پوست و جلـد آن را تصدق دهم و به قصاب از آن چیزی ندهم، و ما مزد او را از خودمان می دادیم. (وصول ۳۸۱ / ۱).

شعر و شاعری

چنان مشهور است که در اسلام شعر و شاعری مطلقا مذموم است البته در آیات مبارکات قرآن در باره ی پیغمبر اکرم آمده: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین»(یس / ۷۰)یعنی: «ما پیغمبر را شعر یاد نداده ایم و برای او هم سزاوار نیست، نیست آن (یعنی وحی منزل) مگر ذکر و قرآن آشکار»؛ و در مورد دیگر قوله تعالی: «و الشعراء یتبعهم الغارون» (الشعراء / ۲۲۴)یعنی: «گمراهان، شاعران را پیروی می کنند، اما پس از بررسی و تتبع معلوم می شود که مراد از شعر نکوهیده و حتی حرام، اشعار دوران جاهلیت، و متداول در آغاز اسلام است، که محتوای آن ها توصیف زن و شراب در صورت های زننده و بدآموزکننده و نیز فخریه به پدران جاهل و جنگ و کشت و کشتار است، مضافا اگر جامعه ای گمان کرد که اوج فرهنگ او شعر و شاعری است بر فرض که آن شعر دارای محتوای خوبی باشد، مذموم است زیرا جامعه را به خودش خوشدل ساخته و از تعالی فرهنگ همه جانبه بازداشته است، اینک مواردی که به ما می فهماند شعر به طور مطلق مذموم و ناروا نیست، ودر مواردی

پسندیده و آموزنده است:۱ – پیغمبر اکرم فرمود: «ان من الشعر لحکمه و ان من البیان لسحرا» یعنی: «بدرستی که بعضی از شعر، حکمت است و بعضی از بیان، سحر است» (تیسیر ۲۲۱ / ۲).۲ – به شعر حکیمانه تمثل می جست اما آن را از وزن شعری می انداخت، طرفه بن عبد شاعر جاهلی معلقات گفته بود:ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یأتیک بالاخبار ما لم تزودیعنی: «به زودی روزگار آن چه را به آن جاهلی برای تو آشکار می کند، و برای تو خبرهائی می آورد که در جنته ی تو نیست»، و پیغمبر آن را چنین می خواند:ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا و یأتیک ما لم تزوده بالاخبارشعر نمی گفت و اشعار تمثیلی را از وزن می انداخت، از اشعار حکیمانه خوشش می آمد و آن قسمت حکیمانه را تنها می خواند؛ لبید، شاعر جاهلی گفته بود:الا- کل شی ء ما خلا الله باطل و کل نعیم لا محاله زائل یعنی: (آگاه باشید هر چیزی جز خداوند باطل است وهر نعمتی بناچار زائل)، پیغمبر همان مصرع اول را تنها می خواند زیرا مصرع دوم که همه ی نعمت ها را زائل شمرده بود در نظر او باطل بود، زیرا نعمت های آخرت پایدار است. (قرطبی ۵۱ / ۱۵).۳ – داستان قصیده برده مشهور وغیر قابل انکار است، باین شرح که کعب بن زهیر شاعر مشهور جاهلی در وقت مسلمان شدن، قصیده ی غرائی در مدح پیغمبر ساخته بود که در حضور او و اصحاب، آن را خواند و مورد تحسین پیغمبر قرار گرفت و پیغمبر اکرم بالاپوش خود را به عنوان صله به او بخشید، به همین جهت به قصیده ی «برده» معروف شد و بعدا اولاد کعب آن برده را به بهای زیادی به خلفا فروختند، جالب توجه این که به رسم معمول که شعرا در آغاز قصیده به تشبیب و اشعار عاشقانه می پرداختند، تا

به مـدح ممـدوح می رسیدند، این قصـیده هم سـرآغازش سـخنان دوران جوانی (تشـبیب) است و پیغمبر اکرم اعتراضـی به او نفرموده است، یکی از اشـعار سـرآغاز قصـیده این است:لولاـالهوی لم ترق دمعـا علی طلل و لا ارقت لـذکر البان و العلم یعنی: (اگر عشق نبود، اشـکی بر ویرانه ی خـانه ی معشوق نمی ریختی واز یـاد درخت بان و کوه علم - نزدیک مکه - که میعادگاه است بی خواب نمی شـدی). (بحـار ۲۵۲ / ۲۲ و شامی ۶۹۹ / ۳).۴ - حسـان بن ثابت انصاری در حقیقت شاعر رسـمی عصـر پیغمبر بود که آماده ی معراضه با شـعرا و یاوه گویان کفار بود و اشـعاری در مرثیه ی شـهیدان و تشـجیع جنگاوران می سرود، پیغمـبر دسـتور می داد برای او منبر می زدنـد، و او در مـدح پیغمـبر و مسـلمانان و هجـو کفـار شـعر می سـرود. (اسـد ۴ / ۲).توضـیح:هجو کفار به مرحله ی سب و دشنام نمی رسید، زیرا به دستور قرآن مجید ممنوع بود، قوله تعالی: «و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغیر علم» (الانعام / ۱۰۸)یعنی: «بتهای ایشان را دشنام ندهید مبادا (به تلافی) خدا را از روی عداوت و جهالت دشـنام دهند».۵ - عبـاس بن مرداس شـاعر جـاهلی که در جاهلیت شـراب را بر خود حرام کرده بود، بعـد از جنگ «حنین» از عطایای پیغمبر برخوردار شد، اما طمعش زیاد بود و در شعر خود درخواست بیشتر داشت، پیغمبر فرمود: «او را ببرید و زبانش را قطع کنید (که دیگر مطالبه نکند)» رفتند و او را صد شتر دادند تا راضی شد. (اسد ۳۱۳ / ۳).

توضیح:در قرون گذشته شاعران مانند روزنامه نویسان امروز بودند که تبلیغات بوسیله ی ایشان انجام می گرفت.۶ - از گفتن شعر در مورد طمع و زن نهی می فرمود. (مجمع ۲۷۸ / ۸).۷ - «خنساء» شاعره ی مشهور برایش شعر خواند و پیغمبر بر او آفرین گفت، و خنساء همان است که در جنگ قادسیه ی هر چهار پسر خود را به جهاد تشوق کرد و هر چهار پیش چشم او شهید شدند. (نهایه ۲۳۶ / ۱۸).۸ - وفد تمیم همه جاهل و خودپسند و سبک سر بودند، به پیغمبر گفتند: شاعر خود را بگو با شاعر ما مفاخره کند، پیغمبر به ثابت بن قیس و حسان بن ثابت فرمود تا ایشان را جواب دادند؛ وفد تمیم همان ها بودند که از بیرون حجره های پیغمبر او را با صدای بلند می خواندند که در ذم ایشان آیه نازل شد و قبلا گفته شد. (نهایه ۳۳ / ۱۸).در سفر عمره القضاء عبدالله بن رواحه پیشاپیش پیغمبر رجز می خواند:خلوا بنی الکفار عن سبیله الیوم نضربکم علی تنزیله ضربا یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل عن خلیله یعنی: «ای فرزندان کفار! برایش راه باز کنید، امروز شما را با شمشیر می زنیم برای قبول نزول قرآن چنان ضربتی که فرق (پیشانی) را از جایگاه خود می کند، و دوست را از یاد دوست غافل می کند» عمر به او گفت: آیا در حرم خداوند شعر می خوانی؟ پیغمبر فرمود: «ای عمر! او را رها کن، این شعر در کافران از نوک تیر کاری تر است» (تیسیر ۲۲ / ۲).۹ - از او از شعر پرسیدند، فرمود: «آن کلام است، نیکوی آن نیکو و زشت آن زشت است» (مطالب ۴۱۰ / ۲).

۱۰ – فرمود: «به درستی که این شعر سخنی استوار از کلام عرب است، سائل با آن عطا می شود، غیظ با آن فرومی نشیند، مردم در اجتماع به خواسته های خود می رسند» (مطالب ۴۰۰ / ۲).۱۱ –هلال بن شرید از قول پدرش گفت: با پیغمبر ردیف بودم فرمود: «از شعر امیه بن صلت چیزی می دانی؟» گفتم: آری، فرمود: «بیار»، شعری خواندم و هیمن طور تا صد شعر خواندم. (وصول ۲۲۲ / ۲).توضیح:پیغمبر برای تحبیب و مباسطه به او میدان ابراز شخصیت داده است.

ص: ۴۹۷

ملاحم و شگفتی ها

پیغمبر اکرم گـاهی از آینـده به طور کلی خبر می داد گاهی به طور وضوح و گاهی به طور اشاره، اما چون هنوز امثال و اشـباه آن ها را ندیده بودند و از طرفی به صدق گفتار پیغمبر ایمان داشتند، آن گونه اخبار را با قید آنکه غریبند ضبط می کردند، تا به دست اعصـار بعـدی رسـیده و وقوع آنهـا را مشاهـده کره و مقصود پیغمبر آشـکار شـده است؛ از این نمونه ها:۱ – ابوسعید خـدری روایت می کند که پیغمبر فرمود: «سوگند به آنکه جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی شود مگر آن که روزی بیاید که درنـدگان با بشـر سـخن گوینـد، و سـخن گویـد با مرد آویزه ی تازیانه ی او و بند کفش او، وخبر دهد او را از آنچه را در اهلش در غیابش انجام داده اند» (حیاه الحیوان ۱۲ / ۲). آیا این روایت اخبار به غیب از تکامل رادیو و ضبط صوت نیست؟ که حتما در آینده هم سخنی با درندگان هم انجام خواهد گرفت.

۲ – فرمود: «آغاز دین شما پیغمبری و رحمت است، و بعد از آن ملک داری پر حیله و مکر و خیانت» (النهایه ۲۶۲ / ۳).۳ – فرمود: «از نشانه های نزدیک قیامت، بسیاری باران و کمی روئیدنیها، و بسیاری قاریان و کمی فقیهان، و بسیاری امیران و کمی امینان است» (اسد ۱۲۰ / ۴).۴ – فرمود: «امروز شما در زمانی هستید که فقیهانش بسیار و گویندگانش کمند، کسانی که سؤال می کنند کمند و کسانیکه عطا می کنند بسیارند، در این زمان عمل بهتر از علم است، و بر شما زمانی خواهد آمد که گویندگان بسیار و فقیهانش کمند، سؤال کنندگان بسیار و عطاکنندگان کمند، در آن زمان علم از عمل بهتر است» (اسد ۱۴۹ / ۳).تنبیه:بهتر بودن علم از عمل برای آن است که عمل باید منطبق بر علم باشد و چون در آخرالزمان بنا بفرموده ی پیغمبر غالبا گویندگان عالم نیستند و مسائل را تحریف شده برای مردم می گویند، ارزش علم از عمل بالاتر است.۵ – یک روز سر بر آسمان بلند کرد و فرمود: «سبحان الله، فتنه ها مانند قطره های باران بر شما فرستاده میشود» (اسد ۱۸۳ / ۳).۶ – فرمود: «بعداز من خلفا باشند و بعد از ایشان امراء، شاهانی زورگو، آن گاه مردی از اهل بیت من بیرون آید که زمین را پر از عدل می کند همچنان که پر از ظلم شده باشد»(اسد ۲۶۰ / ۱).۷ – فرمود: «اگر دین به ستارگان ثریا معلق باشد هر آینه مردانی از فراس بر آن دست خواهند یافت»(اسد ۳۲۵ / ۲).۸ – فرمود: «در آخر امت من گروهی باشند که پاداش ایشان مانند اولیها باشد، منکر را انکار کنند و با اهل فتنه، قتال نمایند» (اسد ۳۷۹ / ۵).

۹ – به حذیفه فرمود: «روزی بیاید که به مرد گویند چه چابک است، چه ظریف است، چه خردمند است؛ اما در دل او حبه ای از ایمان نباشد» (اسد ۳۹۱ / ۱).۱۰ – فرمود: «بر مردم زمانی بیاید که قاتل نداند برای چه کشته و مقتول نداند برای چه کشته شده»، گفتند: چگونه؟ فرمود: «هرج و مرج قاتل و مقتول در آتشند». (تیسیر ۲۵ / ۴).۱۱ – فرمود: «هرگاه امت من به تکبر راه روند، و شاهزادگان فارس و روم از ایشان خدمت کنند شریران ایشان بر خوبان ایشان مسلط می شوند» (تیسیر ۲۵ / ۴).تنبیه:بعد از پیغمبر تسلط فاتحان دنیا دوست، بر علی بن ابی طالب و دوستدارانش که مسلمان قرآنی بودند، محرز است و جای انکار نیست و تحقق اخبار به غیب پیغمبر اکرم است.۱۲ – فرمود: «هرگاه خزانه های فارس و روم بر روی شما گشوده شود چگونه مردمانی خواهید بود؟» عبدالرحمن بن عوف گفت: این طور که خدا به ما فرمان داده، پیغمبر فرمود: «بلکه با همدیگر چشم و هم چشمی خواهید کرد، به همدیگر حسد خواهید برد با همدیگر دشمنی خواهید کرد، آن گاه به سوی مساکین مهاجرین رو خواهید آورد که بعضی را بر گردن بعضی سوار کنید» (تیسیر ۲۶ / ۴).تنبیه:قسمت آخر روایت بیان یکی از شگردهای سیاستمداران است یعنی سوار کردن بعضی از مساکین به گردن بعضی دیگر و اختلاف انداختن میان ایشان یعنی تفرقه انداز و حکومت کن، و تخصیص مطلب به مساکین از این جهت است که ضعفا هم اکثریت را تشکیل می دهند هم قابل انعطافند.۱۳ – می فرمود: «سر کفر از جانب مشرق است» (تیسیر ۳۲ / ۴).

۱۴ – فرمود: «اگر از عمر دنیا باقی نماند مگر یک روز، هر آیه خداوند آن روز را دراز می کند تا مردی از اهل بیت من برانگیخته شود که همنام من باشد، زمین را پر از عدل وداد کند بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد» (تیسیر ۱۱۲ / ۴)توضیح:این روایت مستفیضه در نزد همه ی فرق مسلمین مجمع علیه است.۱۵ – فرمود: بر مردم زمانی بیاید که جز درهم و دینار چیزی سود ندهد» (خلق ۱۷۵ / ۲).۱۶ – فرمود: «وقتی کلاه های بلند ترک دار پیدا شد، ریاکاری ظاهر می شود» (بحار ۱۴۵ / ۱۸).توضیح:در حدیث لفظ قلنسوه به کار رفته به صورت قلانس که جمع آن است، و بهترین مأخذ برای این لغت کتاب «البسه ی مسلمانان» ترجمه حسین علی هروی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب شماره ۵۲۵ صفحه ۳۴۴ می باشد که از خلاصه تفاصیل آن معلوم می شود، آن کلاهی است بلند غالبا از نمد که گاهی بر نوک آن نواری از ابریشم به طول یک ذراع آویزان بود، آنرا بر سر می بستند و دور آن عمامه می بستند، کشیشان ارتدکس و طایفه ی بکتاشیه از آنها داشتند که گاهی هشت تیکه بهم دوخته بود که کلاه را شکل هرمی می داد، گاهی مزین به گلابتون و شیشه یا جواهر رنگین بود، اخیرا هم علمای دین سفید و ساده آن را زیر عمامه می گذاشتند، که نشانه ی وقار و قدسیت بود.۱۷ – فرمود: «بر مردم زمانی می آید که ملک و سلطنت در آن به دست نمی آید

مرگ با کشتار و زورگوئی و غنا به دست نمی آید مگر به غصب و بخل، و محبت به دست نمی آید مگر با خارج شدن از دین و پیروی کردن از هوای نفس. هر کس به آن زمان رسید و بر فقر صبر کرد در حالی که می توانست محبت به دست آورد، خداوند او را ثواب پنجاه صدیق می دهد از آنان که مرا تصدیق کرده اند» (بحار ۱۴۷ / ۱۸).۱۸ - خالد بن ابی خالد یشکری گفت: سال فتح شوشتر به کوفه رفتم، در مسجد گروهی دیدم به دور مردی که روی در هم کشیده بود، گفتند حذیفه صاحب رسول الله نشستم، او برای قوم حدیث گفت، مردم در باب خیر از او می پرسیدند، و من در باب شر، و مردم خوش نداشتند، حذیفه گفت: شما را حدیث کنم از چیزی که کراهت دارید، امر اسلام آمد، و مانند امر جاهلیت نبود و از پیغمبر سؤال می کردند من گفتم: یا رسول الله! برای من این خیر (اسلام) شری هست؟ فرمود: «بلی» گفتم: راه رهائی از آن چگونه است؟ فرمود: «شمشیر» گفتم: بعد از شمشسیر آیا بقیه ای می ماند، فرمود: «آری، اما مانند استخوان گیر کرده در گلو، یا خاشاك ریخته شده در غذا، و متارکه ای مانند زندگی کردن در دودی که از هیز تر برمی خیزد» گفتم: بعد چه؟ فرمود: «پس از آن متصدیان ضلال آشکار و بسیار شوند، اگر خلیفه ی عادلی دیدی از او جدا مشو و گرنه بمیر بر چوب خشك درخت» (بحار ۱۰۶ / ۲۲).توضیح:مراد از چوب خشك، زندگی کردن و مردن بر فقر و مغلوبیت است.۱۹ - فرمود: «آه برای جوجه های محمد از خلیفه ای که به خلافت می رسد، عفریت مترف و اسراف کار که پسران و پسران پسران مرا می کشد» (النهایه ۱۷۸ / ۳).

توضیح:خطابی، آن رابه یزید تأویل کرده است.۲۰ – فرمود: «از نشانه های قیامت زیاد شدن مال، زیاد شدن جهل، ظهور فتنه و گسترش تجارت است» (مستدرک ۷ / ۲).۲۱ – فرمود: «هر آینه بر مردم زمانی بیاید که نماند کسی مگر آن که ربا بخورد، اگر نخورد چیزی از غبار آن به او برسد» (مستدرک ۱۱ / ۲).توضیح:مراد از غبار ربا، انواع اکل مال به باطل است مانند احتکار، گرانفروشی، غل و غش در کالا، فریب دادن وامثال آنها.۲۲ – فرمود: «بر شما می ترسم از سبک شمردن دین و فروش حکم و قطع رحم و قرار دادن قرآن همچون مزامیر و جلو انداختن یکی از شما که فاضلترین شما نباشد» (وسائل ۲۲۹ / ۲).توضیح:این یکی از مواردی است در قرآن و سنت که تقدیم مفضول بر فاضل را نهی کرده و باطل شمرده و آب پاکی روی دست قائلین به این یاوه سرائی ریخته است.۲۳ – فرمود: «هرگاه امت من پانزده خصلت را به کار برد، بلا به ایشان نازل می شود، وقتی فی ء (بیت مال) دست به دست شود (یعنی گروهی مسلط بر آن برای خود امتیازاتی به کار برند) امانت گرفتن به نظر غنیمت باشد (برای حیف و میل کردن)، صدقه دادن به نظر زیان بیاید، مرد از زن خود اطاعت کند و به مادر عصیان ورزد، به دوست خود خوبی کند و به پدر جفا کند، صداها در مساجد بلند شود مرد را از بیم

شرش گرامی دارنـد، پیشوای قوم رذلترین ایشان باشـد، حریر پوشـند، از زنان خواننـده و آلات نوازنده گیرند، شـراب خورند، بسـیار زنا کننـد؛ در چنین وقتی منتظر باشـید بادی سـرخ را و فرورفتن زمین یا مسخ را و غلبه ی دشـمن بر شـما که دیگر یاری داده نخواهیـد شد» (وسائل ۲۳۱ / ۱۲).۲۴ – فرمود: «به زودی زمـانی بر امت بیایـد که از قرآن نمانـد مگر رسم آن و از اسـلام نماند مگر اسم آن، خود را به اسـلام و مسـلمانی نام می نهند، و حال آن که دورترین مردم از اسـلام باشـند، مسجدهای ایشان آباد اما خراب از هدایت، فقیهان آن زمان بدترین فقیهان زیر آسماند، فتنه از ایشان آغاز شود و به ایشان برگردد» (بحار ۱۰۹ / ۲).۲۵ – فرمود: «دین ظاهر شود تا از دریاها بگذرد، در راه خدا به دریاها فرورود آن گاه بعد از شما اقوامی می آیند که قرآن را قرائت می کننـد می گوینـد قرآن را قرائت کردیم کی از ما خواناتر برای قرآن است و کی از ما فقیه تر و عالمتر است؟» آن گاه رو به اصـحاب کرد و فرمود: «آیا در این ها خیری هست؟» گفتنـد: نه، فرمود: «اینان از این آیه اند: «اولئک هم وقود النار» «ایشان هیزم آتشند» (بحار ۱۱۱ / ۲).۲۶ –فرمود: «یهود به هفتاد و دو فرقه از هم جدا شدند و نصاری به هفتاد و دو فرقه و امت من هم به هفتاد و دو فرقه از هم جدا می شوند» (مستدرک ۱۲۸ / ۱).و در روایت دیگر: همه در آتشند مگر یکی.۲۷ – فرمود: «هر آینه بر امت من بیایـد آن چه بر بنی اسـرائیل آمده مانند هم، حذو النعل بالنعل (مانند همسانی جای نعل به نعل دیگر) اگر در بنی اسرائیل کسی بوده که با مادر خود در آمیخته در امت من هم چنان خواهد شد»(مستدرک ۱۲۹ / ۱).و در روایت دیگر فرمود: «تا آن جا که اگر در لانه ی کفتاری رفته باشند شما هم خواهید رفت»

۲۸ – حذیفه بن الیمان گفت: مردم از پیغمبر درباره خیر می پرسیدند و من از شر می پرسیدم از بیم آن که مبادا به من رسد گفتم: یا رسول الله! ما در دوران جاهلیت و شرور بودیم خداوند این خیر را (اسلام) به ما داد، آیا بعد از این خیر شری هست؟ فرمود: «آری و در آن تیرگی و دودی هست» گفتم: تیرگی آن چیست؟ فرمود: «گروهی که به غیر هدایت من راه می روند هم معروف از ایشان سر می زند هم منکر» گفتم: آیا بعد از آن شری هست؟ فرمود: «آری، داعیانی بر درهای جهنم که هر کس ایشان را اجابت کند او را در جهنم اندازند» گفتم: یا رسول الله! ایشان را برای من وصف کن، فرمود: «از خود ما هستند و به زبان ما سخن می گویند» گفتم: اگر ایشان را درک کردم چه فرمان می دهی؟ فرمود: «با جماعت مسلمانان باش و با امام ایشان» گفتم: اگر امامی و جماعتی نداشتند فرمود: «جدائی اختیار کن از همه فرقه ها و هر چند بر ریشه ی درختی دندان زنی تا مرگ تو را ادراک کند و تو چنین باشی» (مستدرک ۱۱۳ / ۱).۲۹ – فرمود: «وای به حال عرب از شری که به تحقیق نزدیک شده است» (مستدرک ۱۰۸ / ۱).توضیح:نزدیکترین شری که بعد از وفات پیغمبر دامنگیر عرب شد، همان عدول از اهل بیت پیغمبر بود که بعد از سال های اندکی تسلسل حوادث یزید رابه جای پیغمبرنشاند، سلطنت معاویه و یزید و اشباه ایشان تا هاورن و مأمون و متوکل را با اوج امکاناتی که پیغمبر اسلام برای سروری عرب و مسلمانان فراهم کرده بود مقایسه کنید، تصدیق خواهید کرد که نزدکیترین شرور برای قوم عرب انحراف ایشان از بیت وحی بود، خشت اول انحطاط اسلام همین انحراف بود نه

جنگ های صلیبی و حمله ی مغول، آیا ملتی که دیدند فرزند بزرگترین دشمن اسلام یعنی یزید بن معاویه بر مسند خلافت تکیه زده سر بریده ی سبط پیغمبر و اسرای اهل بیت را به حضورش می برند و آواز مخالفتی از حلقوم ایشان بیرون نمی آید، مسلمانانی هستند که منحط نشده اند! و آیا علو دولت اموی و بنی عباس همان علو اسلام است؟ ۳۰ - گفتند: یا رسول الله! کی امر به معروف و نهی از منکر متروک می شود؟ فرمود: «وقتی در میان شما ظاهر شود آن چه قبل از شما در بنی اسرائیل ظاهر شد»، محافظه کاری در میان خوبان شما ظاهر شود و فحشا و بدکاری در میان اشرار شما و ملک به دست کوچکان شما بیفتد و فقه نزد فرومایگان شما» (جامع ۱۹۰ / ۱).۳۱ - در روایتی از نشانه های قیامت پرسیدند فرمود: «وقتی که علم از نزد فرومایگان جستجو شود» (جامع ۱۹۰ / ۱).۳۲ - ابن مبارک گفت: مراد از صاغران (کوچکان) کسانیند که به رأی خود سخن می گویند.۳۳ - فرمود: «علم فراگیرید و به مردم بیاموزانید، و واجبات را یاد گیرید و به مردم بیاموزانید زیرا من مردی هستم (چون دیگران) مردنی وبه زودی که علم گرفته می شود و فتنه ها آشکار می گردد تا آن جا که دو تن در امر واجبی اختلاف پیدا می کنند و کسی که میان ایشان حکم کند، نمی یابد» (جامع ۱۸۶ / ۱).۳۴ - فرمود: «خوبان امت من در قرنی است که من در آن مبعوث شده ام بعد از ایشان کسانی خواهند بود، کم ارجتر، وبعد آن به این امر افزوده نمی شود مگر شدت» (جامع ۱۸۸ / ۱).

۳۵ – فرمود: «فتنه ها ظاهر می شود و هرج زیاد می گردد» گفتند: هرج چیست؟ فرمود: «کشتن کشتن، و علم گرفته می شود (نایاب می شود)» (جامع ۱۸۰ / ۱).توضیح:مراد، علوم دینی است که شامل همه ی معارف انسان کامل است.۳۶ – فرمود: «برای هر چیزی اقبالی و ادباری هست و به درستی که برای این دین که خداوند مرا به آن مبعوث گردانیده نیز چنین است، قبیله ای فهم دین می کنند و وابستگان قبیله، و در میان ایشان یک فاسق یا دو فاسق باشد و بیشتر نباشد اما ذلیل و خوار باشند، و اگر سخن گویند سرکوب شوند، (این اندازه از ادبار دین نیست)» آن گاه از ادبار دین یاد کرد و فرمود: «قبیله ای باشند که در حق علم جفا کنند تا آن جا که یکی دو فقیه بیشتر در میان ایشان باقی نماند وایشان ذلیل باشند واگر سخن گویند سرکوب شوند، و بر ایشان طغیان شود، تا آن جا که در جمع ایشان شراب نوشیده شود و در بازار ایشان فروخته شود اما به خمر به نام دیگر نهند، تا آن جا که آخر امت، اول آن را لعن کند، آگاه باشید که بر ایشان لعنت وارد می شود» (جامع ۱۸۶ / ۱).۳۷ – فرمود: «از نشانه های قیامت: برخاستن علم و فراوانی جهل و نوشیدن خمر و آشکاری زنا است» (جامع ۱۸۳ / ۱).۳۸ – فرمود: «از نشانه های قیامت: کمی علم و آشکاری جهل، و زنا، و بسیاری زنان و کمی مردان است تا جایی که برای پنجاه زن یک سرپرست باشد» (جامع ۱۸۳ / ۱).۳۹ –فرمود: «کسی که هنگام فساد امتم متمسک به سنت من است برای اوست اجر شهید» (مجمع ۱۷۳ / ۱).۴۰ – فرمود: «بزودی بر شما زمانی بیاید که در آن چیزی عزیزتر نباشد از سه

چیز: درهمی حلال یا برادری که با او انس گرفته شود یا سنتی که به آن عمل شود» (مجمع ۱۷۲ / ۱).۴۱ – امیرمؤمنان فرمود: «فتنه ای تاریک و کور و کر بر شما سایه می اندازد که از آن نجات نمی یابد مگر نؤمه» گفتند: یا ابوالحسین «نؤمه» چیست؟ فرمود: «کسی که مردم نمی دانند درنفس او چیست» (بحار ۷۳ / ۲).توضیح:«نؤمه» بر وزن عرفه خامل الذکر ناشناس که امام صادق در صفات مؤمن فرمود: «ان شهد لم یعرف و ان غاب لم یتفقد» یعنی: «اگر حاضر باشد کسی او را نمی شناسد و اگر غالب شود کسی او را جستجو نمی کند».۴۲ – فرمود: «خداوند علم را از مردم باز نمی گیرد باز گرفتنی، لکن علم را به گرفتن علما و از بین رفتن ایشان باز می گیرد، تا آن جا که عالمی باقی نمی ماند، و مردم رؤسایی جاهل اتخاد می کنند، که بدون علم فتوی می دهند، گمراه می شوند و گمراه می کنند» (جامع ۱۸۰ / ۱).۴۳ – و در روایت دیگر: «خداوند علم را از مردم باز نمی گیرد بعد از آن که آن را عطا کرده است، لکن علما را می برد؛ هرگاه عالمی برود، علمی که با او بوده می رود، تا آن که بجا می ماند کسی که نمی داند، پس گمراه می شوند و گمراه می کنند» (جامع ۱۸۲ / ۱).توضیح:آن علمی که با هر عالمی از میان می رود عبارت است از نظرات استنباطی او از طریق صحیح و درست، زیرا تجربه هم نشان می دهد

که هر عـالمی بهره ای خاص خود دارد که مطلق علم نیازمنـد آن است.۴۴ -فرمود: «هر آینه زمانی بر شـما خواهد آمد که در آن بر شـما امیرانی سـفیه خواهـد بـود کـه بـد مردان را جلـو می اندازنـد و خـوب مردان را عقب، نمـاز را از وقتش تـأخیر می اندازند، هرکس ایشان را ادراک کرد مبادا سـر دسـته یا شرطی (پلیس) یا مالیات بگیر یا خزانه دار شود» (مطالب ۲۳۷ / ۲).۴۵ - فرمود: «دو صـنف از امت مننـد که شـفاعت من به ایشـان نمی رسـد: امیری ظـالم و سـختگیر و زورگو و هر غالی در دین و مارق از دین» (مطالب ۲۳۳ / ۲).توضـیح:غالی در دین که زیاده روی در عقائد دینی می کند مانند نصاری درباره ی عیسی؛ و مارق از دین خارج شونـده از دین است مانند خوارج.۴۶ - فرمود: «به زودی بر شـما امیرانی خواهند بود که شـما را به آن چه معروف و نیکو است فرمان می دهند اما خودشان به آن چه منکر و ناروا است عمل می کنند، برای ایشان طاعتی بر شما واجب نیست» (مطالب ۲۳۵ / ۲).توضـیح:برای قلیل العلمان، ظاهر این روایات لغزشـگاه اقدام است، زیرا طاعت اولو الامر واجب است و موارد عدم اطاعت وابسـته به تشخیص مجتهد جامع الشرایط است و هرگز امری دلبخواهی و سلیقه ای نیست.۴۷ - فرمود: «بر مردم زمانی بیایـد که دولتمند بر آن چه دارند دندان فشارد از ترس انفاق، در حالی که خداوند فرموده: «و ما انفقتم من شـی ء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین» یعنی: «آن چه در راه خدا انفاق کردید، خداوند عرض آن را می دهد و او

بهترین روزی دهندگان است» (مطالب ۲۶۱ / ۱).۴۸ - فرمود: «ترسناکترین چیزی که از آن بر شما می ترسم، مردی است که قرائت قرآن کرده تا آن جا که بهجت قرآن را بر او می بینی و یاوری برای اسلام است، اما از اسلام بیرون می رود مانند جدا شدن پوست از بدن، و اسلام را پشت سر می گذارد و بر همسایه ی خود با شمشیر شتاب می کند، و او را به شرک متهم می کند» گفتند: یا رسول الله! کدام یک اولی به شرک است، تهمت زننده یا متهم شده؟ فرمود: «البته تهمت زننده» (مطالب ۲۷۳ / ۴).توضیح:مراد پیغمبر - و العلم عند الله - خشکه مقدسان خودپسند است که به شتاب درباره ی خلق الله قضاوت می کنند و از نهایت خودبینی ایشان را بد و بی دین می دانند.۴۹ - فرمود: «خداوند برای شما در زمین قدرت و تملک قرار می دهد، که در آن هر طور بخواهید بکنید، اما چون به معاصی عمل کردید دشمنان شما، شما را به سرزمین عرب واپس می رانند»، گفتند: چگونه سرزمین عرب ما را تحمل کند وحال آن که از بسیاری مسلمانان ما را خبر داده ای؟ فرمود: «خداوند در سرزمین عرب رزقی نازل می کند، همچنان که برای بنی اسرائیل در صحرای تیه نازل کرد» (مطالب ۲۳۵ / ۴).توضیح:وجه شبه، همان رزق بی گمان است که برای عرب ها معادن سرشار نفت ومعدن طلای مهد است و اعجاز پیغمبر در اخبار به غیب کاملا روشن است.۵۰ - ابوبکر بن ابی جهم و زید بن حسن وارد مسجد پیغمبر شدند در حالی که

ابن رمانه مولای عبدالعزیز بن مروان بر ایشان تکیه داده بود، ابن نیار یکی از صحابه در مسجد بود، از پی ابوبکر فرستاد که بیا، چون نزد او آمد گفت: شما را دیدم که ابن رمانه بر شما تکیه داده بود من از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که دنیا نزد لکع پسر لکع (فرومایه پسر فرومایه) خواهد بود» (مطالب ۳۴۷ / ۴).۵۱ - فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که در میان راه آمیزش کنند، مانند خران؛ گفتند: آیا چنین می شود؟ فرمود: هر آینه قطعا می شود» (مطالب ۳۴۹ / ۴).۵۲ - فرمود: «بدرستی که بعد از من فرمانروایانی خواهند بود؛ اگر ایشان را اطاعت کردید، شما را کافر می کنند؛ و اگر نافرمانی کردید، شما را می کشند؛ پیشوایان کفرند و سرهای گمراهی» (مطالب ۲۶۸ / ۴).۵۳ - فرمود: «برای هر چیزی آفتی هست وآفت این دین، فرمانروایان بد است» (مطالب ۲۶۸ / ۴).۵۴ - فرمود: «رزق را در پنهانیهای زمین بجویید» (مطالب ۳۸۴ / ۱).توضیح:در آیه ی مبارکه ی قرآن هم آمده: «فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقها» یعنی: «در جاهای گوشتی زمین (حاصلخیز و معادن)» راهیابی کنید».۵۵ - فرمود: «من از فتنه ی فراوانی و آسایش بر شما بیمناکترم تا فتنه ی دشواری و کمبود، شما در فتنه ی دشواری و کمبود گرفتار شدید و صبر کردید، به درستی که دنیا سرسبز و شیرین است» (مطالب ۱۶۷ / ۳).توضیح:یعنی سرسبزی و شیرین دنیا شما را منحرف خواهد کرد.۵۶ - فرمود: «دو صنفند از اهل آتش که من آنها را ندیده ام: گروهی که تازیانه

دارنـد مانند دم گل و مردم را با آن ها می زنند، و دیگر زنانی نیم برهنه و برهنه میل کننده، و میل دهنده، سرهای ایشان چون کوهـای شتر؛ در بهشت داخـل نشونـد وبوی آن را نشـنوند و حـال آن که بوی آن از فاصـله ی کجا تا کجا به مشام می رسـد» (وصول ۳۹۶ / ۴).۵۷ – فرمود: «اگر ده تن از یهودان بـا من بیعت کننـد، یهودی ای روی زمین باقی نخواهـد مانـد مگر آن که مسـلمان خواهد شد» (وصول ۳۹۹ / ۴).توضـیح:شاید از شدت لجاجت ایشان بر باطل و ترس از سـرزنش قوم.۵۸ – فرمود: «بر شمـا نمی ترسم که مشـرک بشویـد بلکه از آن می ترسم که بعـد از من بر سـر دنیـا بـا هم نزاع کنیـد» (وصول ۲۲۱ / ۴).۵۹ – فرمود: «قیامت برپا نمیشود تا آن که آتشـی از حجاز بیرون آید که گردن شترها را در بصـرای شام روشن کند» (وصول ۱۲۰ / ۴).۶۰ – فرمود: «در آخر امت من مردمی باشـند فریب دهنده، دروغگو، برای شـما سـخن گویند از چیزهائی که نه شـما شنیده ایـد نه پـدران شـما، پس بترسـید و پرهیز کنید از ایشان، شـما را گمراه نکنند و مفتون نسازند» (وصول ۱۷۷ / ۴).۶۱ – فرمود: «قیـامت برپـا نمی شود تا این که دجالان کـذاب قریب سـی نفر برخیزنـد و ادعای رسالت کننـد» (وصول ۱۲۱ / ۴).۶۲ – انس گفت: پیغمبر فرمود: «ای انس! به درستی که مردم، شـهرها خواهند ساخت، یک شـهر از آن ها بصره یا بصیره نامیده می شود، اگر بر آن گـذر کردی و در آن داخـل شـدی مبـادا در شـوره زار آن و لنگرگـاه آن و بـازار آن و درب خـانه هـای امرای آن درنـگ کنی، و بر تو باد اطراف آن، زیرا بـدرستی که در آن خسف و قـذف و رجف پدیـد خواهـد آمـد و گروهی که شـب بخوابند و صبح کنند در حالی که بوزینگان و گرازان

ص: ۵۱۲

باشند» (وصول ۱۳۲ / ۲).توضیح:خسف، فرورفتن ناگهانی زمین است؛ و قذف، فرود آمدن صاعقه (و شاید موشک)؛ و رجف، زمین لرزه. بصره از روزهای اول چهره ی خوبی در اسلام نداشته، بندرگاه برده فروشی و دزدان دریایی که امیرمؤمنان درباره ی ایشان فرمود: «شتر عایشه حلحل کرد، همه اجابت کردید و چون پی شد، فرار کردید»؛ مسخ به صورت حیوانات گاهی در اخبار برای استعاره از حالات ویژه ی ایشان است، بوزینه مظهر تقلید و چاپلوسی و گراز مظهر شهوت بطن و فرج.۶۳ – فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که در مساجد با همدیگر تفاخر و مباهات می شود» (وصول ۲۶۴ / ۴).۶۴ – فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که رود فرات از کوهی از طلاـ عقب می نشیند (آن را ظاهر می کند) مردم به خاطر آن با هم می جنگند، از هر صد نفر نود و نه نفر کشته می شود هر کس با خود می گوید: من از آنهایم که نجات می یابند» (وصول ۱۲۴ / ۴).۶۵ – فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر آن که زمان نزدیک می شود سال مانند ماه و ماه مانند هفته وهفته مانند روز و روز مانند ساعت و ساعت مانند شعله ی آتش» (وصول ۱۲۴ / ۴).توضیح:حدیث شایان و امعان نظر اهل نظر است.۶۶ – فرمود: «آبادی بیت المقدس، خرابی مدینه است؛ و خرابی مدینه، وقوع

جنگ و ملحمه است؛ و جنگ، فتح قسطنطنیه است؛ فتح قسطنطنیه، خروج دجال است» آن گاه بر ران مستمع زد و فرمود: «به درستی که این حق است همچنان که تو اینجا نشسته ای» یعنی معاذ بن جبل. (وصول ۱۲۶ / ۴).توضیح:اخباری که فهم و تطبیق آن ها مشکل است باید اول در سند آن ها تحقیق کرد، چنان چه سند آن ها مرود اعتماد بود، باید حتی المقدور در تأویل صحیح آنها جستجو کرد و به هر حال به صرف این که مفهوم آنها مشکل فهم است نباید آن ها را نادیده گرفت مگر در موردی که با قرآن مجید تضاد داشته باشند.۶۷ - فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، قیامت برپا نمی شود وقتی که درندگان با بشر سخن گویند و سخن گوید با مرد آویزه ی تازیانه ی او و بند کفش او وخبر دهد او را از آن چه اهلش بعد از خودش (در غیاب او) انجام داده اند». (وصول ۱۲۲ / ۴).توضیح:اشاره به ضبط صوت است، سخن گفتن درندگان با انسان هم انجام خواهد شد و همین حدیث به ما می فهماند که اگر تدوین کنندگان احادیث به عنوان این که این حدیث فهمش مشکل است آن را از قلم می انداختند یکی از معجزات بزرگ پیغمبر اسلام که اخبار از غیب است از بین می رفت.۶۸ - فرمود: «قیامت برپا نمی شود مگر وقتی که بهره مندترین مردم دنیا فرومایه فرزند فرومایه باشد» (وصول ۱۲۳ / ۳).

ص: ۵۱۴

۶۹ – یکی پرسید:قیامت، چه وقت است؟ پیغمبر مشغول سخن با دیگری بود، چون فارغ شد فرمود: «سائل کجا است؟» او گفت: منم یا رسول الله، فرمود: «وقتی امانت ضایع شد منتظر قیامت باش»، گفت: ضایع شدن آن چگونه است، فرمود: «وقتی کار به غیر اهلش واگذار شد، منتظر ساعت باش» (وصول ۱۲۳ / ۴).۷۰ – فرمود: «اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خداوند آن روز را دراز می کند تا آن که برانگیزد در آن مردی را از من (یا فرمود:از اهل بیت من) که همانند است نام او با نام من و نام پدرش با نام پدر من، زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم وجور شده باشد» (وصول ۱۱۲ / ۴).توضیح:هیچ منافاتی ندارد که بگوییم نام پدر امام زمان عبدالله است.۷۱ – عدی بن حاتم گفت: نزد پیغمبر بودم مردی آمد از فقر شکایت کرد، دیگری آمد از راهزنان شکایت کرد، پیغمبر فرمود: «ای عدی! حیره را دیده ای؟» گفتم: ندیده ام اما شنیده ام، فرمود: «اگر زندگی تو دراز بود خواهی دید که زن سوار بر رهوار و تنها از حیره بیاید و طواف کند، از احدی جز خدا نترسد» پیش خود گفتم: پس راهزنان طی که شهرها را ویران کردند چه؟ فرمود: «اگر زنده ماندی هر آینه گنج های کسری را به دست خواهید آورد»گفتم: کسری فرزند هرمز؟ فرمود: «کسری فرزند هرمز، اگز زنده ماندی مرا را می بینی مشتش پر از طلا و نقره در جستجو کسی که به او بدهد و کسی را نباید که از او قبول کند و هر آینه هر یکی از شما که روز قیامت خدا را ملاقات کند که میانشان ترجمانی نباشد خداوند فرماید: آیا رسولی نفرستادم که تو را تبلیغ کند؟ او گوید: بلی، خداوند فرماید: آیا به تو نبخشیدم و زیاده بر آن؟ او گوید: بلی ای پروردگار من، به طرف راستش نظر می کند جز جهنم را نمی بیند، به طرف چپش نظر می کند جز

جهنم چیزی نمی بینـد»، عدی گفت: از پیغمبر شـنیدم که فرمود: «از آتش بپرهیزید و هر چند به تصدق دادن نصف دانه خرما، و اگر کسـی آن را ندارد به کلمه ای نیکو» عدی گفت: آن ها را که خبر داد، دیدم. (وصول ۲۸۸ / ۴).۷۲ - به کعب بن عجره فرمود: «خداوند تو را از امارت سـفیهان پناه دهاد»، گفت: امارت سفیهان چیست؟ فرمود: «امیرانی بعد از من خواهند بود که به هـدایت من، هـدایت نمی شونـد و به سـنت من پیروی نمی کننـد و هر کس تصـدیق ایشان کند بر دروغشان و اعانت ایشان بر ظلمشان، هرگز نزد من پای حوض وارد نخواهد شد» (مسـتدرک ۷۹ / ۱).۷۳ - فرمود: «وقتی فرمانروایـان به دنبال شک و ریبه و بدگمانی در میان مردم بودند ایشان را فاسد می کنند» (وصول ۴۹ / ۲).۷۴ - فرمود: «نزدیک است که علم ظاهر شود و عمل نهان گردد، مردم با زبان به هم وصل شونـد و با دل ها از هم جـدا گردنـد، چون چنین کردنـد، خداونـد بر دل ها و چشـمها و گوشهایشان مهر میزند» (جامع ۱۱ / ۲).۷۵ - فرمود: «به درستی که خداوند بد زبان را دوست ندارد و نه کسی را که خود را به بـد زبانی می زنـد و سوگند به آن که جان محمد در دست اوست قیامت برپا نمی شود مگر آن که فحش وتفحش (خود را به بدزبانی زدن) آشکار می گردد، قطع رحم و بد همسایگی کردن شائع می شود؛ امین، خائن، و خائن، امین به حساب می آید؛ مثل مؤمن مانند زنبور عسل است، چیزهایی خوب را می خورد و چیزهای خوب را می زایـد، نه فاسد می شود، نه بی بها؛ مثل بنـده ی مؤمن قطعه ی خوبی از طلا است آن را در کوره دم می دهند، پاک بیرون می آید، وزنش کم نمی شود» (مسـتدرک ۷۶ / ۱).۷۶ - جابر گفت: پیغمبر فرمود: «فرش عالی دارید؟» گفتم: فرش عالی کجا

بود، فرمود: «بزودی می شود» جابر گفت: آن چه فرموده بود شد، من به همسرم گفتم این فرش ها را جمع کن، گفت: مگر پیغمبر نفرمود به زودی فرش های خوب خواهی داشت. من هم آن ها را به جای خود گذاشتم (وصول ۲۹۰ / ۴).۷۷ - ابوهریره گفت: از راستگوی راستگو خوانده شنیدم که فرمود: «هلاك امت من به دست پسر بچه هایی از قریش است»(وصول ۴۲ / ۴).۷۸ - فرمود: «هر آینه گروهی بر من حوض وارد می شوند، از ایشان جلوگیری می شود، می گویم: خداوندا! اصحاب منند، گفته می شود: تو نمی دانی بعداز تو چه کردند» (وصول ۴۳ / ۴).۷۹ - براء بن عازب راگفتند: خوشا به حال تو، با پیغمبر مصاحبت کرده و در زیر شجره با او بیعت کردی، براء گفت: ای برادرزاده! تو نمی دانی بعد از او چه کردیم. (وصول ۴۳ / ۴). ۸۰ - حذیفه در مدائن بود و برای مردم درباره ی چیزهایی که پیغمبر در حال خشم گفته بود سخن می گفت، مردم نزد سلمان می رفتند او می گفت: حذیفه داناتر است به آن چه می گوید، به حذیفه مراجعه می کردند می گفتند: گفتار تو را برای سلمان گفتیم نه تو را تکذیب کرد نه تصدیق نمود، حذیفه نزد سلمان رفت و گفت: چرا مرا تصدیق نمی کنی در آن چه از پیغمبر شنیدم؟ سلمان گفت: گاهی پیغمبر خشمناك می شد ودر حال خشم چیزی می فرمود، و گاهی راضی می شد و در حال رضا چیزی می فرمود، ای حذیفه! کوتاه نمی آیی مگر آن که مردانی را با مردان دیگر دشمن کنی و مردانی را با مردان دیگر دوست، تا اختلاف و جدایی اندازی، و من دانستم که پیغمبر خطبه خواند و فرمود: «خداوندا! نزد تو عهد می کنم هر کس از امتم را بد گفتم یا لعن کردم در حال غضب، هر آینه من هم از اولاد آدمم، خشم می کنم چنانچه خشم می کنند و هر آینه مرا رحمه

للعالمین مبعوث گردانیـدی، آن را برای ایشان در روز قیامت دعایی قرار ده»، به خدا قسم ای حذیفه یا ترک کن یا به عمر می نویسم. (وصول ۳۲ / ۴).توضیح:مراد سلمان که افضل از حذیفه بود، آن بود که همه چیز را به همه کس نباید گفت و با وجود اینکه حـذیفه صاحب سر پیغمبر بود نبایـد همه چیز را بگوید که صـلاح نیست و گر نه پیغمبر در حال خشم و مزاح چیزی جز حق نمی فرمود.۸۱ – فرمود: «صـدقه دهیـد، نزدیک است که مردی صـدقه ای بردارد و به آن که می خواهـد بدهد او بگوید: اگر دیروز می آوردی قبول کرده بودم اما اکنون نیازی به آن ندارم و کسی را پیدا نکند که به او صدقه بدهد» (وصول ۶ / ۳).

ص: ۵۱۹

یاران پیغمبر

یکی از مهمترین مسائل فرهنگ اسلام تحقیق در لفظ صحابی و آغاز استعمال آن و مفهوم لغوی و اصطلاحی و منقول آن، و حدود تعریفات آن و انطباق آن بر مصادیق آن و مهمتر از همه، مستند بودن اقوال مختلف در این مورد به قرآن و سنت است تا آن حد که شناخت واقعی مسلمانان معاصر پیغمبر، بلکه اعصار بعدی الی زماننا هذا وابسته به تشخیص صحیح و غیرمغرضانه و غیر جاهلانه ی این موارد است.در قرآن مجید وصف یاران پیغمبر هیچ جا با لفظ صحابی نیامده است، بلکه از ایشان به نام همگامان تعبیر شده است که در علم و عمل با او معیت داشته و همگام بوده اند قوله تعالی: «محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذلک مثلهم فی التوریه و مثلهم فی الانجیل» (آخر سوره فتح) یعنی: «محمد فرستاده ی خداوند است و کسانی که با اویند، (با او در فکر و عمل معیت و همداستانی دارند» این چنین اند، شدید و سختگیر بر کافران، رحیم و نرم دل در میان

خودشان ایشان را می بینی رکوع کننده و سجود کننده سیما (قیافه ی) ایشان در رویهایشان اثر سجود دارد، اینانند که مثلشان در توراه و مثلشان در انجیل یادشده است» و معلوم است که معنی «مع» در این جا هماهنگی کامل در ایمان و اعتقادات و افکار و اعمال است نه صرف مجالست و دیدار و مجاورت جسمانی، عجب آن که نادیده گرفتن نصوص و مسائل عقلی و منطقی در میان عامه تا آن جا رسیده که گفته اند: هرکس یک بار پیغمبر را دیده است و هر چند با او سخن نگفته باشد، از صحابیان است و جرح و تعدیل درباره ی او راه ندارد در حالی که به نظر ما صحابی کسی است که پیغمبر را دیده و با او نشست و برخاست داشته و به او و آن چه آورده ایمان داشته واطاعت کرده و همگام او در روش او بوده و هیچ وقت با او مخالفت نکرده و به این صفات تا هنگام مرگ متصف بوده است، این مطلب را به طور اختصار در این جا آورده ایم، برای تفصیل به کتب مربوطه از آن جمله کتاب «قانون تفسیر»تألیف این حقیر مراجعه شود، اینک نمونه هایی از اعمال صحابیان به عنوان مطلق صحابی که از مطاوی آن ها می توان به صفات یاران واقعی پیغمبر آگاهی یافت:۱ - خباب بن ارت ششمین کسی بود که اسلام آورد، کفار او را خیلی شکنجه دادند، که آثار بر بدن او به جا مانده بود، روزی عمر از او پرسید: چگونه تو را شکنجه دادند؟ وی پشت خود را نشان داد که آثار سوختگی داشت، عمر گفت: چنین چیزی ندیده ام، خباب گفت: آتشی افروختند و مرا به پشت بر آن اخگرها خواباندند و چندان مرا بر سر آن پس و پیش کشاندند تا خاموش شد و اثر آن تا مغز استخوانم رسید. (اسد ۹۹ / ۲).۲ - جابر بن عبدالله بن رباب اولین مرد از انصار است که قبل از بیعت عقبه ی اولی مسلمان شد. (اسد / ۲۹۵).

۳ – وهب بن حمزه گفت: از مکه تـا مـدینه همراه علی بن ابی طـالب بودم، از او چیزهـایی دیـدم که دوست نداشـتم، وقـتی به مـدینه رسـیدم به پیغمبر گفتم، فرمود: «چنین مگو، علی سـزاوارترین مردم بعـد از من است» (اسـد ۹۴ / ۵).۴ – وقتی به فرمـان پیغمـبر، علی علیـه السـلام و خالـد بـن سـعید بن یمن رفتنـد، عمرو بن معـد یکرب که از شـجاعان به نـام بـود، بـا کسـان خـود گفت:می روم خـود را معرفی می کنم هر کس مرا شـناخته از من ترسـیده است، چون نزد ایشـان آمـد گفت: من ابـاثورم، من عمرو بن معـدیکربم، علی علیه السـلام و خالـد هر یک به دیگری گفت: به جان پدر و مادرت او را به من واگذار، چون عمرو شنید، گفت: عرب از من ترسیده، اینان گویی مرا شتر قربانی به حساب می آورند. (اسد ۱۴۳ / ۴).۵ – در جنگ بدر، عمیر بن حمام در صف بود و خرما می خورد، شـنید که پیغمبر می فرمود: «امروز هیـچ کس جنگ نیاغازد که کشـته شود در حالی که شکیبا باشـد، و معتقـد باشد، حمله کننده باشد و فرار کننده نباشد مگر آن که به بهشت داخل شود»، عمیر گفت: به میان من و بهشت جز این نیست که این قوم مرا بکشـند، خرما را انـداخت و چنـدان شمشـیر زد تا شـهید شد. (اسد ۱۲۳ / ۴).۶ – فروه بن عمرو جذامی یکی از باجگزاران دولت روم بود، اسـلام خود را به پیغمبر خبر داد و برای او هدیه فرستاد، دولت روم چون خبر شد، او را زندانی کرد، بعد گردن زد و به دار آویخت، وی شاعری قوی مایه و سـخندانی شـجاع و سـخنی بود، در زندان شعر گفت، و از آن جمله:من گرانبهاترین سـرمایه ی جوانمردان را از بخشـنـدگی و شـجاعت و بیان فراهم آوردم. وقتی چشمش به صلیب افتـاد خطـاب به سـلمی همسـرش گفت: آیا سـلمی خبر دارد که همسـرش کنار آب عفراء روی رهواران سوار است که پدرش مادرش را باردار نکرده

است، و پهلوی او را میخ های آهنین شکافته است؟ و مرادش از رهوار، چون صلیب بود. در وقت گردن زدن گفت: به سران مسلمانان خبر دهید که من تسلیم امر پروردگار خویشم، استخوان های من و جایگاه من. (نهایه ۲۹ / ۱۸).۷ - ابوطفیل آخرین صحابی پیغمبر بود که از دنیا رفت، وی در همه ی مشاهد امیرمؤمنان حضور داشت و چون امام شهید شد به مکه رفت و تا آخر عمر آن جا ماند، یک بار نزد معاویه رفته بود، معاویه از او پرسیده بود: تو در قتل عثمان شرکت داشتی؟ گفت: نه اما در محاصره ی او بودم،معاویه گفت: چرا او را یاری نکردی؟ ابوطفیل گفت: و تو چرا او را یاری نکردی؟ چه مانع شد که او را یاری دهی؟ تو منتظر مرگ او بودی، معاویه گفت: مگر طلب مرا برای خونخواهی او از یاد برده ای؟ ابوطفیل گفت: همه ی مردم شام مطیع تو بودند، چرا در حال حیات او را یاری نکردی؟ آن گاه با این شعر تمثل جست:لا الفینک بعد تندبنی وفی حیاتی ما زودتنی زادی یعنی: «هرگز نبینم تو را که بعد از مرگ من برای من شیون کنی و حال آن که در زمان حیات من از دادن زاد و توشه ای به من دریغ نمودی» (اسد ۲۳۴ / ۵).۸ - ابوطلحه ی انصاری مردی شجاع و تیراندازی ماهر بود، در همه ی مشاهد با پیغمبر حضور داشت، مجاهدات او در جنگ احد چشمگیر است با سر و سینه ی خود برای پیغمبر سپر می ساخت که تیر به او نرسد و می گفت: گلویم فدای گلوی تو، جانم فدای جان تو؛ و با تیراندازی از پیغمبر دفاع می کرد؛ صوتی رسا داشت، پیغمبر می فرمود: «صوت ابوطلحه در ارتش بهتر از حضور صد نفر است»، بعد از وفات پیغمبر روزی به آیه ی مبارکه ی «انفروا خفافا و ثقالا» (التوبه / ۴۱)یعنی: «بسیج شوید چه سبک و چه سنگین» چه پیر و چه جوان برخورد کرد، گفت: می بینم پروردگارم مرا بسیج می کند،

مرا آمـاده کنیـد، گفتنـد: تو بـا پیغمبر و ابوبکر و عمر جهـاد کرده ای، مـا به جای تو به جنگ می رویم، گفت: مرا آماده کنید وسـیله و ابزار جنگ برای او آماده کردنـد، به کشتی سوار شـد و در کشتی وفات نمود، تا هفت روز زمینی پیـدا نشـد که او را دفن کننـد و جسـد او تغییر نیافت. (اسـد ۲۳۴ / ۵).۹ – مردی از مسـلمانان اسـیر رومیان شـد، او را نزد فرمانـده ی خود بردنـد، دیگی بزرگ به شـکل گاو داشت، فرمانده ی گفت: نصـرانی شو و گرنه تو را در بقره (آن دیگ) می اندازم، وی گفت: نمی شنوم چه می گویی، فرمـان داد تـا روغن زیتون در آن دیگ جوشاندنـد، دوباره به او گفت: نصـرانی شو و گرنه تو را در بقره می انـدزام وی ابا کرد و او را در دیگ انداختنـد. (اسد ۱۴۳ / ۳).۱۰ – به امیرمؤمنـان فرمود: «بشارت باد تو را که در زنـدگی خود و مرگ خود بـا من هستی» (اسـد ۳۹۰ / ۲).۱۱ – وقتی جنـگ جمـل آغـاز شـد، حجار بن غزیه انصاری گفت: ای گروه انصـار! امیرمؤمنان را یاری دهیـد، همچنان که بار اول پیغمبر را یاری دادیـد، به خـدا قسم دومیماننـد اولی است، مگر آن که اولی افضل است. (اسـد ۱۷۲ / ۲).۱۲ – خالـد بـن حکیم بن حزام بر ابوعبیـده جراح گـذر کرد، که مردم را برای گرفتن جزیه شکنجـه می داد به او گفت: مگر نشـنیده ای که پیغمـبر فرمـود: «شدیـدترین عـذاب شونـدگان در آخرت، شدیـدترین عـذاب کنندگان در دنیا هسـتند»، ابوعبیده گفت: برو و ایشان را رها کن. (اسد ۷۸۹ / ۲).۱۳ – وقتی زدی بن دثنه را که در مکه اسـیر بود خواسـتند بکشـند، او را از حـد حرم بیرون بردنـد، در بین راه ابوسـفیان به او گفت: میـل داری محمـد به جـای تو بود و تو کشته نمی شدی؟ زید گفت: دوست دارم آن جا که محمد است خاری او را آزار ندهد و اگر

آزار دهند، من زنده نباشم؛ ابوسفیان گفت: در میان مردم کسی ندیدم که به اندازه ی محمد او را دوست داشته باشند. (شامی ۱۲۹ / ۳).۱۴ - وقتی در جنگ احد مسلمانان شکست یافتند و شایع شد پیغمبر کشته شده زنان سراسیمه برای خبرگیری از مدینه بیرون آمدند، یکی از ایشان پرسان پرسان تا نزدیک پیغمبر آمد، و پرسید: پیغمبر زنده است؟ گفتند: می توانم او را ببینم؟ گفتند: آری، و او را راه دادند، نزدیک شد و گفت: یا رسول الله! هر مصیبتی جز مصیبت تو آسان است. (بحار ۹۸ / ۲۰).۱۵ - در بعضی از سفرها عمر همراه پیغمبر بود، از پیغمبر سؤالی کرد، پیغمبر او را جواب نداد، دوباره سؤال کرد باز هم جواب نداد تا سه بار عمر با خود گفت: مادرت بر تو شیون کناد، تا سه بار اصرار کردی و پیغمبر تو را جواب نداد. (شامی ۳۳۷ / ۳).تنبیه:سیره ی شامی که منبع خبر است تألیف یکی از متعصب ترین علمای عامه یعنی ابن کثیر است که سعی داشته تا می تواند نقاط ضعف صحابیان را نادیده بگیرد.۱۶ - بعد از قرار داد حدیبیه، ابوبصیر با پای پیاده از مکه به مدینه نزد پیغمبر آمد و مسلمان شد، کفار قریش از پی او فرستادند و پیغام دادند: بر طبق عهدنامه باید او را به ما برگردانی، پیغمبر به ابوبصیره فرمود: «برگرد»، ابوبصیر گفت: مرا نزد کفار می فرستی؟ پیغمبر فرمود: «عهدشکنی در دین ما نیست، خداوند برای تو و دیگر مسلمانان راه نجاتی باز خواهد فرمود، «و او را با دو مأمور که آمده بودند، فرستاد و مسلمانان به او می گفتند که: بشارت باد تو را که خداوند تو را نجات خواهد داد در بین راه ابوبصیر سفره گشود و ایشان هم سفره گشودند و با هم غذا

خوردند، و مأنوس شدند، یکی از آن دو تن شمشـیر از کمر باز کرد و به دیوار تکیه داد، ابوبصیر گفت: نام تو چیست؟ گفت: خنیس، گفت: پـدر کی؟ گفت: پـدر جابر، ابوبصـیر گفت: بی خیال شمشـیر خود را به او داد، که ابوبصـیر آن را گرفت و بی درنگ گردن او را زد و مرد دیگر از ترس پا به فرار نهاد، ابوبصـیر او را دنبال نمود، پیغمبر در میان اصـحاب نشسته بود که آن مرد هراسـان سـر رسـید، پیغمـبر فرمـود: «این مردی است که هـول کرده» از وی پرسـیدند، وی داسـتان را بگفت، در این وقت ابوبصـیر رسـید و گفت: یـا رسـول الله! ذمه ی تو بری شـد و مرا به دست دشـمن دادی، پیغمـبر فرمود: «وای بر مـادرش، جنگ افروزی است، اگر مردانی داشـته باشد» ابوبصیر از نزد پیغمبر بیرون آمد و در راه کاروان های قریش چریک هایی به دور خود جمع نمود وقافله های بازرگانی قریش را که از شام به مکه می رفتنـد غارت می نمود و از ایشان می کشت تا قریش از دسـت او به سـتوه آمدند و از پیغمبر درخواست کردند که او را مانع شود و آنان هم کاری به او نداشـته باشـند. (واقدی / ۶۲۴).۱۷ - پیغمبر اکرم فرموده بود: سـعد بن عبـاده خوب مردی است، خزرجیـان که قوم او بودنـد گفتنـد: یا رسول الله! او خانه و مأمن ما است سـرور و فرزنـد سـرور مـا است، اینـان هنگـام قحطی به مـا خـوراک می دادنـد و عیالات مسـتمندان را عیالات خود می دانسـتند، مهمـان را گرامی می داشـتند، در وقت بخشـش می بخشـیدند، در مشـکلات بـار عشـیره را حمل می کردنـد؛ پیغمبر فرمود: «خوبان مسـلمانان خوبان دوران جاهلیتنـد اگر دین را بشناسـند» (واقـدی / ۵۴۷).۱۸ - پیغمـبر روزی بـه خـانه ی علی و فاطمه آمـد، دید هر دو در آفتاب خوابیده اند، عبای خود سایبان ایشان کرد و فرمود: «ای محبوبترین حاضـران و غایبان» (اسـد ۵ / ۳۱۵).

۱۹- روز بـدر، پیغمبر آیه ی «و سـارعوا الی مغفره من ربکم و جنه عرضـها السـموات و الارض اعـدت للمتقین» (آل عمران / ۱۳۳)یعنی: «شـتاب کنید و بر هم پیشی بجویید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهناور آن به قدر آسمان ها و زمین است و برای پرهیزگاران مهیا شده است» را قرائت نمود، ابن فسحم انصاری گفت: یا رسول الله! میان من و بهشت چقدر فاصله است که در آن داخـل شوم؟ پیغمبر فرمود: «این قـدر که بـا این گروه روبرو شوی و به خداونـد ایمـان داشـته باشـی»، وی چند خرما که در دست داشت انـداخت و حمله کرد تا شـهید شد. (اسد ۳۲۹ / ۵).۲۰ - مال فراوانی از بحرین آورده بودنـد، پیغمبر فرمود آنها را در میان مسجد ریختند، عباس بن عبدالمطلب آمد و گفت: یا رسول الله! از این مال به من ببخش، فرمود: «هر چه خواهی بردار»، عباس دامن لباس خود را پر کرد چنـدان که نتوانست از جا برخیزد و گفت: بفرما تا به من کمک کننـد، پیغمبر فرمود: «نه»، عباس قـدری از آن ها ریخت باز نتوانست از جا بلنـد شود و خواهش کرد که او را یاری دهند، پیغمبر فرمود: «نه» بار سوم قـدری از آنها ریخت و از جا بلنـد شـده و براه افتاد، پیغمبر از حرص او تعجب نمود، و تا دیـده می شد، به او نگاه می کرد. (شـامی ۴۶۳ / ۲).۲۱ - عبـدالله پـدر جـابر در احـد شـهید شـد، جـابر غمگین بود پیغمبر فرمود: «تو را غمگین می بینیم»، گفت: پدرم کشـته شده، وامی و عیالاتی به جا گذارده، پیغمبر فرمود: «به تو خبر دهم، خداوند با هیچ کس سـخن نگفت مگر از ورای حجـاب، امـا بـا پـدرت رو در رو سـخن گفت، که از من بخواه تـا به تو بـدهم»، عبـدالله گفت: مرا به دنیـا برگردان تا دوبـاره در راه تو کشـته شوم، خداونـد فرمود: قول و قضـا سـابق است که کسـی به دنیا برنمی گردد، گفت: خداونـدا! پیام مرا برسان، خداوند وحی فرستاد: «و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون» (آل عمران / ۱۶۹).

ص: ۵۲۷

یعنی: «آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار، بلکه زنده اند و نزد پروردگار روزی داده می شوند» (شامی۸۸ / ۳).۲۲ - ابوسعید بن معلی نماز می خواند، پیغمبر بر او گذر کرد و او را بخواند، وی نماز را تمام کرد آنگاه به خدمت پیغمبر رسید، به او فرمود: چه مانع بود که اجابت نکردی؟ مگر خدا را نشنیده بودی: «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم (الانفال / ۲۴)یعنی: «اجابت کنید خدا و رسول را آن گاه که شما را خواندند به چیزی که شما را زنده می کند» (اسد ۱۵۲ / ۲).۲۳ - قثم بن عباس را پرسیدند: چرا علی وارث پیغمبر است، و عباس نیست؟ گفت: او اولین ما است که به او لاحق شده و استوارترین ما است از حیث پیوستگی و اتصال. (اسد ۱۵۲ / ۲).۲۴ - ابودردا گفت: عبدالله بن رواحه شهید جنگ موته چنان بود که اگر از روبروی من می آمد دست به سینه ی من زد و اگر از پشت سر می آمد دست ما بین دو شانه ی من می زد، و می گفت: ای عویمر! ساعتی بنشین تا ایمان را تازه کنیم و و چندان که می خواست به یاد خدا مشغول می شدیم، آن گاه می گفت: ای عویمر! این مجالس، مجالس ایمانند. (اسد ۱۵۷ / ۳).۲۵ - غرفه ازدی گفت: در حق علی شک داشتم، روزی با او در کنار فرات بودم، از راه خارج شد و جایی ایستاد، وما اطرافش بودیم، به دستش اشاره کرد و گفت: «این جا است جای باربران ایشان و جای فرود آمدن ایشان، و جای ریخته شدن خون ایشان، پدرم به فدای آن که یاوری در روی زمین ندارد، و نه در آسمان، مگر خداوند»؛ چون امام حسین شهید شد، بیرون شدم تا به آن جا رسیدم، دیدم همان جا است که علی گفته و از شک خود استغفار کردم، و دانستم که علی نگفته مگر آن چه را به

او سپرده اند. (اسد ۱۶۹ / ۴).۲۶ – وقتی ابوذر برای خبرگیری از پیغمبر، به مکه آمد سؤال نکرد، در مسجد بود که امیرمؤمنان او را دید و دانست که غریب است، او را مهمانی کرد و تا سه روز از او احوال نپرسید. (اسد ۱۶۹ / ۴).توضیح:از آداب سابق مهمان نوازی در مازندران و شاید جاهای دیگر آن بود که تا سه روز از او سؤال نکنند از کجا و برای چه آمده مبادا شرمنده گردد.۲۸ – اباخثیمه دو زن داشت، چون از سفر به مدینه آمد هر یک از ایشان آب و جارو کرده و خود را برای پذیرائی مهیا نموده بود، هوا هم گرم بود و مجاورت ایشان دلنشین، خواست بنشیند و لختی بیاساید با خود گفت: پیغمبر خدا اکنون در راه تبوک در گرمای آفتاب و باد سام است، و من آسایش کنم؟ ننشست و زاد و راحله فراهم ساخت و با شتاب خود را به پیغمبر رسانید، پیغمبر چون شبح او را از دور دید فرمود: «اباخثیمه باش»، گفتند: اباخثیمه است، ابوذر هم چنان بود، چون نزدیک رسید پیغمبر فرمود: «خدا ابوذر را بیامرزد، تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها محشور می شود» (شامی ۱۳ / ۴).۲۸ – وقتی جنگ احد به اوج خود رسید و مسلمانان جز علی و ابودجانه، فرار کردند، پیغمبر هم زخم برداشت، حل بیعت کرد و به ابودجانه فرمود: «تو هم به اهل خود بپیوند، اما علی از من است و من از او» ابودجانه گفت: هرگز چنین کاری نکنم تا زنان بنشینند و بگویند عهد را شکست، پیغمبر را رها کرد و فرار نمود؛ آن گاه روبروی پیغمبر نشست و گریه کرد و گریه و سر به آسمان بلند نمود و گفت: به خدا قسم هرگز خود را از

بیعت تـو آزاد نخواهم کرد، من بـا تو بیعت کرده ام به کجـا برگردم؟ به سوی زنی که می میرد؟ یـا مـالی که تبـاه می شود؟ یا اجلی که نزدیـک است؟ پیغمبر به حـال او رقت کرد و او چنـدان جنگیـد تـا ده هـا زخم برداشت علی او را گرفت ونزد پیغمبر فرمود: «آری». (بحـار ۱۰۸ / ۲۰).۲۹ – در جنگ احـد پیغمبر شخصـی را برای یافتن سـعد بن ربیع فرسـتاد، چون او را در میان کشـتگان دیـد که بـدن او آمـاج تیر و نیزه و شمشـیر شـده و فقـط رمقی از او بـاقی مانـده است به او گفت: پیغمبر به تو سـلام رسانـده و فرموده: خود را چگونه می بینی؟ گفت: سـلام مرا به پیغمـبر برسـان و به قوم من (انصـار) بگو: اگر کسـی بر پیغمـبر دسترسـی پیـدا کنـد و حال آن که در میان شـما پلکی بجنبد، عذری نزد خداوند نخواهید داشت؛ و روحش پرواز نمود. (بحار ۷۴ / ۲۰).توضـیح:هم شناسائی پیغمبر از همه ی سربازان، هم تفقد او از ایشان چشمگیر است.۳۰ – پیغمبر فرمود: «خداوند مرا به محبت چهار تن فرمان داده و به من خبر داده که ایشان را دوست دارد» گفتنـد: ایشان را نام ببر اول سه بار گفت: «علی» آن گاه گفت: «سـلمان و ابوذر و مقـداد» (اسد ۴۱۰ / ۴).۳۱ – معـاذ بن جبل در طاعون شام می گفت: خداونـدا! سـهم معاذ را از طـاعون بـده، دو زن و یک فرزنـد او در خانه مبتلا شدنـد، بعـد خودش بیهوش می شـد، وبه حال می آمـد باز تکرار می کرد: خدایا بیهوشم کن، بیهوشـی از تو است، می دانی که تو را دوست دارم؛ تا به او گفتند: صبح دمیده، گفت: پناه بر خدا از شبی که صباحش آتش باشد، مرحبا به مرگ مرحبا به دیدرا دوست بخشنده در وقت نیازمندی، خدایا می دانی

که از تو می ترسیدم، اما امروز به تو امیدوارم، من دنیا و بسیار زیستن را دوست نداشتم که نهرها جاری کنم و درخت ها بکارم بلکه تشنگی روزهای گرم را دوست داشتم، و دست به گریبان بودن با ساعت های دشوار را و همنشینی با عالمان، و سوار شدن و رفتن به حلقه های ذکر. ابن مسعود درباره ی او می گفت: معاذ خود به تنهائی همچون امتی مطیع برای خدا است، می گفتند: امت و قانت چیست؟ ابن مسعود می گفت: امت آن است که خیر را بشناسد و نمونه ای برای پیروی باشد، و قانت مطیع خدا است، معاذ چنان بود. (اسد ۳۷۸ / ۴).توضیح:معمول چنان است که اگر کسی چیزی را بیشتر از چیزهای دیگر دوست بدارد می گوید آن چیزهای دیگر را دوست ندارد، در حالی که منظورش دوستی کمتر است نه عدم دوستی، معاذ در اوج محبت خداوند و مجاهده در راه او، روزه داشتن در فصل گرما و درگیری در میدان جنگ و نشستن با عالمان را بیش از آب و درخت دوست داشت، نه این که آن ها را دوست نداشت و این خود نشانه ی افضلیت اوست.۳۲ - عبدالله بن انیس گفت: بر پیغمبر وارد شدم و او را به اسلام قوم خود بشارت دادم، پیغمبر فرمود: «انت الوافد المبارك» یعنی: «تو از راه رسیده ی با برکتی هستی» (اسد ۱۲۱ / ۳).۳۳ - امام حسن کودك بود، خرمائی از خرماهای صدقه در دهن گذارد، پیغمبر با انگشت خود آن را از دهن او بیرون آورد و فرمود: «ما آل محمد صدقه نمی خوریم» (مطالب ۲۴۰ / ۱).

۳۴ – علی علیه السلام فرمود: «نزد پیغمبر بودم که مصعب بن عمیر وارد شد، پوششی پر از وصله پوشیده بود، پیغمبر او را دید، از مقایسه میان دوران جوانی او در لباس و حال کنونی او گریه کرد، آن گاه فرمود: «چگونه خواهید بود روزی که هر یک از شما هر صبح و شام لباس تازه ای بپوشد، و بر سفره ی او ظرفی بگذارند و ظرفی بردارند، و به خانه تان چون خانه ی کعبه پرده بیاویزند؟» گفتند: یا رسول الله! امروز ما بهتر است که برای عبادت خدا فراغت داریم و مؤونه ی ما آسان است، پیغمبر فرمود: «امروز شما از آن روز بهتر است» (اسد ۳۷۰ / ۴).وقتی مصعب شهید شد از مال دنیا هیچ نداشت مگر پیراهنی که برای کفنش کوتاه بود، چون به روی او می کشیدند یا سرش بیرون می ماند یا پایش، پیغمبر فرمود سرش را بپوشانید و بر روی پایش علف «اذخر» بریزید و آیه ی قرآن تلاوت فرمود: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» (الاحزاب / ۲۳)یعنی: «از میان مؤمنین، مردانی هستند که بر آن چه با خدا پیمان بسته بودند صادق بودند، و صدق خود را نشان دادند، پس بعضی از ایشان وظیفه ی خود را انجام دادند ونزد خدا رفتند و بعضی از ایشان چشم به راهند و هرگز دین را تبدیل نکردند به هیچ نوع تبدیل کردنی».۳۵ – وقتی امیرمؤمنان در مقدمه ی لشکر اسلام در جنگ خیبر بود، پیغمبر جبرئیل را دید که می خندد فرمود: «چرا می خندی؟» گفت: من علی را دوست دارم، پیغمبر به علی فرمود: «جبرئیل تو را دوست دارد»، علی علیه السلام گفت: به جایی رسیده ام که جبرئیل مرا دوست دارد؟ پیغمبر فرمود: «و از آن بالاتر، خدا تو را دوست دارد» (اسد ۳۴ / ۳).

ص: ۵۳۲

توضیح:فرشتگان مقرب هر چند از تعلق به صفات محسوب برای ما آزاد باشند از محبت و نفرت آزاد نخواهند بود زیرا زنده اند و نشانه ی زندگی محبت ونفرت است، زنده بودن، احساس داشتن است و احساس هرگز خالی از این دو انگیزه نخواهد بود.۳۶ – عبدالله بن اسعد بن زراره گفت: پیغمبر فرمود: «هنگامی که مرا به معراج بردند، به کاخی رسیدم از مروارید که کف آن از طلا بود و می درخشید، خداوند به من وحی فرستاد درباره ی علی علیه السلام که او سرور مسلمانان و پیشوای متقیان، و رهبر منزهانی است که دلهاشان درخشنده و روشنی بخش است، و این کاخ از اوست» (اسد ۱۱۶ / ۳).۳۷ – عبد الاعلی بن عدی گفت: روز غدیرخم، پیغمبر علی را بخواست و عمامه بر سر او بست و تحت الحنک آن را آویزان کرد و به پشت سر انداخت، پس فرمود: «این چنین عمامه بر سر بندید، زیرا عمامه ها سیمای اسلام اند و حاجب میان مسلمانان و کفار» (اسد ۱۱۴ / ۴).۳۸ – عمرو بن شاس اسلمی در سفر یمن همراه علی بود، و از آن حضرت ناراضی بود، خودش گوید: چون به مدینه آمدم پیغمبر در من تیز نگاه کرد، و چون نشستم فرمود: «مرا آزار داده ای»، گفتم: پناه بر خدا اگر تو را آزار دهم، فرمود: «آری، هر کس علی را آزار دهد هر آینه مرا آزار داده است» (اسد ۱۱۴ / ۴).۳۹ – میان سلمان و ابوذر عقد مواخات بست، و با ابوذر شرط نمود نافرمانی سلمان نکند. (وافی – الایمان / ۱۰۱).۴۰ – یک روز امیرمؤمنان در محل رحبه (کوفه) فرمود: هر کس از شما قول پیغمبر را شنیده که در غدیرخم فرمود: «آگاه باشید خداوند صاحب اختیار من است و

من صـاحب اختیار مؤمنانم «من کنت مولاه فهـذا علی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصـر من نصـره و اخـذل من خاذله» یعنی: «آگاه باشید هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست، خداوندا! دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشـمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد و یاری کن کسی را که علی را یاری کرد و مخذول کن کسی را که یاری علی نکرد» از جـا برخیزد و گـواهی دهـد، قریـب پـانزده نفر برخاســتند و گـواهی دادنـد از پیغمـبر چنیـن شــنیده انـد.(اسـد ۳۰۷ / ۳).توضیح:حدیث غدیر به صدها طریق روایت شده، در این جا قصد ما ذکر روایاتی است که از طرق عامه رسیده است.۴۱ - در روایت دیگری آمـده: کسانی که آن روز کتمان شـهادت کردنـد نمردند تا کور شدند یا به بلای دیگری مبتلا شدند، یکی از ایشان یزیـد بن ودیعه و دیگری عبدالرحمن بن مدلج بود. (اسد ۳۲۱ / ۳).۴۲ - سعدالاسود به پیغمبر گفت: آیا سیاهی و بد گلی مـن مـانع رفتنـم بـه بهشت است؟ فرمـود: «سوگنـد به آن که جـانم در دست اوست مـادام که از خـدا بترسـی و به آن چه پیامبرش آورده ایمان داشـته باشـی، اهل بهشتی»، سـعد گفت: شـهادت دادم به یگانگی خداونـد و این که محمد بنده و رسول اوست، آیا چه دارم؟ فرمود: «آنچه همه دارند تو برادر ایشانی» سـعد گفت: از هر جا خواسـتگاری کردم مرا رد کردند، پیغمبر فرمود: «نزد عمرو بن وهب برو بگو پیغمبر دختر تو را به من تزویـج نمود»، وقتی سـعد نزد او رفت و چنین گفت او را رد کرد، چون خواست برگردد دختر عمرو بیرون آمد و گفت: بر جای باش که من به آن چه خدا و پیامبرش برای من راضـیند، راضـی هستم، و به پدر خود گفت: پیش از آن که وحی تو را رسوا کند، خود را نجات ده؛ وی نزد پیغمبر آمد و از

لغزش خود استغفار کرد؛ وقتی سعد در بازار مشغول خرید جهیزیه بود شنید که منادی ندا می دهد: ای سواران! سوار شوید، به بهشت بشارت دهید؛ سعد جهیزیه را رها کرد، شمشیر و نیزه و اسبی خرید و رو به میدان نهاد، چون روی خود را بسته بود او را نمی شناختند، سواره و پیاده چندان جهاد کرد تا افتاد، او را شناختند و فریاد زدند: سعد افتاد، پیغمبر به بالین او رفت و سر او را در دامن گرفت، سلاح و اسب او را برای همسرش فرستاد و فرمود: «خداوند او را با زنی بهتر از زنان شما تزویج نمود، این ها هم میراث او»(اسد ۲۶۸ / ۳).۴۳ - زید بن شراحیل گفت: از پیغمبر شنیدم که فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه»(اسد ۲۳۳ / ۲).۴۴ - قره بن عقبه نزد پیغمبر آمد، پیغمبر از او پرسید: «وقتی می آمدی با خود چه می گفتی؟» قره گفت: یا رسول الله! می گفتم: قبل از این غیر از خدا اربابانی داشتیم، ایشان را خواندیم اجابت نکردند، از ایشان خواستیم چیزی به ما ندادند، چون خداوند تو را فرستاد آن ها را ترک گفتیم و به تو رو آوردیم؛ چون قره برگشت پیغمبر فرمود: «افلح من رزق لبا» یعنی: «هر کس عقلی به او داده شد، رستگار گشت» (اسد ۲۰۴ / ۴).۴۵ - اولاد عبدالمطلب نزد عباس رفتند، و گفتند: با پیغمبر سخن گو که ما را مانند دیگر مردم از صفات نصیب بده، در این بین علی علیه السلام رسید به او گفتند: تو با پیغمبر سخن گو، علی گفت: خداوند ابا کرده که شما را از کثافت دستاوردهای مردم بخوراند، ربیعه بن حارث گفت: رهایش کنید، برای شما خیری نزد او نیست و وقتی عباس با پیغمبر سخن گفت فرمود: «لا نستعملک علی غساله ذنوب الناس»یعنی: «تو را عامل صدقات که چون آب غساله ی گناهان مردم است نمی کنم» (اسد ۲۳۸ / ۱).

ص: ۵۳۵

۴۶ – قیس بن حرث نزد پیغمبر آمد و گفت: با تو بیعت می کنم به هر چه خدا فرستاده و این که جز حق نگویم، پیغمبر فرمود: «چه بسا بعد از من والیانی روی کار آیند که تو نتوانی حق را بگویی» قیس گفت: نه، به خدا سوگند با تو بر چیزی بیعت نکنم مگر آن که وفا کنم، پیغمبر فرمود: «در این صورت هیچ بشری نتواند بر تو آزار رساند». قیس، زیاد بن ابیه و پسرش عبیدالله را سرزنش می نمود، عبیدالله شنید و از پی او فرستاد، و به او گفت: تویی که بر خدا و پیامبرش دروغ می بندی؟ قیس گفت: نه، اما اگر خواهی بگویم کی بر خدا و پیغمبر دروغ می بندد، عبیدالله گفت: بگو، قیس گفت: کسی که عمل به کتاب خدا و سنت پیغمبرش را ترک نمود، عبیدالله گفت: کی باشند؟ قیس گفت: تو و پدرت، عبیدالله گفت: تویی که گفته ای زیان بشری به تو نخواهد رسید، گفت: منم، عبیدالله گفت: امروز خواهی دانست که دروغگویی، و اصحاب شکنجه را بخواست، در همین وقت قیس به روی زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم نمود؛ صدق رسول الله. (اسد ۲۱۲ / ۴).۴۷ – جبیر بن مطعم و عثمان هنگام تقسیم غنایم خیبر نزد پیغمبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! بنی عبدالمطلب از برادران ما هستند و منکر فضل ایشان نیستم، به ایشان چیزی بخشیدی که به ما ندادی، پیغمبر فرمود: «بنی عبدالمطلب هیچگاه از ما جدانشده اند چه در جاهلیت و چه در سالم و با ما در شعب ابی طالب زندانی بودند، بنی هاشم و بنی عبدالمطلب چیزی واحدند» و انگشتانش را در هم کرد و فرمود: «چنین» (واقدی / ۶۹۶).۴۸ – درباره ی خالد بن ولید پیش از آن که مسلمان شود فرموده بود: «اگر خود را در راه مسلمانی به کار می برد برای او بهتر بود»؛ چون این سخن به خالد رسیده راه مدینه را پیش گرفت و بر پیغمبر وارد شد، و به نبوت به او سلام داد و شهادتین گفت، پیغمبر

فرمود: «حمد خدایی را که تو را هدایت کرد، من در تو عقلی سراغ داشتم و آرزومند بودم که تو را جز به خیر تسلیم نکنند» خالد گفت: برای من استغفار کن، پیغمبر فرمود: «اسلام، ما قبل خود را پاک می کند» (شامی ۴۵۳ / ۳).توضیح:پیغمبر فرمود: «اسلام، ما قبل خود را پاک می کند» اما بعد از اسلام آوردن حسابش منوط به رفتار شخص مسلمان و تقوای او است، در قرآن مجید هم شرط «جال صدقوا» چنان چه قبلا گفته شد «و ما بدلوا تبدیلا» است، یعنی تا هنگام مرگ دین را و رفتار خود را تبدیل نکنند؛ خالد از همان هایی است که پیغمبر از انحراف و تبدیل ایشان خبر داده است، واقعه ی کشته شدن مالک بن نویره به دست او و همخوابه شدن به همسر او لکه ی ننگی بر تاریخ اسلام است.۴۹ - جعیل بن سراقه از مسلمانان بسیار فقیر بود و خیلی بد گل بود اما ایمانی قوی داشت و مورد ستایش پیغمبر بود، از پیغمبر پرسیدند: چرا اقرع بن حابس و عیینه بن حصن را هر یکی صد شتر دادی و جعیل را ندادی؟ فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، جعیل بهتر است از همه، زمین پر از امثال اقرع و عیینه، اما من به ایشان برای دلجویی دادم تا مسلمان شوند و جعیل را به اسلامیتش سپردم» (اسد ۲۸۴ / ۱).توضیح:یکی از مصارف صدقه به نص قرآن مجید برای «مؤلفه قلوبهم» است یعنی دلجویی از افرادی که تازه مسلمان شده یا به مسلمانی ایشان امید می رود خصوصا اگر رؤسای قوم خود باشند که با مسلمانی ایشان، گروه بسیاری مسلمان شوند، و اقرع و عیینه هر دو رؤسای قوم خود بودند

۵۰ - پیغمبر در نماز بود عربی بیابانی آمد و سؤال کرد: روز قیامت چه وقت است؟ چون پیغمبر از نماز فارغ شد فرمود: «سؤال کننده کیست؟» آن مرد گفت: منم، فرمود: «برای آن روز چه مهیا کرده ای؟» گفت: عمل زیادی از نماز و روزه ندارم مگر آن که خدا و رسولش را دوست دارم، پیغمبر فرمود: «المرء مع من احب» یعنی: «در آن روز، هر کس با کسی است که او را دوست داشته» (بحار ۱۳ / ۱۷).توضیح:چون وقت قیامت را هیچ کس نمی داند، پیغمبر به او جوابی داد که محتاج آن بود و برای او آموزنده و تشویق کننده بود.۵۱ - فرمود: «بنده ایمان نمی آورد مگر آن که مرا از خودش بیشتر دوست بدارد و اهل مرا بیشتر از اهل خود و ذات مرا بیشتراز ذات خود» (بحار ۱۴ / ۱۷).توضیح:فرموده ی پیغمبر تفسیری است برای آیه ی قرآن قوله تعالی: «قل ان کان آباؤکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله وبامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین» (التوبه / ۲۴)یعنی: «بگو (ای محمد) اگر پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و همسران شما و خویشان شما و اموالی که جمع کرده اید و تجارتی که از کسادش می ترسید و خانه هائی که دوست دارید در نزد شما دوست داشتنی تر از خدا و پیامبرش و جهاد کردن در راهش هستند، پس منتظر بمانید تا خداوند حکم و فرمان خود را (قیامت را) یا (شکست کفار را) بیارد و خداوند گروه

فاسقان را هدایت نمی کند».۵۲ - به عبـدالله نامی ملقب به حمار که مردی مزاح بود و گاهی پیغمبر را خندانـده بود، چنـد بار حـد شـراب خواری زده بودنـد، یکی گفت: خـدا لعنتش کناد، چند بار او را برای اجرای حد بیاورند؟ پیغمبر فرمود: «او را لعن مکن، به خدا سوگند درباره ی او نمی دانم جز آن که خدا و پیغمبرش را دوست داشت»(اسد ۱۴۶ / ۳).۵۳ - زید بن حارثه از اسیرانی بود که حکیم بن حزام در بازار عکاظ او را برای عمه ی خود ام المؤمنین خـدیجه خاتون سـلام الله علیها خریـده بود، هشت ساله بود و خدیجه خاتون او را به پیغمبر بخشید، گروهی از بنی کلب که به حج آمده بودند او را دیدند و شناختند و به پـدرش خبر دادنـد، حـارث و براردش کعب به مکه آمدنـد و بر پیغمبر وارد شدنـد و گفتنـد: بر ما منت گزار و در فـدیه ی او احسان کن، پیغمبر فرمود: «او را بخوانیـد و مخیر کنید، اگر شـما را اختیار کرد، برای شـما، و اگر مرا اختیار کرد، بر کسـی که مرا اختیار کند چیزی اختیار نخواهم کرد» آن گاه زید را بخواند و فرمود: «اینان را می شناسـی؟» زید گفت: این پدر من اسـت و این عموی من، فرمود: «مرا هم می شناسـی و مصاحبت مرا دیده ای حال اختیار کن یا مرا یا اینان را» زید گفت: اینان را نمی خواهم، دیگری، بر تو اختیار نخواهم کرد، تو جای پـدر و عموی منی؛ پـدر به او گفت: وای بر تو! بندگی را بر آزادی ترجیح می دهی و بر پـدر و اهل بیت خود؟ زیـد گفت: آری از این مرد چیزهایی دیـده ام که هیـچ کس را بر او اختیار نخواهم کرد؛ چون پیغمبر چنان دید او را به حجر اسـماعیل برد و فرمود: «ای حاضـران! شاهد باشید که زید را به فرزندی خود اختیار کردم، از من ارث می برد و من از او ارث می برم». پدر و عمو چون چنان دیدند شاد شدند و برگشتند. (اسد ۲۲۴ / ۲).

ص: ۵۳۹

توضیح مهم:این روایت که از منابع عامه است صراحت دارد که پیغمبر فرموده: از من ارث می برد و بنابراین یکی از دلائل مجعول بودن حدیث «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه» می باشد.۵۴ - شخصی گفت: یا رسول الله! فراق تو را تاب نمی آورم، به خانه که رفتم برمی گردم که تو را ببینم، پیغمبر آیه ی قرآن را برایش خواند: «فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا» (النساء / ۶۹)یعنی: «اینان با کسانیند که خداوند بر ایشان انعام فرموده از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران و اینان نیکو رفیقانیند» (بحار ۱۴ / ۱۷).۵۵ - ابولبابه انصاری از دوستان بنی قریظه بود، وقتی از او پرسیده بودند: پیغمبر با ما چه خواهد کرد، به گلوی خود اشاره کرد بود یعنی شمارا می کشد بعد پشیمان شده برای توبه خود را به ستون مسجد بست، دخترش به وقت حاجت او را باز می کرد و بعد می بست، تا چند شبانه روز از خوردن و آشامیدن امتناع کرد تا آیه نازل شد و توبه او قبول گشت، و پیغمبراو را باز نمود. (اسد ۲۸۵ / ۵).۵۶ - ابن ام مکتوم با آن که کور بود در روز جنگ «قادسیه» پرچم مسلمانان را حمل می کرد. (مشکل ۲۷۴ / ۲).۵۷ - ابووائل با یکی از یارانش به مهمانی نزد سلمان فارسی رفت، وقت غذا رفیقش گفت: اگر پونه بود، سلمان رفت آفتابه را گرو گذارد و پونه گرفت، چون خوردند، آن مرد گفت: حمد خدائی را که ما را به آن چه روزی گردانید، قانع ساخت؛ سلمان گفت: اگر قانع بودیم، آفتابه در گرو نبود. (مطالب ۲۶۳ / ۱).۵۸ - عبدالله بن حذافه مردی مزاح بود، وقتی فرمانده ی سریه ای بود، آتشی

روشن کرد و به افراد خود گفت: آیـا اطـاعت من بر شـما واجب است؟ گفتنـد: بلی، گفت: برخیزیـد و در آتش رویـد، مردی برخاست و در آتش رفت وعبـدالله خندیـد وقتی پیغمبر شـنید خندیـد و فرمود: «اما در چنین وضـعی، اطاعت در معصـیت خـدا نکنید» (مشکل ۲۴۲ / ۲).۵۹ - پیغمبر به خریم بن اوس گفته بود: «کاخ های سـفید حیره را می بینم و «شیماء» دختر نفیله ازدیه را با روسـری سـیاه سوار بر استری» خریم گفت: یا رسول الله! اگر در فتح حیره حاضـر بودم «شیماء» مال من باشد، فرمود: «مال تو باشـد». وقتی خالـد بن ولیـد حیره را فتح کرد، و فاتحان وارد شدند ناگهان خریم «شـیماء» را همان طوری که پیغمبر فرموده بود دیـد مهار شترش را گرفت وگفت: این مال من است، پیغمبر او را به من داده است، خالـد از او شاهـد خواست، وی محمد بن مسـلمه ومحمـد بن بشـیر را آورد که شـهادت دادنـد و «شـیماء» به او تسـلیم شـد، عبدالمسـیح برادر «شـیماء» آمـد که او را خریـداری کنـد؛ خریم، انگشـتان خود را بـاز کرد و نشـان داد و گفت: ده تا صـد تا می خواهم (یعنی هزار دینار) و کمتر نمی دهم، پول را دادنـد و او را گرفتند بعد به او گفت: اگر صد هزار می گفتی می دادند، گفت: به خدا نمی دانسـتم عددی بالاتر از ده تـا صـد تا هست. (اسـد ۱۱۱ / ۲).۶۰ - چـون پیغمـبر اکرم بیمـار شـد، در خـانه ی عـایشه بـود، فرمود: «علی را برای من بخوانید» عایشه گفت: ابوبکر را بخوانید، حفصه گفت: عمر را بخوانید، ام الفضل گفت: عباس را بخوانید، پیغمبر فرمود: «علی را بخوانید» (مشـکل ۲۷ / ۲).تنـبیه:از این روایت و امثـال آن به خـوبی معلـوم می شود که پیرامون پیغمـبر اکرم هنگـام آخرین بیماری چه توطئه هایی برای منحرف شدن مقام خلافت از علی علیه السلام در کار بوده و برای

پیغمبر امکان نداشته که آنها را دفع کند. حدیث «ایتونی بدواه» متمم این توطئه ها بوده است.۶۱ - هر روز صبح به در خانه ی علی و فاطمه می آمد، درها را می گرفت و می گفت: «السلام علیکم اهل البیت» و سه مرتبه می گفت: «الصلاه الصلاه» «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب / ۳۳)؛ وقتی از سفر می آمد اول دو رکعت نماز در مسجد می خواند، آن گاه به خانه ی فاطمه ی زهرا می رفت بعد به خانه ی همسران خود. (وفاء الوفاء ۴۶۸ / ۲).۶۲ - روزی به خانه ی فاطمه ی زهراء رفت، برای او آبگوشتی درست کردند، ام ایمن هم کاسه ی شیری و قدری خرما آورد همه خوردند و رو به قبله دعا کردند، آن گاه پیغمبر به سجده رفت و گریست، تا سه مرتبه، از هیبتی که داشت کسی از او نمی پرسید، حسین بر گرده ی او سوار شد و گریست، پیغمبر فرمود: «پدر و مادرم به فدای تو چرا گریه می کنی؟» آن گاه فرمود: «چیزی دیدم که قبلا ندیده بودم، امروز از دیدن شما چنان شاد شدم که هیچ وقت نشده بودم، جبرئیل به من خبر داد که شما کشته می شوید و مصارع شما پراکنده خواهد بود، محزون شدم و از خداوند خیر شما را خواستم». (وفاء ۴۶۹ / ۲).۶۳ - راغب اصفهانی گوید: وقتی به طور مطلق گفتند: امیرالمؤمنین، مقصود علی بن ابی طالب است. (محاضرات / ۳۴۱).۶۴ - از امیرالمؤمنین درباره ی ابوذر سؤال کردند، فرمود: «مردی است که علمی فراگرفت، که مردم از فراگرفتن آن ناتوانند» آن گاه وکاء (دهانه ی مشک) بسته شد و از آن چیزی بیرون نیامد. (نهایه ۲۲۸ / ۱۸).۶۵ - پیغمبر بر شهدای احد گذر می کرد، فرمود: «برای اینان گواهی می دهم که رستگارند» ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا ما برادران ایشان نیستیم؟ مسلمان شدیم

چنان چه مسلمان شدند، و جهاد کردیم چنانچه جهاد کردند، پیغمبر فرمود: «بلی اما نمی دانم بعد از من چه می کنید»، ابوبکر گریه کرد. (تیسیر ۲۷۰ / ۱).۶۶ – فرمود: «من بازیافته ی شما بر حوضم (کوثر)، مردانی از شما نزد من آورده می شوند وقتی به ایشان رو آوردم که به ایشان آب دهم به من نمی رسند می گویم: خداوندا! اصحاب منند، گفته می شود: تو نمی دانی که پس از تو چه بدعت ها ساختند، می گویم: نابود باد، نابود باد کسانی که بعد از من تبدیل کردند و دگرگون شدند» (تیسیر ۱۳۸ / ۴).۶۷ – خداوند در قرآن مجید به پیغمبر چنین توصیه می کند که بر طبق آن یاران خود را برگزیند «و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوه و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینه الحویه الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و ابتع هویه و کان امره فرطا» (الکهف / ۲۸)یعنی: «خویشتن را شکیبا دار با آنان که شب و روز خدای خود را می خوانند، و تنها او را می خواهند؛ و چشمان خود را از ایشان بر مگردان که زیور زندگی دنیا را بخواهی و آن را که دلش را از یاد خود غافل کرده ایم و پیروی از هوای نفس خود کرد و کارش زیاده روی است، اطاعت مکن».۶۸ – ابوعبیده گفت: یا رسول الله! آیا کسی از ما بهتر هست؟ مسلمان شدیم و همراه تو جهاد کردیم و به تو ایمان آوردیم، فرمود: «بلی، گروهی بعد از شمایند که به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند» (اسد ۳۷۱ / ۱).۶۹ – در جنگ طائف دو تن از مسلمانان شهید شده بودند پیغمبر فرمود همان جا که شهید شده بودند ایشان را دفن کردند. (اسد ۳۴۶ / ۳).۷۰ – عبدالله بن عتبه از پیغمبر روایت کرد که فرمود: «همیشه خداوند متعال در دین اسلام نهالهایی می کارد که ایشان را در راه اطاعت خود، به کار می برد»(اسد ۲۳۹ / ۳).

ص: ۵۴۳

۷۱ - طلحه بن براء جوانی نوخاسته و مسلمانی پاک اعتقاد بود، به پیغمبر گفت: مرا به هر چه خواهی فرمان ده، پیغمبر فرمود: «برو و پدر خود را بکش»، طلحه بی درنگ براه افتاد، پیغمبر او را صدا زد و فرمود: «برگرد، مرا برای قطع رحم نفرستاده اند» (اسد ۵۷ / ۳).۷۲ - بشر بن حنظله و وائل بن حجر برای دیدار پیغمبر به راه افتادند در بین راه گروهی از دشمنان وائل که به دنبال او بودند سر رسیدند و پرسیدند: این وائل است؟ بشر گفت: نه؛ بار دیگر پرسیدند، بشر سوگند یاد کرد که این برادر من است؛ و ایشان را رها کردند، چون به نزد پیغمبر رسیدند، خبر بگفتند، پیغمبر فرمود: «راست گفته ای، برادر تو است، پدر شما آدم و مادر شما حوا است» (اسد ۲۲۶ / ۱).۷۳ - امیرمؤمنان بر مجلسی از قریش گذشت، دید لباسهای سفید و براق پوشیده، رنگ و رو برافروخته، مشغول خنده و استهزاء به راهگذران بودند و به ایشان اشاره می کردند، آن گاه بر گروهی از انصار گذر کرد، همه باریک اندام لاغر گردن، زرد رنگ و رو، اما فروتن در کلام؛ امیر تعجب کرد و بر پیغمبر وارد شد، گفت: پدر و مادرم به فدای تو، چنین و چنان دیدم، آیا همه ی این دو گروه مؤمنند؟ مرا از صفات مؤمن خبر ده؛ پیغمبر لختی سر به زیر افکند گویی فکر میکند آن گاه سر برداشت و فرمود: «در مؤمن باید بیست صفت باشد که اگر نبود، ایمانش کامل نیست: یا علی! به درستی که مؤمنان آمادگان برای اقامه ی نمازند، شتاب کنندگان برای ادای زکات، خورانندگان غذا به مسکین، دست نوازش کشندگان بر سر یتیم، پاکیزه داران لباس کم بهای خویش، دامن به کمر زنندگان در راه دین، اگر حدیث گویند دروغ نگویند، اگر وعده دهند خلاف نکند، اگر ایشان را امین دانند خیانت نکنند، اگر سخن گویند راست گویند، شب زنده داران، سختگیران بر کافران، رحم دلان بر مؤمنان، همسایه از ایشان آزار نبیند، بر روی

زمین به فروتنی راه روند، راه رفتن ایشان به سوی خانه های بیوه زنان و بینوایان یا تشییع جنازه باشد» (وافی – الایمان / ۳۵).۷۴ – فرمود: «خوبان شما، خردمندان شما هستند» گفتند: یا رسول الله! خردمندان کیانند؟ فرمود: صاحبان خوی نیکو و اندیشه های استوار، صله ی رحم به جا آورندگان، نیکوکاران به مادران و پدران، جستجوگران از حال همسایگان و فقرا و یتیمان، که صلح و سلام را در جهان اشاعه می دهند، و هنگامی که مردم در خوابند نماز می خوانند»(وافی – الایمان / ۳۵).۷۵ – به معاذ بن جبل که پسرش مرده بود نوشت: «بسم الله الرحمن الرحیم از محمد رسول الله خدا به معاذ بن جبل، سلام بر تو، من حمد خداوندی را که خدایی جز او نیست به تو هدیه می کنم و بعد خدا پاداش تو را بزرگ کناد و شکیبائی را به تو الهام فرمایاد، ما را و تو را شکرگزاری روزی گرداناد، به درستی که اموال و جان های ما و اهل ما از بخشش های خداوند است، که به ما بخشیده و از عاریتهایی است که نزد ما به ودیعت نهاده، آن ها را روزی تو کرده برای خوشایند و سرور تو، و از تو گرفته در برابر پاداش بسیار، دعا و رحمت وهدایت، اگر آن را ذخیره می کنی؛ شکیبا باش، مبادا بی تابی تو اجر تو را کم کند و پشیمان شوی، بدان که بی تابی، مرده ای را برنمی گرداند، و اندوهی را برطرف نمی کند و هر چه نازل شونده است، گویی شده است و اسلام»(مجمع ۳ / ۳).۷۶ – ادرع سلمی گفت: شبی نگهبان پیغمبر بودم، ناگهان مردی مرده یافتم، گفتند عبدالله ذوالبجادین است، وقتی او را حمل کردند پیغمبر فرمود: «با او به رفق و آرامی رفتار کنید، خداوند با شما به رفق رفتار کناد، زیرا او خدا و رسولش را دوست داشت» (اسد ۵۶ / ۱).

توضیح:در اخبار آل محمد، موالات و محبت و ولایت، یکی از پایه های مهم دین به شمار آمده و بر هیچ کدام مانند ولایت و دوستی سفارش نشده است.۷۷ – امام صادق فرمود: «سه تن بر پیغمبر دروغ بستند: ابوهریره و انس بن مالک و یک زن» (بحار ۲۱۷ / ۲).۷۸ – در روز جمعه ای که پیغمبر بالای منبر خطبه می خواند قافله ای با خواربار در بازار مدینه وارد شد و برای اعلام، طبل زد، همه از بیم تمام شدن کالا مسجد را رها کردند، مگر دوازده نفر، پیغمبر فرمود: «اگر این چند نفر نبودند هر آینه از آسمان سنگباران می شد». (بحار ۵۹ / ۲۲).۷۹ – فرمود: «اگر نه این بود که من کراهت دارم بگویند محمد به گروهی استعانت جست و چون بر دشمن پیروز شد ایشان را کشت، هر آینه گردن بسیاری را می زدم» (بحار ۱۴۰ / ۲۲).۸۰ – مردی روغن فروش، رسول الله را بسیار دوست می داشت، و روزی چند بار به دیدن پیغمبر می آمد، گاهی تا می رفت برمی گشت، پیغمبر به او فرمود: «امروز کاری کردی که قبلاـ نکرده بودی» گفت: یاد تو چنان قلبم را فرامی گیرد که نمی توانم پی کاری بروم مگر آن که تو را ببینم، پیغمبر در حق او دعا کرد؛ چند روز او را نبود، از اوسراغ گرفت: گفتند: چند روز است وفات کرده، وی مردی امین و راستگو بود، اما خصلتی داشت فرمود: «چه بود؟» گفتند: زنان را دنبال می کرد، فرمود: «خدایش بیامرزاد، به خدا سوگند او مرا چنان دوست می داشت که اگر برده فروشی بود، خداوند او را می آمرزید»(بحار ۱۴۴ / ۲۲).

ص: ۵۴۶

توضیح:به مفاد آیه ی محکمه ی «ان الحسنات یذهبن السیئات» یعنی: «به درستی که نیکی ها، بدی ها را می زدایند»، دوستداری پیغمبر سبب آمرزش او بوده است، دیگر آن که برده فروشی در نظر اسلام از بدترین گناهان بوده اما در زمان پیغمبر زمینه برای تحریم آن آماده نبوده است.۸۱ – عثمان بن مظعون را پس از مردنش، بوسید. (بحار ۲۶۴ / ۲۲).۸۲ – امام صادق فرمود: «بیشتر عبادت ابوذر، تفکر و اعتبار بود». (بحار ۴۳۱ / ۲۲).۸۳ – عثمان، مقداد را تهدید کرده بود که: تو را نزد ارباب اولت می فرستم؛ چون وفاتش نزدیک شد به عمار گفت: به عثمان بگو که من نزد ارباب اول رفتم (بحار ۴۳۸ / ۲۲).۸۴ – در جنگ احد، انس بن نضر چون دید مسلمانان فرار کردند گفت: خداوندا! من از کاری که اینان کردند، عذر می خواهم، و به سوی تو از ایشان بیزاری می جویم؛ آن گاه شمشیر کشید سعد بن معاذ را دید گفت: ای سعد! پروردگار نصر (پیروزی) سوگند بوی بهشت را می شنوم، سعد گفت: یا رسول الله! من طاقت نداشتم پا به پای او بجنگم، چون شهید شد دیدند هشتاد و چند ضربه از تیر و نیزه و شمشیر در بدن او هست، و مشرکین او را مثله کرده اند، فقط خواهرش او را از انگشتانش شناخت، اصحاب گفتند: این آیه درباره ی او و امثال او نازل شده: «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» یعنی: «بعضی از مؤمنان مردانی هستند که عهدی را که با خدا بسته بودند، صادقانه انجام دادند، بعضی از ایشان به سوی او رفتند و بعضی منتظر ملاقات اویند، و هرگز چیزی

را تبـدیل نکردند تبدیل کردنی» (وصول ۲۴۲ / ۳).۸۵ -روز جنگ بـدر، هم در حال سـجده بود، امیرمؤمنان گفت: «من لختی جنگیدم آمدم همچنان در سـجده بود و می خواند: «یا حی یا قیوم برحتمک اسـتغیث» یعنی: «ای زنده ای نگهبان به رحمت تو التماس می کنم»، رفتم جنگیدم، آمدم او را در سجده دیدم همان را می خواند و بار سوم همچنین تا فتح نصـیب شد» (وصول ۳۳۴ / ۳)۸۶ – مردی از اعراب نزد پیغمبر آمد و ایمان آورد، گفت: با تو هجرت کنم، پیغمبر او را به یکی از اصـحاب سفارش کرد، جنگی پیش آمـد و غنیمتی، سـهم او را دادند گفت: این چیست؟ گفتند: سـهم تو، گفت: برای این به دنبال تو نیامده ام، آمـده ام که ضـربتی اینجایم (اشاره به گلوی خود) بخورد بمیرم و به بهشت روم، پیغمبر گفت: «اگر راست می گویی خداوند تو را تصدیق می کند»، چیزی نگذشت که جنازه اش را نزد پیغمبر آوردند که تیری به گلوی او خورده بود، پیغمبر فرمود: «آیا خود اوست؟» گفتنـد: بلی، فرمود: «راست گفت و خداونـد او را تصدیق نمود»،او را در جبه ی پیغمبر کفن کردند و بر او نماز گزارد و از آن جمله گفت: «خداوندا! این بنده ی تو است، در راه تو مهاجرت کرده و شـهید و کشته شده و بر من آن گواهی می دهم» (وصـول ۲۷۴ / ۱).۸۷ – فرمـود: «اگر انصـار در راهی برونـد، من به راه انصـار خـواهم رفت و اگر هجرت نبـود، من مردی از از انصار بودم»؛ و فرمود: «احدی که ایمان به خدا و روز جزا داشـته باشد، دشمن انصار نخواهد بود»؛ و فرمود: «انصار کم می شوند تا مانند نمک در طعام می شوند» (وصول ۳۴۶ / ۳).۸۸ – فرمود: «در قیامت، گروهی از امت من آورده می شوند و ایشان را به طرف اصـحاب شـمال می برنـد، می گویم: پروردگارا! اصـحاب مننـد، گفته می شود: تو نمیـدانی بعـد از تو چه کردند، من همان می گویم که به بنده ی صالح (عیسی): «و کنت علیهم

شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم» یعنی: «خداوندا! تا من در میان ایشان بودم، بر ایشان شاهد و گواه بودم؛ و چون مرا میراندی، تو خودت بر ایشان رقیب و آگاه بودی» و به من گفته می شود: از وقتی که از ایشان جدا شدی ایشان همیشه رو به عقب می رفتند» (وصول ۱۲۸ / ۴).توضیح:نه از راه تعصب بلکه از راه تحقیق و فهم واقعی رویدادها، آیا برادران عامه ی ما در باره ی این گونه احادیث که از طرق خودشان بسیار نقل شده چه می گویند؟ آیا اسناد آنها را صحیح نمی دانند؟ اگر می دانند، با این تصریح ها چه می کنند؟ پیغمبر فرمود: «از وقتی که از ایشان جدا شدی همیشه رو به عقب رفتند»۸۹ – فرمود: «من یافته ی شما بر حوضم، هر آینه ی مردانی از شما بسوی من آورده می شوند، چون به ایشان توجه کردم که ایشان را آب دهم، منع کرده می شوند که به من برسند، می گویم: پروردگارا! اصحابم، گفته می شود: تو نمی دانی بعد از تو چه کردند، می گویم: بدا به حال کسی که بعد از من تبدیل کرد» (وصول ۱۲۸ / ۴).در روایت دیگر: طائفه ای از امتم از رسیدن به من جلوگیری می شوند، می گویم: پروردگارا! اصحاب من، فرشته ای می گوید: آیا می دانی بعد از تو چه کردند؟» (وصول ۲۸ / ۴).۹۰ – در غزوه ی بدر، مقداد دید که پیغمبر بر مشرکین نفرین می کند، گفت: یا رسول الله! ما نمی گوییم چنان چه بنی اسرائیل گفتند: «اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون» یعنی: «به موسی گفتند تو و پرودرگار تو بروید و جنگ کنید ما این جا نشسته ایم (تا برگردید)» لکن تو حرکت کن ما با توایم، از راست تو و جانب چپ تو و

پیش روی تو و پشت سر تو؛ در این وقت چهره ی رسول الله از شادی برق زد. (وصول ۲۳۳ / ۳).۹۱ - خالد بن ولید را فرستاد تا بنی جذیمه را به اسلام دعوت کند، ایشان نپذیرفتند، خالد خودسرانه گروهی را از ایشان کشت و گروهی را اسیر کرد، بعد فرمان داد اسیران را هم کشتند، فقط عبدالله بن عمر و اصحابش اسیران خود را نکشتند؛ چون خبر به پیغمبر رسید دو بار گفت: «خدایا! خود را از کار خالد بری می کنم» (وصول ۲۸۰ / ۳).۹۲ - ابی بن کعب نماز می خواند، پیغمبر او را صدا زد و او جواب نداد اما نماز را سبک گرفت و نزد پیغمبر رفت، به او فرمود: «چه مانع شد که مرا اجابت کنی؟» گفت: یا رسول الله! نماز می خواندم، فرمود: آیا در آن چه به من وحی شده نیافتی که «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم» یعنی: «اجابت کنید خدا و رسول را آن گاه که شما را بخوانند برای آن چه شما را زنده می کند»؟ ابی گفت: بلی یا رسول الله، دیگر چنین نخواهم کرد. (جامع ۷۹ / ۲).توضیح:قطع نماز جائز نیست مگر برای اجابت پیغمبر یا جلوگیری از خطر مهمی که دیگری نباشد آن را کفایت کند و این از خصائص پیغمبر است.۹۳ - عبدالله بن رواحه آواز پیغمبر را شنید که فرمود: «بنشینید»، او در کوچه بود، همان جا نشست، تا پیغمبر بر او گذر کرد، فرمود: «چرا اینجا نشسته ای؟» گفت: شنیدم که گفتی: بنشینید، من نشستم، پیغمبر فرمود: «خداوند بر طاعت تو بیفزاید» (جامع ۸۰ / ۲).۹۴ - فرمود: «شما یک جزو از هزار جزوی که پای حوض بر من در روز قیامت

ص: ۵۵۰

وارد می شوند، نیستند»، از زید پرسیدند: آن روز چند نفر بودید؟ گفت: ششصد هزار تا نهصد هزار. (مستدرک ۷۷ / ۱).توضیح:مراد، شماره ی مسلمانان در همه ی جزیره العرب است در زمان پیغمبر.۹۵ - فرمود: «ای گروه مهاجر و انصار! از برادران شما کسانی هستند که مال و عشیره ندارند، پس هر یک از شما دو تن یا سه تن را با خود پیوسته کند»، جابر گفت: من یک شتر داشتم برای سواری من، فقط آخر پشت او باقی مانده بود. (وصول ۱۹۵ / ۲).۹۶ - امام صادق فرمود: «اصحاب صفه مهمانان پیغمبر بودند؛ از اهل و مال، هجرت کرده و به مدینه آمده بودند، پیغمبر ایشان را در صفه ی مسجد جا داد، چهارصد نفر بودند هر صبح و شام به ایشان سلام می داد روزی نزد ایشان آمد دید یکی کفش خود را وصله می زند، یکی پیراهنش را، یکی لباس خود را از حشرات پاک می کند؛ پیغمبر به ایشان جیره ی روزانه از خرما می داد، یکی برخاست و گفت: یا رسول الله! خرمایی که هر روز به ما می دهی شکم ما را سوخت، پیغمبر فرمود: «اگر می توانستم دنیا را طعام شما کنم، می کردم، اما هر کس از شما بعد از من زنده بود صبح و شام برایش ظروف بزرگ طعام حاضر می کنند، صبح و شام لباس عوض خواهید کرد، خانه های خود را مانند کعبه زینت خواهید داد»، یکی برخاست و گفت: یا رسول الله! ما مشتاق آن زمانیم، کی خواهد بود؟ فرمود: «این زمان شما از آن زمان بهتر است، اگر شکم شما از حلال پر نشد چه بسا آن را از حرام پر کنید»، سعد بن اشجع برخاست و گفت: یا رسول الله! بعد از مردن با ما چه می کنند؟ فرمود: حساب است و قبر، یا تنگی آن یا گشادگی آن، گفت: یا رسول الله! تو بیم داری؟ گفت: «نه، اما از این همه نعمت ها شرم دارم که نمی توانم شکر گویم و نه یکی را از هفت تا» سعد گفت: گواه می گیرم خدا و رسولش را و حاضران را

که خواب شب بر من حرام باشد و خوراک روز و بستر شب و همنشینی و نزدیکی به زنان، همه بر من حرام باشد، پیغمبر فرمود: «ای سعد! کاری نکرده ای، پس امر به معروف و نهی از منکر چگونه خواهی کرد وقتی با مردم مخلوط نباشی؟ صحرانشینی پس از شهر نشینی، کفر نعمت است؛ شب بخواب و روز بخور، هر چه خواهی بپوش مگر طلا و حریر، به زن نزدیک شو؛ ای سعد! نزد بنی مصطلق برو که رسول مرا دست خالی برگردانده اند»، او رفت و صدقه ی ایشان را آورد، پیغمبر فرمود: «ایشان را چگونه دیدی؟» گفت: بهترین قوم، من از ایشان خوشخوتر در میان اقوامی که مرا نزد ایشان فرستاده ای ندیده ام؛ آن گاه فرمود: «برای اهل دارالخلود که سعی ایشان برای آخرت است، سزاوار نیست که دوستان شیاطین دارالغرور که سعی ایشان برای دنیا است، باشند»؛ آن گاه فرمود: «چه بد مردمی هستند آنان که امر به معروف نمی کنند و نهی از منکر نمی کنند، چه بد مردمی هستند که آمرین به معروف و ناهین از منکر را به دور می اندازند، چه بد مردمیند آنان که برای خدا به عدالت قیام نمی کنند، چه بد مردمیند که طالق و جدائی نزد آنان از عهد خداوند استوارتر است، چه بد مردمیند که به جای اطاعت از خدا از پیشوایان اطاعت می کنند، چه بد مردمیند آنان که دنیا را بر آخرت اختیار می کنند، چه بد مردمیند آنان که محرمات را از شهوات و شبهات حلال شمرده اند» گفتند: یا رسول الله! از مؤمنان کی زیرکتر است؟ فرمود: «آن که بیشتر یاد مرگ کند و بهتر برای ورود آن آماده شود، اینانند خردمندان» (بحار ۳۱۰ / ۲۲).۹۷ - روزی نزد امام سجاد از تقیه یاد شده، فرمود: «اگر ابوذر آن چه را در دل سلمان بود، دانسته بود، او را می کشت و به تحقیق پیغمبر میان آن دو عقد مواخات بسته بود، پس گمان شما به دیگر خلائق چیست؟ بدرستی که علم عالمان دشوار و دشوارتر است، تاب حمل آن را ندارد مگر پیغمبر مرسلی یا فرشته ی مقربی یا بنده ی مؤمنی که خداوند

دل او را برای ایمان آزمایش کرده باشد، و هر آینه سلمان چون مردی از ما اهل بیت است، از آن علما است». (بحار ۳۴۳ / ۲۲).توضیح:حدیث، اگر سندش صحیح باشد از احادیث صعب و مستعصب است، زیرا معارف قلبی سلمان و ابوذر در طول هم واقعند نه در عرض هم تا اطلاع یکی از دیگری مجوز قتل او باشد، و بهترین تأویلی که برای حدیث آمده، از سید مرتضی است به تفضیل ذیل:اگر این خبر از اخبار آحاد است، افاده ی علم نمی کند و حرارت سینه ای را نمی نشاند و ظاهری دارد که منافی معلوم ومقطوع است، ظاهر آن را تأویل می کنیم، به چیزی که مطابق و موافق حق است اگر میسر بود، والا آن را طرح می کنیم، که طرح و ابطال واجب است، زیرا وقتی ما یقین داشتیم به سلامت صدر و اعتقادات این دو نفر، هرگز پیغمبر درباره ی ایشان چنین چیزی نخواهد گفت، و بهترین چیزی که در تأویل آن می توان گفت این است: ضمیرها در «لقتله» راجع است به خود مورد اطلاع نه اطلاع یابنده به این معنی که وقتی ابوذر بر آن معراف عالیتری که در قلب سلمان مودع است، آگاهی یابد، درجه ی اعتقاد و محبت او نسبت به سلمان چنان بالا می رود که گویی خود آن محبت و وله نزدیک است او را بکشد و این خود مزید فضیلتی است برای دو نفر که پیغمبر میان ایشان عقد مواخات بسته است».

۹۸ - در غزوه ی «رجیع» وقتی طائفه ی بنی لحیان مسلمانان را دنبال کردند و چون به ایشان رسیدند پیمان دادند که ایشان را نکشند، فرمانده ی ایشان عاصم نپذیرفت تا او و شش تن کشته شدند، یکی به همراه ایشان نمی رفت، او را هم کشتند، خبیب و زید را به مکه بردند و فروختند، چون خبیب را برای قتل می بردند گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانیم، و خواند، آنگاه به ایشان رو کرد و گفت: اگر گمان نمی کردید که از مرگ می ترسیدم بیشتر می خواندم، او را شهید کردند و او اول کسی است که سنت نماز قبل از مرگ را بنا نهاد. (وصول ۲۴۲ / ۳).۹۹ - چون سلمان را به بردگی به مدینه آورند، در طبقی، هدیه ای برای پیغمبر آورد، فرمود: «چیست؟» سلمان گفت: صدقه، فرمود: «من صدقه نمی خورم»؛ فردا مانند آن را آورد، فرمود: «چیست؟» سلمان گفت: هدیه، فرمود: «بخورید، تو کیستی؟» گفت: بنده ای، فرمود: «بخواه تا تو را مکاتبه کنند» سلمان گفت: به فلان مقدار نخل مکاتبه کرده اند که غرس کنم، پیغمبر به محل رفت و خود نخل ها را غرس کرد مگر یکی را که عمر آن را غرس نمود، همه ی نخل ها آن سال ثمر دادند مگر آن یکی که عمر غرس کرده بود، پیغمبر فرمود: «کی آن را غرس کرده؟» گفتند: عمر، پیغمبر به جای آن، خود یکی به دست خود غرس کرد و همان سال میوه داد. (مستدرک ۱۶ / ۲).۱۰۰ - سعید بن عمر چون عطایش به دستش می رسید، قوت عیال خود را می خرید، باقی را صدقه می داد، زنش به او می گفت: باقی آن کجا است؟ می گفت: آن را قرض داده ام، گروهی نزد او آمدند و گفتند: اهل تو بر تو حقی دارند، دامادان تو بر تو حقی دارند، می گفت: هرگز رضای ایشان یا احدی از مردم را بر حورالعین نمی گزینم، اگر برخیزی از خیرات بهشت آگاه شوید هر آینه نورافشانی می کند مانند آفتاب که نورافشانی می کند، هرگز از صف اول چنان چه پیغمبر گفت عقب نمی روم، بعد از آنکه

شنیدم که فرمود: «مردم برای حساب فراهم می شوند، فقرای مسلمین می آیند، بالها گشاده مانند کبوتران، به ایشان می گویند: برای حساب توقف کنید، می گویند: حسابی نداریم ما را نگفته اند، پروردگارشان جل و علا گوید: بندگانم راست گفتند، در بهشت باز می شود، قبل از مردم به هفتاد سال وارد بهشت می شوند» (مطالب ۱۶۹ / ۳).۱۰۱ - ام قیس گفت: پسرم مرده بود، جزع کردم و به آن که او را غسل می داد گفتم: پسر را با آب سرد غسل نده، او را می کشد؛ عکاشه نزد پیغمبر رفت و او را خبر داد، پیغمبر خندید و فرمود: «چه حرف ها؟ خدا عمرش را دراز کناد»، بعدا هیچ زنی را به طول عمر او ندیدند. (وصول ۱۳۲ / ۳).۱۰۲ - معاویه بر روی منبر حدیثی خواند، عباده بن صامت از زیر منبر گفت: دروغ گفتی، هند مادرت از تو داناتر است؛ معاویه خطبه را تمام کرد، نماز خواند و از پی عباده فرستاد، گروهی از انصار با او رفتند، ایشان را اجازه ندادند، عباده بر معاویه وارد شد، معاویه به او گفت: از خدا نمی ترسی مرا تکذیب می کنی؟ عباده گفت: مگر نمی دانی که من در عقبه با پیغمبر بیعت کرده ام که از ملامت ملامت کننده نترسم؟ پس چگونه اگر بر خدا دروغ بندم؟؛ عصر، معاویه به مسجد رفت و پایه ی منبر را گرفت و گفت: ای مردم! من حدیثی گفتم عباده مرا تکذیب می کرد به خانه رفتم تحقیق کردم معلوم شد چنان است که عباه گفته، از او اقتباس کنید که او از من افقه است. (مطالب ۲۱۰ / ۳). توضیح:با این حیله ها، مردم را عادت می دادند که سیاست از دین جدا است و لازم نیست فرمانروا اعلم امت باشد.۱۰۳ - ابوذر از عثمان اذن خواست، اذن نداد، کعب الاحبار آن جا بود گفت: اذن

ده درآید، عثمان اذن داد او در آمد ودر دستش عصا بود، عثمان گفت: ای کعب! عبد الرحمن بن عوف وفات کرده، رأی تو چیست؟ گفت: فضل خداوند است از حق خداوند، باکی بر او نیست، ابوذر عصا را بلند کرد و او را زد، و گفت: دروغ گفتی، از پیغمبر شنیدم که فرمود: «دوست دارم که این کوه طلا از من می بود در راه خدا انفاقش می کردم و قبول می شد و چیزی از آن به جا نمی گذاشتم»، و من تو را ای عثمان سوگند می دهم چنین شنیدی؟ تا سه بار پرسید، عثمان گفت: آری چنین شنیدم، ای کعب! بس کن، کعب گفت: آن چه را گفتم در توراه می بینم، ابوذر گفت: خداوند فرموده: «یمحو الله ما یشاء» «بدرستی که خداوند هر چه را بخواهد، محو می کند»، کعب گفت: من از خدا آمرزش می طلبم. (مطالب ۲۴۷ / ۱).توضیح:عبدالرحمن بن عوف یکی از سرمایه داران بزرگ بود که بعد از خودش میراث هنگفتی به جا گذارد و قول ابوذر از آن باب است که اگر هم راست می گویی چنین چیزی در توراه هست، خداوند آن رانسخ کرده است. و این کعب یکی از دروغگویان به نام بود که با اسلام ظاهری و افسانه گوئی خود را در میان جهال و ضعفای مسلمانان جا زده بود.

متفرقات

نیت ما این بود که قبل از شروع به چاپ و نشر این کتاب به هر چه از سیرت پیغمبر اسلام آگاهی یافتیم آن را ضمیمه کنیم، و نیز اگر عمر و توفیق رسا بود در حد امکان بر آن چه دست یابیم به عنوان مستدرک فراهم سازیم، و نیز از علمای اهل فن استدعای مجدانه کنیم که برای تکمیل و اصلاح این کتاب سعی مخلصانه ی خود را به کار برند تا آگاهی کامل برشناخت سیرت پیغمبر اسلام که مفتاح نشاخت راه و رسم پیروی و تبعیت و تأسی او است، برای همه ی جهانیان حاصل گردد و منبعی خودکفا باشد.۱ - از او پرسیدند: آیا ممکن است مؤمن ترسو باشد؟ فرمود: «بلی»، گفتند: ممکن است بخیل باشد؟ فرمود: «بلی»، گفتند: ممکن است بسیار دروغگو باشد؟ فرمود: «نه». (تیسیر ۱۷۶ / ۴).توضیح:آن که برای دروغگوئی بی مبالات است کذاب نام دارد یعنی بسیار دروغگو و مؤمن چنان نیست، اما چه بسا گاهی برای مصلحتی مانند

اصلاح ذات البین دروغ بگوید که مأجور خواهد بود.۲ – می فرمود: «چه شده است که پشت سر هم دروغ می گویید مانند ریختن پروانه در آتش؟ همه ی دروغ ها بر بنی آدم حرام است مگر در سه مورد: مرد برای زنش دروغ می گوید که او را راضی کند، و مرد در زمان جنگ دروغ می گوید زیرا جنگ خدعه و نیرنگ است، و مردی میان دو مسلمان دروغ می گوید که ایشان را اصلاح دهد؟» (تیسیر ۱۷۷ / ۴).۳ – می فرمود: «خوبیهای مردگان خود را یاد کنید و از بدی های ایشان چشم پوشی کنید» (تیسیر ۲۱۶ / ۴).تنبیه:هشیار باشید که نفرموده: برای ایشان خوبی بتراشید، چنان چه گاهی در مجالس ختم گفته می شود.۴ – از خوابیدن بالای بامی که دیوار نداشته باشد نهی می فرمود؛ خوابگاه خودش به اندازه ای بود که میت را در قبر جا می دهند» (تیسیر ۳۴۱ / ۴).۵ – فرمود: «مؤمن، مالی که برای وصیت دارد، حق آن است که دو شب بر او نگذرد مگر آنکه وصیتنامه اش آماده باشد» (تیسیر ۳۵۰ / ۴).۶ – معرض بن معیقیب گفت: در حجه الوداع بودم، پیغمبر را دیدم که رویش مانند دائره ی ماه بود، و چیز عجیبی از او دیدم: یکی از اهل یمانه نوزادی در خرقه ای پیچیده نزد او آورد، پیغمبر او را گرفت و به او گفت: «من کیم؟» کودک گفت: تو رسول خدائی، پیغمبر فرمود: «راست گفتی، خدا بر تو مبارک کناد»؛ بعد آن کودک حرف نزد تا جوانی شد، ما او را «مبارک الیمامه» نامیدیم. (اسد ۱۳۲ / ۳).۷ – حاتم نامی رابه هیجده دینار خرید و او را آزاد کرد، او هم چهل سال از

پیغمبر خدمت نمود. (اسد ۳۱۴/۱).۸ – هر سال به زیارت شهدای احد می رفت، وقتی به اول دره می رسید می گفت: «السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار» یعنی:«سلام بر شما از آن که صبر کردید، پس خوشا و خرما خانه ی آخرت» (شامی ۹۰ / ۳).۹ – در نماز بود، حسین (علیه السلام) حاضر بود، چون به سجده رفت بر گرده او سوار شد، پیغمبر سجده را طولانی کرد، یکی سر برداشت دید حسین بر گرده او سوار است، دوباره به سجده رفت، بعد از نماز از پیغمبر پرسید: مگر وحی بر تو نازل شده بود؟ پیغمبر فرمود: «نه، بلکه حسین سوار من بود، دوست نداشتم شتاب کنم» (اسد ۳۸۹ / ۲).۱۰ – گروهی آمدند و مسلمان شدند، و از پیغمبر خواستند ایشان را از نماز عشا معاف کند که شتران خودرا بدوشند، فرمود: «انشاء الله هم نماز عشا را می خوانید هم شتران خود را می دوشید» (اسد ۱۴۶ / ۱).۱۱ – وقتی با ارتش چهل هزار نفری از تبوک بر گشت، مردم مدینه استقبال کردند، سرود می خواندند و شادی می کردند، اطفال دور شتر پیغمبر جست و خیز می کردند، بعضی از ایشان روی شتر پشت پیغمبر سوار شدند، پیغمبر ایشان را نوازش نمود. (الرسول / ۳۷۳).۱۲ – معاویه بن حکم پشت سر پیغمبر نماز می خواند، یکی عطیه کرد، معاویه ندانسته به او تحیت گفت، نمازگزاران برای ردع او بر ران های خود زدند که ساکت شود، چون نماز تمام شد پیغمبر به او اعتراضی نکرد و با ملایمت به او فرمود: «نماز تحمید و تکبیر است، سخن گفتن در آن راه نیست»، معاویه گفت: به خدا قسم، معلمی به خوبی او ندیدم. (اسد ۳۸۴ / ۴).۱۳ – فرمود: «هر کس مرا در خواب ببیند، مرا دیده است، زیرا شیطان نمی تواند

به شـکل من متمثل گردد» (مجمع ۲۸۲ / ۸).۱۴ - خواب وبیـدرایش یکسان بود، می فرمود: «چشـمم می خوابد و اما دلم نمی خوابد» (بحار ۱۳۷ / ۱۶).۱۵ - از ورود در خانه ی تاریک بـدش می آمد مگر با چراغ. (سـنن / ۱۳۸).۱۶ - مکروه می داشت کسـی بی رفیق سفر کند. (سنن / ۱۱۵).۱۷ - در سـفر، شیشه ی روغن، سوزن نخ، درفش کفش دوزی همراه داشت، سریع راه می رفت در راه وسیع و صاف تندتر راه می رفت، وقت سفر می گفت: خدایا! به راه تو رفتم و به سوی تو رو آورم و به تو پناه جسـتم، تو اطمینان و امید منی؛ خداوندا! آن چه را مرا مهم بوده کفایت کن و آن چه مرا مهم خواهد بود و آن چه را تو داناتر از من به آنی؛ خـدایا! توشه ام از تقوی ده و روی مرا به سوی خیر بگردان به هر جا می روم. (سـنن / ۱۱۵).۱۸ - اگر در اوائل شب می خوابیـد دست خـودرا دراز می کرد و اگر در آخر شب بود دست خود را راست نگه می داشت و سـر خود را بر کف دست می گذارد. (سنن / ۱۱۶).توضیح:این گونه خوابیدن که سر به جای متکا بر دست تکیه داده شود، برای اندکی استراحت است، نه خوابیـدن، زیرا همیشه بعـد از نیمه شب بیدار بود.۱۹ - یکی اذن ورود خواست، به پیغمـبر گفتنـد: او را اذن ده که او ردیف نعمان بن منذر بوده، فرمود: «هر آینه بزرگان شـما نزد خداوند ناچیزترند از سوسکی که با بینی خود گه را می غلطاند» (مطالب ۴۲۶ / ۲).۲۰ - یکی اذن خواست و گفت: من کسی هستم که ستایش من زینت است، و

مذمت من ناپسند، فرمود: «دروغ گفتی، آن خداوند است» (مطالب ۴۳۷ / ۲).۲۱ - وقتی جعفر بن ابی طالب از حبشه بازگشت به او فرمود: «شگفت ترین چیزی که در آن جا دیدی چه بود؟» جعفر گفت: زنی زنبیلی خوردنی بر سر داشت، سواری به تاخت از راه گذشت و آن خوردنی ها را ریخت، زن نشست و آن ها را جمع کرد و رو به سوار کرد و گفت: وای به حال تو از روزی که ملک کرسی خود را بزند و داد مظلوم را از ظالم بستاند، پیغمبر فرمود: «چگونه امتی مقدس باشد اگر ضعیف آن نتواند حق خود را به آسانی از نیرومند بگیرد» (مطالب ۳۱۲ / ۳).۲۲ - متهمی را احتیاطا یک شب زندانی کرد. (مطالب ۱۲۳ / ۲).۲۳ - عبدالمطلب، محمد را (در وقتی که کودک بود) به دنبال شتر گمشده اش فرستاده بود و او دیر کرده بود، چون آمد گفت: ای پسرکم! چندان بر تو جزع کردم که بر هیچ چیز جزع نکرده بودم، و به خدا سوگند تو را بعد از این از پی کاری نخواهم فرستاد و هرگز از من جدا نخواهی شد. (مطالب ۱۷۶ / ۴).۲۴ - خالد گفت: در عمره وقتی پیغمبر سر ترشاید، مردم برای موهای او هجوم کردند من مویی از پیشانی او به دست آوردم کلاهی درست کردم و مو را در جلو آن قرار دادم و با آن به هیچ جا رو نکردم مگر آنکه برای من فتح شد؛ ام سلیم مشک را با عرق پیغمبر خمیر می کرد و برای تبرک از او می بردند. (مطالب ۱۷۶ / ۳).۲۵ - زنی از انصار آمد بی آن که سخن گوید کنار لباس او را گرفت، پیغمبر از جا برخاست و زن چیزی نگفت، تا سه بار، بار چهارم پیغمبر برخاست و او از پشت سر تاری از لباس پیغمبر گرفت، گفتند: خدا تو را بکشد، پیغمبر را سه بار حبس کردی و سخنی نگفتی و او چیزی نگفت، حاجت تو چه بود؟ گفت: بیماری داشتم مرا فرستادند تا تاری از لباس او برای استشفا بگیرم، مرا دید شرم کردم که از او بخواهم تا آن که آن را

گرفتم. (بحار ۲۶۴ / ۱۶).۲۶ – دوست داشت به نارنج سبز و سیب سرخ نظر کند. (بحار ۲۶۹ / ۱۶).۲۷ – بر قبر ابراهیم پسرش شاخه ی نخلی بود، وقتی خشک شد، قبر معلوم نبود. (بحار ۱۵۲ / ۲۲).۲۸ – چون ابراهیم پسرش از دنیا رفت آفتاب گرفت، مردم گفتند: برای موت ابراهیم بود، پیغمبر به منبر رفت و گفت: «آفتاب و ماه دو آیت از آیات خداینـد به امر او حرکت می کند نه برای موت کسی منخسف می شوند نه برای حیات کسی» (بحار ۱۵۵ / ۲۲).۲۹ – نزدیک وفات، شب به زیارت اهل بقیع رفت و فرمود: «مأمورم برای اهل بقیع استغفار کنم»، وقتی میان قبور رسید خطاب کرد: «گوارا باد شما را آن چه اکنون در آن هستید از آن چیزیکه مردم در آنند، فتنه ها مانند پاره های سیاه شب، رو آورده آخرش به دنبال اولش»، آن گاه برای ایشان زیاد استغفار کرد. (بحار ۴۶۶ / ۲۲).۳۰ – بنده ای نزد پیغمبر آمد و بیعت کرد، صاحبش به دنبال او آمد که او را ببرد، پیغمبر فرمود: «او را به من بفروش»؛ واو را با دو غلام عوض کرد. (وصول ۸۹ / ۱).۳۱ – فرمود: «هر کس در راه حفظ مالش کشته شود، شهید است» (مطالب ۱۳۴ / ۲).۳۲ – به یکی فرمود: «یک در میان زیات کن تا محبت را زیاد کنی» (مطالب ۴۷ / ۲).۳۳ – عرباش بن ساریه گفت: شتری به پیغمبر فروختم بعد رفتم گفتم: بهای آن را میخواهم، اول فرمود: «نمی دهم مگر در سر رسیدی که معین شده» اما بعدا بهای آن را داد.

ص: ۵۶۳

اعرابی ای آمد و گفت: یا رسول الله! شترم را بده، پیغمبر بدون تعیین سررسید شتری به او داد، او گفت: اما این شتر از شتر من بهتر است، پیغمبر فرمود: «برای تو باشد، به درستی که بهترین مردم کسی است که بدهی خود را بهتر پرداخت کند» (مستدرک ۳۰ / ۲).۳۴ – احادیث بسیاری هست که دلات دارد در زمان پیغمبر طلا استخراج می شده است از آن جمله مردی معسر که پیغمبر برای او مهلت گرفته بود سر وعده مقداری طلا آورد پیغمبر فرمود: «از کجا به آن رسیدی؟» گفت: از معدن، پیغمبر فرمود: «برای خودت بماند»، و خودش دین او را ادا کرد. (مستدرک ۲۹ / ۲).۳۵ – مردی را دید که پیراهن بلند می فروشد و خودش کوتاه است، فرمود: «بنشین که آنها زودتر بفروش می رسد» (وسائل ۳۴۰ / ۱۲).توضیح:خیلی جالب است، دکوراسیون بهتر برای فروش بهتر.۳۶ – فرمود: «اگر اهل بهشت خرید و فروش می کردند، پارچه ی بزازی را خرید و فروش می کردند» (مطالب ۳۸۱ / ۱).۳۷ – زمینی را برای بلال بن حارث تیول کرد و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم این است آن چه محمد رسول الله به بلال بن حارث عطا کرد به او بخشید معادن قبلیه را و زمین آن را بلند آن را و پست آن را» (وصول ۱۶۹ / ۴).۳۸ – گفتند: کدام طعام خبیث تر است؟ فرمود: «آن که بخوری و دیگر به تو نگاه کند» (مطالب ۲۱۷ / ۲).۳۹ – غلامی به خانه ی خود بخشید و به او فرمود: «او را قصاب و حجام و زرگر قرار مده» (مطالب ۲۶۴ / ۲).

۴۰ – لباسی شامی به اسامه داد و او آن را به زنش داد به او فرمود: «او را بگو در زیر آن، لباس خشنی بپوشد تا شکل بدن او را نشان ندهد» (مطالب ۲۶۴ / ۲)۴۱ – حبان بن منذر مردی ضعیف بود و لکنت داشت، پیغمبر برای او در معاملات تا سه روز خیار قرار داده بود، چون چیزی می خرید و به خانه می برد می گفتند: گران خریده ای، می گفت: پیغمبر برای من سه روز خیار قرار داده، و آن را پس می داد. (مستدرک ۲۲ / ۲).۴۲ – کاروانی با کالا آمد، پیغمبر چیزی خرید و سود برد، سود را میان اولاد عبدالمطلب تقسیم کرد و فرمود: «چیزی را که بهایش را نداشته باشم، نمی خرم» (مستدرک ۲۴ / ۲).۴۳ – می فرمود: «خداوندا! قبر مرا چون بتی قرار مده که عبادت کرده شود، خشم خداوند بر قومی شدت کرد که قبور پیغمبران خود را مساجد قرار دادند» (وصول ۳۰۳ / ۲).۴۴ – یکی بر پیغمبر وارد شد که بر روی حصیری خوابیده بود که در پهلوی او اثر گذارده بود گفت: یا رسول الله! اگر برای تو فرشی آماده کنیم که میان خود و حصیر گذاری و تو را از فشار حصیر باز دارد، فرمود: «مرا به دنیا چه کار؟ من و دنیا نیستیم مگر چون سواری که ساعتی در سایه ی درختی استراحت کند و به راه افتد» (وصول ۱۳۲ / ۲).۴۵ – روزی در حضور پیغمبر یادی از عجمها شد فرمود: «هر آینه من به ایشان (بعضی از ایشان» مطئن ترم از شما یا بعضی از شما» (وصول ۳۵۷ / ۲).۴۶ – امیرمؤمنان فرمود: کسری برای پیغمبر هدیه فرستاد و او قبول کرد و پادشاهان برای او هدیه فرستادند و از ایشان قبول کرد. (وصول ۳۴۶ / ۴).

۴۷ - گروهی از عبدالقیس نزد پیغمبر آمدند، چون نزدیک رسیدند خود را از رهوار انداختند و با شتاب نزد او آمدند و دست او را می بوسیدند و نشستند و کوچکترین ایشان جدا بود، شتران را خوابانید و بست و کالای گروه را جمع کرد و با تأنی نزد پیغمبر آمد و دست او را بوسید، پیغمبر به او فرمود: «دو خصلت در تو هست که خدا آن ها را دوست دارد» گفت: کدامند؟ فرمود: «درنگ کردن (در جای خود) و وقار» گفت: آیا آنها جبلی هستند یا تخلق؟ فرمود: «بلکه جبلیند»، آن مرد گفت: حمد خدایی را که آن چه را خدا و رسولش دوست دارند، جبلی من ساخت (مطالب ۱۲۵ / ۴).۴۸ - امیرمؤمنان مهمانی کرد و گفت: خوب است رسول الله را دعوت کنیم، فراشی در یک طرف خانه بود، پیامبر آمد و برگشت، فاطمه (علیهاالسلام) گفت: چه شده که برگشتی؟ فرمود: «پیامبری را نمی رسد که در خانه ای که در آن نقش و نگار باشد برود» (بر فراش نقش و نگار بود). (مستدرک ۴۹. (۱۸۶ / ۲ - فرمود: «به ردستی که خداوند عامه ی مردم را به عمل خاصه عذاب نمی کند تا آن که خاصه به چیزی عمل کند که عامه بتواند آن را تغییر دهد اما تغییر ندهد، در آن وقت است که خداوند اذن می دهد در هلاک عامه و خاصه» (مجمع ۲۶۸ / ۷).۵۰ - گویند: آثار پیغمبر را خلیفه ی عثمانی برای محفوظ بودن از دستبرد تاتار، به مصر فرستاد و بعدا سلطان سلیم آن ها را در صندوقی از نقره به اسلامبول برد و آن ها عبارت بوند از برده و دندانی از دندان های پیغمبر و چند مو و کفش های آن حضرت و تیکه ای پرچم وکاسه ای از آهن و جبه ی ابوحنیفه. (التمدن الاسلامی۱۹ / ۱).توضیح:اگر چنین باشد، آن خلیفه ی معاصر تاتار، از خلفای عثمانی نبوده؛ دیگر آن که به عقیده ی ما ودائع نبوت نزد امام زمان است و دندانی از

پیغمبر هم کنده نشده است.۵۱ - پیغمبر یتیم بود و در کفالت ابوطالب عموی خود با بچه ها بازی می کرد اما هر وقت ایشان کار خلافی مانند قاپیدن غذایی می کردند او کنار می رفت. (النهایه ۵ / ۳).۵۲ - از خوابیدن در اول روز نهی کرد. (النهایه ۷/ ۲).۵۳ - فرمود: «در این امت پنج فتنه است که چهار تاز از آن ها گذشته و یکی مانده، و آن فتنه از بین برنده است» (النهایه ۲۷ / ۳).۵۴ - فرمود: «اگر زنی خود را برای شوهرش نیاراید، بر شوهر، سنگین و منفور می شود» (النهایه ۴۷ / ۳).۵۵ - به امیرمؤمنان فرمود: «تو در قیامت دور کننده ی افرادی از حوض من هستی همچنان که شتران مریض و جرب دار را دور می کنند» (النهایه ۵۶. (۶۵ / ۳ - فرمود: «به درستی که مرد و زنی شصت سال به طاعت خدا عمل می کنند، چون مرگشان فرارسد در وصیت به بعضی از ضرر می رسانند، پس آتش بر ایشان واجب می شود» (النهایه ۸۲ / ۳).توضیح:مانند تبعیض کردن در حق وارثان یا بی جا وبی مورد وصیت کردن.۵۷ - فرمود: «از آتش مشرکان روشنائی مجویید» (النهایه ۱۰۵ / ۳).توضیح:هشدار عظیمی است، به ایشان امید مبندید، فرهنگ خاص ایشان را نپذیرید.۵۸ - فرمود: «با غریبه ها ازدواج کنید تا ضعیف و لاغر نشوید» (النهایه ۱۰۶ / ۳).۵۹ - فرمود: «هر کس رهوار اضافی دارد، به کسی که ندارد کمک کند و هر کس

توشه ی اضافی دارد، کمک کند، و همچنین چیزهایی دیگر را یاد کرد تا آن جا که اصحاب دیدند حقی در اضافات، ندارند» (وصول ۱۹۴ / ۲).۶۰ - عطا به امام محمد باقر گفت: فدایت شوم وامی بر من هست هر وقت به یاد می آورم حالم دگرگون می شود، فرمود: «سبحان الله، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به تو نرسیده که در خطبه فرمود: «هر کس ضایعاتی برجا گذاشت جبران آن با من است هر کس وامی گذاشت ادای آن با من است، هر کس مالی گذاشت برای اهل اوست کفالت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)بعد از وفات مانند کفالت اوست در زندگی و کفالت او در زندگی مانند کفالت اوست بعد از وفات»؟، عطا گفت: فدایت شوم غم را از من زدودی. (وسائل ۹۳ / ۱۳).توضیح:مراد، کفالت در مواردی است که طرف امکان انجام وظائف خود را نداشته باشد. ۶۱ - به ام هانی فرمود: «زمانی بر مردم بیاید که شنیدن نام کسی بهتر از دیدن اوست، و دیدن او بهتر از آزمایش کردن او اگر آزمایش کردی، احوالات دگرگونی بر تو آشکار می شود؛ دین ایشان دراهم ایشان است و همت ایشان شکمهای ایشان و قبله ی ایشان زنان ایشان؛ برای نانی، کرنش کنند و برای درهمی به خاک افتند؛ حیران و سرگردان چون مستان، نه مسلمان نه نصاری» (بحار ۱۶۶ / ۷۴).۶۲ - «و تقلبک فی الساجدین» مراد، پیغمبر خاتم است در اصلاب پیمبران. (بحار ۳ / ۱۵).۶۳ - نقل از معانی الاخبار در خبر مفصلی که: خداوند نور محمد را در... ۴۲۴ سال قبل از خلق عالم آفرید و او در مراتب مختلف چنین خدا را تحمید می نمود.

در حجاب قدره می گفت: «سبحان ربی الاعلی» و در حجاب عظمت: «سبحان عالم السر» در حجاب منت: «سبحان من هو قائم لاـ یلهو» در حجاب رحمت: «سبحان الرفیع الاـعلی» در حجاب سعادت: «سبحان من هو دائم لاـ یسهو» در حجاب کرامت: «سبحان من هو غنی لاـ یفتقر» در حجاب منزلت: «سبحان العلیم الکریم» در حجاب هدایت: «سبحان ذی العرش العظیم» در حجاب نبوت: «سبحان رب العزه عما یصفون» در حجاب عفت: «سبحان ذی الملک و الملکوت» در حجاب هیبت: «سبحان الله و بحمده» در حجاب شفاعت: «سبحان ربی العظیم و بحمده» (بحار ۴ / ۱۵).توضیح:تربیت و تکامل اشیاء بی جان و جماد مانند الماس در مراحل میلیون سالی انجام می گیرد و این سنت تکوینی الهی است، بنابراین این مراتب عالی تر از جماد یعنی نبات، حیوان، انسان تا انسان برتر دوران تکاملش متناسب با علو و برتری آن است.۶۴ – پیغبر فرمود: «اول کسی که در جواب «الست بربکم» گفت: بلی، من بودم» (بحار ۱۶ / ۱۵).۶۵ – پیغمبر دو ماه یا هفت ماهه بود که عبدالله پدرش فوت شد و چهار ساله بود که مادرش آمنه از دنیا رفت و هشت ساله بود که جدش عبدالمطلب وفات کرد. (بحار ۱۱۵ / ۱۵).۶۶ – مردی نزد پیغمبر آمد و گفت: دختری داشتم او را تربیت کردم تا بالغ شد، لباس به او پوشاندم او را آراستم و بردم در چاه انداختم، آخرین صدای او این بود: ای پدرم، آیا کفاره ای برای آن هست؟پیغمبر فرمود: «مادری داری؟» گفت: نه، فرمود: «خاله ای؟» گفت: آری، فرمود: «به او نیکی کن زیرا به منزله ی مادر است و کفاره ی آن

خواهد بود» (بحار ۱۷۱ / ۱۵).۶۷ - وقتی جارود بن منـذر عبـدی با رجال عبد القیس نزد پیغمبر آمد، پیغمبر از تخلف گروهی از آنان پرسید، جارود گفت: بهره ی ایشان از تو از دست ایشان رفت و آن بزرگترین زیان برای ایشان است و اگر ایشان تو را دیـده بودنـد هرگز تخلف از دیـدار تو نمی کردنـد، زیرا برهان حقیقت در دیدار تو اصل و ریشه است (بحار ۲۴۳ / ۱۵).۶۸ - ولادت خـاتم الانبیاء به عقیـده ی اکثر علمای امامیه هفـدهم ربیع الاول است اما کلینیماننـد عامه آن را دوازدهم می دانـد و گمان می رود تقیتا باشد. (بحار ۲۴۸ / ۱۵).۶۹ - محل ولادت در خانه ی پـدرش در مکه بوده که بعدا پیغمبر، آن را به عقیل بخشـید و اولاـد عقیل آن را به محمـد بن یوسف برادر حجاج فروختنـد و خیزران مادر هارون الرشـید از ایشان گرفت و آن را مسجدی ساخت که معروف است. (بحار ۲۵۰ / ۱۵).۷۰ - اولین سـفر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به شام همراه ابوطالب در دوازده سـالگی بوده. (بحار ۴۰۹ / ۱۵).۷۱ - اولین سـفر برای تجارت به شام با سـرمایه ی حضـرت خدیجه در سن بیست و پنج سالگی. (بحار ۶ / ۱۶).۷۲ - روزی در حضور پیغمبر (صـلی الله علیه و آله و سـلم)و همسـران او یادی از حضرت خدیجه (علیهاالسـلام) شـد، پیغمـبر گریست، عـایشه گفت: تو را چه گریانـد برای پیرزنی سـرخ فـام از بنی اسـد، پیغمبر فرمود: «او مرا تصـدیق کرد وقتی تکـذیب کردید و ایمان آورد وقتی کافر بودید و برای من فرزند زائید وقتی شـما نازا بودید»، عایشه گفت: بعد از آن همیشه با یاد خدیجه به پیغمبر تقرب می جسـتم. (بحار ۸ / ۱۶).۷۳ - در مورد امی بودن پیغمبر اکرم به معنی ناخوانا و نانویسا بودن او که مورد

اختلاف است مجلسی برای جمع بین اخبار مختلف گوید: دو وجه دارد:اول آن که خوانا و نویسا بوده اما برای مصلحتی نخوانده و ننوشته است.دوم آن که اخبار عدم کتابت و قرائت حمل می شود بر عدم آموختن آنها به وسیله ی بشری دیگر، بلکه دانستن بوسیله ی اعجاز، و سید مرتضی در مورد قوله تعالی: «و ما کنت تتلو من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون» گوید: ظاهر آیه کتابت و قرائت قبل از نبوت را نفی می کند نه بعد از آن را، زیرا تعلیل در آیه مقتضی اختصاص نفی به قبل از نبوت است زیرا اگر می دانست کفار می گفتند از کتاب های دیگران فراگرفته است و مدلول آیه مانع از آن نیست که بعد از نبوت هم نوشتن را بداند هم خواندن را و برای استدلال از آن جمله «ایتونی بدواه و کتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا» را شاهد آورده اند. (بحار ۱۳۵ / ۱۶).توضیح:استیحاش از ناخوانا و نانویسا بودن خاتم الانبیاء، موردی ندارد؛ تفصیل دلائل مطلب را در کتاب «قانون تفسیر» صفحه ۱۰۸ تألیف مؤلف این کتاب بخوانید.۷۴ – سبب نزول «و الضحی و اللیل اذا سجی ما ودعک ربک و ما قلی و للآخره خیر لک من الاولی و لسوف یعطیک ربک فترضی الم یجدک یتیما فآوی وجدک ضالا ـ فهدی و وجدک عائلا ـ فاغنی» چنان بود که چهل روز وحی بر پیغمبر نازل نشد، کفار گفتند: خدایش او را رها کرده، بعد، این سوره نازل شد: «سوگند به سحرگاه و به شب وقتی پرده ی تاریکی فرو می هلد، پروردگار تو، تو را رها نکرده و از تو ناراضی نشده و هر آینه آخرت برای تو بهتر از دنیا است به زودی پروردگارت به تو چندان عطا کند تا خوشنود شوی، آیا تو را یتیم نیافت و پناه داد؟ و آیا تو را بی خبر از

مقـام نبـوت نیـافت و تـو را بـه درک آن مقـام والا ـ راهنمـایی کرد؟ و آیـا تـو را عیالمنـد و بی مـال نیـافت و تـو را بی نیـاز ساخت؟پیغمبر در زمان حمل و کودکی، پـدر و مادر خود را از دست داد تا منت بشری بر او بار نباشد و قبل از نبوت هر چند به صـفات کامل انسانی آراسـته بود و به وحـدانیت خداونـد و پرسـتش او فکر می کرد اما از مقام اعلایی که در انتظار او بود، خبر نداشت، و وقتی بوسیله ی وحی در «غار حرا» از موقعیت عظیم خود خبر یافت، از شدت و قهاریت این مسئولیت تا مدتی مانند موسـی (علیه السـلام) که از تجلی خداوند بر کوه طور بیهوش شده بود، خاتم الانبیاء هم از عظمت این تجلی و حمل این امانت چنان مضـطرب بود که با شـتاب به خانه رفت و در بستر افتاد و گفت: «مرا بپوشانیـد» که آیه ی «یا ایها المزمل» دلیل آن است؛ تفسـیر دیگران است که «ضـال» به معنی گمشـده است به دلیـل «الحکمه ضاله المؤمن اخـذها حیث وجـدها» مقام عظیم رسالت جهانی، گمشـده ی خلق سـر گردان و حیران بود که می بایستی در وجود پیغمبر خاتم تجلی کنـد و خداونـد خلق را به سوی شـناخت او و راهنمایی کرد، خودش فرمود: «قرآن وجوه مختلف دارد آن را بر احسن الوجوه حمل کنیـد».۷۵ – آدم هایی بیابـانی و جاهـل وقتی پیغمبر را می دیدنـد، می گفتنـد: سوگنـد به خـدا این صورت، صورت دروغگویی نیست. (بحار ۱۷۵ / ۱۶).۷۶ – سـائلی آمـد و چیزی خواست، پیغمـبر به حاضـران فرمود: «کسـی هست قرض بدهـد؟» یکی برخـاست و گفت: من، پیغمبر به او فرمود: «چهـار وسق خرما به این سائل بـده» و او داد، آن گاه یک نفر از انصار آمـد و چیزی خواست فرمود: «انشاء الله خواهد بود» تا سه بار آمد، و چنین شـنید، گفت: یا رسول الله! قول انشاء الله خواهد بود را بسیار می گویی، پیغمبر خندید و فرمود: «آیا مردی هست قرض بدهد؟» مردی برخاست و

گفت: هر چه بخواهی، فرمود: «به این سائل هشت وسق خرما بـده» انصاری گفت: من چهار تا دارم، پیغمبر فرمود: «چهار تا را بده» (بحار ۲۱۹ / ۱۶).توضیح:هر وسق شصت صاع است معادل ۱۵۳ کیلو.۷۷ - برای او شـیر آوردند، از آن نوشید، ابن عباس در یـک طرف او بود و خالـد بن ولیـد طرف دیگر، به ابن عباس فرمود: «شـیر مال تو می باشـد، اذن می دهی به خالـد بـدهم؟ (سن خالـد زیـادتر بود) ابن عبـاس گفت: هرگز من اضـافه ی نوشـیدنی پیغمبر را به دیگری نمی دهم. (بحار ۲۴۷ / ۱۶).۷۸ - پیغمبر نگهبان داشت تا آیه نازل شد «و الله یعصـمک من الناس» بعد از آن نگهبان قرار نداد (بحار ۲۵۷ / ۱۶).۷۹ - چون یکی از بنی هاشم از دنیا می رفت، نماز بر او می گزارد و به قبر او آب می پاشـید، بعـد کف خود را بر قبر می گـذارد به طوری که جای انگشـتان او باقی بود، اگر کسی از راه می گذشت و آن را می دید می پرسید: کی از بنی هاشم مرده است؟ (بحار ۲۶۱ / ۱۶).۸۰ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «پیغمبر اکرم کراهت داشت که تشبه به شاهان کند» (بحار ۲۶۲ / ۱۶).۸۱ - در یکی از سـفرها از شتر پیاده شـد و پنـج بار به سـجده رفت، گفتند: یا رسول الله! کاری کردی که نکرده بودی، فرمود: «جبرئیل نازل شد و از جانب خداوند بشارت آورد، برای هر یکی سـجده شـکری بجا آوردم» (بحار ۲۶۴ / ۱۶).۸۲ - مسابقه ی اسب دوانی شد، به سه نفر اول هر یک، یک نهال نخل جایزه داد. (بحار ۲۶ / ۱۶).

۸۳ – جـد خالـد بن عبـدالله قسـری زنی را بوسـیده بود، به پیغمبر شـکایت کرد او را حاضـر کردند گفت: اگر خواهد، قصاص کنـد؛ پیغمبر و اصـحاب تبسم کردنـد و زن گـذشت کرد. (بحار ۲۹۵ / ۱۶).۸۴ – فضـیل بن یسـار گفت: از امـام صادق (علیه السـلام) شـنیدم که به بعضـی از اصـحاب فرمود: «به درستی که خداونـد عزوجـل پیـامبرش را مؤدب ساخت و او را نیکو ادب آموخت، چون ادب او کامـل شـد فرمود: «و انـک لعلی خلق عظیم» (القلم / ۴)آن گـاه امر دین و امت را به او واگـذار نمود تا بندگانش را راهبری کند و فرمود: «ما اتاکم الرسول فخذوه ما نهیکم عنه فانتهوا» (الحشـر / ۷)و هر آینه رسول الله مسدد و وفق و مؤیـد بـود بـه روح القـدس هرگز در آن چـه خلـق را راهـبری می کرد لغزش و خطـا نکرد»، تـا آخر خـبر. (بحـار ۵ / ۱۷).توضیح:مراد آن است که آن توقیت هم، از وحی بود، اما نه وحی قرآنی زیرا شمول وحی به قرآنی و غیر قرآنی در اخبار، دلائـل بسـیار دارد، از قوله تعالی: «و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی» هم چنین اسـتنباط می شود که چون نطق پیغمبر منحصـر در وحی قرآنی نبوده است، وحی شامل موارد غیر قرآنی هم شود و مراد از توفق و تسدیـد و تأییـد روح القدس همین است و اشکال تشریع مستقل از جانب پیغمبر مرتفع است و قوله تعالی: «و لیس لک من الامر شی ء» (آل عمران / ۱۲۸)معارض آن نیست زیرا مراد از آن، مستقل بودن در امر و نهی است، نه مستندا به وحی غیر قرآنی.

۸۶ – چنان شد که حاضران در مجلس او انبوه بودند و جا نبود، چند تن از بدریون آمدند کسی به ایشان جا نداد، بر پیغمبر سخت آمد، چند تن از غیر بدریون را به نام خواند تا برخیزند و به بدریون جا دهند. (بحار ۲۴ / ۱۷).توضیح:رعایت تفاضل در میان افراد لازم است، وقتی افرادی آن را انجام ندهند معلم و مربی جامعه باید ایشان را به وظائف خود هشدار دهد.۸۷ – از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند در کوفه گروهی هست که معتقدند پیغمبر در نماز سهو نکرده است؟ فرمود: «دروغ گفتند، خدا لعنت کناد آن که سهو نمی کند، او خداوندی است که لا اله الا هو» (بحار ۱۰۵ / ۱۷).توضیح:مسأله ی «سهو النبی» یکی از لغزشکاریهای علما است، و سخن موافق و مخالف در آن بسیار است و اگر به جای این همه حاشیه رفتن و مشکل آفریدن، در متن قرآن و اخبار به طور مختصر و ساده بررسی به عمل می آمد معلوم می شد که سهو پیغمبر در ابلاغ و تبلیغ، سخنی ناروا است، اما در غیر مورد تبلیغ از نظر آنکه مقام بشریت او معلوم شود ظهور سهو از او هم ممکن است هم روا است و هیچ خدشه ای به مقام شامخ رسالت وارد نخواهد ساخت؛ هر کس تفصیل مطلب را بخواهد، به جلد ۱۷ بحار ص ۹۷ تا ص ۱۲۹ مراجعه کند.۸۸ – مفضل گفت: شبی نزد امام صادق (علیه السلام) بودم، قبل از آن مرا به کنیه خطاب نکرده بود، آن شب فرمود: «ای اباعبدالله! ما را هر شب جمعه سرور و شادی ای است» گفتم: خداوند شادی شما را بیفزاید، و آن چه شد؟ فرمود: چون شب

جمعه شود رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)به عرش رسد و امامان با او باشند و ما با ایشان و ارواح ما به بدنها بازنگردد مگر به دانشی جدید، و اگر چنان نمی بود هر آینه علم ما از بین رفته بود. (بحار ۱۳۵ / ۱۷).۸۹ - فرمود: «زندگی من برای شما خوب است و موت من نیز برای شما خوب است؛ اما در زندگی، با من سخن می گویید و من با شما سخن می گویم؛ و اما بعد از موت، شب های دوشنبه و پنج شنبه اعمال شما به من نشان داده می شود، اگر خوب بود، خدا را شکر می گویم و اگر بد بود، برای شما استغفار کنم» (بحار ۱۴۹ / ۱۷).۹۰ - فرمود: «پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم فرمان داده همچنان که به انجام واجبات فرمان داده است» (بحار ۲۱۳ / ۱۸).۹۱ - از سخت ترین مصائب وارد بر پیغمبر اسلام سه چیز است:اول: محاصره شدن بنی هاشم در شعب ابی طالب (دره ای در کوههای مکه) و در اثر معاهده ی کفار قریش که با ایشان رفت و آمد نکنند و خرید و فروش انجام ندهند مگر در ایام حج که چهار سال طول می کشید، گاهی فریاد کودکان بنی هاشم از فرط گرسنگی شنیده می شد.دوم و سوم: فوت ابوطالب تنها حامی پیغبر و خدیجه خاتون همسر محنت کش و وفادار او به فاصله ی شش ماه بعد از آن که دو ماه بود که از شعب بیرون آمده بودند. (بحار ۱۸ - ۱ / ۱۹).۹۲ - وقتی به مدینه رسید زمینی از دو یتیم به ده دینار خرید که در آن غدیری از آب راکد بود، آن را زهکشی کردند، آن گاه دستور داد خشت زدند و سنگ از کوهپایه ی مجاور آوردند و پیغمبر خود سنگ را بر روی شکم حمل می کرد و کمک از دیگری قبول نمی کرد، پی ها را با سنگ بالا آوردند، دیواران را بقدر قامتی بالا آوردند، درازی آن

صـد ذراع (پنجاه متر) بود و سـتون ها با چوب بود، چون هوا گرم شـد آن را با چوب و شاخه ی نخل سایبان زدند و گفتند: یا رسول الله! اگر سـقف بزنیم، فرمود: «نه بلکه سایبـانیماننـد سایبـان برادرم موسـی، امر (مردن) از این شـتابگرتر است» اطـاقک هایی با خشت و گل در اطراف مسـجد برای نشـیمن همسران و امیرمؤمنان و بعضی از اصحاب ساختند. (بحار ۱۱۲ / ۱۹).۹۳ - شعار به معنی علامت است مخصوصا در میدان جنگ که هر قومی برای خود شـعاری داشـتند مانند اسم شب که مخصوصا در تاریکی شب بایستی برای شـناخت همدیگر بگویند، شـعار جنگ در اسلام بیشتر «حم لا ینصرون» بود و «حم» به معنی اللهم به کار می رفت و معنی شـعار چنین بود «خداونـدا! دشـمنان هرگز پیروز نمی شوند» به طرز خبر نه دعا، زیرا اگر دعا بود مجزوما گفته می شـد یعنی «لا ینصـروا» بحـذف نون و در بعضـی از روایات شـعار «یا منصور امت» ذکر شـده یا «امت امت» تنها یعنی: بمیران بمیران. (بحار ۱۶۳ / ۱۹).۹۵ - امام صادق (علیه السـلام) گفت: «پیغمبر با اعراب بیابانی چنین صلح می کرد که آنها را در سـرزمین خود بـاقی گـذارد امـا اگر دشـمنی به او حمله کرد ایشـان برای کمـک پیغمبر بسـیج شونـد ولی در غنائم بهره ای نداشته باشند. (بحار ۱۸۳ / ۱۹).۹۶ - برای شـروع جنگ بدر در میان اصـحاب خطبه خواند تا بازتاب خواست ایشان را بداند، چنـد تن از مهاجرین سـخن گفتنـد اما پیغمبر باز منتظر بود، در این وقت سـعد بن معاذ برخاست و گفت: پدر و مادرم به فدای تو، گویی قصد تو مائیم؟ فرمود: «آری» سعد گفت: ما به تو ایمان آوردیم وتو را تصدیق کردیم و گواهی داریم که آن چه

آورده ای حق است، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی در دریا فرورویم، با تو خواهیم بود، و امید می رود که خداوند از ما چشم روشنی به تو عطا کند، پس به برکت خداوند حرکت کن؛ و پیغمبر از سخن او شاد شد. (بحار ۲۱۸ / ۱۹).۹۷ – قبل از آغاز جنگ بدر، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)پیکی نزد کفار قریش فرستاد تا این پیام را برساند: ای گروه قریش! مبغوض تر نزد من از این نیست که من با شما ابتداء به جنگ کنم، مرا با عرب واگذارید، اگر راستگو بودم، مقام شما اعلی است و اگر دروغگو بودم،گرگان عرب بسند که شما را از دست من رها کنند،برگردید و جنگ نکنید؛ عتبه بن ربیعه گفت: قومی که این پیشنهاد را رد کند، هرگز رستگار نخواهد شد و سوار بر شتر سرخ رنگی شد و در میان لشکر ایشان را به ترک جنگ ترغیب کرد و گفت: یک امروز مرا اطاعت کنید و همه ی دهر عصیان کنید، پیغمبر فرمود: «اگر نزد کسی از این ها خیری هست، صاحب شتر سرخ رنگ است» (بحار ۲۵۱ / ۱۹).۹۸ – چون صفوف راست شد فرمود: «چشمان را ببندید و دندان ها را به هم فشار دهید، شمشیرها از غلاف بیرون نیاورید تا به شما فرمان دهم» (بحار ۲۵۵ / ۱۹).توضیح:فشار دادن دندانها برای آن است که استخوان های سر و صورت به هم فشرده می شوند و شمشیر در پرش کندتر شود، چنان چه امیرمؤمنان در جنگ جمل گفت: دیگر آنکه حالت خشم را شدیدتر می کند.۹۹ – وقتی ابن مسعود سر ابوجهل را نزد پیغمبر آورد، سجده ی شکر نمود (۲۵۵ / ۱۹)۱۰۰ – بعد از فراغ از جنگ بدر، دستور داد چاهی حفر کردند و اجساد کفار را در آن انداختند و با خاک انباشتند، آن گاه بالای چاه، ایشان را به نام مخاطب ساخت

و گفت: «آیا آن چه را خداوند به شما وعده داد حق یافتید؟ هر آینه من آن چه را خداوند به من وعده داد حق یافتم، بد مردمی برای پیمبرتان بودید؛ مرا تکذیب کردید و مردم مرا تصدیق کردند؛ و مرا بیرون کردید و مردم، مرا پناه دادند؛ با من جنگ کردید و مردم مرا یاری دادند» گفتند: یا رسول الله! آیا با مردگان سخن می گوئی؟ فرمود: «شما شنواتر بر آن چه گفتم از ایشان نیستید، اما نمی توانند جواب گویند» (بحار ۳۴۶ / ۱۹).۱۰۱ - از اسیران بدر بالنسبه به دارائی ایشان فدیه گرفت، چهار هزار درهم تا یک هزار و بعضی را بخشید و بعضی فدیه ی ایشان تعلیم خط به ده کودک از انصار بود. (بحار ۳۵۴ / ۱۹).۱۰۲ - در جنگ احد شمشیر ابن قمیئه اندک سر پیغمبر را زخمی کرده بود، چون حضرت فاطمه خواست زخم را بشوید و امیرمؤمنان با سپر آب می ریخت و خون بند نمی آمد، اندکی حصیر را سوختند و با خاکستر آن که بر زخم نهادند، خون بند شد. (بحار ۳۱ / ۲۰).۱۰۳ - سیاست پیغمبر در پایان جنگ احد برای آن که قریش خیال بازگشت نکنند آن بود که دستور تعقیب ایشان را داد و خودش با ایشان بیرون آمد و سه روز در «حمراء الاسد» توقف کرد تا قریش به مکه بازگشتند. (بحار ۴۱ / ۲۰).۱۰۴ - ابوسفیان تهدید کرده بود که در محل «بدر صغری» با مسلمانان مصاف خواهد داد، بعضی از مسلمانان از جنگ کراهت داشتند، پیغمبر فرمود: «سوگند به آن که جانم در دست اوست، بیرون می روم و هر چند تنها باشم، حسبنا الله و نعم الوکیل» ترسوها برگشتند و شجاعان آماده ی جنگ شدند، پیغمبر با ایشان بیرون آمد تا به محل «بدر صغری» رسید و آن یکی از بازارهای دوران جاهلیت بود که هر سال هشت روز در آن جا بازار داشتند، پیغمبر در آن جا ماند و منتظر ابوسفیان بود، اما ابوسفیان از «مجنه»

به مکه بازگشته بود. (بحار ۴۳ / ۲۰).۱۰۵ – در پایان جنگ احد، ابوسفیان به کفار گفت: بگویید: لنا عزی و لا عزی لکم، پیغمبر به مسلمانان فرمود: «بگویید، الله مولانا و لاـ مولی لکم» ابوسفیان گفت: اعل هبل، پیغمبر فرمود: «بگویید: الله اعلی و اجل» (بحار ۴۴ / ۲۰).۱۰۶ – در جنگ بنی قریظه عمرو بن سعدی یهودی قرظی بر نگهبانان پیغمبر گذر کرد، محمد بن مسلمه فرمانده ی مسلمانان نگهبان گفت: کیستی؟ گفت: عمرو بن سعدی و او کسی بود که در غدر با پیغمبر با قوم خود همراهی نکرده و گفته بود: هرگز با محمد عذر نخواهم کرد، وقتی محمد بن مسلمه او را شناخت گفت: خداوندا! مرا از لغزشهای بزرگ مردان محروم دار، و او را رها کرد، عمرو به مسجد پیغمبر رفت و شب در آن جا ماند بعد رفت و کسی ندانست به کجا رفت، چون به رسول الله گفتند، فرمود: «این مردی بود که خداوند در اثر وفاداریش نجاتش داد»، بعضی گمان کرده بودند که او به بند پوسیده ی قوم خود چسبیده است، آن بند پوسیده را رها کرد و کسی ندانست کجا رفت. (بحار ۲۷۶ / ۲۰).۱۰۷ – عبدالله بن ابی سر منافقان در غزوه ی بنی مصطلق گفته بود: چون به مدینه رسیدیم آن که عزیزتر است ذلیلتر را از مدینه بیرون می کند؛ خبر به پیغمبر رسید و عبدالله با سوگند دروغ معذرت خواست، پسرش که مؤمن صادقی بود خواست او را بکشد، پیغمبر مانع شد اما چون به مدینه رسید در دروازه ی ورودی توقف کرد و چون پدرش آمد از ورود او به مدینه مانع شد و گفت: تا پیغمبر اجازه ندهد نمی گذارم وارد مدینه شوی، عبدالله شکایت از پسر را به پیغمبر اطلاع داد و او اجازه ی ورود داد و پسرش گفت: حال که پیغمبر اجازه داده وارد شو، اما چند روز سپری نشد که عبدالله بیمار شد و مرد. (بحار ۲۸۴ / ۲۰).

۱۰۸ – داستان صلح حدیبیه جالب و آموزنده است و آن چنین است: درسال ششم هجری پیغمبر اکرم با گروهی بسیاری از مسلمانان عازم زیارت بیت الله شدند و فرموده بود سلاح های خود را درمیان بار و بند قرار دهند زیرا قصد جنگ نداشتند؛ چون در محل حدیبیه فرود آمدند خبر رسید که کفار قریش آماده جنگ شده اند تا از ورود او به مکه مانع شوند، پیغمبر رسولانی فرستاد که شاید رضایت ایشان جلب شود، قبول نکردند و عروه بن مسعود ثقفی را که مردی دانا و کارشناس بود نزد پیغمبر فرستادند تا با او مذاکره کند، چون بر پیغمبر وارد شد گفت: یا محمد! قوم خود را رها کرده ای و حال آن که به صحرا خیمه و خرگاه زدن زن و فرزند را به همراه آورده و به لات و عزی سوگند یاد کرده اند که تا در میان ایشان چشمی می بیند، نگذارند تو در حرم ایشان داخل شوی، آیا می خواهی اهل خود را نابود کنی؟ رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود: «ما برای جنگ نیامده ایم بلکه آمده ایم تا مناسک خود را به جا آوریم، قربانی کنیم و گوشت ها را برای شما به جا گذاریم»، عروه گفت: به خدا سوگند هرگز مانند امروزی را ندیده ام که مانند تو را از چنین کاری بازدارند و به نزد قریش برگشت.قریش گفتند: به خدا سوگند اگر به مکه داخل شد و عرب ها شنیدند هر آینه ذلیل می شویم و عرب بر ما جرأت خواهد یافت؛ دوباره عروه و حفص بن احنف را نزد پیغمبر فرستادند، چون ایشان را دید فرمود: «وای بر قریش که جنگ، ایشان را فرسوده ساخته، چرا میان من و عرب را خالی نمی کنند تا اگر راستگو بودم ایشان هم امتیاز ملک و دولت را داشته باشند هم امتیاز نبوت را، و اگر دروغگو بودم گرگ های عرب ایشان را کفایت می کند (و خودشان نیازی به جنگ و ستیز نخواهد داشت)»، امروز قریش چیزی را که نارضائی خدا در آن نباشد نخواهد خواست مگر آن که ایشان را اجابت خواهم کرد» فرستادگان گفتند: تا وقتی که ببینیم کار تو با عرب به کجا خواهد کشید،

ص: ۵۸۱

امسال برگرد تا عرب ها که شـنیده انـد بر ما چیره نشوند و سال دیگر در این ماه بیا و سه روز بمان تا مناسک را به جا آوری و برگردی و قرار آن باشـد هر کس از مـا نزد تو بیایـد به مـا پس دهی و هر کس از تو نزد مـا آیـد به تو پس دهیم؛ پیغمبر قبول کرد اما فرمود: «هر کس از ما نزد شما آمد، حاجتی به او نداریم» و عهدنامه نوشتند و عروه قبول نکرد که رسول الله را به دنبال نام محمد بن عبدالله بنویسـند و گفت: اگر رسالت تو را قبول می داشتم که وضع چنین نبود، پیغبر قبول کرد که آن را ننویسند یا حک کنند. (بحار ۲۴۸ / ۲۰).توضیح:کسانی که در علل و اسباب رویدادهای تاریخی تتبع و بررسی دارند، می دانستند که صلح حدیبیه پایه ی بزرگی فتوحات اسـلام است زیرا عقلای قوم کاملا فهمیدند مقاومت در برابر دعوت پیغمبر اسـلام، کاری بیهوده است و سران بزرگ ایشان قبل از فتح که مسلمان شدند تا آن جا که مکه بدون هیچ مقاومتی فتح و تسلیم شد.۱۰۹ - «باذان» حکمران یمن از طرف کسری دو نفر را نزد پیغبر فرستاده بود باریشـهای تراشیده و سبیلهـای دراز که پیغمـبر از نظر کردن به ایشان کراهت داشت و فرمود: «وای بر شـما، کی چنین به شما امر کرده؟» گفتند: خدای ما کسری، پیغمبر فرمود: «اما پروردگـار من به من امر کرده که ریشم را رها کنم و سبیلم را کوتاه کنم» (بحار ۳۹۰ / ۲۰).۱۱۰ - پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به جعفر بن ابی طالب فرمود: «با من در خلق و خلق هماننـدی» (بحار ۶۴ / ۲۱).۱۱۱ - در تقسیم غنایم حنین که پیغمبر شتران بسیاری به مؤلفه های قلوبهم عطا کرد و

بعضی از اصحاب ناراضی بودند، سال دیگر همان افراد با شتران بسیاری از صدقات چند برابر آن چه برده بودند خدمت پیغمبر آمدند و مردمان بسیاری که مسلمان شده بودند، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)به اصحاب فرمود: «آیا چنان بهتر بود که شما فکر می کردید؟ یا چنین که چند برابر آن چه برده بودند، آوردند و مردم بسیاری که مسلمان شده اند؟ سوگند به آن که جانم در دست اوست، دوست داشتم که آن قدر داشته باشم تا وام هر کس را بپردازم برای آن که برای خدای پروردگار عالم ها تسلیم شود» (بحار ۱۷۸ / ۲۱).توضیح:مراد از مؤلفه قلوهبم که در قرآن مجید یکی از موارد مصرف زکوه است، کسانی اند که هنوز مسلمان نشده اند اما امید آن هست که با دلجویی از ایشان مسلمان شوند.۱۱۲ - به پیغمبر خبر دادند که فلان و فلان چنین و چنان گفتند، فرمود: «به تحقیق برادرم موسی آزارد دید بیشتر از آن چه من دیده ام و صبر کرد» (بحار ۱۷۸ / ۲۱)۱۱۳ - داستان اصحاب عقبه نقلا از «دلائل النبوه» بیهقی:وقتی پیغمبر اکرم از غزوه ی تبوک برگشت، گروهی همداستان شدند تا شب هنگام در گردنه ای شتر او را رم دهند تا از کوه پرت شود، چون به گردنه رسیدند پیغمبر اکرم به عمار فرمود که مهار شتر او را بگیرد و حذیفه بن یمان شتر را براند، ناگاه آوازی شنیده شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)به حذیفه فرمود تا ببیند کیستند، حذیفه به عقب برگشت، سوارانی بر شتران دید روی خود را بسته بودند، با چوبدستی بر روی شتران ایشان زد که برگشتند و گمان کردند مکر و نقشه ی ایشان کشف شده است، حذیفه بازگشت پیغمبر به او فرمود: «شناختی؟» حذیفه چند تن را شناخته بود اما در اثر تاریکی و بسته بودن روی ایشان دیگران را نشناخته بود، پیغمبر فرمود: «آنان مکر کرده بودند که

مرا از کوه بیندازند» حذیفه گفت: فرمان نمی دهی گردن ایشان را بزنم؟ فرمود: «دوست ندارم بگویند در اصحاب خود دست برده است» نام های ایشان را به عمار و حذیفه گفت اما دستور داد کتمان کنند. (بحار ۲۴۷ / ۲۱).۱۱۴ - می دانیم که بنی اسرائیل با پرستش گوساله از دین منحرف شدند و چون نظائر وقایع بنی اسرائیل طبق فرموده ی پیغمبر اسلام بر مسلمین نیز وارد می شود مسجد ضرار همچون عجل بنی اسرائیل نامگذاری شده بود، اما خداوند متعال خطر آن را از مسلمانان رفع کرد، با وجود این هشدارهایی که در قرآن برای خطر امثال مسجد ضرار آمده به قدری مهم و آموزنده است که باید کتابی جداگانه درباره ی آن نوشته شود.۱۱۵ - یکی از وقایع بسیار مهم صدر اسلام، واقعه ی «مباهله» است که وقتی استقفان بزرگ نجران نزد پیغمبر آمدند و سخن گفتند، پیغمبر اکرم به فرمان خداوند: «فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ونساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین» (آل عمران / ۶۱)به کشیشان نصاری گفت: بیائید تا بر دروغگویان نفرین کنیم و خودش با علی بن ابی طالب و حضرت زهرا و حسنین علیهم السلام حاضر شدند، اما نصاری جرأت مباهله نداشتند و اصلاح کردند، این واقعه و اختصاص اهل بیت که هم فاطمه و ابوها و بعلها و بنوها چنان مجمع علیه همه ی فرق مسلمین است که جای هیچگونه تردید نیست در این که مراد از «انفسنا» شخص علی بن ابی طالب است زیرا مدعو در «ندع» نمی تواند به شخص پیغبر باشد و مراد از «انفسنا» کسی است که پیوستگی او مانند نفس پیغمبر باشد، تفصیل را در جلد ۲۱ بحار از ص ۲۷۶ تا ص ۳۵۶ بخوانید.۱۱۶ - وقتی امیرمؤمنان را برای رفتن به یمن برای قضاوت مأمور ساخت به او فرمود: «یا علی! تو را وصیت می کنم به دعا، زیرا اجابت همراه آن است؛ و به

شکر گزاری زیرا مزید نعمت را به همراه دارد،مبادا عهدی را بشکنی و بر شکستن آن یاری دهی تو را از مکر نهی می کنم زیرا «و لا یحیق الکر السی ء الا باهله» یعنی: «مکر بد برنمی گردد مگر به صاحب مکر و تو را از ظلم نهی می کنم» زیرا «و من بغی علیه لینصرنه الله» یعنی: «هر کس بر او ظلمی رفت هر آینه خداوند او را یاری می دهد» (بحار ۳۶۱ / ۲۱).۱۱۷ - در بازگشت از حجه الوداع در محل موسوم به غدیرخم و پیش از متفرق شدن همراهان که هر کسی به دیار خود برود آیه نازل شد «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین» (مائده / ۶۷)یعنی: «ای رسول الله! آن چه به تو نازل شده تبلیغ کن و اگر نکردی، رسالت او (خدا را) تبلیغ نکرده ای و خداوند تو را از (آزار) مردم حفظ می کند به درستی که خداوند گروه کافران را راهنمایی نمی کند».و معلوم است که از احکام دین چیزی تبلیغ نشده باقی نمانده بود، مگر تعیین جانشین که با این همه تأکید و قاطعیت مأمور به تبلیغ آن بود و تنها چیزی در احکام دین که انگیزه بخش حسادت ها ودشمنی ها بود همین مقام ریاست عامه بود و به هر حال پیغمبر اکرم دستور داد از پالانهای شتر سکوئی درست کردند بر بالای آن رفت و علی (علیه السلام) را در جانب راست خود قرار داد و فرمود: «من(به لقاء الله) خوانده شده ام و گمان می رود از میان شما بروم و من دو چیز را در میان شما جانشین خود می کنم، مادامی که به آنها متمسکید و چسبیده اید،هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خداوند و عترتم اهل بیتم را و آنها از هم جدا نخواهند شد تا پای حوض (کوثر) به من برسند؛ آن گاه با آواز بلند گفت: آیا من به شما اولی نیستم از نفس شما به شما؟ همه گفتند: اللهم بلی و بلافاصله در حالی که دست علی (علیه السلام) را بلند کرده بود به طوری که زیر

بغل او نمایان شده بود گفت: «فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» یعنی: «هر کس من مولی و صاحب اختیار او هستم، این علی مولی و صاحب اختیار اوست،خداوندا! دوست بدار هر کس را که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس را که او را دشمن بدارد و یاری ده هر کس را که او را یاری دهد، و مخذول و زبون ساز هر کس را که او را مخذول و زبون سازد، آن گاه بزیر آمد و دستور داد تا خیمه ای افراشتند و همه با علی (علیه السلام) بیعت کردند از آن جمله عمر بن خطاب که به امیرمؤمنان گفت: «بخ بخ یا علی اصبحت مولی و مولی کل مؤمن و مؤمنه» یعنی: «یا علی! به به (مبارک باد) صبح کردی در حالی که مولای منی و مولای هر مؤمن و مؤمنه» (بحار ۳۸۶ / ۲۱).توضیح:حدیث غدیر مورد قبول برادران ما اهل سنت و جماعت است، اما ولی را به معنی دوست و صاحب اختیار می گیرند، نه در حد تنصیص به خلافت.۱۱۸ - مقیس بن صبابه الکنانی برادر خود، هشام را در محله ی بنی نجار کشته یافت، به پیغمبر خبر داد؛ پیغمبر، قیس بن هلال فهری را به همراه او فرستاد و فرمود: «اگر قاتل او را می شناسند تسلیم او کنند تا قصاص کند واگر نه دیه بدهند»، و آنان دیه پرداختند، چون برگشتند در بین راه مقیس وسوسه کرد و گفت: کاری انجام نداده ای و همیشه عار آن به گردن تو خواهد بود، همراه خود را بکش تا هم خونی به خونی باشد هم دیه اضافه بماند، با سنگی قیس را کشت و مرتد شد و به مکه بازگشت؛ پیغمبر خون او را هدر کرد و فرمود: «چه در حل و چه در حرم، او را امان نمیدهم» در فتح مکه او را کشتند. (بحار ۲۱ / ۲۲).۱۱۹ - عیینه بن الحصن الفزاری را پیغمبر، «الاـحمق المطاع فی قومه» لقب داده بود (بحار ۶۴ / ۲۲).توضیح:چنان جالب و آموزنده است که باید امثال و اشباه او را از متون تاریخ استخراج کرد و رقم مهم عقب افتادگی جماعات را شناخت یعنی افرادی که هم احمقند هم مورد اطاعت قوم خویشند.۱۲۰ - عایشه به پیغمبر گفت: نمی بینم خدا را مگر آن که در برآوردن میل و خواست تو شتاب می کند، پیغمبر فرمود: «و تو هم اگر خدا را اطاعت کنی در برآوردن میل و خواست تو شتاب می کند» (بحار ۱۸۱ / ۲۲).۱۲۱ - یکی از خدمتکاران پیغمبر روح بن شیرزاد از اولاد گشتاسب بود. (بحار ۲۵۶ / ۲۲).۱۲۲ - ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب را به مقداد بن اسود تزویج کرد و فرمود: «برای این، اورا تزویج کردم تا زناشویی آسان شود و به پیغمبر خدا تأسی کنند وبدانند «ان اکرمکم عند الله اتقیکم» (بحار ۲۶۵ / ۲۲).توضیح:اختلاف طبقاتی در عرب جاهلی چنان شدید بود که ازدواج یک زن قرشی (آن هم دخترعموی پیغمبر) با غیر قرشی محال بود و پیغمبر خواست این رسم جاهلی را بشکند.۱۲۳ - امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بیشتر عبادت ابوذر تفکر و اعتبار بود» (بحار ۴۳۱ / ۲۲).۱۲۴ - پیغمبر فرمود: «از امتم نه چیز برداشته شده: خطا (اشتباه)، فراموشی،

آن چه بر آن مجبور شوند، آن چه را ندانند، آن چه طاقتش را ندارند، آن چه به آن ناچار شوند (مانند اکل میته،)، حسادت، فال بد، و تفکر در وسوسه ی خلق (چگونه خلق شده) مادام که به زیان نیاورند. (بحار ۴۴۳ / ۲۲).این بود آن چه توفیق ما را به دریافت آن رهبری کرد و غایت شکر ما در این موهبت احساس عجز و ناتوانی از ادای شکر است؛ الحمد الله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی للا ان هدانا الله، و الصلوه و السلام علی خاتم النبیین محمد و آله الطیبین الطاهرین.دزفولمجاور آرامگاه ظهیر الاسلاممدرسه سید اسماعیل بن سید شاهمیرسید علی کمالی فرزند سید رضی الدینفرزند حاج سید حسین ظهیر الاسلام ۲۵/ ۶/ ۷۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹